امام رضا سلام الله و صلواته علیه:

ان بسم الله الرحمن الرحیم اقرب الی اسم الله الاعظم من سواد العین الی بیاضها

بسم الله الرحمن الرحیم، به اسم اعظم خداوند
نزدیک‌تر از سیاهی چشم به سفیدی‌اش است.

عیون اخبار الرضا ج۱

بسمه تعالی

مجموعه حاضر، جلد اول (جلسات اول تا بیستم) گزارش مباحث پژوهشی، علمی مرحوم استاد علامه آیةالله سید منیرالدین حسینی الهاشمی می‌باشد که طی ۳۹ جلسه و ۲ مجلد، از تاریخ ۷٤/۸/۲۶ الی ۷۷/۱۰/۱۵ به ***بحث پیرامون مدل برنامه تحقیق*** پرداخته است.

اهم مسائل مطرح شده در ***مدل برنامه تحقیق*** ناظر به ***روش تولید صرف مفهوم*** است و به همین دلیل، مناسب است که عنوان این دوره از بحث را روش تولید صرف مفهوم بگذاریم.

این مجموعه جهت استفاده کلیه کسانی که در جریان تحقیق مزبور قرار دارند، از نوار پیاده و با تغییرات جزئی لازم، مورد تصحیح قرار گرفته و عنوان گذاری شده است. لذا صرفاً ارزش تحقیقاتی دارد.

ضمناً از همه همکارانی که در تنظیم این مجموعه ما را یاری رسانده‌اند، تقدیر و تشکر می‌نماییم.

فرهنگستان علوم اسلامی

فهرست اجمالی جلسات:

جلد ۱ (جلسه ۱ الی ۲۰)

جلسه ۱

عنوان کلی: بررسی عناوین جدول کاربرگ ارزیابی روند تکاملی پژوهشی با جدول الگوی تنظیم برنامه و جدول کلیات طرح جامع پژوهش

۱ – تعریف «موجود، مطلوب و انتقال» در کاربرگ ارزیابی روند تکاملی پژوهشی

۲ – مکانی بودن سر وصف «بیرون، درون و ارتباط»

۳ – بررسی تقدم و تأخیر اوصاف «پیدایش، تغییرات و تکامل» نسبت به «موجود و مطلوب و انتقال»

٤ – بررسی عناوین «برنامه، شناخت و فعالیتها» نسبت به عناوین درون کاربرگ

٥ – بررسی عناوین جدول الگوی تنظیم برناه و نسبت آن به عناوین کاربرگ روند

٦ – بررسی نسبت عناوین جدول الگوی تنظیم برنامه به عناوین جدول کلیات طرح جامع پژوهش

۷ – استخراج سه جدول «الگوی تنظیم برنامه» ، «کلیات طرح جامع پژوهش» و از عناوین «خاستگاه، جایگاه و پایگاه»

جلسه ۲

عنوان کلی: تعریف مدل برنامه تحقیق

۱ – «مدل برنامه تحقیق» تطبیق «تعریف، معادله و شاخصه»

۲ – جمع بندی: نسبت جداول الگوی تنظیم برنامه و کلیات طرح جامع پژوهش به کاربرگ ارزیابی روند تکاملی پژوهش

جلسه ۳

عنوان کلی: بررسی ضرورت کارآیی کاربرگ ارزیابی روند پژوهش و تبیین بعض عناوین آن

۱ – ضرورت تسلط بر روش تحقیق بعلت شمولیت آن در تمامی حوزه‌های معرفتی

۲ – بررسی سربرگ بانک اطلاعات بعنوان روش تحقیق

۳ – تبیین عناوین درون کاربرگ ارزیابی روند پژوهش

٤ – کیفیت دستیابی به عناوین درون کاربرگ و کیفیت آرایش آنها

٥ – تطبیق عناوین کاربرگ به جدول کلیات طرح جامع پژوهش

٦ – اشاره اجمالی به کیفیت کار بر روی عناوین کاربرگ و ورود آنها به جدول تعریف برای توزین و کنترل

جلسه ۴

عنوان کلّی: ۱ – مدل برنامه تحقیق به معنای نظام موازنه در پژوهش ۲– تعریف « نقد، نقض و طرح »

۱ـ تفسیر در «موازنه بودن روش تحقیق» در چند سطح

۲ـ تعریف «نقد، نقض و طرح»

۳ـ غلبه و کارائی برتر به وسیله منطق عمل و منطق شدن

٤ـ تنظیم سه جدول «خاستگاه، جایگاه و پایگاه» برای ارائه نظام موازنه در روش تحقیق

جلسه ۵

عنوان کلّی: بررسی خاستگاه منطقی و جایگاه موضوعی پژوهش

۱ – بیان اوصاف متناظر با اوصاف توسعه در امر پژوهش

۲ – تعریف خاستگاه منطقی پژوهش

۳ – تعریف جایگاه موضوعی پژوهش

جلسه ۶

عنوان کلّی: تفاوت « روش تحقیق » و « برنامه تحقیق » و ضرورت وحدت مفهومی این دو

۱ـ بیان دو احتمال در تولید مفاهیم مدل برنامه تحقیق

۲– تفاوت خصوصیات «مدل برنامه تحقیق» با «روش تعریف»

۳ـ تولید مفاهیمی که اساس تنظیم روش تحقیق و برنامه تحقیق گردد، بر مبنای فلسفه واحد، مووضع بررسی جاری

٤ـ لزوم وحدت مفهومی روش تحقیق و برنامه تحقیق

جلسه ۷

عنوان کلّی: تفاوت و ضرورت تناسب روش و برنامه تحقیق

۱ – ضرورت تناسب «روش تحقیق» ، «برنامه تحقیق» و «تغییرات موضوع»

۲ – تفاوت روش شناسایی و روش برنامه پژوهش

۳ – موضوع بررسی جاری

٤ – بیان شیوه‌های مختلف ضرب اوصاف کاربرگ

جلسه ۸

عنوان کلّی: بررسی سه احتمال پیرامون تنظیم « مدل برنامه »

۱ – فرق بین آرایش «توسعه، ساختار، کارائی» در «جدول برنامه» و «جدول تعریف»

۲ – ضرورت به وحدت مفهومی رسیدن «مدل شناسائی، مدل برنامه و مدل سازمان»

۳– بررسی چند احتمال پیرامون ترکیب مواد در «مدل برنامه»

٤ – سعه و ضیق مدل برنامه، متقوم به آرایش در جدول تعریف

جلسه ۹

عنوان کلّی:۱ – محدوده « انقباض و انبساط » مدل برنامه تحقیق ۲– بررسی « توازی یا توالی » برخی از اوصاف « مقاطع، مراحل و سطوح»

۱ – محدوده و طریق شکل‌گیری برنامه انقباض

۲ – محدوده و طریق شکل‌گیری برنامه انبساطی

۳ – امکان توازی عناوین «سطوح» و لزوم توالی عناوین «مقاطع»

٤ – قرار داشتن «بیرون، درون، ارتباط» زیر مجموعه «مراحل» در جدول تعریف و زیر مجموعه «سطوح» در جدول برنامه

٥ – امکان انقباض و انبساط برنامه بین ۳تا ۷۲۹محور به تناسب مقدورات

٦ – متوالی بودن سه وصف «مبادی، مبانی و نتایج»

۷ – متوالی بودن بودن سه وصف «ثبوت، اثبات و آثار»

۸ – عدم قابلیت ضرب امور موازی

جلسه ۱۰

عنوان کلّی: بررسی عناوین جایگاه موضعی پژوهشی در کاربرگ ارزیابی روند تکاملی پژوهشی

۱ـ بررسی جایگاه «مبادی، مبانی و مقاصد» نسبت به تقسیمات «مقاطع، مراحل، سطوح»

۲ – بررسی جایگاه «ثبوت، آثات و آثار» نسبت به تقسیمات «مقاطع، مراحل و سطوح»

۳ – بررسی جایگاه «نسبت، استناد و تناسب» نسبت به تقسیمات «مقاطع، مراحل و سطوح»

٤ – ضرورت بررسی فعالیتهای موازی و متوالی در موضوع پژوهش برای تعیین انعطاف برنامه در پژوهش

جلسه ۱۱

عنوان کلّی: بررسی تعریف و کیفیت ارتباط « نقد، نقض، طرح »

۱ - معرفی (نسبت ، استناد ، تناسب) به عنوان اوصاف سطوح

۲ - تعریف (نقد، طرح) عملی

۳ - شمولیت معنای (نقد ، نقض ، طرح) نسبت به نقد، نقض و طرح (عملی و نظری)

٤ - تعریف (مبانی) به پایگاه تاسیس یک دستگاه

٥ - طولی بودن رابطه نقد ، نقض ، طرح

جلسه ۱۲

عنوان کلّی:۱ - بررسی عناوین پایگاه ارزشی کاربرگ ۲- تبیین عناوین « مقطع، مرحله، سطح » و اختلافات آنها با هم

۱ - بررسی عناوین پایگاه ارزشی کاربرگ

۲- تبیین عناوین «مقطع، مرحله، سطح» و اختلاف آنها با هم

جلسه ۱۳

عنوان کلّی: تبیین شاخصه های اصلی «روش تحقیق» و «روش برنامه»

۱ - شاخصه‌های اصلی تعریف «روش تحقیق»

۲- شاخصه‌های تعریف «روش تنظیم برنامه»

۳- شیء خارجی، ادراک از شی، فعل و فعالیت» موضوع بالاجمال در روش تحقیق و روش برنامه

٤ - (جمع‌بندی و طرح یک سئوال) شاخصه تفکیک «روش تحقیق» از «روش برنامه» ، توجه به جریان اوصاف و جریان افعال

جلسه ۱۴

عنوان کلّی: بررسی اختلافات مدل برنامه ومدل تحقیق

۱ - «روش تحقیق» ترکیبی از روش «تعریف، معادله، شاخصه»

۲- تبیین امور موازی و متوالی در مدل تحقیق و مدل برنامه

۳- بررسی شاخصه‌های مشترک و مختلف در مدل برنامه، تحقیق

٤- کارائی مدل تحقیق

٥- بررسی وجه اختلاف و وجه اشتراک مدل تحقیق و مدل برنامه

جلسه ۱۵

عنوان کلّی: بررسی مدل برنامه تحقیق در سطح روشی (غیر فلسفی) و ملاحظه سه سطح از وحدت مواد در آن

۱- ضرورت وحدت مواد یا سر فصلها در مدل برنامه، مدل تعریف و مدل سازمان
۲- تقسیم برنامه (به عنوان بعد سازمان) به خرد، کلان، توسعه به تبع اوصاف خرد، کلان، توسعه در جدول تعریف
۳- اختلاف مواد در مدل برنامه و مدل تحقیق در مقام تحقق با حفظ خصوصیات موضوعاتش
٤- بررسی سه سطح از وحدت مواد در پژوهش یا مدل برنامه تحقیق

جلسه ۱۶

عنوان کلّی: -۱ بررسی عناوین زیر ساخت در مدل برنامه تحقیق ۲ -بررسی تعریف خاستگاه در سه سطح « فلسفی، روشی، مصداقی » و تعریف جایگاه موضوعی

۱- بررسی عناوین زیر ساخت در مدل برنامه تحقیق
۲- بررسی خاستگاه در سه سطح اجمالی (فلسفی، روشی ، مصداقی)
۳- بررسی عناونی زیر ساختی در مدل برنامه تحقیق
٤- تعریف جایگاه موضوعی پژوهش

جلسه ۱۷

عنوان کلّی: بررسی عناوین « جایگاه موضوعی» و « پایگاه ارزشی» در سه سطح فلسفی، روشی و مصداقی

۱- تعریف بالاجمال (جایگاه) بر مبنای منطق انتزاعی ، مجموعه ای و نظام ولایت
۲- تعریف (پایگاه ارزشی) مفاهیم به نسبت تاثیر مفاهیم در جریان و روند تکامل
۳- سهم تاثیر و کارایی موضوعی، منطقی و فلسفی در موازنه با نظام کفر
٤- بررسی عناوین (مقاطع، مراحل، سطوح) در کاربرگ روند پژوهش تکاملی

جلسه ۱۸

عنوان کلّی: قواعد تعمیم و تخصیص در صرف مفاهیم منطقی

۱- مراحل صرف مفاهیم براساس منطق نظام ولایت
۲- بررسی احتمالاتی پیرامون ضرب مفاهیم در هم

جلسه ۱۹

عنوان ندارد

جلسه ۲۰

عنوان کلّی: بیان قواعد فلسفی و بیان قواعد تعمیم در مدل برنامه تحقیق

۱- بررسی کیفیت معنا کردن در اضافه کردن قیود بهم در تکثیر

۲- اشاره به قواعد صرف مفاهیم یا قواعد تعمیم

۳- اشاره به اصول عام فلسفی جاری در مدل برنامه تحقیق

٤- بیان محدودیت‌ها در روش پژوهش نسبت به مصادیق (مطالعه ۷۲۹ پارامتر)

٥- زمانی بودن جدول پژوهش علت جریان واژه‌گاه در عناوین خاستگاه، جایگاه، پایگاه

مدل برنامهٔ تحقیق

جلسهٔ ۱ ۷۷/۸/۲۶

استاد: حجةالاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی تنظیم از: گروه تحقیقات مبنایی

بررسی عناوین جدول کاربرگ ارزیابی روند تکاملی پژوهشی با جدول الگوی تنظیم برنامه و جدول کلیات طرح جامع پژوهش

فهرست

۱ ـ تعریف «موجود، مطلوب و انتقال» در کاربرگ ارزیابی روند تکاملی پژوهش..... ۱

۱/۱ ـ بررسی «مطلوب آرمانی، موجود و انتقال»..... ۲

۱/۲ ـ زمانی بودن اوصاف «موجود، مطلوب و انتقال»..... ۲

۱/۳ ـ نفی گزارشگیری مطلق در شناخت وضع موجود..... ۳

۲ ـ مکانی بودن سه وصف «بیرون، درون و ارتباط»..... ۴

۳ ـ بررسی تقدم و تأخیر اوصاف «پیدایش، تغییرات و تکامل» نسبت به

«موجود و مطلوب و انتقال»..... ۴

۳/۱ ـ نفی همزمانی در اوصاف «موجود، مطلوب و انتقال»..... ۵

۴ ـ بررسی عناوین «برنامه، شناخت و فعالیتها» نسبت به عناوین درون کاربرگ..... ۶

۵ ـ بررسی عناوین جدول الگوی تنظیم برنامه و نسبت آن به عناوین کاربرگ روند..... ۸

۵/۱ ـ بررسی توالی و توازی عناوین جدول الگوی تنظیم برنامه ۱۰

۶ ـ بررسی نسبت عناوین جدول الگوی تنظیم برنامه به عناوین جدول کلیات طرح جامع پژوهش..... ۱۱

۷ ـ استخراج سه جدول «الگوی تنظیم برنامه»، «کلیات طرح جامع پژوهش» و ... از

عناوین «خاستگاه، جایگاه و پایگاه» ۱۱

۷/۱ ـ بیان تمثیلی کارایی نظام پژوهشی متکی به کاربرگ ارزیابی روند پژوهش تکاملی ۱۲

۷/۲ ـ ضرورت داشتن مدل پژوهشی در تحلیل مسائل اجتماعی ۱۳

مدل برنامه تحقیق

استاد:	حجةالاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی	کد بایگانی:	۰۱۰۹۱۰۰۱
عنوان گذار:	حجةالاسلام صدوق	تاریخ جلسه:	۷۷/۰۸/۲۶
ویراستار:	حجةالاسلام رضوی	تاریخ انتشار:	۷۷/۰۹/۰۸
پیاده کننده:	حجةالاسلام رضوی	حروفچینی و تکثیر:	واحد انتشارات

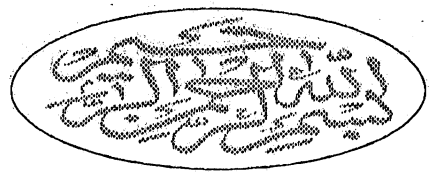

بررسی عناوین جدول کاربرگ ارزیابی روند تکاملی پژوهشی با جدول الگوی تنظیم برنامه و جدول کلیات طرح جامع پژوهش

۱ ـ تعریف «موجود، مطلوب و انتقال» در کاربرگ ارزیابی روند تکاملی پژوهش

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: در بحث امروز چند احتمال را در کنار یکدیگر قرار می‌دهیم. یک احتمال این است که «موجود، مطلوب و انتقال» به این مفهوم باشد که شناسایی موجود با شاخصه‌هایی که از دستگاه ما آمده انجام می‌گیرد. مثلاً نبض بیمار که مورد آزمایش قرار می‌گیرد قبل از آن نمی‌شود گفت چه نسخه‌ای به این بیمار داده شود. پس تا وضع بیمار شناسایی نشود نمی‌توانند حتی اولین مرحلهٔ بهبود را معین کنند؛ یعنی اگر ده مرحلهٔ مطلوب معین کنید تا بیمار کاملاً بهبود یابد. اینها نمی‌دانند چند مرحله است امّا هنگامی که موجود، شناسایی شود آنگاه می‌توان گفت در چنین وضعیتی، مرحلهٔ اول مطلوبیّت این است که نسخه‌ای داده شود تا این بیمار به یک درجهٔ خاص از بهبودی برسد. بعد نسخه‌ای دیگر داده شود تا از آن مرحلهٔ قبل بالاتر رود.

بنابراین مطلوبهای ما یک وقت مطلوب آرمانی است ویک وقت هم به معنای هدف‌گذاری مرحله‌ای است. مثلاً یک‌بار سؤال می‌شود انسان مطلوب کیست؟ گفته می‌شود وجود مبارک علی بن ابی طالب علیه‌السلام» است. ولی گاهی می‌گویید: مطلوب برای یک انسان چیست؟ پاسخ آن را در قالب هدف مرحله‌ای می‌گویید. مثلاً ممکن است تا پایان عمر یک انسان معنا نداشته باشد که بگوید: می‌شود مانند «علی بن ابیطالب» شد. چنین امری محال است ولی در الگوی انسان مطلوب، حضرت علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام می‌درخشد. مطلوبِ برای ما، گام برداشتن در این جهت است. آنچه که معلوم است این است که اگر معنای مطلوب ما، مطلوب عینی برای این مجموعه شد نه مطلوبِ نظریِ آرمانی، حتماً پس از شناسایی موجود امکان‌پذیر است.

حجةالاسلام رضایی: در این فرض صحیح است ولی در فرض اوّل که ما مطلوب را مطلوب غایی می‌گیریم، الزاماً ضرورتی ندارد.

(ج): ای احسنت! پس در یک احتمال که مطلوب ما مطلوب عینی باشد می‌گوییم: دوساله، سه‌ساله و یا پنج‌ساله به سمت هدف گام بر می‌داریم؛ یعنی باید بگوییم الان وضعیت چگونه است و تا دو سال دیگر به کجامی‌رسیم.

(س): این حتماً مترتب به این است که ابتدا وضع موجود شناسایی شود و آسیبهای آن دیده شود، بعد ملاحظه شود که برای رفتن به سوی مطلوب چه نیازهایی داریم و سپس بر اساس آن، «اهداف مرحله‌ای» را ترسیم‌کنیم.

(ج): یعنی بعد هم «برنامهٔ انتقال» درست کنیم. حال اگر «موجود، مطلوب و انتقال» بصورت آرمانی فرض شود، آنگاه نسبت به «موجود» مشکل پیدا می‌شود، زیرا آرمانی معین می‌کند که بهترین انسان چیست؟ ابتدا باید آنرا معین کرد تا بعد بتوان موجود را شناخت.

۱/۱ ـ بررسی «مطلوب آرمانی، موجود و انتقال»

(س): آن یک کار دیگر و یک سطح غیر از این سطح است. به یک معنا دو سطح داریم؛ هرچند در آنجا معنا ندارد موجود آرمانی بگوییم.

(ج): خیر. ما مطلوب آرمانی را شناخته و توصیف می‌کنیم، شاخصه‌های آنرا گرفته و سپس می‌گوییم: بیماری «موجود» چه میزان است؛ یعنی ابتدا «سالم» را بیان می‌کنیم و بعد از آن می‌گوییم که «بیمار» چیست. اگر اینگونه باشد حتماً شناختن مطلوب برشناختن موجود مقدم می‌شود؛ یعنی نمی‌توان موجود را شناخت مگر اینکه بهرحال یک شاخصه‌ای از توصیف مطلوبِ آن داشته باشیم.

(س): البته این احتمال هم احتمال بی‌ربطی نیست.

۱/۲ ـ زمانی بودن اوصاف «موجود، مطلوب و انتقال»

(ج): در همین‌جا می‌گوییم: حداقل باید شاخصه‌هایِ کلیِ مطلوب را داشت تا صحیح را داشته و بگوییم حالا بیمار چیست. پس در این صورت «مطلوب، موجود، انتقال» است. در این فرض نیز تقدم و تأخر زمانی وجوددارد.

(س): بازهم ابتدا باید مطلوب شناخته شود و سپس موجود و انتقال شناخته شود؛ یعنی در هر دو فرض فرقی‌نمی‌کند.

(ج): زمانی بودن آن قابلیت اثبات دارد؛ مکانی نیست. «پیدایش، تغییرات و تکامل» هم روشن است که معنای زمانی می‌دهد.

(س): فقط در یک فرض، یک اشکال هنوز وجود دارد. آن فرض این است که وقتی ما در فرض اوّل «موجود، مطلوب، انتقال» را بیان می‌کنیم، اگر موجود آرمانی نباشد؛ یعنی در وضع موجود آنچه که هست باید شناخته شود و مطلوب را آرمانی بگیریم آنگاه می‌توانیم جدای از وضع موجود، مطلوبِ آن را معنا کنیم.

(ج): معنای این فرض این است که نیمی از کار ملاحظه نشده است. به عبارت دیگر تأثیر مطلوب را در شناختن موجود از بین برده‌ایم؛ گفته‌ایم مطلوب را بصورت تفصیلی بشناسید. در واقع در یک مرحله، مطلوب را بصورت اجمالی شناخته‌ایم که اکنون می‌توانیم موجود را بشناسیم. اگر حتی شناخت اجمالی از مطلوبِ آرمانی نباشد؛

یعنی معنیِ صحیح را نشناسیم، دیگر نمی‌توان اصلاً موجود را شناخت.

(س): فرض را براین می‌گذاریم که موجود را می‌خواهیم بریدهٔ از مطلوب نگاه کنیم.

(ج): بهرحال باید بگوییم: یا وضع موجود خوب است و یا بد است، یا صحیح است و یا غلط است.

۱/۳ ـ نفی گزارشگیری مطلق در شناخت وضع موجود

(س): اصلاً بدوخوب را هم نمی‌خواهیم بگوییم. صحیح و غلط را نیز نمی‌گوییم.

(ج): یعنی تنها می‌خواهیم توصیف کنیم.

(س): ما فقط بصورت توصیفی می‌گوییم. مثلاً گزارش آماری برای شما می‌آوریم که ده مورد به این صورت است و وضع تخصیص و نیروی انسانی و ابزار هم به این صورت است ولی نمی‌گوییم خوب است یا بد است.

(ج): هیچ‌گونه نسبتی هم بین آنها برقرار نمی‌کنیم. در این صورت آیا اگر گزارش‌گری آماری بدون تحلیل انجام بگیرد. هیچ‌گونه شناختی دربارهٔ مجموعه که چگونه دارد تغییر می‌کند، بدست می‌آید؟

(س): از نظام تغییر آن می‌توانیم برای شما گزارش بیاوریم.

(ج): خیر، ما می‌توانیم در گزارش‌گری آماری، نسبت به تک‌تک موارد، تغییراتشان را بگوییم. مثلاً بگوییم سال گذشته، تولید گندم یک میلیون و دویست‌تن بوده است و امسال یک میلیون و چهار صد تن می‌باشد. گوجه فرنگی یک صد هزار تن بوده است و امسال یک صد و پنجاه هزار تن می‌باشد؛ ولی آیا باید تغییراتشان مساوی باشد، باید گندمِ بسیار داشته باشیم؟

(س): اینرا در آنجا نمی‌گوید.

(ج): همین که نتواند بگوید؛ یعنی نسبت بین مفردات را در گزارش‌گری دسته‌ها نمی‌تواند ارائه دهد. اگر نسبت را ارائه نداد چه خواهد شد؟ حتماً آهنگِ تغییر را نمی‌تواندبگوید.

(س): اگر آهنگ تغییر را براساس یک مطلوبیّتی تعیین کردیم، آنگاه می‌توانیم بگوییم موجود نسبت به مطلوب [چگونه است.]

(ج): یعنی اگر همیشه نسبت بین دسته‌بندیها نباشد، قدرت تحلیل برای اینکه تبدیلِ به چه می‌شود، در اختیار نیست. برای شناختن نسبت بین اینها که بتوانیم بگوییم چه خواهد شد، باید معین نمود که شیب به کدام طرف است.

(س): احتیاج به آن هدف اجمالی داریم.

(ج): احسنت. پس مجبور هستیم که همیشه یک نظامِ توصیفِ مطلوب یا صحیح از تغییر داشته باشیم تا بگوییم تغییر موجود چگونه است. بگوییم آیا در حالت خوبی است یا در حالت بدی است؟ آیا رشد آن بهنجار است یا ناهنجار است؟

بنابراین با ملاحظهٔ این بحث، «موجود، مطلوب و انتقال» خواه وناخواه از امور زمانی هستند. تا اینجا موجود و مطلوب روشن گشت که زمانی هستند و حال «انتقال» را برررسی می‌نماییم. آیا می‌شود هنگام ارزیابی موجود، نسخه تنظیم نمود؟

(س): خیر؛ زیرا هرگاه مطلوب تهیه شود، نسبت بین موجود و مطلوب معین می‌کند که برنامهٔ انتقال ما چه چیزی می‌باشد؛ یعنی متأخر از بقیه است؛ یعنی حتی نمی‌تواند در وسط قرار گیرد.

(ج): احسنت.

(س): منتهی فقط در آن دیدگاهی که «مطلوب» را ابتدا قرار می‌دهیم، این نیز جا دارد.

(ج): آنهم درست است ولی اینکه «انتقال» نیز حتماً زمانی است، تردید در آن وجود ندارد.

۲ ـ مکانی بودن سه وصف «بیرون، درون و ارتباط»

اگر اینگونه باشد آیا ما می‌توانیم بگوییم که «بیرون و درون و ارتباط» را می‌توان همیشه در سه خط موازی آورد؟ یعنی همزمان با الگوی مطلوبی که داریم (یعنی مثلاً می‌توانیم در سطح اجمالی اندازه‌گیری کنیم) بگوییم وضعیت بیرونیِ ما در وضع موجود چیست. وضعیت درونی ما چیست و وضعیت ارتباط ما چیست. در مرحلهٔ بعد نیز می‌توانیم بگوییم؛ یعنی صحیح است که ما در ستون، «بیرون، درون و ارتباط» را بنویسیم. (البته بعداً نیاز نظر خواندن نیز بررسی می‌کنیم که آیا درست است یا نه)؟

۳ ـ بررسی تقدم و تأخیر اوصاف «پیدایش، تغییرات و تکامل» نسبت به «موجود و مطلوب وانتقال»

حالا آیا پیدایش را مقدم قرار دهیم بهتر است یا «موجود، مطلوب، انتقال» را مقدم قرار دهیم؟ این سؤال دوّم است.

(س): ظاهراً «پیدایش، تغییرات و تکامل» بر وضع «موجود، مطلوب و انتقال» عمومیّت دارد؛ یعنی بذهن می‌آید اگر ما «پیدایش» را بر «موجود، مطلوب و انتقال» مقدم بداریم، بهتر است؛ زیرا دایرهٔ آن وسیعتر است. البته توجیه دیگری نیز بایدداشته باشد.

(ج): حال اگر «پیدایش، تغییرات و تکامل» را در سطر و «موجود و مطلوب و انتقال» را در ستون بنویسیم تا «پیدایشِ موجود، تغییراتِ موجود و تکاملِ موجود» بدست آید، آیا صحیح است یا خیر؟ همچنین آیا «پیدایشِ مطلوب، تغییراتِ مطلوب و تکاملِ مطلوب» و «پیدایش انتقال، تغییرات انتقال و تکاملِ انتقال» صحیح است یا خیر؟ «پیدایش برنامه، تغییرات برنامه و تکاملِ برنامه» آسانتر است؛ یعنی فعلاً بجای کلمهٔ انتقال، کلمهٔ «برنامه» قرار می‌دهیم.

(س): یعنی از این عناوین به راحتی قابل توجیه است؛ مانند سه اصطلاح پیدایش موجود، تغییراتِ موجود و تکاملِ موجود.

(ج): حال سؤال این است که آیا معنای این امر این نیست که این سه تا با همدیگر در این سه مرحله هستند؛ یعنی آیا شبیه سه امر موازی نیستند؟

(س): سه امر موازی‌ای که هر سه تا دوباره با هم باشند.

(ج): در اینجا می‌گویید: پیدایش، موجودی است که در تغییرات و در تکامل نیز می‌باشد.

(س): بله. تقریباً مانند همان خواهد شد؛ یعنی سه امر موازی است که می‌توانیم «پیدایش، تغییرات و تکاملِ» آنرا با هم مطالعه کنیم.

(ج): حال آیا موجود در مرحلهٔ تکامل اصلاً وجود دارد یا خیر؟

(س): یک وقت است که می‌گوییم نقطهٔ شروع آن کجا بوده است.

(ج): نمی‌گوییم: اسم اینجا وضعیتِ موجود است؛ «پیدایش وضعیّتِ موجود» را می‌گوییم. ولی حال سؤال می‌کنم که «پیدایشِ تکامل وضعیّتِ موجود» به چه معنااست؟

(س): معنایش این است که به مرحلهٔ بعدی برود و دیگر خودش نیست.

(ج): ای احسنت.

(س): دیگر آن نخواهد بود، اگر تکامل را همان تبدیلِ تمام کل بگیریم، دیگر خودش نخواهد بود.

(ج): حالا اگر ما آنرا برعکس کنیم چگونه خواهد شد؟ یعنی بگوییم: «وضعیتِ موجودِ پیدایش، وضعیتِ موجودِ تغییرات و وضعیتِ موجودِ تکامل»؛ یعنی اگر ما در این سه تا با خط سیری که الان دارند دخالت نکرده و برنامه‌ای نیاوریم، به کدام طرف خواهد رفت؟ اگر بخواهیم یک مطلوبی قرار دهیم، می‌گوییم: موجود و مطلوب و برنامه آن باید به‌گونه‌ای مختلف با دیگری شود. برنامه‌ای که آنرا از این خط سیر به خط سیر دیگر ببریم، چیست؟ پس این هم یک فرض دیگر شد.

(س): ولی فعلاً فرضِ اوّل یک اشکالی دارد. هر چند فعلاً به خانهٔ اوّل آن رفته‌ایم و به خانهٔ بعدی وارد نشده‌ایم.

۳/۱ ـ نفی همزمانی در اوصاف «موجود، مطلوب و انتقال»

(ج): اگر همیشه در همین خانه درست شود و اینها نیز موازی باشند، خانه‌های دیگر هم درست خواهد بود. ابتدا باید ببینیم نسبتهای بین اینها چیست. حال اگر در فرض اوّل، در «پیدایشِ وضعیتِ موجود» بگوییم چگونه شد که این وضع بوجود آمد، در این صورت آیا می‌توانیم «پیدایش وضعیت مطلوب» را در ذهن خودمان بیان کنیم؟

(س): آن، قابلیت تحقق را دارد.

(ج): خیر، باید گفت: همانگونه که موجود یک سلسله عواملی داشته که در خارج پیدا شده است، حال طلب و نیازی هم که برای عوض کردن آن احساس می‌شود، خود نیز یک سلسله عواملی دارد که ایجاد شده است.

(س): این ممکن است؛ البته از آن هم متأخر است. اگر بگوییم نیازهای درونی داشتیم، مطلوب، ابتدا قرار می‌گیرد؛ یعنی یک نیازهایی در انسان بوده است.

(ج): آیا در این صورت همزمان نمی‌شود؟

(س): نباید همزمان شود.

(ج): بگوییم: ما در شرایط وجود داریم؛ هم احساس خلأهایی داریم و هم شرایطی موجود است.

(س): اینرا چگونه می‌فرمایید؟

(ج): یعنی مانند «بیرون، درون و ارتباط» بلافاصله «مطلوب» را به درون و ذهن شما بردم و «موجود» را هم «بیرونی» قرار دادم.

(س): قابلیت تحقق دارد؛ ولی این مطلوبی که در ذهن من است بلحاظ تحقق آن است [که مورد سؤال است.]

(ج): به دلیل فشارهای بیرونی بوده است که این بوجود آمده است. حالا برنامه هم یک نسبتی است که بین درون شما و بیرون شما بوجود می‌آید. به عبارت دیگر یک دسته سنجشهایی موجود است با این توضیح که یک درونِ درون داریم (که عبارت است از فشارهایی که روی حساسیتها و انگیزشها و نیازهای شما آمده است) که آن یک عکس‌العملی داشته است و سنجش هم واسطهٔ بین آنها شده است بگونه‌ای که برای انتقال آن، برنامه‌ریزی می‌کند.

(س): آیا می‌گویید همزمانی در آن ملاحظه می‌شود؟

(ج): در صورتی که چنین شود دیگر «مطلوب» را نسبت به این «موجود» به عنوان اهداف برنامه‌ای که ما بتوانیم ابتدائاً به موجود برگردانیم، نیست بلکه در درون و بیرون خود ما می‌آید. در این صورت آیا ابتدا در درون و بیرون می‌آید یا خیر؟ یعنی بگوییم موجود؛ یعنی شرایط

بیرونی و مطلوب هم یعنی چیزهایی که خودتان می‌خواهید و برنامه هم یعنی سنجشی که ذهن، بین نیازهای شما و بیرون دارد.

(س): بله، به این صورت قابل توجیه است.

(ج): اگر اینگونه باشد در اینجا نیز می‌تواند قرار گیرد. بنابراین اگر «موجود، مطلوب، انتقال» را نسبت به خود خارج می‌گیرید و خودتان را از آن خارج می‌کنید و می‌گویید: ما باید هم وضعیت موجود و هم وضعیت مطلوب را بشناسیم این حتماً یک امر زمانی می‌شود؛ یعنی همزمان نمی‌تواند انجام بگیرد.

(س): یعنی متأخر از یکدیگر واقع می‌شود. این وقتی بود که خودمان را خارج کردیم. حال اگر خودمان عضو مجموعه می‌شویم دیگر چنین چیزی نمی‌شود.

(ج): احسنت. حالا ما در اینجا می‌خواهیم برنامه‌نویسی کنیم.

(س): در برنامه‌نویسی به یک معنا می‌خواهیم خودمان را از مجموعه خارج کنیم.

(ج): احسنت. حال اگر خارج کنیم و وضعیت موجود و وضعیت مطلوب و وضعیت برنامه را تعریف کنیم، برای مرحلهٔ پیدایش، پیدایش برنامه را بیان می‌کنیم.

۴ ـ بررسی عناوین «برنامه، شناخت و فعالیتها» نسبت به عناوین درون کاربرگ

در اینجا دیگر موضوع را «برنامه» قرار می‌دهیم؛ نه بیرون می‌گذاریم و نه خودمان را جزء آن قرار می‌دهیم. می‌گوییم: «پیدایش برنامه، تغییرات برنامه و تکامل برنامه». اینجا کلمه «برنامه» را برداشته و کلمه «انتقال» و یا «مناسبات انتقال» را قرار می‌دهیم. آیا اگر اینگونه باشد و بگوییم: برنامه یک نقشه اولیه دارد که از اجمال به تبیین سیر می‌کند، خوب است یا خیر؟

(س): پیدایشِ برنامه وضعیتِ موجود نسبت به عوامل بیرونیِ آن، نسبت به درونیِ آن و نسبت به...

(ج): معنای «انتقال» در اینجا با آن کاملاً تفاوت دارد. ممکن است برای تکامل لازم باشد که سازمان درست کنید تا کار انجام گیرد؛ الان سطر بعدی را توضیح می‌دهیم.

(س): باید این خانه‌ها را تا آخر ضرب کنیم تا ببینیم تکامل، برنامه...

(ج): در اینجا «کلیات برنامه، مقدوراتِ اجرایی، کنترلِ عملکرد» به معنای این است که خود مطلبی را که می‌خواستیم در عینیّت عوض کنیم، داریم عوض می‌کنیم. در اینجا شناختهای نظری پیدا کردیم. به عبارتی دیگر یک تحلیل کتابخانه‌ای و یک تحلیل نظری و یک تحلیل کاربردی و عینی داریم.

(س): آیا تحلیل نظری را می‌توانیم تحلیل منطقی بنامیم؟

(ج): هنوز زود است که برای آن نام بگذاریم. دنبال اسم برای آن نباشید. آیا می‌توانیم این را آورده و بگوییم: شناخت فعالیتهای بیرونی و درونی داریم؟ (البته باید جای آن را عوض کنیم.) و آیا عیبی ندارد که بگوییم: پیدایش برنامه، تغییرات برنامه و تکامل برنامه؟ قاعدتاً می‌توان گفت؛ یعنی خود برنامه یک چیزی است که در حال تکامل است.

(س): این درست است. برنامه قابلیّت تکامل دارد.

(ج): در برنامه چه چیزهایی «موجود» است و چه چیزهایی «مطلوب» فرض شده است و چه چیزهایی «مناسبات انتقال» می‌باشد؟ برنامه، تغییراتی که نسبت به وضعیت موجود می‌تواند داشته باشد چیست؟ نسبت به

مطلوب چه تغییری پیدا کرده است و اصل خود برنامه چه تغییر کرده است؟ آیا اگر برنامهٔ پژوهش اصل باشد می‌توانیم بگوییم: برنامه در مراحل مختلف تکامل پیدامی‌کند؟

(س): این به لحاظ منطقی درست است. برنامه می‌تواند در سطوح مختلف انتقال پیدا کند.

(ج): و دائماً «موجود، مطلوب و انتقال» داشته باشد.

(س): فقط آنچیزی که در آن تکرار می‌شود، آیا «پیدایش برنامه وضعیت موجود» است؟

(ج): در اینجا چندگونه می‌توان بیان کرد. مثلاً می‌توان گفت: «برنامهٔ پیدایش وضعیت موجود، برنامه تغییرات وضعیت موجود و برنامهٔ تکامل وضعیت موجود».

(س): یعنی وقتی «تکامل برنامه» می‌گوییم با «برنامهٔ تکامل» فرق دارد؛ یعنی یک برنامه‌ای برای پیدایش این وضع می‌گذاریم و بعد می‌گوییم: چگونه آن را تغییر دهیم و بعد چگونه آنرا به تکامل برسانیم؛ یعنی همان رشد و گسترش و توسعه‌ای را که می‌خواهیم در آن ایجاد کنیم، بیان می‌کنیم.

(ج): یعنی «تکیّف، تبدّل، تمثّل».

پس برنامهٔ پیدایش چه چیزهایی است؟ در مرحلهٔ پیدایش چه کارهایی انجام می‌گیرد هر چند پیدایش برنامه باشد؟ برنامهٔ پیدایش؛ یعنی تنظیماتی که برای پیدایش اولیه و تصویرهای ساده می‌خواهیم. برنامهٔ تغییرات؛ یعنی تغییراتی که در آن می‌دهیم باز یک نظم داشته باشد و بعد از آن هم برنامهٔ تکامل است.

(س): بعد یک بار دیگر اینها را در هم ضرب کنیم تا ببینیم آیا اشکالی ایجاد می‌کند یا نه؟ یعنی وقتی می‌گوییم: «برنامهٔ پیدایشِ وضعیتِ موجود» با «برنامهٔ تغییراتِ وضعیتِ موجود» و «برنامهٔ تکاملِ وضعیتِ موجود»، در صورت ضرب شدن اشکالی خواهد داشت یا خیر؟

(ج): می‌گوییم: «برنامهٔ پیدایش وضعیت وجود برنامه»، «برنامهٔ پیدایش وضعیتِ مطلوب برنامه» (یعنی در برنامه، وضعیت مطلوبش چیست) و «برنامهٔ پیدایش وضعیت انتقال در برنامه» (در اینجا کلمه «در» وارد می‌شود.)؛ یعنی برنامه‌نویسی ما در مرحلهٔ پیدایش چگونه است؟ در مرحلهٔ تغییرات چگونه است و در مرحلهٔ تکامل چگونه‌است؟

حالا قبل از اینکه معطّل شویم سریع عبور می‌کنیم و می‌گوییم: «پیدایشِ وضعیتِ موجود» به معنای پیدایش شناخت از وضعیتِ موجود است. اگر اینجا کلمهٔ شناخت را وارد کنیم چگونه است؟

(س): پیدایش شناخت یعنی چه؟

(ج): یعنی فهم و درک؛ یعنی برای ما یک درکی حاصل می‌شود.

(س): آیا منظورتان نقطهٔ آغاز است؟

(ج): بله، پیدایش شناخت وضعیت موجود؛ پیدایش تغییراتِ شناخت وضعیت موجود (که در آن شناخت ما نسبت به وضعیت موجود عوض می‌شود) و بعد پیدایشِ تکاملِ شناخت وضعیت موجود.

(س): در اینجا بحث از برنامه به بحث از شناخت تبدیل شد که یک قدم عقب‌تر است.

(ج): در اینجا کلمهٔ «شناخت» را اضافه کرده و می‌گوییم: آیا این را می‌توانیم اضافه کنیم؟ نوشته‌ایم: پیدایش شناخت فعالیتها (کارهایی را که باید انجام دهیم)، پیدایش تغییرات شناخت فعالیتها و پیدایش تکامل شناخت فعالیتها. حال آیا اگر «فعل» قرار دهیم بهتر

می‌شود؟ یعنی بگوییم: پیدایش شناخت فعالیتهای موجود، تغییرات شناخت فعالیتهای موجود و تکامل شناخت فعالیتهای موجود.

۵ ـ بررسی عناوین جدول الگوی تنظیم برنامه و نسبت آن به عناوین کاربرگ روند

تا اینجا که بحث کردیم برای این بود که آیا جای عناوین ذیل این هم حتماً لازم است که تغییر پیدا کند؟ یعنی آیا بهتر است که در ستون بیاید یا خیر؟ یعنی آیا اینجا می‌توانیم در این خانه بنویسیم: نظامِ فلسفه و در زیر آن که مطلوب بوده است؛ فلسفهٔ تکامل را بنویسیم. و در پایین «الگوی ارزیابی» را بنویسیم.

(س): یعنی آنهایی را که در ستون بود درسطر بنویسیم.

(ج): باید ببینید که آیا درست می‌شود یا خیر؟ اگر این کار را انجام دادیم آیا می‌توانیم ستون دوم را در سطر دوّم قرار دهیم؟ این یک فرض است. یک فرض هم این است که ستون دوّم را در مرحلهٔ تغییرات قرار دهید که «نظام توصیف شرایط موجود، نظام توصیف شرایط مطلوب و نظام نیازمندیها» است. آیا این فرض دوّم هم درست است یا خیر نمی‌تواند در مرحلهٔ تغییرات قرارگیرد بلکه باید این ستون دوّم یعنی «عوامل متغیر موضوع، عوامل تغییر موضوع و ضرایب کمّی» در اینجا بیاید؟

(س): ظاهر قضیه این است که این احتمال دوّم بهتر باشد؛ چون با مرحلهٔ تغییرات بیشتر سازگار است تا آن نظام توصیف. در توصیف، بحث تغییر نیست، فقط می‌خواهد شرایط را بشناسد و در ستون دوّم، روند تغییر را می‌خواهیم.

(ج): پس ظاهر قضیه این است که احتمال دوّم صحیح است.

(س): فقط بحث این است که آن پلهٔ اول را که ما سریعاً عبور کردیم آیا ضربهای آن درست درمی‌آید تا اینها را تحویل دهد؟ اگر درون هم درست درنیاید [چگونه باید عمل کرد؟]

(ج): حالا باید هریک را جداگانه بررسی نماییم. برای اینکه بخواهیم ضربهای آن درست باشد، آنها را بعداً می‌نویسیم. امّا آیا فعلاً می‌توانیم ستون دوّم را در اینجا بنویسیم؛ یعنی بنویسیم: «نظام توصیفِ شرایطِ موجود»، نظام توصیفِ شرایطِ مطلوب». آیا شما بعداً می‌توانید اینرا صنعتی کنید یا خیر؟

(س): حالا مثلاً آیا نظام فلسفی آن پایگاه نظری آن می‌شود یا خیر؟

(ج): «نظام نیازمندیها» را می‌نویسیم. بعد در «ارتباط» می‌نویسیم: «الگوی ارزیابی». خیر، اشتباه نوشتیم. باید «ضرورت، موضوع و هدف» بنویسیم.

(س): ظاهر قضیه این است که درست باشد.

(ج): «عواملِ متغیرِ موضوع»، «عوامل تغییر موضوع».

(س): البته این دوتا خیلی روشن نبود.

(ج): چرا؟

(س): البته یک‌بار هم حضرتعالی این را گفتید. آیا به معنای این است که شمولیّت آن بیشتر است؟

(ج): می‌گویید: شرایط را چگونه عوض کنیم؟

(س): ولی در آنجا متغیّرها را می‌شناسیم.

(ج): پس آیا ابتدا عوامل تغییر موضوع و سپس عوامل متغیّر موضوع را می‌نویسیم؟ عوامل متغیّر در شناختن موجود است، لذا باید ابتدا نوشته شود؛ یعنی مطلوب تحت چه شرایطی [محقق می‌شود.]

(س): «شرایطِ تغییر» است و در پایان «ضرایب کمّی» است. این هم «روند تغییرات گذشته» می‌شود.

(ج): برای موجود، روند تغییرات گذشته را مطالعه می‌کنند.

(س): بعد از آن «روند تغییرات آینده» است و بعد هم «الگوی تخصیص» است. بعد «استراتژی، مراحل تغییر و الگوی سازماندهی» داریم.

(ج): البته بین این دوتا که این را پایین بیاوریم یا آن را پایین بیاوریم باید بعداً روی آن فکر شود؛ یعنی استراتژی که در ارتباط است، صحیح است.

(س): ولی الان چرا استراتژی در موجود است؟

(ج): حالا فعلاً تا آخر کار را می‌نویسیم. خوب دقت کنید که شما یک ادراکی داشته‌اید که به یک پروژه‌ای رسیده است، در پروژه‌نویسی‌تان چیزهایی را که شروع کرده‌اید «ضرورت، موضوع و هدف» را نوشته‌اید. بعد از این تعیین استراتژی کرده‌ایدکه بین موضوع وهدف شما است. بعد مراحل تغییر آن را معین کرده‌اید که بعد از آن باید الگوی تخصیص درست کنید نه سازماندهی. حالا این را بعداً نیز بررسی می‌کنیم.

(س): در اینجا هم «کلیات برنامه، برنامه تفصیلی سازمان و گردش عملیات سازمان» است.

(ج): چه وقتی زمان‌بندی می‌کنیم؟ در برنامهٔ تفصیلی باید امکان‌سنجی و زمان‌بندی کنیم.

(س): بعد هم «مقدورات اجرایی برنامه، مقدورات اجرایی سازمان، سازماندهی اجرایی مقدورات» است. بعد هم «کنترل قدرت عملکرد، کنترل عملیات و کنترل محصول» است.

(ج): حالا ببینیم آیا نظم اینها درست شد یا نه؟

(س): اگر همان ضرب اوّل را معنا کنیم، [مطلب بدست می‌آید.] وقتی «پیدایش شناختِ وضعیتِ موجود» را در«بیرون» ضرب کنیم، چرا حاصل آن «نظام فلسفی»می‌شود؟

(ج): یعنی ما هستیم و بعد شناخت وادراکی از وضعیت موجود برای ما پیدا می‌شود. حالا آیا بیرونِ برنامه است یا درون برنامه؟ «پیدایشِ بیرونیِ موجود» الان به «پیدایش موجودِ بیرونی» تبدیل شده است. بعد از آن نیز «پیدایش موجودِ درونی» است.

(س): پیدایش درونی چیست و پیدایش بیرونی چیست؟

(ج): اکنون یک فرض دیگر را نیز در اینجا برای تنوّع بیان می‌کنیم. در اینجا «پیدایشِ ضرورت، هدف، موضوع، عوامل، کارایی» است یا خیر؟

(س): در اینجا تماماً «ضرورت، عوامل و کارایی» است که سه‌بار تکرار شده است. ولی در سطح بعد هم «هدف، عوامل و کارایی» است که باز سه بار تکرار شده است و در سطح پایین نیز «موضوع، عوامل و کارایی» است.

(ج): یک نکته این است که ابتدائاً نظیر این جدول را در این شکل درست کنیم که حالا بحثهای فلسفی آنرا بعداً بررسی می‌نماییم. حال آیا می‌توانیم بنویسیم: «پیدایش، تغییرات، تکامل»، «موجود، مطلوب و انتقال»؟ ما در صورتی که کل جدول را به شکل قبلی حفظ کنیم، چه نقصی داشت؟

(س): سه خط موازی گذاشته بودیم که زمانی نبودند بلکه مکانی بودند.

(ج): بله، اگر آنرا مکانی فرض کنیم آن وقت در مرحلهٔ پیدایش، نیازمند به این هستیم که یک معنای دیگری برای

آن فرض کنیم و مشکل کارما هم همین بوده است که به توجیهٔ فلسفی مبتلا شدیم و گفتیم مثلاً به این خانه‌ها که نگاه می‌کنید، دقیقاً رونوشت این خانه‌ها است.

(س): بله، «پیدایشِ بیرونیِ موجود»، «نظام فلسفی» شده است.

۵/۱ ـ بررسی توالی و توازی عناوین جدول الگوی تنظیم برنامه

(ج): «پیدایش بیرونیِ مطلوب»، «فلسفه تکامل» شده است. «پیدایش بیرونی انتقال» نیز «الگوی ارزیابی» شده است. آن وقت «پیدایش درونی موجود»، «توصیف شرایط مطلوب» شده است و «پیدایش درونی تکامل» نیز نظام نیازمندیها شده است و «پیدایشِ ارتباط موجود»، «ضرورت» شده است و «پیدایشِ ارتباطِ مطلوب»، «هدف» شده است و «پیدایشِ ارتباط» نیز خود «موضوع» شده است. اینجا به معنای این نیست که نمی‌شود آنرا توجیه کرد، بلکه می‌شود توجیه کرد؛ ولی باید در نظر داشت که چیزهای انتخاب شده برای موازیِ آن، مفهوم موازی ندارد و لذا در همین [عناوین] نیز همین مشکل پیدا شده است.

(س): بله، تا پایان این مشکل انتقال پیدا می‌کند.

(ج): حالا اگر این تغییر را دادیم که بیرونی و درونی را اینطرف آوردیم و موجود و مطلوب را [آنطرف بردیم] آیا این مطلب حلّ می‌شود یا خیر؟

(س): از آن موضوعات یک‌بار بلحاظ منطقی بحث کرده و می‌گویید: «درون، بیرون و ارتباط» سه موضوعی هستند که مکانی می‌باشند که می‌توانند با هم واقع شوند. البته آن ارتباطش یک مقدار جای حرف دارد.

(ج): چرا؟ ارتباط همیشه برقرار است. ارتباط، وضعیتی است که همیشه بین درون و بیرون است. شما اگر می‌خواهید آن ارتباط را تغییر دهید، یک حرف دیگراست.

(س): درست است. پس آن سه مرحله وجود دارد که مکانی هم هستند.

(ج): طبیعی است، مکانی هم هستندو همیشه می‌شود آنها را اندازه‌گیری نمود.

(س): ولی آن ضربی که در اینجا انجام می‌گیرد، چگونه آن معانی را تحویل می‌دهند؟

(ج): حالا اینجا می‌نویسیم: «بیرون، درون و ارتباط» و اینجا «پیدایشِ موجودِ بیرون» می‌نویسیم. آیا از نظر خواندن زیبا است یا خیر؟ پیدایشِ موجودِ بیرون، همان شرایطِ بیرونی می‌شود. بعد «پیدایش موجودِ درون» و «پیدایش موجودِ ارتباط» را می‌نویسیم. آیا «پیدایش بیرونیِ موجود» زیبا است یا اینکه هردو ثقیل است؛ یعنی «پیدایشِ موجود بیرون» هم ثقیل است.

(س): هردو به یک معنا ثقیل هستند. اگر «پیدایشِ موجودِ بیرونیِ» بنویسیم، روشن‌تر می‌شود، یعنی یک «یای» نسبت به کلمه «بیرون» اضافه کنیم.

(ج): یعنی بنویسیم: «پیدایشِ موجودِ بیرونی، پیدایشِ موجودِ درونی و پیدایشِ موجودِ ارتباطی» و «پیدایش مطلوب بیرونی، پیدایش مطلوب درونی و پیدایش مطلوب ارتباطی» و «پیدایش انتقال بیرونی و... . بله، با «یای» نسبت می‌توان آنرا روان‌تر کرد. حالا می‌نویسیم: «تغییراتِ موجودِ بیرونی» و «تکامل موجود بیرونی». پس با یای نسبت می‌توان به مقدار خیلی اندک از ثقالت آن کاست.

(س): به ارتکاز خود ما یک مقدار نزدیکتر است ولی برای بیرون از مجموعهٔ ما بسیار ثقیل و نامأنوس است. البته این سؤال هم وجود دارد که ما اینها را چقدر می‌خواهیم در

بیرون از مجموعه بکار بگیریم؟ همین هم مهم است. آیا همینها را می‌خواهیم در بیرون قرار دهیم یا عنوان به جای آنها قرار می‌دهیم؟

۶ ـ بررسی نسبت عناوین جدول الگوی تنظیم برنامه به عناوین جدول کلیات طرح جامع پژوهش

(ج): بحثی را که داریم این است که آیا کل جدول اوّل را؛ یعنی حاصل ضرب جدول اوّل را در حاصل ضرب جدول دوّم بکار گیرند؟ منظور از جدول اوّل، جدول خاستگاه است. ما نُه وصف جدول خاستگاه را در هم ضرب می‌کنیم تا ۲۷تا بدست آید مانند آنچه که در اینجا (یعنی در جدول پیدایش، تغییرات، تکامل) ۲۷تا بدست آمده است. بعد نیز پس از ضرب کردن تفسیر و تبیین کرده تا در اینجا ۲۷تا بدست آید؛ (البته الان نظیر همین را تبیین کرده‌ایم) بعد بگوییم حالا آنچه که در اینجا بدست آمد، دوباره جایگاه را در خودش ضرب کنیم تا یک ۲۷تا بدست آید و سپس در هر تک‌خانهٔ آن، آن جدول را بکار بگیریم. این خود یک فرض است.

(س): یعنی آیا یکی از خانه‌ها دوباره در این ۲۷تا ضرب شود؟

(ج): یعنی کل این جدول به یک خانه تبدیل شود.

(س): به یک خانه از این جدول تبدیل شود.

(ج): بله، یعنی بگوییم برای تأمین مواد و منابع، برنامه و سازمان لازم است. کلیهٔ چیزهایی که در برنامه و سازمان با مقدمات آن گفته بودیم، برای این قسمت اوّل لازم است. برای این قسمت نیز نظیر همین را می‌گوییم. ما می‌خواهیم نظام سؤالات ببریم برای اینکه بگوییم: یک عده‌ای می‌خواهند این کار خاص را انجام دهند؛ یعنی یک عدّه می‌خواهند موارد مربوط به یک علم را گردآوری کنند و یک عده می‌خواهند آنچه راکه آنها گردآوری کرده‌اند، تجزیه کنند، می‌گوییم برای همهٔ اینها برنامه لازم داریم. این جدول اوّل، الگوی تنظیم برنامه است.

۷ ـ استخراج سه جدول «الگوی تنظیم برنامه»، «کلیات طرح جامع پژوهش» و ... از عناوین «خاستگاه، جایگاه و پایگاه»

بنابراین خاستگاه یعنی برنامه که در کل جایگاه باید بچرخد. این یک فرض است.

(س): اگر خاستگاه به منزلهٔ برنامه باشد، جایگاه به منزلهٔ چیست؟

(ج): در «جایگاه» می‌خواهیم بگوییم: یک علم و یا یک تحقیقی که دارید، جای آن نسبت به سایر تحقیقات چیست. به عبارت بهتر شما می‌گویید: فعلاً برای وضعیتِ پزشکی یک جایگاهی قائل هستم و یک جایگاهی هم در طب اسلامی قائل هستم. در دو دستگاه دو جایگاه را می‌بینیم. این هم یک فرض است. یک فرض این است که بگوییم یک علم نسبت به سایر علوم چه جایگاهی دارد و یک فرض این است که بگوییم: یک علم در دو جهت است؛ یعنی یکی در جهت الهی و دیگری در جهت مادی است؛ مثلاً الان علم پزشکی روز، جهتِ مادی دارد و پزشکی اسلامی هم که بعداً می‌خواهید بدست آورید جهتِ الهی دارد. ممکن است در دو دستگاه دوتاجای هم داشته باشند. این هم یک فرض است. یک فرض دیگر این است که بگوییم: یک گمانه‌ای که می‌زنیم از سه دید باید به آن نگاه کرد. بگوییم: خاستگاه این گمانه چیست. وزن آن چقدر است. جایگاه آن چقدر است و ارزش آن در سهم تأثیرش نسبت به هدف چقدر است. بگوییم: معنای «خاستگاه، جایگاه و پایگاه ارزشی» این است که بتواند این

را معین کند. پس در این فرض سه تا دیدگاه شد.

(س): اتفاقاً این سه دیدگاه، همعرض هم نیست. این دید سوّم را که می‌فرمایید، درست است. این برای شاملترین سطح علوم است که آنها هم باید معلوم شود.

(ج): حالا اگر ما در خود یک علم بتوانیم بگوییم: این احتمال و این موضوع و این چیزی را که داریم در این علم از چه جایگاهی برخوردار است و ارزش آن چه اندازه‌است.

(س): این تنها جایگاه یک علم را در کل علوم معلوم‌می‌کند.

(ج): خیر، حتی جایگاه روانشناسی در پزشکی بررسی می‌شود و حتی جایگاه یک موضوع مانند حافظه در روانشناسی بررسی می‌شود. شما می‌توانید بگویید خاستگاه حافظه چیست. تحلیلی را که ما از حافظه دارید، چه خاستگاهی دارد و بعد بگویید: جایگاه آن نیز در روانشناسی چیست و سپس بگویید: سهم تأثیر آن چه اندازه است. می‌توانید کلی‌ترین تا خردترین را بیان کنید. شما در اینجا روش را می‌گویید. لذا برای ما فرقی ندارد که حتی یک مقاله یک صفحه‌ای را به ما داده و از یک جملهٔ آن سؤال کنید که خاستگاه آن چیست؟ یعنی چرا آن را آورده‌اند؟ وزن آن چه اندازه است؟ اگر وزن مخصوص را برداریم چه اتفاقی می‌افتد؟

(س): وزن این تا زمانی که آن سطح بالایی معلوم نشود، معلوم نمی‌شود.

(ج): خیر، همیشه وزن نسبی را برای یک مقاله می‌توانیم بیان کنیم. مثلاً یک مقاله می‌خواسته‌اند بنویسند که مردم نسبت به موافقت با ولی‌فقیه تحریکِ مثبت شوند و هیچ چیز دیگر فعلاً موضوع نظر آنها نیست. البته همیشه در دستگاه نسبیّت وقتی وزن بزرگتر را متوجه شویم بهتر است ولی الان می‌گویید: فعلاً این قطعه را ادیت می‌کنیم. می‌گوییم: مطلب، ناقص می‌شود. مثلاً شما یک مقاله نوشته‌اید و من یک فصل آنرا ادیت می‌کنم. می‌گویید: مقاله ناقص شد و دیگر مطلب را نمی‌رساند. من یک قسمتی دیگر را ادیت می‌کنم. می‌گویید: عیبی ندارد. اگر می‌خواهید روزنامه شما خیلی پُر نشود، به این قسمت از مقاله درست نزنید و اگر مجبور هستید می‌توانید به قسمت دیگر دست بزنید. پس حتی یک مطلب در مقالهٔ خود شما جایگاه دارد.

۷/۱ ـ بیان تمثیلی کارایی نظام پژوهشی متکی به کاربرگ ارزیابی روند پژوهش تکاملی

بنابراین کلاً ما از بزرگترین نظام اطلاعات تا کوچکترین اطلاع در حد یک مقاله می‌توانیم یک چیزی را حذف کنیم که اصل آن باطل نشود که اگر چیز دیگری را حذف کنیم، اصل آن باطل می‌شود. عملاً به یک بحث دیگر پرداختیم. ولی فی‌الجمله به بحث ما مربوط است. بعنوان مثال می‌گوییم: یک دسته از صنایع نباید خصوصی شود؛ یعنی با سود اقتصادی آنراتعریف کنیم؛ یک دسته باید بینابین باشد و یک دسته هم باید صددرصد اقتصادی تعریف شود. مثلاً صنایع نظامی را نباید با سود اقتصادی ارزیابی کرد؛ چون آن برای تأمین امنیّت است. به عبارت دیگر از طریق منتجه وارد اقتصاد شود نه خودش بنفسه.

(س): یعنی خودش نباید موضوع تجارت قرارگیرد. اگر قرار بگیرد مشکلی بوجود نخواهد آمد؛ بلکه مانند کشورهای غربی می‌شود که صنعت نیز درست کرده‌است.

(ج): خیر، در این صورت روابط نظامی ما را اقتصاد معیّن می‌کند نه مذهب. در این صورت هر کشور که لازم

دارد و فعلاً پول می‌دهد، ما باید به همان کشور هرچند به دوبرابر قیمت بفروشیم هر چند صهیونیستها باشند. می‌خواهم عرض کنم که یک دسته صف‌بندی در عالم‌است.

(س): آنقدر تنوع کشورهای اسلامی وجود دارد.

(ج): کثرت‌گرایی است.

(س): کثرت‌گرایی است و لذا ما می‌توانیم انتخاب کنیم.

(ج): آیا ما اساساً در صنعت نظامی سعی کنیم آنگونه که مشتری می‌گوید عمل کنیم یا آنگونه که کشورمان نیاز دارد؟ مثلاً در توازن علمی رقابت با غرب، برای آنها بدلیل تکنولوژی پیشرفته خود، ساخت موشک مثلاً چهارصد میلیون تومان هزینه داشته باشد و برای ما چون آن ابزارها را نداریم ساخت یک موشک، یک میلیارد و ششصد میلیون تومان هزینه داشته باشد. در اقتصاد هرگز توصیه نمی‌شود که شما موشک بسازید؛ بلکه گفته می‌شود شما با یک میلیاردو ششصد میلیون تومان می‌توانید به جای یک مؤشک، چهار موشک خریداری کنید.

(س): ولی پارامترهایی سیاسی در دنیا وجود دارد و خودشان هم می‌دانند، در اقتصاد موجود دنیا نیز وجوددارد.

(ج): نسبت آن به اقتصاد یک سقفی دارد. اینگونه نیست که بگویند: ما باید بسازیم ولو هزینهٔ آن به حدی برسد که اصلاً صرفهٔ اقتصادی نداشته باشد. یک نسبتی بین اقتصاد و کارهای نظامی قرار می‌دهند. مثلاً ممکن است کشور آمریکا یک مقداری از قطعات کامپیوتری موشکهای خود را از کشور ژاپن خریداری کند ولی شما تلاش می‌کنید سیر به طرف این باشد که صددرصد اسلحهٔ نظامی شما مستقل باشد.

(س): این اشتباه است؛ زیرا شما قدرت هماهنگ‌سازی ندارید. اگر ما بتوانیم دنیا را که مانند یک کل است، هماهنگ کنیم آنگاه خواهیم توانست مثلاً فلان قطعه را از کشوری دیگر خریداری نماییم و هیچ الزامی نباشد که ما حتماً سرمایه‌گذاری کنیم. آن کارآمدی که کشور تولیدکننده برای آن قطعه مورد نظر دارد ما کارآمدی جدیدتری در ترکیب خودمان از آن بدست می‌آوریم. اصلاً معقول نیست که صددرصد مستقل باشیم.

(ج): به عبارت دیگر آیا وابستگی را تقسیم و تسهیم می‌کنید یا خیر؟ مثلاً آیا می‌گویید: در یک دسته از صنایع نباید وابستگی بیشتر از بیست درصد باشد و در یک دسته نباید بیشتر از چهل‌درصد باشد و در یک دسته نیز نباید بیشتر از هشتاددرصد باشد یا خیر؟ آیا می‌توانید اینگونه تقسیم نمایید یا می‌گویید وابستگی هرچند در حد هشتاد درصد باشد در هیچ کجا عیبی ندارد؟

۷/۲ ـ ضرورت داشتن مدل پژوهشی در تحلیل مسائل اجتماعی

(س): ما باید برای این منظور یک «مدل» داشته باشیم.

(ج): معنای صحبت شما همین است که مدل ما امکان دارد که بصورت اقتصادی صرف تفسیر نکند بلکه بگوید: متغیر اصلی سیاست و متغیر فرعی، فرهنگ و متغیر تبعی، اقتصاد است.

(س): شما مگر فقط در صنایع نظامی این را می‌گویید؟ در همه جا می‌گویید که اقتصاد، محور نمی‌باشد.

(ج): در عین حالی که محور نیست، در یک جایی هم ممکن است اجازه دهید که هشتاد درصد آن اقتصادی باشد. در موضوع خود سیاست که اصلی‌ترین قسمت است، حضور اقتصاد را یک هفتم می‌دانید.

(س): ضریبهای آن فرق می‌کند.

(ج): مهمترین قسمت همین است.

(س): ولی کثرت‌گرایی به زیان ما نمی‌باشد.

(ج): نسبت کثرت مهم است. باید نسبتها چه اندازه باشد؟ نسبت بهتر است به کدام طرف سیر کند؟ آیا در صنایع نظامی بهتر نیست که نسبتها به طرف صفر سیر کند؛ یعنی فاصلهٔ آن بیشتر شود؟ یعنی شما نسبت ۱،۲،۴ دارید و بعد از آن به ترتیب ۱، ۳، ۹ و ۱، ۴، ۱۶ و ۱، ۵، ۲۵ و ... دارید. حال شما چه چیزی را می‌خواهید مرتباً در نسبت ۱ نگاه دارید؟ ممکن است بگویید: همیشه وابستگی سیاستهای خود را به سیاستهای دیگران ضریب یک می‌دهیم.

(س): خیر، در بُعد سیاست به هیچ وجه قائل به وابستگی نمی‌شویم؛ یعنی باید دائماً ضریب آن کم شود؛ ولی در بُعد اقتصاد که پایین قاعده می‌باشد، اشکالی ندارد و قابلیت کنترل دارد.

(ج): به عبارت دیگر همیشه باید استقلال در سیاست ضریب چهار باشد و مشارکت ضریب دو و وابستگی ضریب یک باشد که اگر نسبتها به ۱، ۵ و ۲۵ رسید، ضریب ۲۵ به استقلال و ضریب ۵ به مشارکت و ضریب به وابستگی داده می‌شود. حال می‌گوییم: صنایع نظامی جزء صنایع سیاسی شما می‌باشد.

(س): یعنی «اقتصادِ سیاست» است؛ یعنی اگر ما در اقتصاد یک هرم بکشیم، دارای «اقتصاد سیاست، اقتصاد فرهنگ و اقتصاد اقتصاد» خواهیم بود. شما می‌فرمایید اگر در «اقتصادِ اقتصاد» وابستگی بیشتر باشد اشکالی ندارد.

(ج): بله. مهم همین است که قدرت هماهنگی‌سازی اینها، مدل لازم دارد. کثرت‌گرایی بدون مدل به معنای اضمحلال در کسی است که مدل دارد.

(س): این صحیح است، ولی از طرفی دیگر اگر ما کثرت‌گرایی را نفی کنیم، به معنای این است که استعدادها [شکوفا نشود]. دولتی کردن کارها به همین معنا می‌باشد؛ یعنی برای انسان، محدودیت قایل شویم که در این صورت رُشد و تنوع در آن رها می‌شود و استعدادهای درون آن بلوکه خواهد شد؛ یعنی بخشی می‌شود.

(ج): بعداً در همین موضوع باید بیشتر صحبت شود.

«وَالسَّلامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ»

مدل برنامهٔ تحقیق

جلسهٔ ۲ ۷۷/۰۸/۲۶

استاد: حجةالاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی تنظیم از: گروه تحقیقات مبنایی

تعریف مدل برنامهٔ تحقیق

فهرست

۱ ـ «مدل برنامهٔ تحقیق» تطبیق «تعریف، معادله و شاخصه» ۱

۱/۱ ـ ضرورت «مدل برنامه تحقیق» در هر پژوهش ۱

۱/۲ ـ مدل برنامه تحقیق، کیفیت بکارگیری نظام «تعریف، معادله و شاخصه» ۲

۱/۳ ـ امکان بکارگیری نظام «تعریف، معادله و شاخصه» در سیستمهای بزرگ و کوچک ۳

۲ ـ جمع‌بندی: نسبت «جداول الگوی تنظیم برنامه» و «کلیات طرح جامع پژوهش»

به «کاربرگ ارزیابی روند تکاملی پژوهش» ۵

مدل برنامه تحقیق

استاد:	حجة‌الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی	کد بایگانی:	۰۱۰۹۱۰۰۲
عنوان گذار:	حجة‌الاسلام صدوق	تاریخ جلسه:	۷۷/۰۸/۲۶
ویراستار:	حجة‌الاسلام رضوی	تاریخ انتشار:	۷۷/۰۹/۰۸
پیاده کننده:	آقای رضوانی	حروفچینی و تکثیر:	واحد انتشارات

جلسه ۲ | مدل برنامهٔ تحقیق | ۱۳۷۷/۰۸/۲۶

« ۱۴ دقیقه »

تعریف مدل برنامهٔ تحقیق

۱ ـ «مدل برنامهٔ تحقیق» تطبیق «تعریف، معادله و شاخصه»

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: در مورد بحث کفایه یا صنعت چه خواهید گفت؟

حجة الاسلام رضایی: ما در یک ماه امید داریم که بحث تمام شود. حضرت عالی به یک معنا می‌خواهید بحث «معادله» را در اینجا بیان کنید.

(ج): بحث «معادله» تمام شده است و قسمت زیادی از شاخصه نیز به اتمام رسیده است. از آنجا که به پایان یافتن آن مطمئن هستیم، وارد این بحث می‌شویم. الآن در حال کار «تطبیق»هستیم. جدول «تعریف» و «معادله» و «شاخصه»را تطبیق می‌نماییم. شاخصه چیزی جزء «فعل موضوعاً، موضوعات فعل و ثمرات فعل نیست.

۱/۱ ـ ضرورت «مدل برنامه تحقیق» در هر پژوهش

پس الآن چیزی از آن دستگاه نداریم. ولی باید این را به برنامه تطبیق بدهیم. در همه جا نیز اول «برنامه تحقیق» است؛ نهایت این است که گاهی موضوع برنامه، تولید یک علم می‌شود و گاهی هم تولید یک دستور برای مثلاً یک وزارتخانه می‌شود.

(س): آیا برنامه تحقیق را می‌گویید؟

(ج): یعنی در حقیقت در همه جا برنامه تحقیق داریم که گاهی موضوع برنامه تحقیق یک موضوع اجرایی است و گاهی هم یک موضوع نظری است و الا هر کدام یک مدل و برنامه برای تحقیق لازم دارد. در اصل ابزار باید نظیر هم باشند؛ یعنی باید در ابزار برنامه ریزی تحقیق هیچ تفاوتی

نداشته باشد.

(س): فقط مواردی که در آن می‌گذاریم باید تفاوت داشته باشد.

(ج): بله. در برنامه ریزی باید مواد در پزشکی با مواد در اصول و یا در صنعت و در ریاضیات جوابهای متعدد بدهد. با برنامه تحقیق در هر موردی که برنامه ریزی میکنیم، باید متناسب با همان مورد، مواد قرار دهیم ولی روش این که ما چگونه منابع را جمع آوری کنیم، یکسان خواهد بود.

(س): البته این که ما میگوییم فرقی ندارد در هزاران موضوعی که وجود دارد این سؤال مطرح می‌شود که ما داریم بر اساس مبنای نظری میگوییم؛ یعنی بر مبنای منطقی خودمان میگوییم نباید تفاوتی داشته باشد ولی آیا واقعاً این گونه است که روشها هیچ تفاوتی با هم ندارند؟

(ج): به هر حال شما در تحقیق باید یک برنامه هماهنگ کننده داشته باشید.

(س): من نیز میخواهم همین مطلب را بگویم که الآن روش گردآوری منابع در روانشناسی، پزشکی و ... یکسان نیست، روش تحقیق و مطالعه اش هم یکسان نیست. در وضعیت موجود اینگونه است.

(ج): به عنوان مثال تتبع باید در همه جا یکسان باشد. در تتبع فرقی ندارد که شما به وزارت صنایع بروید و کتابهای آنجا را بیاورید یا به کتابخانه آیة الله مرعشی نجفی بروید و کتابهای اصول را بیاورید. در تحقیقات کتابخانه ای، مواد شما کتاب است. در تحلیل نظری باید دستگاه منطقی داشته باشید تا تحلیل کنید حال چه اصول و کلمات باشد و چه ابزار و صنعت باشد. در تحقیقات کاربردی باید بتوانید از این کتابخانه و این تحلیل برای آزمایش، یک مدل ارائه نمایید.

۱/۲ ـ مدل برنامه تحقیق، کیفیت بکارگیری نظام «تعریف، معادله و شاخصه»

(س): آیا اینها یک نحوه هماهنگ سازی کل است؟

(ج): خیر، به عبارت دیگر شما این را قبول دارید که به دلایلی در غرب متد علوم عوض شد، آن هم نه در جزییات بلکه در اصول آن. همین که عوض شد، تغییرات عظیمی در عالم پیدا شد. شما نیز الآن در اینجا متد علوم درست میکنید. بعضی از کارهای شما انجام گرفته که «نظام تعریف»، «نظام معادله» و «نظام شاخصه» است. فرض آنها درست شده و بسیار کارآمد هم می‌باشد اما باید بگوییم حالا این را چگونه به کار بگیریم و چگونه تطبیق کنیم.

(س): مدل برنامه میخواهد.

(ج): برنامه تحقیق و یا مدیریت تحقیق میخواهد.

(س): آیا دوباره مدل برنامه میخواهد یا برنامه؟

(ج): ابتدا مدل برنامه تحقیق را تمام میکنیم که به اصطلاح روش تحقیق می‌شود.

(س): یعنی آیا این که تمام شود، روش تحقیق می‌شود؟

(ج): بله. موضوع کار ما در اینجا این است که از آن فلسفه، از آن تشکیلات و از آن کارهایی که انجام گرفته، روش تحقیق بدست بیاید تا بگوییم: آقای مدیری که میخواهد مدیریت تحقیقات داشته باشد با روشی که مدیریت تحقیقات دارد میتواند مدیریت کند.

(س): اگر روش نداشته باشد، نمیتواند تحقیقات را مدیریت نماید.

(ج): احسنت، اگر روش نداشته باشد باید بر سر همه

فریاد بزند و پایان کار نیز حیران می‌شود و میگوید که کتاب بخرند. میگویند چه کتابهایی را بخریم؟ نمیتواند بگوید. مثلاً در مورد همین بحث اصول میگوییم چند تا کتاب بخریم؟

(س): اهم کتابهای اصول را خریداری میکنیم.

(ج): همین که «اهمّ» میگویید معنایش این است که دارید روش می‌دهید. اهم یعنی چه؟ میگوید کتابهایی که در حوزه پذیرفته شده باشد. میگویید در هر سده باشد. شروع به گفتن میکنید و به این ترتیب روشی ارائه می‌دهید.

(س): ولی این روش باید تبدیل به یک قاعده شود.

(ج): احسنت. حالا مثلاً میخواهیم در مسایل خودکفایه بحث کنیم و مثلاً الآن معلوم شده که کتاب کفایه جزء اهم کتابهای اصول است که مورد پذیرش حوزه قرار گرفته است.

(س): حالا اصلی‌ترین موضوع آن چیست؟

(ج): حالا میخواهیم این کتاب پیاده شود و یا میخواهیم بحث را شروع کنیم، سؤال می‌شود از کجا شروع کنیم؟ البته ما خودمان ابتدائاً یک دسته‌بندی انجام داده‌ایم.

(س): یعنی به یک معنا «اصلی، فرعی و تبعی» انجام گرفته است.

(ج): به یک معنایی انجام داده‌ایم ولی آیا قاعده‌اش نیز همین است؟

(س): یک مقدار به آن قواعد کلی‌ای که ما داریم، نسبت دارد ولی اجمالی است.

(ج): آیا اگر بخواهیم تا پایان کار با همین روش حرکت کنیم، کافی است؟

(س): کافی نیست و باید تفصیلاً معلوم شود؛ یعنی برای شروع کار، اجمالی خوب است ولی برای پایان کار خوب نیست و یک چیز اجمالی هم تحویل می‌دهد. لذا الان اگر بخواهیم به جامعه سریع جواب بدهیم [باید از اجمال شروع کنیم.]

(ج): مثلاً میتوان سریع جواب داد که صنایع بر سه دسته می‌باشد: ۱ – صنایع متمرکز ۲ – صنایع نیمه متمرکز ۳ – صنایع کارگاهی. این را یکبار گفته‌ایم. حالا شما می‌گوئید آنرا تبیین کنید. می‌گوییم: اگر بخواهیم تبیین کنیم و حرف ما نقض نشود و تا پایان کار آنرا جلو ببریم [باید کار دیگری انجام دهیم.] مثلاً ممکن است ما بگوئیم: خوب است که دولت، سهام یک دسته از صنایع را نفروشد و سهام یک دسته را حتماً تا ۴۹٪ بفروشد و سهام دستهٔ دیگر را صد در صد بفروشد. یک دسته از صنایع را که می‌خواهد بستر باز کند تا دیگران صنایع بزنند، کارگاهی باشد. در این صورت ما باید بتوانیم بگوییم که کدام صنعت اینگونه باشد.

(س): مثلاً بخواهیم بگوییم: سهام کدام صنعت را بفروشید و سهام کدام صنعت را نفروشید.

(ج): مثلاً آیا صنعت پارچه، صنعت مواد غذایی، صنعت پوشاک و صنعت بهداشت اینگونه باشد؟

۱/۳ ـ امکان بکارگیری نظام «تعریف، معادله و شاخصه» در سیستمهای بزرگ و کوچک

(س): تا این هفت هزار و ششصد میلیارد موضوع روشن نشود همین مشکل وجود دارد.

(ج): خیر.

(س): اگر شما سطح توسعهٔ موضوع را مشخص نکردید، کلان آنرا نمی‌توانید معلوم کنید و اگر کلانش را

معلوم کنید خردش را نمی‌توانید معلوم کنید. حالا حضرتعالی میخواهید اینجا دست بگذارید بدون توجه به آنجا. وقتی ما در مورد مدل برنامه بحث می‌کنیم آیا اگر برنامه در سطح توسعه و کلان معلوم نباشد، امکان دارد بتوان در سطح خرد برنامه ارائه داد؟

(ج): این همان اشکالی است که ابتدای بحث مطرح شد. شما میتوانید در یک مقاله، مطلبی را حذف کنید و مطلب دیگر را حذف نکنید؛ یعنی در بارهٔ یک مقاله می‌توان نظر داد.

(س): آیا بدون مدل سطح توسعه می‌شود؟

(ج): بله؛ الان شما یک مقاله در بارهٔ ولایت فقیه برای یک روزنامه می‌نویسید، در حالی که آن مدل را هم ندارید. این مقالهٔ شما چهل سطر است و مسئول روزنامه میگوید: من بیشتر از بیست سطر نمی‌توانم چاپ کنم آیا اجازه می‌دهید مقالهٔ شما را از وسط قیچی کنم؟ میگوئید خیر، میگوید: آیا اجازه می‌دهید قسمت آغازین مقاله را قیچی کنم؟ اجازه نمی‌دهید که با سانتیمتر اندازه بگیرد و مقالهٔ شما را قیچی کند. میگوئید: اگر بناست حذف کنید اجازه دهید با شما مشورت کنم. بعد من به شما می‌گویم: مگر آن مطالبی را که شما حذف کردید لازم نبود؟ می‌گوئید: لازم بود ولی نسبت به آن مطالبی که حذف نکردم فرعی بود و مطالب باقیمانده، اصلی است. شما ابتدا به سراغ تبعی‌ها و فرعی‌ها و بعد اصلی‌ها می‌آئید. البته در تبعی‌ها نیز همه را حذف نمی‌کنید بلکه نمونه‌های خاصی از آن را باقی می‌گذارید.

(س): در این صورت شما وحدت کل را در نظر گرفته‌اید.

(ج): بله، یعنی همیشه میتوان وحدت کل را کوچک کرد.

(س): یعنی آیا میتوان مقیاس را کوچک کرد؟

(ج): بله، همیشه می‌توان کل اطلاعات یا بخشی از اطلاعات و یا کمتر از آن را بررسی نمود.

(س): یعنی آیا همان مدلی را که برای کل ارائه می‌دهید برای خُرد نیز ارائه می‌دهید؟

(ج): اگر نباشد دیگر «منطق» نخواهد بود. منطق آن است که بتواند به شما در داخل یک سیستم کوچک تا یک سیستم بزرگ کمک کند. الآن نیز چیزی را که میخواهید درست کنید همین است. مفروض این است که نظام تعریف و نظام معادله را تماماً درست کرده‌ایم و الآن می‌خواهیم آنرا بکار بگیریم.

(س): که مدل برنامه می‌خواهد.

(ج): بله. اگر نتوانیم روش تحقیق را درست کنیم، آن وقت باید بگوئیم در همهٔ موضوعات خود آقای حسینی صحبت کند و ما حتی برای او نظام سؤالات هم نبریم. این روش تحقیق حداقل باید بدون اینجانب می‌تواند منابع و نظام سؤالات لازم را آورده و تتبعهای ضروری را انجام دهد. البته اگر بخواهد مشورت بگیرد، صحیح است که برای بخش تحلیلِ تحقیق مشورت بگیرد نه برای تمامی قسمتهای تحقیق.

بنابراین نتیجه این شد که ما سعی کنیم در طول یک ماه برای خودمان بحث روش تحقیق را تمام کنیم و آن را در طول دو ماه برای بیرون از فرهنگستان آماده کنیم؛ بگونه‌ای که روش تحقیق ما به یک کتاب تبدیل شود. باید بدانیم هر کجا که میخواهیم برویم چه کاری لازم است. باید ۹ جزوهٔ

بیست صفحه‌ای یا سی صفحه‌ای تهیه شود. درست است که وقتی بنده ۲۷ تا جلسه می‌گویم و نوار را پیاده می‌کنند ۲۷ تا ۲۰ صفحه می‌شود ولی باید $\frac{1}{3}$ آن تبدیل شود به آنچه که قابل ارائه است. اگر این کار انجام بگیرد و ۹ تا جزوه ۲۰ صفحه‌ای بدست بیاید خود یک کتاب ۱۸۰ صفحه‌ای در زمینهٔ روش تحقیق می‌شود.

(س): که در فضای نظری خواهد بود و هنوز به کار گرفته نشده است.

(ج): ولی به هر حال یک چیزی داریم که دیگر می‌توانیم عمل تطبیق را آغاز کنیم؛ البته بهترین وضعیت این است که وقتی ما بحث میگوئیم دوستان بتوانند هم مباحثه کنند و هم بر روی یک موضوعی کار کنند. مثلاً یک نفر بر روی موضوع صنعت و دیگری بر روی موضوع دیگر کار کند. هرکدام مرتباً یک چیزی را تست کنند تا ببینند چه کاری را انجام می‌دهند.

(س): اصلاً احتیاج دارد؛ یعنی باز هم موانعش را برای کتاب بعد برگرداند تا بحث کاملی شود.

(ج): یعنی مثل همان فلوچارتِ آزمون و خطا بتواند مرتباً تکمیل شود.

(س): آیا به نظر شما ۹ تا ۲۷ تا برای هر کدام تهیه می‌شود؟

۲ ـ جمع‌بندی: نسبت «جداول الگوی تنظیم برنامه» و «کلیات طرح جامع پژوهش» به «کاربرگ ارزیابی روند تکاملی پژوهش»

(ج): بحث امروز این است که آیا کل جدول «الگوی تنظیم برنامه» باید در الگویی بیاید که در قالب جدول «عناوین کلیات طرح جامع پژوهش در پزشکی» ارائه شده است یا اینکه ۹ تای اول در قسمت اول و ۹ تای دومی در قسمت دوم و ۹ تای سومی نیز در قسمت سوم بیاید؟

بحث ما در بارهٔ این بود که آیا باید از سه محور «خاستگاه، جایگاه و ارزش» یک موضوع را ملاحظه کرد یا باید در یکدیگر ضرب شود؟ اگر ما بخواهیم با سه بُردار بیائیم که یک بُردار آن خاستگاه باشد و بُردار دوم جایگاه باشد آن وقت آیا باید کل خاستگاه در جایگاه بیاید یا خیر؟

(س): یعنی کل خاستگاه، یک خانه جایگاه شود.

(ج): یعنی این، ۹ بار تکرار شود بگونه‌ای که بگوئیم ما برای هر کدام از اینها تا آخر، «برنامه» لازم داریم؛ یعنی آیا در حقیقت می‌توانیم بگوییم: این ۲۷ تا در دو تای وسط قرار گیرد؟ آیا می‌توانیم بگوییم یک بار اینجا تکرار شود و یکبار اینجا و به همین صورت تا آخر تکرار شود؟ یعنی آیا می‌توانیم بگوییم: به جای روش تنظیم گمانه‌های تأمینی، برنامه تنظیم گمانه‌های تأمینی باشد و آن وقت همهٔ اینها را ملاحظه کنیم؟ باید بعداً این سؤالات را بررسی نماییم.

«وَالسَّلامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكاتُهُ»

مدل برنامهٔ تحقیق

جلسهٔ ۳ ۷۷/۰۸/۲۸

استاد: حجةالاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی تنظیم از: گروه تحقیقات مبنایی

بررسی ضرورت کارائی کاربرگ ارزیابی روند پژوهش و تبیین بعض عناوین آن

فهرست

۱ ـ ضرورت تسلط بر روش تحقیق بعلت شمولیت آن در تمامی حوزه‌های معرفتی ۱

۱/۱ ـ ضرورت تسلط بر روش تحقیق برای پیش‌بینی تحولات آینده در صحنه تصمیم‌گیری ۲

۲ ـ بررسی سربرگ بانک اطلاعات بعنوان روش تحقیق ۳

۲/۱ ـ سربرگ بانک اطلاعات همان کاربرگ ارزیابی روند پژوهش تکاملی ۴

۳ ـ تبیین عناوین درون کاربرگ ارزیابی روند پژوهش ۴

۳/۱ ـ «خاستگاه، جایگاه، پایگاه»، معادل زمان، مکان، کارائی در روش تحقیق ۴

۳/۲ ـ بررسی عناوین «مقاطع، مراحل، سطوح» ۵

۳/۲/۱ ـ تبدیل موضوعی در امر پژوهش بمعنای مقاطع (کتابخانه‌ای، نظری، کاربردی) ۵

۳/۲/۲ ـ رشد موضوع واحد پژوهشی بمعنای مراحل پژوهشی ۶

۳/۲/۳ ـ فعالیتهای موازی بر روی موضوع واحد بمعنای سطوح پژوهش ۶

۳/۲/۴ ـ ربط تقسیمات مقاطع، مراحل، سطوح به خاستگاه، جایگاه، پایگاه ۶

۳/۳ ـ تبیین عناوین «پیدایش، تغییرات، تکامل» ۸

۳/۴ ـ جایگاه عناوین «موجود، مطلوب، انتقال» در مراحل و «بیرون، درون، ارتباط» در سطوح ۸

۴ ـ کیفیت دستیابی به عناوین درون کاربرگ و کیفیت آرایش آنها ۹

۴/۱ ـ ضرورت معرفی سه عنوان در کنار «خاستگاه، جایگاه، پایگاه» و «مقاطع، مراحل، سطوح» (اشکال) ۹

۴/۱/۱ ـ «مقاطع، مراحل، سطوح» حاصل ضرب «خاستگاه، جایگاه، پایگاه» در خودش (جواب) ۱۰

۴/۲ ـ تکرار مقاطع، مراحل، سطوح بدلیل تطبیق و برخورد محورها برای کنترل ۱۰

۴/۳ ـ تنظیم ساختار درختی بجای ضرب اوصاف درهم ۱۰

۴/۴ ـ بکارگیری شیوه تکثیر اصطلاحات در سربرگ بانک اطلاعات ۱۱

۴/۵ ـ ملاحظه موضوع از سه نقطه مختصات علت آرایش درختی ۱۲

۴/۶ ـ امکان پالایش گمانه‌ها بوسیله آرایش درختی ۱۲

۵ ـ تطبیق عناوین کاربرگ به جدول کلیات طرح جامع پژوهش ۱۳

۶ ـ اشاره اجمالی به کیفیت کار بر روی عناوین کاربرگ و ورود آنها به جدول تعریف برای توزین و کنترل ۱۳

۶/۱ ـ تبیین روند فعالیت پژوهشی بوسیله کاربرگ ۱۴

۶/۲ ـ جدول کاربرگ ابزار کنترل همهٔ مراحل برای رسیدن به وزن مخصوص اطلاعات ۱۵

مدل برنامه تحقیق

استاد:	حجةالاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی	کد بایگانی:	۰۱۰۹۱۰۰۳
عنوان گذار:	حجةالاسلام صدوق	تاریخ جلسه:	۷۷/۰۸/۲۷
ویراستار:	حجةالاسلام جمالی	تاریخ انتشار:	۷۷/۰۹/۱۱
پیاده کننده:	محمد محسنی	حروفچینی و تکثیر:	واحد انتشارات

« ۸۳ دقیقه »

بررسی ضرورت کارائی کاربرگ ارزیابی روند پژوهش و تبیین

۱ ـ ضرورت تسلط بر روش تحقیق بعلت شمولیت آن در تمامی حوزه‌های معرفتی

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: بحثی را حضرتعالی پیرامون موضوعات علوم سیاسی داشتید که طبیعتاً میزان تسلط شما به مسئلهٔ روش آن، متناسب با همان سه، چهار جلسه‌ای بود که در خدمتتان بودیم. بنده به ذهنم می‌آید که در مسئلهٔ روش قید اصلی و محوری آن تعهد و قید فرعی آن تعقل است. وظیفهٔ عقلِ متعبد مقنن کردن است. البته عقل متعبد در آن سطحش که ما در خدمتتان هستیم، از جمله منطق «استناد و اصول» حتماً مفهوم کمال پذیری را دارا است، یعنی می‌توان موضوع مطالعه‌اش قرار داد حتی اگر اصولیّن فلسفهٔ تکامل اصول را ننوشتهٔ باشند و حتی می‌شود به یک معنا برآورد هم کرد که تعبد در مسئله وموضوع استناد چه کمالهایی الان و چه کمالهایی در آینده پیدا می‌کند. یعنی نباید بگوئیم که قابل پیش بینی نیست. محور رشد استناد، تعبد است ولذا قابل پیش بینی می‌شود و روش علوم و تحقیقات میدانی در آن راه پیدا می‌کند. حتماً همینطوری که در آنجا ملاحظه فرمودید یک بخش تحقیقات کتابخانه‌ای یا تتبعی و یک بخش تحلیل نظری ـ که روش در آن کار می‌کند ـ و یک بخش هم تحقیق «کاربردی و میدانی» است. شما در روانشناسی اسلامی و جامعه شناسی اسلامی هم باید مدل داشته باشید. البته داشتن این مدل در علوم سیاسی و اقتصاد و اصول و همهٔ اینها، درست است که خودش منطق استناد نیست، ولی منطق کنترل است، یعنی از زاویهٔ منطق کاربردی با تحقیق میدانی می‌توان خود اصول و حتی درک از حجیّت، را مورد دقت قرار داد، این مسئله سر جای خودش هم بسیار مهم است. در بخش اصول تأسیسی شکی نیست که شما باید این را داشته باشید، یعنی اگر نداشته باشید نمی‌توانید کار بکنید. در اصول تطبیقی، غیر مستقیم این امر دخالت داده می‌شود، و سعی نهائی می‌شود که مرتباً بیائیم و بگوئیم که در بحث انتزاع هستیم، و منطق انتزاع است. البته

طبیعتا کزینش مواد و اینکه از چه ماده‌ای استفاده کنیم و چه کاری بکنیم، به عهدهٔ حقیر است که در به کارگیری منطق صوری، حتماً با یک نسبت تقریب، از اصول تأسیسی می‌آید، نهایت ما روال را قبول می‌کنیم که موضوعات، موضوعات متن کفایه و منطق هم منطق اندراج باشد. اگر به این جریانی که مواد را برای موضوعات بحث تنظیم می‌کند، ولو اشراف کلی داشته باشید چند تا حسن دارد اولاً: در خود اصول برای شما سؤالاتی در این باره طرح می‌شود و اشرافی هم پیدا می‌شود که چرا این مواد انتخاب شد این مطلب منشأ این می‌شود که شما وقتی که ماده را انتخاب می‌کنید می‌توانید بر روی آن، اشکال کنید اما در منطق انتزاعی نمی‌شود اشکال کرد زیرا این ماده است و اندراج را اثبات می‌کند و شما تنها می‌توانید روی اثبات اندارج حرف بزنید و نه اینکه چرا از این ماده آمده است. ثانیاً: حسن دیگری که دارد این است که شرائطی در اینده در پی خواهد آمد که باید در آن شرایط روش تحقیق را خیلی مسلط باشید. یعنی باید اینگونه باشد که ما حتی بتوانیم معادل انگلیسی موضوعات اجتماعی را در روش علوم دقیقاً مشخص بکنیم و بیاوریم. یعنی عیب ندارد که متناظر بکنیم و بگوئیم که آنها این جوری می‌کنند و ما در مقابل آن این جوری می‌کنیم و این اصطلاح این معنا را دارد و این کار را می‌کند و اینگونه بشود و ما یک کار دیگری می‌کنیم. تفاوت کار شما با کار آنها چیست و اسمش هم چی است؟

به نظرم می‌آید که حضرتعالی از بحثهای فلسفه که جدا شدید، و خواستاً در بحث اخیر –که اصول است – سه سال ممحض شدید به یک معنا خیلی دور از بحثهای متدولوژی علوم شده‌اید که به ذهن من می‌آید که لا اقل باید یک گلچینی از آن در دست شما باشد. یعنی نمی‌خواهم بگوئیم که همه‌اش بلکه گلچین مطلب هم کفایت می‌کند. شما باید بتوانید در حوادث اجتماعی به خوبی تحلیل جامع ارایه دهید. بله شاید امثال کدیور، فردا وکیل بشوند و آراء پشت سر آنها باشد و راحت نتوان جلوی آنها را گرفت، و یا روزنامهٔ آنها را تعطیل کرد و بلکه سخنرانی می‌گذارند و مقاله می‌نویسند و حرف می‌زنند و اعلام مناظره می‌کنند، در آن هنگام باید روبروی آنها کسانی بروند، که تمهیداتی در این زمینه داشته باشند.

۱/۱ ـ ضرورت تسلط بر روش تحقیق برای پیش‌بینی تحولات آینده در صحنه تصمیم‌گیری

همین مسئله شوراها. مسئلهٔ مهمی است اگر واقعاً این افراد در این شوراها نشریهٔ داخلی درست بکنند که دویست هزار تا خواننده داشته باشد کم کم حرف خود را در بین مردم جا می‌اندازند و دیگر نمی‌شود یک نشریهٔ داخلی را به راحتی کنترل کرد.

البته مسئلهٔ شوراها ابتدائاً به شکل بازاری شروع به نقد کردن عملکردها می‌پردازند زیرا به هر حال مشکلاتی در جامعه است، و به اینها هم کسی رأی داده که از آنها طلبکار است و به یکدیگر هم نزدیک هستند و مثل وکیل مجلس نیست که برای ملاقات آنها مجبور باشند که وقت بگیرند، اینها در همان محله و منطقه و روستاها هستند و باید جواب بدهند. اینها اول کار مجبور هستند که بصورت بازاری نقد کنند و این نقدها هم زود می‌شکند، ولی کم کم نقدهای علمی دست آنها می‌آید و دیگر این نقدها زود نمی‌شکند. نقدهای علمی رویاروئی جدی می‌خواهد و در

رویاروئی جدی شما نمی‌توانید ساکت بنشینید.

پس ما می‌توانیم چند منظور برای این مدل بگوئیم

۱ - وجود آن برای علم اصول تأسیس قطعی است و تطبیقی آن ضمنی است.

به دیگر سخن روش در اصول تأسیس ضرورت قطعی دارد، و بلکه در تطبیقی هم چنین است و اگر چه مستقیماً آن را به کار نمی‌بریم زیرا ظاهرش منطق اندارج است.

۲ - گاه منظور حضور آن در امور اجتماعی و شرایط آینده است که پیش می‌آید. وقتی ما در تصمیم گیری بالنسبة باید شرایط را هم ببینیم که چه گونه است و نه اینکه شرایط بیاید و تصمیم ما راهر روز بشکند. ما باید یک برآوردی نسبت به تحولات آینده داشته باشیم. یعنی اگر به نسبتی از آینده پیش بینی نداشته باشیم حادثه است که ما را اداره خواهد کرد. بنابراین به ذهن بنده می‌آید که در این قسمت یک مقداری بیشتر کار بکنیم.

۲ ـ بررسی سربرگ بانک اطلاعات بعنوان روش تحقیق

امّا چیزی که متن بحث قرار خواهد گرفت تجدید نظر در سربرگ بانک اطلاعات می‌باشد و در ابتدا هم دقت می‌کنیم که ارتباط این «خاستگاه، جایگاه، پایگاه» با فلسفه چگونه می‌باشد. حتماً هر مطلبی یک خاستگاه و یک پایگاه و یک جایگاهی دارد، و هر کدام از اینها هم «مَقاطع، مراحل و سطوح» دارند و زیر بخشهای آنها به همین ترتیب ادامه دارد. البته احیاناً ممکن است در دقت نظر جدید یک تغییرات اجمالی بکند ولی در پایان باید روش علوم را از «نظام تعریف، نظام معادله و نظام اصطلاحات و حتی نظام شاخصه» را در بیاوریم، و تطبیقی به کار بگیریم. یعنی قواعد کلی روشی تبدیل به قواعد عملیاتی بشود.

حجة الاسلام میرباقری: به گمان من در ۲۷ جلسه نمیتوانیم ۹ روش تولید کنیم.

(ج): خیر، ۹ تا روش نیست. شما در ابتدا یک اصول اولیهٔ را به عنوان اصول حاکم تمام می‌کنید و پشت سر آن مواد طبقه بندی می‌شود. البته مواد در هر جائی خصوصیّات آن معین می‌شود مثلاً: موادی را که ما برای تجزیهٔ گمانهٔ به کار ببریم حتماً فرق می‌کند با موادی که برای ترکیبی آن و یا پردازشی آن بکار می‌بریم. در حالیکه جدول کار ما همان الگوی روش تعریف و همان چیزی است که داریم و چیز دیگری نیست. به عبارت دیگر ۹ خصوصیّت در فیش جمع‌آوری اطلاعات است و بعدش ۲۷ تائی می‌شود.

این کار به یاری خدا به نظر ما می‌آید که در ۲۷ جلسه انجام می‌گیرد. برای ماه رمضان باید بحث تعطیل باشد و با پردازش آن تبدیل به کتاب شود. و قواعد اصولی به ترتیب بیان گردد. البته شکی ندارم که ما اگر زمان و مقدورات داشتیم، اتقان بهتر می‌داشت و لکن می‌شود خیلی منظم ترش کرد. به عبارت دیگر یک جای بحث انباشتگی و یک جای بحث با سرعت گذشته است و درست است که در آنجائی که با سرعت گذشته‌ایم، یک قدر متیقنی را تمام کرده و گذشتیم و می‌توان با دیدن حواشی آن بحث را کامل کرد و لکن الان این کار، وقت می‌گیرد و البته این کار، کاری است علی حده که باید انجام بشود. حال از این طرف ضد آن را مورد توجه قرار بدهم. به نظر می‌رسد که اگر ما بخواهیم همان اصول تطبیقی را ادامه دهیم تا رمضان حداکثر ۸ جلسه می‌توانیم در اختیار شما باشیم و در آن ۸ جلسه تطبیق خیلی ضعیف است،

۲/۱ ـ سربرگ بانک اطلاعات همان کاربرگ ارزیابی روند پژوهش تکاملی

بحث را به یاری خداوند متعال شروع می‌کنیم. غرض از این بحث طبیعتاً این است که ما ببینیم در مسئلهٔ پژوهش، کار چگونه انجام می‌گیرد. یعنی در روش تحقیق چه کارهایی باید انجام بگیرد و چگونه دامنهٔ فعالیّت تحقیقاتی انجام می‌گیرد. نظم هر رابطهٔ آن با فلسفهٔ چه هست؟ اجمالاً بحث را از کاربرگ ارزیابی روند پژوهش تکاملی دفتر فرهنگستان علوم اسلامی آغاز می‌کنیم.

۳ ـ تبیین عناوین درون کاربرگ ارزیابی روند پژوهش

۳/۱ ـ «خاستگاه، جایگاه، پایگاه»، معادل زمان، مکان، کارائی در روش تحقیق

ابتدا باید بررسی کنیم که این سه بخش «خاستگاه، جایگاه، پایگاه» چگونه می‌تواند به صورت کلی ربط به فلسفه داشته باشد و بعد ببینیم که این جدولهایش نسبت به یکدیگر چگونه ارتباط پیدا می‌کند و سپس چگونه خرد می‌شود؟

اگر روش تحقیق را بعد از ترسیم کلی روش «شاخصه، معادله، تعریف و اصطلاح» به دست نیاوریم در کل کارهایی که می‌خواهیم انجام بدهیم دچار یک سری مشکلات و بن بستهای می‌شویم.

یک گمانه در ذهن پیدا می‌شود که این احتمال مثل همه چیزهای دنیا یک پدیده‌ای است که به وجود آمده‌است. صرفنظر از اینکه بر اساس فلسفهٔ ما چیزی در یک فاعل تصرفی به وجود نمی‌آید، مگر اینکه تولی و یا تقاضای قبل از طلب داشته باشد، یعنی در سعارش آن شریک هست. یعنی بعد از اینکه یک موجود (یعنی در اینجا احتمال) بوجود می‌آید، هم جهتگیری و وجه الطلب فاعل تصرفی و هم امداد در آن اثر دارد، نهایت در مرتبهٔ بعد از حسّاسیّت روحی است. به دیگر سخن «تکیّف، تبدّل، تمثل» است.

این گمانه یک خاستگاه دارد که زمینهٔ پیدایش است و یک جایگاه موضوعی دارد. البته این گمانه که پیدا شده است یک مطالب دیگری هم در ذهن ما بوده است، و اینگونه نیست که این مجرد و تنها پیدا شده باشد. یعنی می‌توان تحریک و انگیزش کرد و بستر برای وجه الطلب درست کرد. یعنی بستر اجتماعی درست کرد تا فرد در تولی اجتماعی، وجه الطلب او شرایط پرورشی برای گمانه زنی و تقاضای گمانه زدن و پیدایش حالت پیدا کند. مثلاً یک مسئلهٔ که بعدها احساس نیاز می‌شود، جامعه حتماً می‌تواند در آن موثر باشد.

فاعلهای تصرفی در نظام ولایت اختیارات همدیگر را حد می‌زنند و در هم حضور دارند. حضور شما می‌تواند با ابزار باشد و شرایط تحریکی درست بکند، یعنی به اصطلاح عوامی می‌توانید رگ خواب طرف را بزنید و به زبان فنی رنج جامعه را می‌شناسید، و نسبت به آن رنج می‌توانید تحریک بکنید. به بیان دقیقتر در جریان تقرب امکان این هست که شرایط پرورشی و تسهیلاتی فراهم بشود تا شخص بهتر بتواند حالات خودش درک کند، پس شما می‌توانید حتماً برای گمانه زنی از رتبهٔ انگیزش بستر درست بکنید. یعنی در خاستگاه گمانه حضور داشته باشید. طبیعتاً یک گمانه باید پیدایش و تغییرات و تکاملی داشته باشد، یعنی تناسب آن مشخص باشد که می‌شود برای اینها نظام و جدول درست کرد. این ساعت اگر روی

این میز بگذاریم و با اشیاء اطراف آن ملاحظه کنیم یک نحوهٔ مطلب را به ذهن می‌رسد و اگر آن را در آشپزخانه بگذاریم یک گونه کمک دیگری می‌کند مثلاً چیزی زیاد روی آتش نماند و اگر به کارخانه ببریم به گونه دیگر می‌باشد. پس یک چیز می‌تواند جزء یک مجموعهٔ شود و کمک به گمانه‌های مختلف کند. بنابراین ما که موضوعاتی داریم که می‌توانند در «پیدایش، تغییرات و تکامل»، «گمانه» موثر باشند. خاستگاه هر موجود اجتماعی و همچنین جایگاه آن نسبت به سایر موضوعات حتماً قابل مطالعه است. جایگاه وضعیّت مکانی شیء و خاستگاه پیدایش شیء را (نه منزلت و مکان آن را) می‌گویند. پایگاه ارزشی، سهم تأثیر شیء را در کل برای منتجه دوم مشخص می‌کند و می‌تواند بگوید که حضور آن در خاستگاه زمانی چه قدر اثر دارد؟ به دیگر سخن در خاستگاه، همیشه مفهوم زمانی و در جایگاه، مکانی و در پایگاه کارآمدی مد نظر می‌باشد، والبته بریدهٔ از هم نمی‌باشند. یعنی هر سه اینها باید قابلیت وابستگی به هم داشته باشند.

۳/۲ ـ بررسی عناوین «مقاطع، مراحل، سطوح»

همچنین باید یک عناوینی شبیه آن چیزی که در «ولایت، تولی، تصرف» می‌گفتیم، بصورت خیلی عام و کلی این سه را بپوشاند، به طوری که صحیح باشد بگوئیم که اولین جدول از، ضرب «مقاطع، مراحل و سطوح» درست می‌شود. حال آیا این درست است یا درست نیست؟

۳/۲/۱ ـ تبدیل موضوعی در امر پژوهش بمعنای مقاطع (کتابخانه‌ای، نظری، کاربردی)

این یکی از سؤالات است. غرض از مقاطع چیست؟ در مقطع باید تغییر موضع حتماً باشد. یعنی زمان عوض شدن یک موضوع به موضوع دیگر و زمان عوض شدن یک فعالیّت به فعالیّت دیگر موضوعاً، ولی باید مراحل، مراحل رشد یک موضوع باشد. سطوح در حقیقت همان مفهوم ساختار و همان سطحها که در این زمان دو بار تکرار شده است؛ یک زمان به معنای عوض شدن و تبدیل شدن موضوع و یک زمان حتماً برای تکامل دارد. شکوفه سیب تا سیب قابل تناول یک موضوع است. کار پژوهش هم چنین می‌باشد. در کار پژوهش باید نیروهائی داشته باشید که کارآمدی برای تکفل داشته باشند. به اصطلاح شاخصه‌ای درست می‌کنید و می گوئید: چنین انسانی با چنین ظرفیتی برای تحقیق لازم داریم. پائین تر از این می‌گوئید: کتاب برای تحقیق می‌خواهیم. تحقیق بدون کتاب و بدون رجوع کردن به منبع نمی‌شود. در مراحل مختلف پژوهش نه نیروی انسانی آن و نه امکانات ابزاری آن و نه امکانات مادی آن به یک گونه نیست. در تحلیل نظری به یک گونه می‌باشند ولی در تحلیل میدانی به گونهٔ دیگر می‌باشد.

تحقیقات میدانی به آزمایشگاه می‌روید و دیگر کتابخانه نمی‌خواهید و یا دیگر تئوری پردازی نمی‌کنید. بنابراین درست است که یک مطلب در سه مقطع دیده می‌شود ولی کلیه آنها یکی می‌باشد.

حال ما مقاطع را هم در خاستگاه و هم در جایگاه و هم در پایگاه داریم و لذا نمی‌توان گفت وصف زمانی با تبدیل موضوع تغییر پیدا نمی‌کند و یا نمی‌توان گفت ساختار مکانی و منزلت شیء در مکان، در تغییر موضوع عوض نمیشود و یا نمی‌توان گفت تغییر موضوع در سهم تأثیری که برای خاستگاه مرحلهٔ دوم میدهد، عوض نمی‌شود.

بنابراین وقتی موضوع از یک مقطع به مقطع دیگر می‌رود مثلاً از پیدایش به تغییرات و از تغییرات به تکامل می‌رود در این صورت در هر مقطع جایگاه موضوع نسبت به سایر موضوعات تغییر می‌کند و البته با تغییر مقطع خود موضوع تغییر نمی‌کند و بلکه تنها جایگاه و سهم تأثیر آن در منتج نهائی – که پایگاه ارزشی آن است – تغییر می‌کند.

بنابراین اینگونه بیان می‌شود که «مقطع به معنای» عوض شدن موضوع، و یا به معنای «زمان» است و کانه مسئله زمان را در یک قالب بسیار بزرگتری ارزیابی می‌کنید آنهم در برنامه‌ای که می‌خواهد استراتژی بدهد و مسائل مختلف را هماهنگ بکند.

۳/۲/۲ ـ رشد موضوع واحد پژوهشی بمعنای مراحل پژوهشی

ولی مراحل، مراحل رشد یک چیز است، مرحل باید در هر سه مقطع قابل مشاهده باشد. یعنی رشد آن وقتی که موضوع «الف» بود. یک، دو، سه و رشد آن وقتی که موضوع «ب» بود، یک، دو، سه و رشد آن وقتی که موضوع «ج» بود چنین است.

۳/۲/۳ ـ فعالیتهای موازی بر روی موضوع واحد بمعنای سطوح پژوهش

یک سطوحی هم لازم دارد. سطوح همان امور موازی شما است که امکان تحقق را دارد. یعنی امور موازی شما، نسبت به فعلی که نسبت به یک موضوع انجام می‌گیرد که در ابتدا عمل پژوهش می‌باشد. بنابراین خود این عمل یک زمان بزرگ در تبدیل موضوع یک زمان کوچک درونی دارد. و همچنین سطوحی دارد. سطوح باید عامترین امر شما باشد. سطوح در عین حالی که در نظر ابتدائی جزئی‌ترین شیء در تبدیل می‌باشد و لکن سطوح فعالیت باید از اموری باشد که از اوّل کار، تا آخر کار کمترین تغییر بکند. البته نه اینکه هیچ تغییری پیدا نمی‌کند بلکه در آینده خواهیم گفت که تغییر درونی می‌کند ولی بیشترین امتداد را دارد. اگر بخواهیم این مطلب را روی جدولها تطبیق دهیم همیشه آن چه را که در اینجا می‌نویسیم تقسیمات سطح است. محورهای عملیاتی سطح است که هم زمان می‌تواند موازی صورت بگیرد، تا آخر خط هم هست. یعنی باید هم در پژوهش کتابخانه‌ای و هم پژوهش نظری تبدیل موضوع بشود ولی حد المقدور اینها عوض نشود ـ نه اینکه هیچی عوض نمی‌شود ـ در جزئیات که می‌روید، به اصطلاح انقباضی پیدا می‌کند، حالا بعدش که این کار را انجام دادیم، باید بتوانیم نسبت بین زمان و مکان درست در بیاوریم. حالا این قسمت اوّل صحبت که بصورت خیلی کلی بیان شد. در ادامه قسمتهای ذیل آن را شروع به تعریف می‌کنیم.

۳/۲/۴ ـ ربط تقسیمات مقاطع، مراحل، سطوح به خاستگاه، جایگاه، پایگاه

حجة‌الاسلام حسینیان: این تقسیم بندی روشن نیست.

(ج): اول گفتیم خاستگاه می‌خواهد که خاستگاه مثل اوصاف توسعه است.

(س): خود خاستگاه معنای زمانی پیدا کرد و بعدش جایگاه مبنای مکانی و پایگاه ارزشی به معنای کارآئی شد.

(ج): که یک ربطی بین اینها هست.

(س): بله، ربط اینها در کل قبل از وارد شدن در بحثها کاملاً واضح است یعنی ربط زمان و مکان و کارائی.

(ج): ما چرا اوصاف توسعه را در آنجا «ظرفیّت، جهت،

عاملیّت» و اوصاف ساختار را «محوری، تصرفی، تبعی» و اوصاف کارائی را «هماهنگی، وسیلهٔ، زمنیهٔ» می‌گفتیم ولی اینجا یک عنوان قرار می‌دهید؟ اینجا می‌گوئید «مقاطع، مراحل، سطوح» و هر سه تا را با همین عنوان می‌گوئید. چرا عنوان عام می‌گذارید؟

عمل پژوهش هم دارای «زمان، مکان و کارائی» می‌باشد. و چرا بر نمی‌گردید اصطلاحات خودتان را در اینجا تکرار کنید؟ شاید مسئله‌ای را که به ذهن جنابعالی رسیده بود که ربط آن معلوم نیست از این باشد.

(س): از فلسفه چگونه اوصاف در می‌آید؟ آیا اوصاف جدیدی است یا متناظر همان جدول است؟

(ج): ما باید ببینیم در اینجا چه کاری می‌خواهیم انجام بدهیم؟ آیا می‌توانیم تبدیل موضوع را به معنای زمان فعل بگیریم و لکن مراحل فعل خودمان را به معنای ساختار و سطوح آن را کارآئی بگیریم؟ اگر هم این چنین چیزی را بتوانیم درست تبیین بکنیم که ما زمان را نسبت به فعل بگیریم که با عوض شدن موضوع، فعل هم حتماً عوض می‌شود و آن فعل قبلی نیست. مثلاً ما قبلاً مطالعه و کار کتابخانه‌ای می‌کردیم و حالا باید کتابها برود کنار و یک کار نظری صورت بگیرد و بعد از کار نظری نوبت به آزمایش و گزارشگری می‌رسد. پس تعریف زمان باید در مسئله پژوهش بیاید که در اینصورت مقاطع جزو اوصاف زمانی می‌شود.

بنابراین سؤال مهم این است که آیا وصاف ساختاری را مراحل بگذاریم یا سطوح؟ این سئوال سئوال خوبی است به اینکه آیا می‌شود سطوح را مقدم بداریم؟ شاید کسی بگوید نخیر، نسبت به تبدیل موضوع اگر زمان شد آنچه که در یک مرحله‌ی زمانی می‌گذرد، درست است که توالی دارد امّا سازنده و ساختار زمان بزرگ عوض شدن موضوع است. آن وقت کارهای آن حتماً به سطح می‌رسد و بالعکس آنهم قابل ملاحظه است. بالعکس آن این است که سطوح به معنای ساختار است. سه سطح و سه ساختار است مثلاً جامعه دارای سه سطح است، موضوعات «کلان، خرد و توسعه» دارد. همچنین ما سطح تغییرات و سطح فعلها را داریم و یا موجود و مطلوب داریم. حال آیا می‌توانیم نسبت به سطوح مثلاً در این جدولی که تنظیم شده بود، برای تطبیق سهلتر آن بگوئیم: منطق کارش، کار اصلی است و مثلاً یکی هم فرعی و یکی هم تبعی است. بنابراین معنای زمان، مکان و کارآئی خودش به این عمل تأمین و تخصیص پیدا می‌کند. در مباحث ابتدا یک درک انتزاعی از مفهوم پیدا می‌کنید و سپس قدرت دارید که رابطهٔ بین مفهوم را با موضوعات دیگر ببینید و از نقطه نظرهای مختلف آن را تعریف بکنید سپس می‌گویید: تعمیم می‌دهیم. مثلاً: تعریف حرکت را با یک تغییراتی در معنای دیگری می‌بریم و تخصیصی می‌دهیم، حال آیا می‌تواند مفهوم توسعه، ساختار و کارائی نیز قابلیت تامین و تخصیص متناسب با مراحل کار را پیدا بکند؟

شما یک عناوین اصطلاحی عامی دارید که سر جای خودش اگر عناوین درست معنا بشود باید کلمه ظرفیّت ۸۱ معنای مختلف داشته باشد، کما اینکه کارائی هم باید ۸۱ معنای مختلف داشته باشد. شما باید بگوئید که اوصاف توسعهٔ «زمانی» کجا به کار می‌رود تا بگویم چه معنای دارد و صحیح و غلط آن چگونه معلوم می‌شود؟

حال آیا می‌توانیم بگوئیم: مقاطع عوض شدن موضوع

را ذکر می‌کند و زمانی است. مراحل رشد، مکانی و سطوح، کارآئی است یا نمی‌توانیم بگوییم؟ در اینجا مفروض شده این است که شما بتوانید بگوئید. البته جای اشکال آن را هم باز می‌گذاریم نه اینکه بدون اشکال باشد ولی ابتدائاً یک بار جدول را تا آخر آن ذکر می‌کنیم.

۳/۳ ـ تبیین عناوین «پیدایش، تغییرات، تکامل»

آیا برای هر موضوع صحیح است بگوئیم: سه مقطع (پیدایش، تغییرات، تکامل) دارد و بعد از این سه مقطع از بین می‌رود و دیگر آن موجود نیست و در هر کدام از این مقاطع هم باید یک فعلی انجام بگیرد؟ البته سر جای خودش باید بتوانیم برای تکامل تاریخ و پیدایش امم همین را اثبات بکنیم و بگوئیم که هر موجودی که در عالم پیدا می‌شود، یک مرحلهٔ پیدایش و یک مرحلهٔ تغییرات و یک مرحلهٔ تکامل دارد و بعد از تکاملش دیگر موضوع می‌رود و عمر مفید خودش را انجام می‌دهد. آیا می‌شود این را نسبت به کل عالم دنیا که عالم تغییر است بگوئیم؟ البته در شکل خیلی بزرگتر باید شما بتوانید نسبت به کل عالم هم همین حرف را بزنید، عالم یک وقتی بوجود آمده است و یک وقتی هم از بین می‌رود. در بارهٔ کل جهان تکوین هم باید بتوانید بگوئید که این ابتدا و این انتهاء را دارد «کل مَنْ علیها فانٍ و یبقیٰ وجهک ربّک». البته درست است که به یک معنا خلود در بارهٔ بهشت رحمت الهی را می‌گوئیم و این مطالب سر جای خودش قابل اثبات است، و لکن در آنجائی که تغییر ابدیّت الهیه نیست. ابدیّتی که برای ما مبهم است ـ که تا چه اندازه است ـ نداریم. معنای درک ما از خلود، معنای اطلاق وجودی است ابداً.

انسان هیچگاه نمی‌تواند بعد از اینکه خیلی خیلی ماند شبیه خدا بشود، یعنی ابدیّت الهی پیدا نمی‌کند. بر اساس دستگاه منطقی نظام ولایت میزان قدرت توصیف آن نسبت به «پیدایش، تغییرات و تکامل» از بین رفته ولی روح آدم در تکامل از بین نمی‌رود و بلکه از یک عالم به یک عالم دیگری می‌رود و البته در آن عالم هم دوباره برایش «پیدایش، تغییرات و تکاملی» دو باره است و این مطلب تا هر وقتی که در نظام تکوین است برای آدمی انجام می‌گیرد. حتماً انسانی که در عالم برزخ است با انسانی که در عالم دنیا است، نوع و نحوهٔ اختیارات آن سنجش و نوع تلاش اکتسابی فهم آن فرق می‌کند. یعنی تا درون برزخ هستند یک جور است و در قیامت یک جور دیگر می‌باشد. البته ممکن است در برزخ خیلی از خیرات اعمال شما به شما برسد، کما اینکه می‌رسد انشاء الله تعالی و لکن از آنجا که رد شدیم دیگر عالم برزخ و دنیا تمام و وارد قیامت می‌شوید و به قول معروف حسابها را درست می‌کنند.

حال آیا می‌توانیم بر اساس فلسفهٔ نظام ولایت که حتماً تکامل را جزء پیش فرضها، بلکه جزء اصول اثبات شدهٔ خود می‌داند، بگوئیم: «ولایت، تولی، تصرف» و اینکه موضوع جزئی از موجود متصرف است که اختیارات آن، اختیارات تصرفی است و حضور در تکامل اختیار دارد و بعد جامعه و نظام ولایت پیدامیشود و بعدش هم حتماً جامعه توسعه پیدا می‌کند و موضوعات و روابط آن عوض می‌شود. می‌توانیم بگوئیم که این سه عنوان، سه تا عنوان مناسب است؟ خاصه برای آن بخش زمانی که خاستگاه ذیل مقاطع بود.

۳/۴ـ جایگاه عناوین «موجود، مطلوب، انتقال» در مراحل و «بیرون، درون، ارتباط» در سطوح

آیا در مقاطع صحیح است که این را بگوئیم؟ اگر

صحیح باشد و احتمال آن برای شما واضح باشد به اینکه اولاً: مقاطع مسئلهٔ آن. مسئلهٔ زمان است. ثانیاً: در خاستگاه امور تشکیل دهندهٔ خود زمان توضیح داده می‌شود شبیه «ظرفیّت، جهت عامیّت». یعنی نسبت به زمان، زمان را نشان می‌دهد و متناظر با آن است. حال آیا می‌توانیم بگوئیم «بیرون، درون، ارتباط» مربوط به مراحل است؟ یا مراحل «موجود، مطلوب، انتقال» است که باید تکرار بشود؟ «درون، برون، ارتباط» سه سطح از یک وضعیّت است و همزمان قابل ملاحظه می‌باشد. اگر هم بگوئیم بخشهای زمانی که منزلت آن، منزلت مکانی است باید نوشته بشود، بهتر است که ستون سطوح جای مراحل بیاید. یعنی نوشته بشود «پیدایش، تغییرات، تکامل» «موجود، مطلوب، انتقال». که بعد «بیرون، برون، ارتباط» را در آن واحد می‌توان برشی ملاحظه کرد. حال آیا درست است که بگویند این منزلتش را سطوح می‌بینید و برابر با کارآئی دستگاه «اوصاف، توسعه، ساختار، کارآئی» نسبت به افعال است.

به عبارت دیگر محور فعالیتها است و همزمان هم قابل مطالعه است، حالا این احتمال بعدی را هم که دو احتمال باشد بررسی می‌کنیم و بعد می‌آئیم روی جدول تعریف کردن اینها وهم که عناوین برابرش را مشخص می‌کنیم و هم مورد دقت مجدد قرار می‌دهیم. بنابراین اگر فعلاً این سه تا را، (یعنی این نه تا عنوان را) تمام کرده باشیم بعلاوهٔ آن سه عنوان قبلی «خاستگاه، جایگاه، پایگاه» را فرضاً تمام کرده باشیم، وارد مرحلهٔ بعد می‌شویم وسعی می‌کنیم بستر بحث را برای دقت کردن باز بکنیم.

۴ ـ کیفیت دستیابی به عناوین درون کاربرگ و کیفیت آرایش آنها

۴/۱ ـ ضرورت معرفی سه عنوان در کنار «خاستگاه، جایگاه، پایگاه» و «مقاطع، مراحل، سطوح» (اشکال)

برادر مهندس حسینی: «خاستگاه، جایگاه، پایگاه» در سه عنوان ضبط شدند، تا الان «مقاطع، مراحل، سطوح» داریم و اگر سه تا عنوان دیگر هم ما داشتیم که به صورت خطی اینجا می‌نوشتیم که هر کدام ازاینها حاصل ضرب اینها می‌شد.

(ج): مثلاً الف، ب، ج

(س): مثلاً الف در مقاطع، در خاستگاه ضرب می‌شد و به کلمهٔ پیدایش ترجمه می‌شد، یعنی این عنوان آن می‌شد. این طریق با جدولهای ۲۷ تائی ما بیشتر هم سنخ در می‌آید، در اینجا تا این سه را در اینطرف نداشته باشیم و سه تا شامل داشته باشیم وبعد سه تا تکراری داشته باشیم و بعد یک دفعه بیائیم در یک قسمت ۲۷ تائی، این سه تا یا جدا افتاده است و یا اینکه من غافل هستم.

(ج): خیر، هیچ وقت با تردید صحبت خودتان را ارائه ندهید. در این مباحث جای تأمل کردنش باز است، اگر پیشنهادهای بهتری هم باشد ما در آن دقت می‌کنیم.

(س): این چگونه به دست آمده است؟ یک سه تا باید ضرب بشود، تا اینها بشود به دست بیاید و الا اینها را هر چه بر روی آن بحث بکنیم، باید یک احتمال دیگر می‌شود به آنها داد که می‌شود اینها را جابجایش کرد، آن سه تا مشخص بشود که چی بوده است که حذف شده است؟ جایگاه تمام اینها رامشخص می‌کند

(ج): حالا اگر «مقاطع، مراحل، سطوح» را در خودشان ضرب بکنیم، تا به ۲۷ عنوان برسیم.

(س): در جداول دیگر شیوهٔ کار اینگونه نبوده است.

(س): در جدول سه تا سه تا در هم ضرب می‌گردیدند.

۴/۱/۱ ـ «مقاطع، مراحل، سطوح» حاصل ضرب «خاستگاه، جایگاه، پایگاه» در خودش (جواب)

(ج): ابتدا «ولایت، تولی، تصرف» را ضرب در خودشان کردیم که از آن اوصاف «توسعه، ساختار، کارآئی» را به دست آوردیم و بعد همین اوصاف را در خودشان ضرب کردیم، و اوصاف «ظرفیّت، جهت، عاملیّت» را به دست آوردیم. یعنی در روش ضرب نیامدید سه عنوان اضافه بکنید بلکه آمدید «توسعه، ساختار، کارآئی» را ضرب خودش کردید. ۹ عنوان و سپس با ضرب دیگر ۲۷ عنوان به دست آوردید.

(س): اگر اینگونه باشد باید بتوانیم «خاستگاه، جایگاه، پایگاه» را در خودش ضرب بکنیم.

(ج): حتماً «مراحل» اینگونه ترجمه می‌شود، یعنی «ساختار، جایگاه، پایگاه» در خودش ضرب و سپس معنا می‌گردد.

(س): اگر هم اینگونه باشد، باید ۹ تا تحویل داده بشود و نه ۳ تا.

۴/۲ ـ تکرار مقاطع، مراحل، سطوح بدلیل تطبیق و برخورد محورها برای کنترل

(ج): حالا اگر ما بخواهیم ضرب بکنیم بهتر است تکرار بکنیم یا به صورت سه تاعنوان باشد، اگر بنا است که اینها تطبیق بشود و جدولها روی هم بیفتد بهتر است که یک عنوان باشد، یعنی آن ۹ تا را بتوانیم تبدیل به ۳ تا بکنیم. یعنی یک بار باید ضربش بکنیم و بکنیم ۹ تا وبعد باید بتوانیم تبدیلش به سه تا بکنیم. در این سه تا مبادی منطبق بر پیدایش و مبانی بر منطق تغییرات می‌شود.

۴/۳ ـ تنظیم ساختار درختی بجای ضرب اوصاف درهم

(س): در این روش هم باید بتوانیم «مقاطع، مراحل، سطوح» را در خودش ضرب می‌کنیم و باز تبدیل ۹ تای آن را تبدیل به ۳تا بکنیم و این کنار جدول بنویسیم. حالا این سطرهای افقی شما عنوان ندارد.

(ج): اگر ما بگوئیم که اینها خودش، سطر و ستون هستند، یعنی چه؟ یعنی پیدایشِ بیرون، این پیدایش اولین ضرب را می‌خورد و با بیرون ضرب می‌شود یعنی با پیدایشِ درون وهمچنین با پیدایشِ ارتباط ضرب می‌گردد. حال تغییراتِ بیرون، چه نقشی دارد؟ وقتی که در شکل ضرب نگاه می‌کنید نقش سطر و ستون ندارد. به عبارت دیگر یک ساختار درختی درست نمی‌کند که سطر و ستون ندارد.

(س): یعنی این شیوهٔ ما در مدل تا الان نبوده است. مثلاً «الف» مقاطع، پیدایش و «الف» مراحل، بیرون «الف» سطوح، موجود بشود.

(ج): صحبت همین است که آیا ما داریم در جدول می‌نویسیم یا اینکه حاصل جدول را برای تنظیم ساختار درختی درست می‌کنیم؟

(س): از نظر روش نباید فرق بکند

(ج): از نظر روشی در اینجا می‌توانید در سه تای مقابل خودش با یک خط فاصله آنها را قرار بدهید و قابل ضرب است. تازه هر یک از اینها در سه تا می‌تواند قابل ضرب

باشد. آن جدولی را هم که در بالای سر اینجا دارید که سر جای خودش در جدول اصطلاحات بیان کند یکی از این خانه های اینجا می‌تواند یکی از سه وضعیّت بعدی را داشته باشد، یعنی هم سطح آن و هم سطوح را می‌پوشاند.

۴/۴ ـ بکارگیری شیوه تکثیر اصطلاحات در سربرگ بانک اطلاعات

(س): یعنی دو شیوهٔ جداگانه باید داشته باشد.

(ج): خیر، شیوه همان است. اگر مجدداً دقت بفرمائید، «ولایت، تولی، تصرف» سه تاکلمه است. اولین کلمات ما با یک روش تکثیری به یکدیگر اضافه شده‌اند که روش تکثیری را می‌توانیم در اینجا هم اعمال کنیم. یعنی کل جدول تکثیر برابر است با این جدول که بالای به اصطلاح کلیهٔ صفحات آن که حالا شاید بعضی از دوستان خیلی نپسندند ولی من اینگونه می‌پسندم که بالای برگهٔ اطلاعات، جای این نشانهٔ اسناد این اول باید باشد تا بالای سر فیش، یعنی ما کاغذهای داریم که به نظر خودمان می‌آید که اینها را کاغذ فیش بنامیم.

بنابراین باید هر مطلب را بتوانید در اینجا بنویسید و اینجا هم خلاصه می‌شود. امّا خاصیّت اینکه روی برگ باشد چیست؟ سه تا خلاصه اولین ترکیب را می‌تواند تحویل بدهد و بعد باید حتماً بیاید در جدول ۹ تائی و اولین طبقه بندی را تحویل بدهد و بعد باید آن را توسعه بدهیم. بعد از آن باید برود در جدول نظام تعریف و آنجا باید وزن آن ارائه بشود که پیرامون این موضوع سر جای خودش صحبت می‌کنیم. بنابراین اشکال جنابعالی با توجه به اینکه این خطی تا آخر نمی‌آید، رفع می‌شود. یعنی وضع آن مثل وضع اینجا نیست، وضع آن متناسب با نظام تکثیری است که در نظام اصطلاحات می‌آید. آنجا دو تاسه تا جمله بیشتر ندارد «ولایت، تولی، تصرف» و آن اوصاف «توسعه، ساختار، کارآئی» بدست می‌آید، یعنی ولایتِ ولایت، «توسعه» و ولایتِ تولی «ساختار» و ولایتِ تصرف «کارآئی» می‌شود و بعد در نظام، این اوصاف تکثیر پیدا می‌کنند.

(س): اگر صحبت باشد در اینجا باید «خاستگاه، جایگاه، پایگاه» سه بار در خودش ضرب شود و مثلاً خاستگاه خاستگاه مقاطع و یا خاستگاه خاستگاه خاستگاه باید داشته باشیم، یعنی یک کلمهٔ «خاستگاه، جایگاه، پایگاه» دوباره اینجا می‌آید.

(ج): حالا سؤال همین است که آیا اینها سطری می‌خواهد تا آخر برود یا می‌خواهد ضرب بشود؟ یعنی آیا آنگونه که شما می‌گوئید خاستگاه باید سطری تا آخر برود، در حالیکه ما سطری نداریم؟ به عبارت دیگر به اینجا که برسیم، اینجا حتماً خاستگاه نیست و اگر اینجا من نوشتم خاستگاه فرضاً تا اینجا را می‌گیرد و اینجا را معنا نمی‌دهد.

(س): تا اینجا را می‌گیرد و اینجا معنا ندارد.

(ج): این مطلب روی شیوهٔ ضرب اصطلاحات شما قابل اثبات است.

(س): ضرب اصطلاحات که دیگر معادله درست نمی‌کند.

(ج): در نظام ولایت مگر «ولایت، تولی، تصرف» ندارید؟

(س): بعد اینها را سه بار ضرب کردید و اوصاف «توسعه، ساختار، کارآئی» را بدست آوردید، ولی در اینجا

کجا ضرب دوم شما انجام گرفته است؟ یعنی بعد از «مقاطع، مراحل، سطوح» ضرب سوم انجام نشده است.

۴/۵ ـ ملاحظه موضوع از سه نقطه مختصات علت آرایش درختی

(ج): آیا با ضرب سوم درون خود اینها تکثیر می‌شود تا اینها به دست آمده باشد؟ اینها یک سوالی است،این سؤال خوبی است که آیا شما یک معنا برای مقاطع، و یکی مراحل و یکی برای سطوح دارید که اگر سه بار ضرب بکنیم، می‌شود. «پیدایش، تغییرات، تکامل»، «بیرون، درون، ارتباط» ، «موجود، مطلوب، انتقال» باید این را تمام بکنیم و نمی‌شود گفت که نشده است. باید توضیح این را در جای خودش ارایه داد. همچنین باید ببینیم که معنای مقاطع بر حسب جایگاه دومی ـ که لقب جایگاهی دارد ـ آیا می‌شود، «مبادی، مبانی، نتایج» «ثبوت، اثبات آثار»، را «نسبت، استناد، تناسب» و همچنین مقطع در معنی سوم معنایش «نقد، نقض، طرح»، «تألیف، تصنیف، تأسیس»، «مصداق، فلسفه، روش» می‌شود، یعنی اینجا وقتی معنای ارزشی پیدا کرد مقطع باید یک نقطه نظر دیگری به موضوع باشد و یا کلاً باید عوض بشود.

(س): آن شیوه‌ای را که می‌فرمائید اینجا رعایت نشده است زیرا هیچکدام سطری ادامه پیدا نمی‌کند. یعنی دو تامرحله قائل بشویم یک مرحله بوجود آمدن خود این الفاظ بوده است، یعنی پیدایش این اوصاف که این حتماً از آن ضعفهای که من می‌گوئیم استفاده شده است. یک وقت است که حالا که پیدا شده است می‌خواهیم کاربرگ آن را درست کنیم و و زیر فیش بچسبانیم و از آنها استفاده بکنیم.

۴/۶ ـ امکان پالایش گمانه‌ها بوسیله آرایش درختی

(ج): حالا یک چیز دیگری هم اضافه شد. به اضافهٔ این سه تا در سه تا خانهٔ علی حده نوشته شده است. یعنی باکس اول علی حده و از باکس دوم بریده شده است. می‌خواهیم بگوئیم که سه تا فلش از سه جهت با سه تا دستگاه می‌آید ویک چیز را اندازه گیری می‌کند و البته راندمان این سه تا روی هم یک منتجه می‌دهد ولی اینها با یکدیگر مشترک ندارند مگر اینکه در بنیان فلسفی یکی ارزش را نسبت به سهم تأثیر می‌گوید و دیگری جایگاه موضوع را نسبت به سایر موضوعات می‌گیرید و دیگری خاستگاه را بیان می‌کند، این سه خانه‌ای که از هم جدا و بریده شده‌است و نیامده‌اند یک قالب را تا آخر بریزند. یعنی می‌خواهیم بگوئیم که از سه نقطه مختصات یک چیزی را باید شما ببینید مثلاً می‌گوئید. «حجم، وزن و سختی» این موضوع باید آن سه نقطه مختصات در دستگاه مثلاً بگوید وزن مخصوص این اطلاع چقدر است؟ اساس کار بر این بوده است. اطلاعات هم، وزن مخصوص، غیر از طبقه‌بندی موضوعی دارد. طبقه بندی موضوعی می‌گوید که فلان اطلاع را در کدام فایل بگذار ولی وزن مخصوص می‌گوید که احتمال جدیدی که آمد کلیهٔ روابط را چگونه به هم می‌زند و اثر آن را در کل می‌گوید. ملاحظهٔ این در کل غیر از این است که در چه طبقه‌ای بگذار و در چه سر فصلی جایش بده. در کامپیوتر سر فصل درست می‌کنند و تعریف ارائه می‌دهند. یعنی اطلاعاتی که می‌آید بنا بر تعریف یک جائی دارند، مثلاً اطاق اطاق درست می‌کنند و یک دالانی که ته آن خیلی جا دارد و می‌توان زیاد کمد در آنجا گذاشت. می‌گوید که این اطلاع آمده است کجا بگذارم، می‌گوید که ببین در کدام سر فصل جا دارد.

کامپیوتر کد تعریف را می‌فهمد و لذا بعضی از

اطلاعات را قبول نمی‌کند و می‌گوید این باکد نمی‌خورد و یا باید برگردیم و آن کد تعریف را بهینه بکنیم و یا توسعه دهیم و یا یک دالان دیگر کنار دالانها اضافه بکنیم ولی هیچوقت وزن مخصوص ارایه نمی‌دهد. یعنی اینکه این اطلاعات آمد، کلیهٔ اطلاعات چه نسبت به این دارند و آنها چگونه به این فشار می‌آورند و این چگونه روی آن فشار می‌آورد. مثلاً وقتی یک اطلاع در ریاضی اضافه شد می‌تواند به کلیهٔ چیزهائی که در طبقهٔ ریاضی قرار دارد اثر بگذارد و هکذا روی بقیهٔ علوم.

یعنی امکان یک استفادهٔ جدیدی در ریاضی پیدا می‌شود و یا امکان یک استفادهٔ جدیدی در زیست پدید می‌آید، مفهوم پالایشگاه گمانه در نظر ما آن وقت این بود که اطلاعات همدیگر را می‌توانند پالایش بکنند. یک وقتی است که دو نفر با یکدیگر مباحثه می‌کنند و در تفاهم نظر یکدیگر را صلاح می‌کنند و یا اینکه برای جامعه مرکز اصلاح گمانه‌ها را درست می‌کنیم. البته زیاد هم روی این قسمت نباید بایستیم و حالا بصورت کلی گزارش بدهیم تا آشنائی اجمالی با کل مطلب پیدا شود. بنابراین سوال این است که آیا واقعاً برای پژوهش همهٔ این کارها لازم است و یا اینکه سری که درد نمی‌کند دستمال نباید بست؟ اصلاً چه چیزی را باید در این یک ماهه تمام بکنیم؟

۵ ـ تطبیق عناوین کاربرگ به جدول کلیات طرح جامع پژوهش

حالا ببینیم در قسمت جایگاه، چه مطلبی مطرح می‌شود. قبلاً گفتیم که زیر بخش مقاطع باید «مبادی، مبانی، نتایج» و زیر بخش مراحل «ثبوت، اثبات، آثار» باشد. حالا من تقریباً یک مقایسه اجمالی ساده در کنار صحبت خودمان انجام می‌دهم در قسمت خاستگاه گفتیم: تحقیقات کتابخانه‌ای برای وقت پیدایش و تحقیقات نظری برای وقتی است که تغییرات و تکامل می‌خواهد در تحقیقات کتابخانه‌ای بیاید. ضمناً می‌توانیم بگوئیم که از یک نقطه مختصات برای یک کار دیگر (که آن کار را هم بعداً باید توضیح بدهیم) «مبادی، مبانی، نتایج» مطرح می‌گردد.

(س): اگر اینگونه که می‌فرماید باید بگوئیم: «نقد، نقص، طرح».

(ج): آیا اینجا فعل اصلی ما نقد نیست؟ مثلاً هر چیزی که به شرایط برخورد می‌کند و یا اینکه به علم برخورد می‌کند شکسته می‌شود. بحث اساسی ما در اینجا شکستن است یعنی حتماً باید بر اساس مبنای خودمان بتوانیم یک چیزی را بشکنیم. بنابراین ما از سه نقطه مختصات موضوع را ملاحظه می‌کنیم، یعنی آیا می‌توانیم بگوئیم که کارهائی که انجام می‌گیرد، یک مرتبهٔ آن حتماً ثبوت و بحث در اصل ثبوت است، چه ثبوت یک سند و چه ثبوت یک گمانهٔ تحلیلی و چه ثبوت به اصطلاح یک عارضه باشد؟ در یک جای دیگر بحث ثبوت نیست، بلکه اثبات و حکم است. در یک جای دیگر از حکم هم آن طرفتر است و اثر حکم را ملاحظه می‌کند.

۶ ـ اشاره اجمالی به کیفیت کار بر روی عناوین کاربرگ و ورود آنها به جدول تعریف برای توزین و کنترل

بنابراین بر اساس آن چیزی که در اینجا (ضرب، علامتهای ضرب و خانه‌های ضربی) گذاشته شده است برای هرکدام که ملاحظه بفرمائید خانه گذاشته شده است

و دیگر معنای سطری از آن سلب شده است، در این جدول بالعکس سطر و ستون می‌شود. یعنی علامت ضربدر که چه چیزی را می‌خواهد ضرب بزند و تعداد خانه‌های شما چه مقدار می‌شود. یعنی باید این سه تا خانه ضربدر این سه تا خانه و ضربدر این سه تا خانه و ضربدر این سه تا خانه و ضربدر این سه تا خانه و ضربدر این سه تا خانه بشود، یعنی ۹ به توان ۳ برابر باشد با جدول آدرسی که داریم تا بتوانیم تحویل بدهیم. باید بتوانیم هر مرحلهٔ گزارش‌گیری را کنترل کنیم. فرم پیش شما مربوط به گزارش یک مرحله است که سه تا سه تا نسبتها را تحویل می‌دهد، و همینطور نه تا نه به یک گونهٔ دیگری تبدیل می‌شود. سپس ۲۷ تا ۲۷ تا می‌آید در جدول تعریف و به اصطلاح توزین و کنترل می‌شود.

خلاصه اینکه باید بتواند این سیر را در تمام مراحل نشان بدهد. اما «ثبوت، اثبات و آثار» را اجمالاً توضیح بدهم. هر احتمالی که پیدا بشود وجود یک «نسبت» است، سند هم باشد وجود یک نسبت است و استناد هم حتماً استناد متناسب می‌خواهد. پس از استناد می‌شود گفت: که وجود محصول آن تناسب است، یعنی در نظام و یک تناسب جدیدی را ایجاد می‌کند. اگر نسبت و گمانه تکیه گاه منطقی نداشته باشد نمی‌تواند اثبات تناسب خودش را بکند و اگر اثبات تناسب کرد، می‌تواند. جای خودش را در نظام درست کند. یعنی در مجموعه صحّت جایگاه، صحّت خاستگاه و صحّت پایگاه تأثیری هست.

حجةالاسلام رضائی: در اینجا عین جدول قبلی آیا در مرحلهٔ اول این احتمال نیست که سطوح و جایگاه آن با مراحل عوض بشود؟ یعنی اینجا باز هم «نسبت، استناد، تناسب» جنبهٔ مکانی داشته باشد و جای مراحل را بگیرد و «ثبوت، اثبات، آثار» زمانی باشد؟

۶/۱ ـ تبیین روند فعالیت پژوهشی بوسیله کاربرگ

(ج): یکی از چند کار را ما باید بکنیم، و بهترین شکلش این است که ما بیائیم و «خاستگاه، جایگاه، پایگاه» را ضرب کنیم و معنای ابتدائی آن را مشخص بکنیم. سپس معنای دومی آن را به اصطلاح ارایه بدهیم و مشابه سازی بکنیم و مقاطع درست بکنیم. بعد آنها را با قیود «جایگاه، پایگاه، خاستگاه» تعریف کنیم. تا اینجا یک سیر اجمالی نسبت به این سر برگ داشتیم. حال علی فرض اینکه این درست باشد باید بتواند بگوید که یک اطلاع که می‌آید و وارد می‌شود علاوه بر اینکه جای آن کجا هست بتواند بگوید که نقطه اثر آن در مجموعه کجا می‌باشد و چگونه هم پیدا شده است. یعنی پیدایش، تغییرات و تکاملش کجا می‌باشد؟ اگر بتواند چنین کاری را بکند معنایش این است که می‌توانیم فعالیتهای خودمان را در عمل پژوهش طراحی بکنیم. درون این سه محور هم طبیعتاً شما سه محور خواهید داشت. یعنی هر کدام از این سه تا، سه تا سطح داشتند، یعنی در حقیقت ۹ طبقه، طبقات سطوح هستند. همینگونه باید مقاطع شما هم سه تا سه مقطع داشتید و آن را باید بیان بکنید و نتیجه‌اش این است که جدولی شکل می‌گیرد که می‌توان اطمینان نسبی به آن در برنامهٔ کار تولید داشته باشیم. جدولی که بتواند روند فعالیت ما را از نظر پژوهشی ترسیم کند. تا حال وارد بر توصیف جدول برنامهٔ نشدیم و اینکه آیا بلوکهای جدول بریدهٔ از هم می‌باشند و یا در ارتباط با یکدیگر هستند؟ انشاء الله در جلسهٔ بعد وارد جدول می‌شویم.

تااینجا اگر سؤالی باشد در خدمت شما هستم.

۶/۲ ـ جدول کاربرگ ابزار کنترل همهٔ مراحل برای رسیدن به وزن مخصوص اطلاعات

حجةالاسلام حسینیان: روشن است که هدف ما از این جدول ترسیم روند پژوهش است، اما چند نکته در رابطه با خود این جدول باید روشن بشود.

(ج): بله، این جدول باید خوب روشن بشود و علت اینکه می‌گوئیم که این جدول باید روشن بشود برای این نکته است که این سه تا فلش، بدین مناسب که یک مطلب از سه منظر به آن نگاه بکنیم و کنترل بکنیم. یعنی وزن مخصوص اطلاعات را بررسی کنیم، نه اینکه فایل درست بکنیم و جا بدهیم. این کار در عملیات پژوهشی می‌تواند عیناً همین نقش را داشته باشد. یعنی بگوئیم: که سی پی ام زمانی ۹ سطح دارد و بعد بگوئیم: مرتباً اینها که به همدیگر می‌خورند خودشان را بهینه می‌کنند. به عبارت دیگر صحّت را به کار آمدی می‌دهید، ولی کارآمدی مشروط این با متدلوژی علوم فرق دارد. صحت مشروط به چه چیزی است؟ هم در پیش فرض آن می‌گوئید: ما امور غیر حسی می‌آوریم و هم در نتیجه می‌خواهیدحکم بکنید که این مسئله پیاده کردنی است. البته انسان می‌تواند تخمینی بگوید که تعاونیهای مذهبی را این گونه باید درست کنیم. یعنی درست است که در اضطرار می‌شود این حرفها را زد، ولی اینکه بتوانید این مطلب را محکم بکنید و بگوئید این اقتصاد اسلام است نیازمند کارهای این چنین است. حال آیا روش تحقیق شما دستگاه بهینه کردن خودش را در طی سیری که دارد، به همراه دارد یا نه؟ این بحث خیلی مبسوطتر از این مباحثی می‌شود که مثلاً صرفاً بیائیم و بگوئیم که ما طرح کتابخانه‌ای و پژوهش نظری و کاربردی داریم که فردا همین را توضیح می‌دهیم. ما ابتدا اصلاً نمی‌رویم در باغ و فقط می‌گوئیم که یک روشهایی و چیزهائی دارد که اینها را کنترل می‌کند یعنی رابطهٔ بین اعتقاد عمل و آن را اسلامی می‌کند. ما ابتدا درکلیات این را تحقیق بکنیم.

(س): جدول ابتدائی، جدول مادر است و این محصولی است که از داخل جدول مادر درست می‌شود.

(ج): البته با تخمینی آن از زمین تا آسمان فرق دارد. گاه ما مراحل زمانی و رابطهٔ بین زمان و مکان را آوردیم و البته تا حدی هم بیانی درست می‌شود ولی یک وقت است که کنترل می‌کنیم و مرتباً می‌بینم که آیا کار درست پیش می‌رود یا خیر؟

در آنجا خیلی ساده است، ولی اینجا اصلاً معنای سی پی ام شما عین همین است. در آنجا به اینکه بصورت جدی بهینه بکند اصلاً ربط ندارد. یعنی شما در آنجا مرتباً دایره زدید و گفتید که این روش تطبیق می‌شود و دوباره روش جدیدبه کارگرفته می‌شود. ولی روش چگونه است؟ بله. به اصطلاح در فلوچارت خودتان اینکه اگر نشد، مشروط است و بر می‌گردد. در این دستگاه باید نسبت به هر مرحله قدرت کنترل داشته باشید به مرتبهٔ آخر برسد. البته نمی‌گوئیم که مرتبهٔ آخر استغفر الله عین وحی این می‌شود، ولی ما می‌توانیم ابزار کنترل همهٔ مراحل را داشته باشیم.

«وَالسَّلامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ»

مدل برنامهٔ تحقیق

جلسهٔ ۴ ۷۷/۰۸/۲۹

استاد: حجةالاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی تنظیم از: گروه تحقیقات مبنایی

۱ ـ مدل برنامه تحقیق به معنای نظام موازنه در پژوهش
۲ ـ تعریف «نقد، نقض و طرح»

فهرست

۱ـ تفسیر در «موازنه بودن روش تحقیق» در چند سطح ۱

۱/۱ـ تفسیر موازنه در بهینه مقدورات ۱

۱/۲ـ تفسیر موازنه در روش تحقیق در بهینه کارائی ۲

۱/۲/۱ـ بالابردن نسبت تقریب در پژوهش متناسب با مقدرات با کنترل در سرفصل مقاطع، مراحل و سطوح ... ۲

۱/۳ـ جدول تعریف معرف توزین سه بعد «خاستگاه، جایگاه، پایگاه» در پژوهش ۳

۲ ـ تعریف «نقد، نقض و طرح» ۳

۲/۱ ـ تعریف نقد در دو سطح ۳

۲/۱/۱ـ تعریف نقد به نارسائی موضوع و عدم کارآئی آن ۳

۲/۱/۲ـ تعریف نقد به تغییر در آرایش موضوعات ۴

۲/۱/۳ـ تعریف مصداقی از نقد در تغییر آرایش موضوع اوقاف در برنامه‌ریزی ۴

۲/۱/۴ـ «نقد به منزلت» در تعریف نقد به تغییر در آرایش موضوعات ۴

۲/۱/۵ـ ارائه نظام سئوالات جدید از عینیت به معنای نقد عینی و عملی ۵

۲/۲ـ تحلیل جایگاه هر موضوع در نظام آثار (پاسخ به نظام سؤالات) به معنای نقض نسبت عینی در عمل ۵

۲/۳ـ تولید معادلهٔ جدید بمعنای طرح عینی و عملی ۵

۲/۴ـ تبیین تفاوت «نقد، نقض و طرح» نظری با «نقد، نقض، طرح» عملیاتی ۵
۳ـ غلبه و کارائی برتر بوسیله منطق عمل و منطق شدن ۶
۳/۱ـ تقدم منطق نظری نسبت به منطق عمل در تأسیس منطق جدید ۷
۳/۲ـ ضرب اوصاف پایگاه ارزشی مبین حاکمیّت منطق عملیاتی در پژوهش بر منطق نظری ۷
۴ـ تنظیم سه جدول «خاستگاه، جایگاه و پایگاه» برای ارائه نظام موازنه در روش تحقیق ۸
۴/۱ـ بررسی سه احتمال پیرامون ملاحظهٔ عناوین کاربرگ و فرق ضرب عناوین در هم با مسئله تناظر ۸
۴/۲ـ تنظیم کاربرگ تحقیقات، مقدمه تعیین وزن مخصوص عملیات تحقیق ۱۰
۴/۳ـ ضرورت مسئله برنامه و کنترل در عملیات روش تحقیق ۱۱
۴/۴ـ طرح موضوع برای جلسهٔ آینده: مکانی یا کارائی تعریف کردن مراحل و سطوح ۱۳
۵ـ پرسش و پاسخ به سئوالات ۱۳

مدل برنامه تحقیق

استاد:	حجة‌الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی	کد بایگانی:	۰۱۰۹۱۰۰۴
عنوان گذار:	حجة‌الاسلام صدوق	تاریخ جلسه:	۷۷/۰۸/۲۹
ویراستار:	حجج اسلام حسین‌نژاد و جبرئیلی	تاریخ انتشار:	۷۷/۰۹/۱۰
پیاده کننده:	آقای محمد محسنی	حروفچینی و تکثیر:	واحد انتشارات

جلسه ۴ | مدل برنامهٔ تحقیق | ۷۷/۰۸/۲۹

« ۵۸ دقیقه »

۱ ـ مدل برنامه تحقیق به معنای نظام موازنه در پژوهش
۲ ـ تعریف «نقد، نقض و طرح»

۱ـ تفسیر در «موازنه بودن روش تحقیق» در چندسطح

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: بحث این جلسه دنبال همان مبحث سربرگ از سه قسمت «خاستگاه، جایگاه و پایگاه ارزشی» است آن چیزی که بصورت منطقی در روش تحقیق متوقع است این است که روش تحقیق باید بتواند همیشه در موازنه باشد؛ البته حالا باید مفهوم موازنه را خدمتتان عرض کنم تا بعدها ببینیم که نحوهٔ تولیدچیست؟

۱/۱ـ تفسیر موازنه در بهینه مقدورات

اگر موازنه نداشته باشد صورت حساب از دست انسان خارج می‌شود، مثلاً در حسابداری دُبل، ابتدا حسابها وارد دفتر روزنامه و بعد وارد دفتر معین و دفتر کل می‌شود. شاید بگویید اصولاً موازنه یعنی چه؟ می‌گوییم مثل دو تا کفه ترازو باید هموزن باشند، حال باید ببینیم که چرا بشر با این مسئله کار دارد؟ مثلاً انسان از ساده‌ترین سطح معنای خرید و فروش را که دارد، اگر فرضاً ۳۰۰ کیلو پرتقال بخرد؛ ولی در حین فروش آن که مثلاً پنج کیلو، دو کیلو یا سه کیلو می‌فروشد، نتواند مقابلش هم به همان تعداد پول بگیرد، آخر کار مشکل پیدا می‌کند، یعنی یا بدهکار مردم می‌شود چون مردم پرتقال را کیلویی صد تومان خریده‌اند، امّا فروشنده جنس را کمتر به آنها داده است و در عمل صد و بیست تومان به پای آنها در آمده است و یا اینکه جنس زیادتر داده که در اینصورت خودش زیان می‌برد.

پس وزن کردن جنس لازم است، این مفهوم خیلی ساده وزن کردن است، حال آیا ما هم می‌توانیم کارهایمان را وزن بکنیم؟ البته می‌توان با ساعت، کار را وزن کنیم، البته بصورت انتزاعی مانند همان مسئله وزن کردن اجناس که

در یک خرید و فروش ساده وجود دارد، در اینجا می‌شود گفت من یکساعت برای این کار و دو ساعت برای آن کار وقت گذاشتم.

۱/۲ـ تفسیر موازنه در روش تحقیق در بهینه کارائی

ولی هیچ وقت در این شکل نمی‌تواند کارش را بهینه کند و بگوید آیا برای این کار خوب بود که یک ساعت وقت بگذارم یا اینکه خوب بود برای این کار کمتر اهمیّت قایل شده و نیم ساعت وقت بگذارم، این مطلب در عمل و در یک کار تتبعی حتماً ضروری می‌شود.

اصلاً اگر این راهی را که از وزن و توزین شروع کردیم، خوب شما مسلط نشوید، مخصوصاً که منطقتان رابطه بین امور مختلف را قائل هست، اساساً در کار گُم می‌شوید یعنی تقریباً کار کردن موکول به محال می‌شود، چون شما تشریف می‌برید در کتابخانه و می‌بینید که کتابهای در آن موضوع ۵۰ کتاب است، امّا کتابهایی که بالواسطه و به نظر مربوط است ۵۰×۵۰ یعنی ۲۵۰۰ جلد کتاب است، بعد می‌آئید و شروع می‌کنید به کار کردن که مطلب در بیاورید، امّا در آن گم می‌شوید، چون سئوال دقیق و مشخصی ندارید و می‌خواهید به دنبال یک مطلب در یک علم رفته و به آن نظام بدهید، لذا جز گم شدن راه دیگری نیست. امّا اگر قبل از رفتن در کتابخانه گفتید: اول باید معلوم شود که من در این کتابخانه باید چند ساعت باشم و چه سهمی از وقت به رفتن در کتابخانه تخصیص یابد شکل کار درست می‌شود، البته این سهم هم نباید بگونه‌ای باشد که به آن مطلبی را که از کتابها می‌خواهید، کمتر بهاء داده شود. چون می‌شود که انسان کار را سرسری بگیرد؛ یعنی یک مرور خیلی کلی کرده و بگوید که نظریهٔ اصلی در این علم مثلاً مربوط به پنج نفر بیشتر نیست که چهار تای آنهم طرفدار درست و حسابی ندارد، در بارهٔ یکی هم یک جلد کتاب پیدا کنیم و سر فصل آنرا در ربع ساعت با رفتن در کتابخانه مطالعه نماییم و بعد بگوییم در بارهٔ علم پزشکی تحقیق کردیم!! قطعاً این کار درستی نیست.

اینکه چقدر می‌توانیم به کار بهاء بدهیم؟ و وزن آن در کارهای ما چقدر است، این غیر از حسابداری دُبل و خرج و دخل کردن ساده است، پس ابتدا ما یک خرج و دخل‌کردن داریم که دچار زیان نشویم که این در موازنه‌ی مقدوراتی را که برای پژوهش داریم، صورت می‌گیرد و بعدش باید خرج و دخل ما قدرت بهینه شدن کارآئی را داشته باشد؛ یعنی وزن مخصوص شیء را مشخص کنیم، این مطلبی بود که دیروز در آخر بحث عرض شد.

۱/۲/۱ـ بالابردن نسبت تقریب در پژوهش متناسب با مقدرات با کنترل در سرفصل مقاطع، مراحل و سطوح

آن وقت هر قدر که ما بتوانیم بررسی نقاط آسیب پذیر را به نسبتی که لازم هست و کافی است، بیشتر کنیم ، این خوب است در عین حالی که باید برای خود نقطه‌ی آسیب پذیر هم وزن قرار دهیم و این گونه هم نیست که همه‌ی کارمان را رها کرده و مشغول کنترل شویم، ولی باید معین شود که به چه نسبت باید برای نقاط آسیب پذیر نیرو خرج کرد تا در روند کار تا آنجا که میشود، احتمال دو باره کاری را کمتر نماییم؛ یعنی سعی بکنیم نسبت تقریب را حتی‌الممکن بالا ببریم؛ این بمعنای به حداکثر رساندن نسبت تقریب با حفظ مقدورات است، این به حداکثر رساندن نسبت تقریب اگر در منطق عمل و منطق شدن

باشد، باید نقاط آسیب پذیر را سر مقاطع، مراحل و سر آن قسمتهای که ممکن است، مرتباً کنترل کنیم و ببینیم که آیا محصول درست شده است یا خیر؟

به عبارت دیگر هر قطعه‌ای که ساخته شد، آن قطعه را کنترل کنیم و قطعه‌ی دیگری بسازیم، نه اینکه قطعه‌ای که کنترل نشده تا آخر کار برود و وقتی که بسته شده و کوبل شده و نظام پیداکرد، ببینیم که نظام کار نمی‌کند، بعد بگویند که به چه علّت است؟ بگوییم که قطعات آن خراب است و باید برگردیم از اوّل و قطعه‌ها را بررسی کنیم. پس باید هر قطعه‌ای که ساخته می‌شود، سریعاً کنترل و مطالعه شود؛ یعنی باید دستگاه کنترل و ارزیابی داشته باشیم.

۱/۳ـ جدول تعریف معرف توزین سه بعد «خاستگاه، جایگاه، پایگاه» در پژوهش

ما سه تا جدول برای سه بعد پژوهش در نظر داریم که همان «خاستگاه، جایگاه و پایگاه ارزشی» است، البته اینها در عینیت سه تا نبوده و حتماً منتجه واحد دارند؛ یعنی زمان، مکان و کارآیی از همدیگر بریده نیستند، ابعاد نسبت به درون یک موضوع است؛ یعنی یک موضوع دارای سه بعد هست، خواه موضوع ما خیلی کوچک باشد یعنی یک گمانه باشد و خواه یک نظام گمانه‌ای بزرگ باشد، برای کل آنهم؛ همین مسئله وجوددارد.

یک مطلب این است که خاستگاه یک موضوع چیست؟ یعنی علت پیدایش یعنی زمان پیدایش تا زمان از بین رفتن (پیدایش، تغییرات و تکامل) چگونه است؟ مطلب دیگر جایگاه موضوع نسبت به سایر موضوعات است؛ یعنی چه نسبتی دارد. مطلب دیگر هم این است که این موضوع در منتجه (وحدت کل) نه در سایر موضوعات چه سهمی را دارد؟

مثلاً در پزشکی بعنوان کل علم پزشکی و همچنین علم سیاسی، ابتدا شما خاستگاه آنرا بیان کردید، حال باید بگویید علم پزشکی نسبت به سایر علوم چه جایگاهی دارد؟ یا علم سیاسی، چه جایگاهی دارد؟ البته این جای، هرگز بصورت جای خطی ترتیبی که بگوئیم مانند ۲،۱ و ۳ باشد نخواهد بود؛ بلکه جای در نظام است. وقتی گفتیم جای در نظام به این معنا است که وقتی جدل توزین داشته باشیم، می‌توانیم بگوییم سهم تأثیر مطلوب این موضوع در منتجه چقدر است؟ به عبارت ساده‌تر باید بتوانیم پس از معین کردن جای آن، قیمت آن در تغییر و در جریان توسعه را بررسی کنیم تا معلوم شود که اگر در جدول تغییرات سه هست، سهم تأثیر مطلوب آن بنا بر قواعد خاصی که داشتیم چیست؟

این نکته‌هایی را که عرض می‌شود، حتماً بصورت تفکیکی [جدا، جدا] در فهرست بیاید که بعداً با آن کارداریم.

۲ ـ تعریف «نقد، نقض و طرح»

۲/۱ ـ تعریف نقد در دو سطح

۲/۱/۱ـ تعریف نقد به نارسائی موضوع و عدم کارآئی آن

در نقض، نقد و طرح، نقد بمعنای مورد ارزیابی قرار دادن یک موضوع و همچنین نارسائی یک موضوع، عدم کارائی یک موضوع را نشان دادن است. البته این یک معنای از نقد است.

۲/۱/۲ـ تعریف نقد به تغییر در آرایش موضوعات

معنای دیگر این است که نقد را عمل می‌کنید، بدون اینکه بمعنای اول نقد بکنید؛ یعنی یک گونه آرایش جدید به یکدسته از موضوعات می‌دهید که نحوهٔ آرایش شما در پایان دارای یک نتیجه‌ی نقدی است؛ البته به صرف آرایش‌دادن هم که یک موضوعاتی را پائین برده و یک موضوعاتی را بالا بیاورید، نمی‌گوئید نقد صورت گرفته‌است.

۲/۱/۳ـ تعریف مصداقی از نقد در تغییر آرایش موضوع اوقاف در برنامه‌ریزی

مثلاً: در کارهای عینی جاری مسئله اوقاف را که یک چیز دسته سوم و شاید دسته چهارم و یا پایین‌تر هم باشد و در نظام اصلاً رقمی به حساب نمی‌آید، بالا می‌آوریم، الان در دستگاه برنامه‌ریزی فعلی معنا ندارد که بگوییم آیا نفت بالاتر است یا اوقاف؟ شاید این سؤال الان مضحک باشد، چون می‌گویند نفت صادرات بزرگ ایران است. و کل بودجه‌ی دولت بند به نفت است و ۸۵٪ از صادرات در موازنه‌ی ارزی با نفت است؛ ولی شما می‌گوئید که وقف و وجوه بریّه مذهبی به عقیده بند است و قدرت عقیده و وزن آن در تغییرات اجتماعی از نفت بیشتر است. شاید بگوئید دلیل شما چیست؟ می‌گوییم نظام شاهنشاهی بوسیله‌ی عقیده تغییر کرد، نه بوسیله تحریک به تنعمات، چون شاه هم بوسیلهٔ تنعمات تحریک می‌کرد. خیلی هم خوب تحریک می‌کرد، شاید بگویند چون شاه درست و با مساوات به مردم نمی‌رسید. می‌گوییم خوب یک عده‌ای هم آمدند، بر همین اساس تحریک کردند (بر اساس نظر حزب توده) اما انقلاب بر آن اساس انجام نگرفت.

شاید کسی هم بگوید مردم تحقیر شده بودند و به دلیل تحقیر حاضر شدند، قیام کنند این ارعابها و کشتنها موجب تحقیر شد. می‌گوئیم نه اینها عامل اصلی نیستند؛ اینها را به عنوان عامل فرعی و تبعی می‌پذیریم، ولی بعنوان عامل اصلی نمی‌پذیریم، چون قیام مصدق، یعنی قیام ملی و جبهه‌ی ملی هم بود، تحریکات اینگونه‌ای هم بود، امّا قیام عمومی اینگونه انجام نگرفت، شاید بپرسید که نتیجه‌ی این مطلب چیست؟

نتیجه این می‌شود که یک منبع انرژی در مردم وجود دارد؛ بعنوان انگیزه‌ی مذهبی که اگر بتوانیم برای آن دستگاه استحصال درست کرد، قدرتش از استحصال چاه نفت کمتر نیست، در اینصورت اوقاف را بزرگ کرده و در برنامه در قسمت بالای بالا قرار می‌دهیم.

۲/۱/۴ـ «نقد به منزلت» در تعریف نقد به تغییر در آرایش موضوعات

حالا اگر اوقاف را در برنامه بالا گذاشتیم، دیگر لزومی ندارد که ما استدلالهای فلسفی بیاوریم که داشتیم نقد می‌کردیم، جایگاه نفت و جایگاه اوقاف را، بلکه صرفاً با قرار دادن یک موضوع از یک سطح در یک سطح دیگر نقد حاصل شد، **شاید بگویید که صرف قرار دادن، نقد در چیست؟ می‌گوییم نقد منزلت است، چون در این صورت منزلت یک چیز را تغییر می‌دهیم**، توصیه کرده و می‌گوییم این اوقاف را در برنامه بالاتر بنویسید و نفت را پائین‌تر بنویسید، این کار را در عمل انجام می‌دهیم، شاید بپرسید که آیا برهان هم برای آن می‌آورید؟ می‌گوییم بله می‌توان برهان آورد و چینش و منزلت قبلی را نقد و نقض کرد و منزلت جدید را اثبات کرد، می‌شود هم در صورتی

که سئوالی نکردند، بگوییم ما مطلب را اینگونه می‌چینیم.

۲/۱/۵ـ ارائه نظام سئوالات جدید از عینیت به معنای نقد عینی و عملی

بنابراین ما، در آرایش و در مرحله‌ی اوّل می‌توانیم نقد را از خود تأمین مواد آغاز کنیم، شاید بگویند یعنی چه؟ می‌گوئیم یعنی باید در پایان نظام سوالاتی درست کنیم و با آن از کتابخانه سئوال کنیم، ما بگونه‌ای سؤال را آرایش می‌دهیم که دیگران این گونه سؤال را آرایش نمی‌دهند و نمی‌روند به کتابخانه. بعد که جوابش را گرفتیم مواد آن را بگونه‌ای برای یک موضوع تنظیم می‌کنیم که دیگران این کار را نمی‌کنند، در نهایت هم نظام آن را بگونه‌ای ترکیب می‌دهیم که دیگران این کار را نمی‌کنند، این معنایش این است که کلاً نقد شد.

۲/۲ـ تحلیل جایگاه هر موضوع در نظام آثار (پاسخ به نظام سؤالات) به معنای نقض نسبت عینی در عمل

در مرحلهٔ بعد تحلیل می‌کنیم، تحلیل منزلت همان نقض می‌شود، چرا؟ چون می‌گوییم برای اینکه روی آن منزلت که قبلاً گزیدیم و انتخاب کردیم حکم می‌دهیم. شاید بپرسید چه حکمی می‌دهید؟ می‌گوییم نسبت آن به سایر موضوعات چیست؟ اثر این موضوع بر سایر موضوعات چیست؟ در اینجا تحلیل جایگاه هر موضوع در نظام آثار و همچنین تحلیل سهم تأثیر صورت می‌گیرد، این تحلیل از جمله تحلیل‌هایی است که می‌خواهید از این طریق چیزی را اثبات کنید. دیگر این مرحله یک مرحله‌ای است که صرف گزینش نیست، بلکه تحلیل نسبت است و وقتی هم که یک نسبتی اثبات می‌شود، معنایش این است که یک نسبت دیگری شکسته میشود، یعنی نقض میشود و لکن باز هم این بصورت عملی است.

۲/۳ـ تولید معادلهٔ جدید بمعنای طرح عینی و عملی

سپس به معادله می‌رسیم؛ یعنی معادله‌ای برابر معادله‌ی دیگر تولید می‌شود، یعنی یک مطلب دیگری «طرح» می‌شود. پس می‌توان مفهوم «نقد، نقص و طرح» را در عملیات تولیدی به کار گرفت و این غیر از این است که ما می‌توانیم موضوعات کار خودمان را در خود پژوهش، پژوهش در نارسائی یک چیز و تعریف آن قرار دهیم، بعدش هم نقض کنیم و علت اینکه، این تعریف این گونه شده است، چیست؟ و وقتی که به مبنا رسید، مبنای جدیدی طرح کنیم و تا آثار آن بیاییم.

۲/۴ـ تبیین تفاوت «نقد، نقض و طرح» نظری با «نقد، نقض، طرح» عملیاتی

بنابراین وقتی این مفهوم «نقد، نقص و طرح» را به عنوان یک عملیات بیان می‌کنیم، یک سطح از تبیین است و یک سطح دیگر از تبیین هم این است که خود بحث را از نظر نظری دقت کنیم تا ببینیم کارآمدی و پوشش آن چقدر است؟ یعنی در مورد حدّ و رسم یک چیز حرف بزنیم، در جامعیّت و مانعیّت یک مسئله حرف بزنیم، در هر دو صورت وقتی اثبات نارسائی میشود می‌گوییم نقد، وقتی آن نارسائی تا به دستگاههای مولدی آن می‌رود نقض می‌باشد و وقتی هم برابرش مبنای جدید ذکر می‌کنیم؛ طرح صورت می‌گیرد.

حجة‌الاسلام حسینیان: وارد شدن از مرحله‌ی عمل را نسبت به آن خاستگاه و جایگاه هم می‌توان داشت؟

(ج): این فلش وظیفه‌اش این است که بیاید بگوید اصلاً این نقدی را که می‌کنیم چگونه نقدی است؟ مثلاً در علوم روز کلاً، این «نقد، نقض و طرح» از راه عمل صورت می‌گیرد. برای رویاروی با ادیان شبهات نظری در مورد خداپرستی را بیان نمی‌کنند و یا در مسئله معاد شبهه آکل و ماکول را بیان نمی‌کنند و یا در مورد حضرت ختمی مرتبت(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) یا عدالت حضرت حق یا امامت ائمه(علیهم‌السلام) حرف نمی‌زنند، اصلاً موضوع بحث‌شان را این گونه قرار نمی‌دهند، دقت داشته باشید ـ بلکه اینها یک چینشی می‌کنند، یک چیزهایی را کنار هم می‌چینند، بدون اینکه بالمره وارد بحث نظری و تحلیلی نسبت به نقد کردن بشوند، به ظاهرش هم مطلب خیلی آزاد منشانه بیان شده است. چون اصلاً در برابر تعصبات شما و اعتقادات شما موضع نمی‌گیرد؛ ولی موضع آنها موضع عملی است.

۳ـ غلبه و کارائی برتر بوسیله منطق عمل و منطق شدن

یعنی عظیم‌ترین هجومهایی را که نه بت پرستان نه بهایی‌ها و هیچ ملحدی نمی‌کردند، اینها دارند، چینشی که اینها درست می‌کنند، غیر از شرایط موجودی است که برای پرورش درست می‌کنند، یعنی گاهی شرایط موجود درست می‌کنند، یعنی آب و نان، برق و دیگر تسهیلات زندگی درست می‌کنند، این یک کار است و گاهی هم در کار فکری و در پژوهش تنظیمی می‌کنند. در پژوهشش هیچ حرفی از دین نمی‌زنند و با هیچ دینی دعوا نمی‌کنند با هیچ قانونی دعوا نمی‌کنند. هر قانونی را که دلبخواه شما باشد و در حقوق بیاورید، فلسفه حقوق و دستگاه حقوق که با آن دعوا نمی‌کند. بلکه روش آنها در چینش موضوعات نتیجه می‌دهد که آیا این قانون شما کارائی دارد یا کارائی ندارد، یک کاری می‌کند که خودت دست از آن قانون پیشنهادی‌ات دست برداری، بدون اینکه بخواهند بگویند از این قانون دست بردار و این غلط است.

به همین دلیل خطر این نحوه برخورد آنها بسیار پیچیده‌تر است؛ هر گاه ما بخواهیم کار کنیم، اگر در حال پژوهش و تولید کار خودمان باشیم، عیبی ندارد که ابتدا بصورت مفهومی، بیاییم نقد، نقض و طرح را انجام دهیم. ولی گاهی می‌خواهیم دیگران بیایند و کار آموزشی انجام دهیم، یعنی اینکه فونداسیون و شالودهٔ کار تمام‌شد؛ اسکلت فلزی زده شده است و حالا می‌خواهیم درب و پنجره زده و می‌خواهیم بیاییم تیغه‌های وسط ساختمان را درست کرده و کار را به پایان برسانیم، البته این کارها نیاز به کارهای کمّی زیادی دارد، لذا اصلاً لزومی ندارد که ما بخواهیم در بیفتیم با یک دانشی و اثبات کنیم که آن دانش ناقص است، بلکه ما باید قدرت چینش داشته باشیم، یعنی قدرت اینکه نظامی درست کنیم به اینکه تناسب و نسبت در آن موضوعات چگونه است، این گونه باید کار کنیم.

پس در روش پژوهشی که باید تنظیم شود، اصل در آن این است که بتواند «نقد، نقض، طرح» را در عمل ایجاد کند. اگر این کار را انجام داد و کارآمدی نیرومندتری را هم تحویل داد، شما با منطق عمل، یعنی منطق شدن موفق خواهید شد. اگر خواستید نظری کار کنید، معنایش این است که منطق شدن شما هنوز کارآمدی خودش را پیدا نکرده است.

۳/۱ـ تقدم منطق نظری نسبت به منطق عمل در تأسیس منطق جدید

پس از اینکه این مطلب واضح شد می‌گوییم یک وقت به‌دنبال گمانه‌های کار خودمان هستیم و در حال پژوهش بحث خودمان هستیم که معتقد به یک جهتی بوده و در آن جهت اعتقادی خودمان می‌خواهیم منطق تأسیس کنیم. در اینصورت عیبی ندارد که ما نقد تحلیلی و نقض تحلیلی و طرح تحلیلی داشته باشیم، امّا یک وقتی که کار را به روش رساندید و می‌خواهید کار کمّی انجام دهید، اصلاً نباید از آن موضع برخورد کنید، باید بستر پیدایشها را درست کرد.

۳/۲ـ ضرب اوصاف پایگاه ارزشی مبین حاکمیّت منطق عملیاتی در پژوهش بر منطق نظری

حال می‌خواهیم ملاحظه‌ای کنیم که ببینیم آیا این کاری را که در «نقد، نقض و طرح» و «تألیف، تصنیف و تأسیس» می‌کنیم، چیست؟ و بعدش هم مصداق، فلسفه و روش با سطوح مختلف آن معنایش چیست؟ طبقه بندیهایی که انجام می‌گیرد، در صورتی که در شکل «نقد، نقض و طرح» مفهومی باشد، خیلی واضح است که در این صورت بحث در بارهٔ نقد تألیفی و یا اینکه نقد تصنیفی و نقد تأسیسی است.

باز تأسیس هم یا تأسیس یک مصداق، یعنی یک مثال است و یا تأسیس یک فلسفه استدلال ـ که پشت سر مصداق است ـ می‌باشد و یا تأسیس یک روش است که بالاتر از همه است. حال اگر شما در اینجا کار را انجام دادید و از این طریق نظام سازی کردید بدون اینکه با مفاهیم بصورت تحلیل برخورد کنید، آیا باز هم معنای «تالیف، تصنیف و تأسیس» وجود دارد؟ یعنی بگویید ما در طبقه‌بندی یا در حال طبقه بندی مثالها هستیم و یا طبقه‌بندی فلسفه‌ها و روشها هستیم، قاعدتاً باید بتوانید این کار را انجام دهید؛ یعنی در نقد مفهومی هم این مسئله می‌آید، چون یادتان نرود که مفهوم با سلب و ایجاب هم که می‌آید، در یک نظام بکار می‌رود که شما فقط مفهوم سلب و ایجابش را عوض کردید و گفتید این رابطه باشد، ولی دیگر صحبت از اینکه فلان رابطه نباشد، نکردید. وقتی این رابطه باشد قطعاً ضدش نمی‌تواند باشد، یعنی وقتی احدی‌الضدین باشد، دیگری نیست یا من نشسته هستم و یا ایستاده هستم، اگر من وایستادم دیگر نشسته نیستم، در عمل فرض دوم (نشستن) وجود ندارد. شاید کسی بگوید بهر حال فرض نشستن من که هنوز هست، می‌گوییم اگر فرض نشستن را بصورت نظری ملاحظه کنیم، در برابر ایستادن وجود دارد.

با منطق نظر نمی‌شود در منطق عمل اثبات انحصار کرد و چون اثبات انحصار نمی‌کنید؛ طرف مقابلتان تحریک به موضعگیری نمی‌شود، ولی در منطق عمل چیزی را ایجاد می‌کنید که دارای یک کارآمدی است. اگر انباشت این کارآمدی به اندازه‌ای شد که طرف مقابل شما هر گاه خواست هر کاری کند، دست ببرد و از مغازه‌ی شما جنس بخرد، این عملاً آن چیزی هست که در خارج محقق هست و دیگر جایی برای آن چیزی که فرض دارد؛ وجود ندارد، کسی دنبال آن فرض که نمی‌رود، چون این مطلب در خارج محقق است، شما به مغازه که می‌روید تا ضبط و صوت بخرید، پول می‌دهید برای ضبط صوتی که هست نه ضبط صوتی که اگر تولید شود، ممکن است، از این بهتر باشد. کسی که برای اینکه «اگر باشد؛ بهتر است که خریده شود»

پول نمی‌دهد. البته شاید یک نفر هم باشد که روی یک حساب دیگری به کارخانه سفارش دهد، در اینصورت این شخص به عنوان مشتری معمولی نیست.

حجةالاسلام صدوق: به همین علت بعضی از دانشگاهیان پیشنهاد رابطهٔ با امریکا را می‌دهند.

(ج): بله، در کل، از اوّل تا آخری که ذهن انسان را پُر می‌کنند و نظام فکری می‌دهند، هیچگاه نمی‌آیند علیه اسلام حرف بزنند، اگر می‌آمدند بر علیه اسلام و حضرت اباعبدالله(علیه‌السلام) و حضرت امیر(علیه‌السلام) و مقدسات ما حرف می‌زدند که کسی به حرف آنها گوش نمی‌داد.

آنها می‌آیند یک آرایشی در اطلاعات انجام می‌دهند که نتیجه عملی‌اش نقد است و در مرحله‌ی دوّم، نتیجه‌اش نقض بوده و در مرحله سوّم هم یک چیز دیگری را طرح می‌کنند. پس این یک نوع کارآمدی دیگری و یک چیز دیگری است در هیچ جا هم فرض انحصار نظری به آن صورت وجود ندارد.»[1]

۴ـ تنظیم سه جدول «خاستگاه، جایگاه و پایگاه» برای ارائه نظام موازنه در روش تحقیق

این سر برگ حتماً طبقه‌بندی را در کار تغییر می‌دهد و حتماً سطوح پژوهش را به «تالیف، تصنیف و تأسیس» می‌رساند و در اینکه بحث در نمونه‌ها هست یا اینکه در فلسفه و یا روشها هست، کار را تمام می‌کند. به نظر می‌رسد که تا اینجا یک مسیر عادی، روی این سه جدول انجام شد.

غرض از این ۳ جدول هم این است که بتواند یک نظام موازنه‌ی را در روش تحقیق تحویل دهد تا وزن مخصوص هر تحقیقی مشخص شود و کنترل آسیب پذیری مسیری را که در پژوهش داریم، به حداکثر برساند، یعنی به حداکثر مفید و لازم، نه حداکثری که ما را دچار یک نحوه تردید کند و نتوانیم کار کنیم و همه نیروهای خودمان را خرج کنترل کنیم؛ یعنی خود اینها وزن دارند.

سه تا جدول در مقایسه با یکدیگر وزن دارند.

۴/۱ـ بررسی سه احتمال پیرامون ملاحظهٔ عناوین کاربرگ و فرق ضرب عناوین در هم با مسئله تناظر

از اینجا معلوم می‌شود که هر موضوع باید در سه جدول تناظر بیابد و نباید ضرب بشود. شاید بپرسید که تفاوت آن چیست؟ تفاوتش در این است که ما باید از هر یک از این جدولها ۲۷ عنوان بدست آوریم؛ یعنی اگر بگوئیم که ضرب «پیدایش، تغییرات و تکامل» را در «بیرون، درون و ارتباط» ۹=۳×۳ می‌شود و اگر در موجود مطلوب و انتقال هم ـ صرف نظر از اینکه کدامش باید جلو و کدام عقب باشم ضرب شود ۲۷=۹×۳ می‌شود، دوّمی هم یک جدول دیگر و علی حده است.

حالا من فرض ضربها را بررسی می‌کنم که یکی این است که بگوییم دوّمی هم ۲۷ تا است که وقتی در اول و سوم ضرب شود ۷۲۹ تا می‌شود و بعد هم ۱۹۰۰۰ خصوصیّت درست میشود این یک فرض است.

فرض دوّم این است که بگوئیم ستون اوّل مقاطع، ضربدر ستون دوّم مقاطع، ضربدر ستون سوم مقاطع شود

---

۱ ـ البته یک بحث مهم این است که آیا ما برای کسانی که می‌خواهند با ما کار در روش تحقیق کار کنند و از ما روش می‌خواهند، لزومی هم دارد که فلسفه‌ی روش تحقیق خود را آموزش دهیم؟ یا اینکه صرف عملیات را گزارش می‌دهیم به اینکه این گونه نظام سئوالات درست کنید و این گونه کار کنید و جلو بروید. اصلاً در دستگاه عمل این گونه نیست که تحلیل نظری به این معنا داشته باشند، مگر وقتی که بخواهند رابطه‌اش را با فلسفه نشان دهند، یعنی بیان فلسفه‌اش و استدلالش لزومی ندارد.

و در نهایت یک ۱۹۰۰۰ تا درست کنیم.

حجةالاسلام پیروزمند: البته ۱۹۰۰۰ تا که نمی‌شود.

(ج): البته ۲۷ تا می‌شود که ضربدر ۲۷ تای مراحل و ...

حجةالاسلام صدوق: یعنی کیفیت ضرب آن فرق می‌کند.

(ج): بله، اینهم فرض دوّم آن، یعنی کیفیت ضرب را عوض می‌کنیم، ولی حتماً به سمت ۱۹۰۰۰ تا می‌بریم.

تفاوت بین ایندو، فرض این است که ما اموری را که در باب تبدیل موضوع فرض گرفتیم، دایرهٔ کلان را درست می‌کند نه اینکه بیائیم و یک مطلب را تا آخر آن برسانیم، بعد ضرب کنیم در کلان یک چیز دیگر. پس تفاوت از نظر منطقی معلوم شد، امّا از نظر عددی تفاوتی ندارد از نظر عددی دو تای آن ۱۹۰۰۰ تا است، ولی باید دید که آیا باید این را ضرب کنیم تا برسد به جزئیات و در سطح دوّم برویم یا اینکه باید آنهائی که همتای فرهنگی آن و هم سطح فرهنگی آن هستند و لقب مقاطع را در آنها صحیح دانستید، آنها را با خودشان ضرب کنیم. بعد ۲۷ دایرهٔ مقطعی معین میشود. حالا درون ۲۷ دایرهٔ مقطعی، ۲۷ دایرهٔ مرحله‌ای هست که در نهایت جمعش می‌شود ۷۲۹۰۰۰ یا اینکه درون هر دایره‌های مرحله‌ای که هر کدام ۲۷ تا هستند، بیائیم ۲۷ تا هم سطوح درست بکنیم که این هم فرض دوّم است.

حُسنی که فرض دوّم دارد این است که ما سطوح پژوهش را حفظ کردیم و آنرا مخلوط نکردیم؛ و لکن باید توجه داشته باشیم که گویا سه تا جدول داریم. ۱ـ یک جدول مقاطع است که کلمه‌ی خاستگاه را برداشتیم و بالای آن نوشتیم مقاطع ۲ـ یک جدول هم مربوط به این است که جایگاه را برداشتیم و بالای آن نوشتیم مراحل.

۳ـ جدول «سطوح» (که قبلاً جدول پایگاه ارزشی بود) در داخل این جدول هم ۲۷ عنوان مربوط به مقاطع می‌باشد که در سه سطح پشت سر هم نوشته شده است.

فرض سوّم: بنا بر فرض سوم ما اصلاً حق نداریم که سه سطح «پیدایش، تغییرات، تکامل» را بعنوان مقاطع مضاف یا مضاف‌الیه سه سطح «مبادی، مبانی، نتایج» قرار دهیم، اینها متناظر هستند یعنی روی هم قرار می‌گیرند، روی این حساب نمی‌توانند در هم ضرب بشوند، فقط یک جدول ۲۷ تایی وجود دارد که با سه دستگاه ۲۷ تایی کنترل می‌شود و آنهم در سه فلش قرار دارد.

یعنی همین که گفته شد «پیدایش»، باید صحیح باشد از نظر جایگاهی در بارهٔ آن سؤال شود که آیا جزو مبادی است؟ آیا جزو نقد است؟ و یا همین که گفته شد «تغییرات»، باید صحیح باشد که سؤال شود آیا جزو مبانی است؟ و یا جزو نقض است؟ و همچنین اگر گفته شد «تکامل» باید صحیح باشد که سؤال شود آیا جزء نتایج است؟ یا جزء طرح است؟ این مطلب معلوم نمی‌شود مگر اینکه بر اساس آن چیزی که قبلاً در مقدمه عرض کردیم بگوئیم که به «منزلت» هم می‌توان نقد کرد و هم می‌توان نقض و طرح کرد».

حجةالاسلام حسینیان: پس فرض سوّم یک شیوه عملی است که از آن ۲۷ عنوان بیشتر استخراج نمی‌شود؟

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: بله، آن ۲۷ تا باید حتماً بتواند طبق سئوالهای تبینی که طرح کردیم مقابل هر یک از اینها ضربدر بخورد، ببینیم آیا درست است یا نه؟ مثلاً اگر در مرحلهٔ «پیدایش»، ـ و بیرونی بود ـ باید مبادی باشد که در مرحله‌ی ثبوت است. و الا اگر از مرحله ثبوت

خارج شود، دیگر نیست. و اگر پیدایش ـ در مرحله‌ی درون بود ـ باید مبادی باشد که در مرحله‌ی اثبات است. اگر پیدایشی بود که در مرحله‌ی ارتباط است باید مبادی باشد که از آثار بحث می‌کند، اگر بحث از آثار نباشد معلوم می‌شود که مرحله‌ی آسیب پذیری آن غلط است و اضافه وقت گذاشتید. تا آخر کار همین گونه عمل می‌کنیم، همچنین در کل اینها باید سه تا فلش بیاید تا بتوانیم بگوییم درست است. این بحثی را که دارید میکنید، از هر سه زاویه که نگاه کنید درست است.»[۱]

۴/۲ـ تنظیم کاربرگ تحقیقات، مقدمه تعیین وزن مخصوص عملیات تحقیق

حجة‌الاسلام پیروزمند: مطلب دوم اینکه این جدول را حضرتعالی می‌فرمایید که این جدول، (ولو اینکه با صرف نظر از سؤالهای قابل طرح، پذیرفته بشود) میتواند مراحل مختلف یک پژوهش را طبقه بندی کند ویا اینکه می‌تواند مشخص کند که فلان پژوهش انجام شده در چه مرتبه‌ای قرار دارد، تا اینجای بحث برای ما روش است، اما می‌تواند تغییرات یک تحقیق را هم کنترل کند برای ما روشن نیست.

حجة‌الاسلام والمسلمین حسینی: از آنجا که هنوز وارد مراحل دقیق بحث نشدیم این مسئله طبیعی است اما تا آخر کار، جدول ما باید بتواند این کارآیی را داشته باشد. به عبارت دیگر کارآییهایی که ما از جدول انتظار داریم عباتنداز:

۱ـ باید پایه واساس برنامه‌ها قرارگیرد. آن وقت این خانه‌هایی که در جدول داریم، ۳ تا خانه در ۹ تا دارید، اینها علامت می‌خورد برحسب این علامتها است که باید بتوانیم اینجا هم که ملاحظه می‌فرمایید، این ۹ تا و این هم ۹ تا، این هم ۹ تا، باید بشود ۲۷ تا که همان خانه‌ی اول است، دوباره ۹، ۹، ۹، که ۲۷ تای دومی و ۹تا، ۹تا و ۹تا هم ۲۷ تای سوّمی می‌شود. شما براساس آنچه را که اینجا ضربدر زدید (البته بعداً علایم مختلفی را می‌گوییم، فقط علامت ضربدر مد نظر ما نیست.) بر اساس این علایم مرحله اول، خود این علامتها را جایش را توی این ۳تای معین میکنید، بعد ۳تا دانه از اینها باید خلاصه بشود ومیشود ۳تا فیش. این برگه‌ی بانک اطلاعات شما هست و آن هم برگه‌ی فیش شما هست وبعد باید وزن آن در این معین شده باشد. مهمترین مطلب این است که وزن مخصوص عملیات تحقیق معین شده باشد.

یعنی قدرت کنترلی که در برنامه داریم؛ باید نسبت به کاری که دارد انجام می‌گیرد، مشخص شده باشد. مثلا اگر کسی مطالعاتی را انجام داد و نتیجه آن مطالعات را در اینجا نوشت، حالا اگر این برگه بتواند خودش را بهینه کند، من می‌توانم علائمی را که در اینجا ثبت کردید را وارد جدول بعدی بکنم. اگر سه تا دانه از اینها را خلاصه کردم و در سه

---

۱ ـ **حجة‌الاسلام پیروزمند:** *عمده سؤالات وابهامات مهمی که مطرح بود را در خلال بحث بیان فرمودید. از یک طرف اگر این جدول ـ با همهٔ کم وزیادی که ممکن است بشود ـ بخواهد بوسیله همین روش تحقیق استخراج شود وروش تحقیق ما هم بخواهد که یک روش تحقیق استدلالی باشد، طبیعتاً نمی‌توانیم از این سؤالات بی‌تفاوت بگذریم. یعنی اگر بحث ما بخواهد متناظر با ادامه بحث روش اصطلاحات باشد، باید فرض را بر این بگذاریم که بحث تکثیر اصطلاحات تمام شده است وحالا بر اساس آن، میخواهیم عناوین واصطلاحات جدید را جهت روش تحقیق استخراج کنیم و از ادامه آن شروع کنیم وببینیم که چگونه می‌توان این اصطلاحات را از آن استخراج کرد. البته مشابه آن بحث جلسه‌ی قبل هم اجمالا صورت گرفت ببینیم طبیعتاً در مراحل مختلف آن، سؤالهای مختلفی وجود دارد که بخاطر ضیق وقت آن را تکرار نمی‌کنم ودر زمان خاص خودش وقتی که موضوع بحث قرار گیرد، بتدریج به آنها خواهیم پرداخت. منتهی اگر بخواهیم اینگونه هم عمل کنیم ممکن است بخاطر ضعف زمانی نتوانیم به نتیجه موزد نظر دست پیدا کنیم. ولذا حضرتعالی بصورت کلی تکلیف جلسه را مشخص بفرمایید تا ما متناسب با همان میزان، با ورودی وخروجی مباحث آشنا شویم.*

تا از اینها نوشتم، خلاصه‌ی اینها هم اینجا نوشته میشود. آن وقت ربطش را در آن ۹تای بزرگ ملاحظه می‌کنم و دیگر آن وقت وقتی که اینها در ۹تایی‌ها میرود، باید اینها را برداریم چون می‌گوییم این سه تا در یک دستگاه آمد.

۴/۳ـ ضرورت مسئله برنامه و کنترل در عملیات روش تحقیق

پس آن مطلب اصلی که مورد نظر ماست، این است که عمل ما حتماً باید به کنترل بیانجامد. یعنی شخصی باید عمل را کنترل کند که در این کار، میزان صحیح یا غلط انجام شدن کارها در علامتگذاریها با حفظ «شاخصه» برای شخص کنترل‌کننده معین میشود. ولی شما یک سربرگی را که در آن مجموعه آدرسها ثبت شده است را در اختیار دارید، البته آنچیزی که در جدول است گاهی آدرس است که مثال آن را عرض کردم، مثل آدرس طبقه بندی و دسته بندی را میدهند که هر وقت خواستید به بایگانی رجوع کنید بتوانید آنرا پیدا کنید. مانند نوع کتابخانه‌ها، (حالا چه بصورت موضوعی وچه بصورت الفبایی تقسیم بندی کرده باشند) که برای دسته بندی مخزن کتابهای خود وجهت جلوگیری از درهم ریختگی و سهل‌الوصول بودن کتابها از آن استفاده میکنند.

امّا یک وقت شما میخواهید یک جریان ویک برنامه را هدایت کنید، مثلا در روش تحقیقی میخواهید خود عملیات تحقیق را هدایت ومدیریت کنید، در اینجا نمیتوانید نسبت به خرجهایی که در آن صورت میگیرد، بصورت حسابرسی ساده برخورد کنید، بعبارت دیگر، بدترین نوع کار این است که اصلا حسابرسی در کار نباشد و طرح ما نتواند جوابگوی خرجکردها باشد. این یک رقم است، بهترین نوع کار این است که راندمان کاری داشته باشیم، لازمهٔ دستیابی به راندمان این است که مرتباً قدرت کنترل راندمان را داشته باشیم.

(س): البته بنابر روش تولید شما، قدرت کنترل را باید در روش تعریف قرار دهیم تا بتوانیم قدرت کنترل را پیدا کنیم یعنی به این حالت نمیتوانیم.

(ج): این حالت باید بتواند چیزی را به شما بدهد. والا چه بسا وارد آن روش تعریف بشود ولی نتیجه ندهد، آن وقت چگار باید بکنیم؟ آنجا یا باید بگوییم که این روش تعریف اشکال دارد یا اینکه ـ از باب مزاح عرض می‌کنم ـ باید بگوییم که ابداع کننده آن باید فلک شود! اگر ما بگوییم که توانستیم شالوده کنترل را طوری بریزیم که کنترل همیشگی باشد. البته وقتی که کار به آخر رسید، حتماً آنرا با حداکثر امکان، کنترل خواهیم کرد. ولی به این معنا نیست که در حین کار کنترلهای لازم را انجام ندهیم وهمه را به آخر کار واگذار کنیم. ما یک روند کاری داریم، مثلا وقتی که میخواهیم ماشین بسازیم باید این قدرت را داشته باشیم که هر قطعه‌ای از ماشین راکه درست کردیم بتوانیم آنرا کنترل کنیم، حتی آن جنس خامی که وارد انبار می‌شود، هم نیاز به کنترل دارند، چه بسا مثلاً آهنی که تحویل گرفتیم آهن خوبی نباشد و لذا نباید در قالب ریخته شود. پس مواد خام هم نیاز به کنترل دارند. الآن هم در کارخانه به همین صورت است. مثلاً در کارخانهٔ قند، یک دستگاهی دارند که وقتی چغندر قند وارد می‌شود، چند نمونه را بر می‌دارند و با دستگاه آزمایش می‌کنند که چقدر شکر دارد. درصد آن چقدر است. یعنی یک برش لوله‌ای درچغندر می‌زود و آنرا تحت فشار قرار میدهد و دستگاه هم بلافاصله عکس

العمل نشان میدهد و دستگاه میزان شکر آنرا مشخص می‌کند. اگر کنترل مواد خام نباشد، قطعاً زیان وارد می‌شود. مثلاً کسی که سنگ فلز می‌خرد، اگر از آن نمونه برداری نکند و با آنالیز، میزان ماد و سنگ آنرا تشخیص ندهد، نمی‌تواند آنرا بخرد و الّا ضرر خواهد کرد. دربارهٔ انواع نفتهایی که در دنیا وجود دارد، نیز قضیه همینگونه است. بعبارت دیگر کلیه مراحل آسیب‌پذیری، از وارد شدن مواد تا استخراج محصول باید کنترل شود.

(س): آیا بدون نظام توازن قدرت کنترل پیدامی‌شود؟

(ج): توازن در اینجا یعنی اینکه، باید از اساس و پایه کار، یکسری مفهولهایی را بکار بگیرید و طبقه‌بندیها و سنجشهای خاصی را انجام دهید، وقتی که کار به مرحله خاصی رسید دقیقاً همان مفهومی را از توازن که در جدول تعریف بیان کردیم، محقق می‌شود؛ یعنی شما بدون هیچ وسیله‌ای، مستقیماً وارد جدول تعریف نمی‌شوید، هر چند جدول شاخصه‌ی کمّی را در اختیار دارید و کمیت هم این کار را انجام میدهد و لکن شما در کار پژوهشی هستید. تعریف کار پژوهشی تان را چگونه ارایه می‌دهید و چگونه می‌خواهید کار آنرا انجام دهید؟ مثلاً اگر کار تحقیق کتابخانه‌ای دارید، و می‌خواهید آنرا تعریف کنید و بگوئید که تحقیق کتابخانه‌ای ما خوب انجام گرفت یا بد انجام گرفت، چگونه نظری می‌دهید؟

شما مجبور هستید که یک نظری داشته باشید، البته می‌توانم به شما بگویم در هر کتابخانه‌ای که خواستید بروید و دربارهٔ روش تحقیق، تحقیق کنید و مثلاً به کتابخانهٔ آیت‌الله نجفی بروید و ابتدائاً در کشوی مخصوص عناوین کتاب حرف «ر» و بعد هم حرف «و» و بعد از آن حرف «ش» جستجو کنید مثلاً از بین ۵۰ کتاب سر فصلهای از ۱ تا ۳۰ را بیرون بیاورید و اینگونه تحقیق کنید، هم می‌شود که تمام وقت در کتابخانه باشید، حالا سؤال این است که چقدر باید وقت صرف کنید؟ چگونه می‌فهمید که این میزان صرف وقت کافی است؟ آیا میزان تحقیق شما به میزان وجود کتاب در کتابخانه‌است؟ آن میزان چیست؟"[1]"

---

۱ ـ (س): *در رابطه با سؤال اول توضیح بیشتر بفرمائید به اینکه روال جلسه چگونه خواهد بود. چقدر می‌خواهیم پایه‌ی بحث را محکم کنیم استدلالی جلو برویم؟ یا اینکه فرض را بر این بگذاریم که همان که هست درست است؟*

(ج): *نه در حال حاضر در این حالی که بحث روش تحقیق را بیان می‌کنیم، گزارشی محض را از شما نمی‌پذیرند؛ بلکه باید یک مقدار استدلال در اختیا شما باشد، البته این آخرین بحث ما در این زمینه نیست، کما اینکه من صحیح نمی‌دانم حتی در فلسفه بگویید این آخرین بحث است. هر چند انسجام آن تا آنجایی که به نظر من می‌آید، رعایت می‌شود و از جهت آسیب پذیری ندارد و از استحکام مطلوب برخوردار است، ولی باید دقت کنیم که پیرامون تمام مباحث آن به اندازهٔ خودشان پرداخته شده باشد، بطوریکه زیادیها را ادیت بکنیم و همه نواقص را برطرف کرده باشیم بطوریکه نظام توازن فرهنگی، فلسفه تمام شده باشد، قطعاً چنین نیست. آنچه که در فلسفه لازم است رسیدن به «توزن فرهنگی» است اگر به توازن برسد طبیتاً اثر آن در به کارگیری نظام اصطلاحات حتماً بهتر می‌شود؛ یعنی اگر آن بحث را تمام کرده باشیم براحتی می‌توانیم ۸۱ بار تعریف ظرفیت را براحتی ارایه بدهیم و الا نمی‌توانیم، یعنی مجبور هستیم که بصورت خیلی اجمالی مطلب را بیان کنیم، پس نتیجه صحبت ما این شد که اگر بخواهیم عمیقاً این بحث را داخل جدول توازن منطقی که سیر آخرین کار ویرایش منطق ما باشد، تمام کنیم این کار را نمی‌توانیم الان انجام دهیم به اندازه‌ای که در ظرف ۳۰جلسه بتوان بیان کرد بحث می‌کنیم، مقدار ۳۰ جلسه به این‌گونه است که حداکثر وقتی را که برای این سر برگ بانک اختصاص می‌دهیم بیشتر از ۱۰ جلسه نباشد. اگر بخواهیم بر حسب روز حساب کنیم ظرف ۵ روز باید بحث را به جائی برسانیم که ابزار ما در روش تحقیق را به ما ارایه کند. وقتی از این مرحله گذشتیم باید کار برگهای مختلف را به کار بگیریم، در کاربرگ اوّلی دقت کنید، این کاربرگ را بعنوان اوّلین کاربرگ قرار دادیم، چونکه مشخص می‌کند که کدام خانه باید علامتگزاری شود. البته این کار غیر از این است که طبقه‌بندی موضوعات کنیم، منظور ما از طبقه‌بندی موضوعات این است که این موضوع درکجا واقع میشود آن یک بحث دیگر است و یک وقتی می‌گوئیم این موضوع از نظر پژوهش درست است یا درست‌نیست؟*

بر اساس این جدول، خانه‌های خالی جداول دیگر باید پر شود.

و هر چه که پر می‌شود و بالاتر می‌آید، مطلب را ساده‌تر کند و در آخر کار فقط باید یک خانه را علامت بزنیم مثلاً اگر بگوئیم که «جدول تعریف» در مرحله آخرش قرار دارد به آنجا که رسیدیم باید یک خانه را علامت بزنیم و آن یک خانه هم بگونه‌ای است که رابطهٔ یک موضوع را

(ادامه در صفحهٔ بعد)

۴/۴ـ طرح موضوع برای جلسهٔ آینده: مکانی یا کارائی تعریف کردن مراحل و سطوح

بحثی را که باید در جلسه آینده طرح بکنیم، این است که آیا برای «زمانی» تفسیر کردن «مقاطع»، و «مکانی» تعریف کردن «مراحل»، و کارآیی تفسیر کردن «سطوح»، اولیٰ است. یا اینکه «سطوح» باید به صورت «مکانی» و مراحل به عنوان «کارآیی» تفسیر شود؟ که اولین سؤال خواهد بود.

۵ـ پرسش و پاسخ به سئوالات

(س): این سؤال را در جلسه قبل مطرح کردید وآنهم این بود که چرا «مراحل، سطوح، مقاطع» باید در همهٔ مراحل تکرار بشود؟ که ریشه این سؤال به همان بحثی بر می‌گردد که آقای شمس الدین اشاره کردند که کلاً به روشمان بر میگردد، یعنی ما یک روشی در یک تکثیر اصطلاحات داشتیم، حالا میخواهیم ببینیم که آیا بر اساس آن روش داریم این اصطلاحات را بدست می‌آوریم یا نه؟

(ج): حتماً این روش را باید حفظ کنیم، ولکن هرگز نباید نحوه‌ی حفظ کردن روش وتطبیق کردن آن را فراموش بکنیم، حالا باید نشان بدهیم که مثلا «خاستگاه، جایگاه و پایگاه» ابتداتاً باید در همدیگر ضرب شود تا ۹ عنوان را تحویل بدهد.

(س): البته اینهم باز خودش یک نکته‌ای است وکلاً سؤال روشی مطرح می‌شود وآن اینکه وقتی ما بخواهیم مابه ازاء آن را معین بکنیم، مثلا «توسعه، ساختار، کارآیی» را در هم ضرب میکنیم و عنوان متناظر با توسعه، ساختار و کارآیی را بیان می‌کنیم، در بخش اصطلاحات می‌آمدیم واین اصطلاحات را در هم ضرب میکردیم ونظام اصطلاحات درست میکردیم، حالا وقتی که ما بخواهیم مابه ازاء اصطلاحات را درست کنیم، در مابه ازاء ردهٔ بعدی باید متناظر با ظرفیت، جهت و عاملیت را بیان کنیم؟ یا اینکه نه، آن متناظر «توسعه، ساختار و کارآیی» را که پیداکردیم، دیگر کاری به اصطلاحات نداریم، خود این را در خودش ضرب میکنیم و مابه ازاء پیدا میکنیم؛ یعنی «خاستگاه، جایگاه، پایگاه» را در خودش ضرب میکنیم، از ضرب این باید آنچه که متناظر با ظرفیت است بدست‌بیاید؟

(ج): که اگر میخواستیم ظرفیت را در این به کار بگیریم، باید ظرفیت به معنای دوم با ظرفیت به معنای اول فرق داشته باشد، چون همین‌که شما گفتید که من ۹تا را با دو قید ساده می‌کنم، ویک قید میکنم (تبدیل به ۹تا یک قیدی میکنم) این معنایش این است که این متناظر با ۲ قیدی است وحالا اگر آنرا ضرب کردم، باید متناظر با ۳قیدی‌باشد.

آقای مهندس حسینی: چه فرقی میکند که خودش در خودش ضرب شده وچهار قیدی شود با اینکه دو تا دو قیدی در خودش ضرب شود؟

(ج): سؤال این است که آیا یک درجه با آن فرق میکند ویا اینکه دو درجه با آن تفاوت دارد، یعنی اینکه ۲×۲، چهارتا میشود ویا اینکه خودش یکبار که ضرب بشود یک قید به آن اضافه میشود یعنی بالای ظرفیت ...

(س): مگر ظرفیت را معادل «توسعه، توسعه ندانستیم، پس ظرفیت ظرفیت معادل ۴ قید میشود، چون هر کدام از

(ادامه از صفحهٔ قبل):

با موضوعات بالاترش؛ یعنی در یک طبقه بندی دیگر تمام کند. در حال حاضر باید ببینیم که مواد بحث ما چیست؟

ظرفیتها معادل ۲ قید است؟ در مرحله دیگر هم چهار تا کلمه توسعه پشت سر هم می‌آید ...

(ج): اگر به توسعه برگردیم، چگونه است؟

(س): در آن صورت توسعه ۴تایی می‌شود.

(ج): خیر! ظرفیت را ۲ بار محسوب نمیکنیم، چون اگر یکبار دیگر ضرب شود وبگوییم «توسعه‌ی توسعه‌ی توسعه» سه تا قید خواهد شد که اگر ظرفیت را برابر ۲ قید بدانیم، با اضافه شدن یک قید چه کار باید کرد؟

(س): در اینصورت باید توسعه را بعنوان قید دیگر بیاوریم وبگوییم «توسعه ظرفیت» ویا اینکه یک کلمه دیگر تک قیدی را بعنوان معادل بیاوریم.

(ج): بله، یک تک قیدی معادل می‌آوریم که جای هر سه قید را بگیرد، آن وقت بعدش هم باید ببینیم که آیا می‌توانیم ساده‌سازی کرده ویک مرتبه این ۹تا را به ۳تا تبدیل کنیم. البته باید دید این تبدیل در چه مواقعی لازم است؟ یعنی باید بررسی شود که در معادل سازی که تا ۹ آمده بودیم وبعد یک مرتبه جمعش کردیم، چگونه‌میشود؟

«وَالسَّلامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَ بَرَكاتُهُ»

مدل برنامهٔ تحقیق

جلسهٔ ۵ ۷۷/۰۸/۲۸

استاد: حجةالاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی تنظیم از: گروه تحقیقات مبنایی

بررسی خاستگاه منطقی و جایگاه موضوعی پژوهش

فهرست

۱ ـ بیان اوصاف متناظر با اوصاف توسعه در امر پژوهش ۱

۱/۱ ـ برابری خاستگاه منطقی با توسعه (وحدت ظرفیت، جهت، عاملیت) ۱

۱/۲ ـ «ظرفیت خاستگاه، جهت خاستگاه، عاملیت خاستگاه»، بیانگر اوصاف توسعه در پژوهش بنابر یک احتمال.. ۱

۱/۳ ـ معادل بودن «خاستگاه خاستگاه، خاستگاه جایگاه، خاستگاه پایگاه»، با «ظرفیت، جهت، عاملیت» ۲

۱/۴ ـ معادل بودن «جایگاه خاستگاه، جایگاه جایگاه و جایگاه پایگاه» با محوری، تصرفی، تبعی ۲

۲ ـ تعریف خاستگاه منطقی پژوهش ۲

۲/۱ ـ اوصاف زمانی علت پیدایش هستند لذا خاستگاه، زمانی است ۲

۲/۲ ـ ضرورت نداشتن تبدیل موضوع در توسعه ۳

۲/۳ ـ تعریف توسعه به ایجاد روابط و وحدت و کثرت جدید ۳

۲/۴ ـ خاستگاه، وصف توسعه در امر پژوهش است که پژوهش نیز بخشی از فرهنگ جامعه است ۳

۲/۵ ـ به کار رفتن توسعه به معنای عامِ تکامل، در اصطلاح فرهنگستان ۴

۲/۶ ـ تعریف اصطلاحی خاستگاه به توسعهٔ افق منطقی ۴

۲/۷ ـ تعریف عرفی خاستگاه به محل برخاستن و رویش ۵

۲/۸ ـ مورد نظر بودن معنای اخص از تکامل در حکم خاستگاه ۵

۲/۹ ـ توجه نمودن به شرایط پیدایش گمانه در بررسی خاستگاه ۵

۳ ـ تعریف جایگاه موضوعی پژوهش ۷
۳/۱ ـ بریده نبودن جایگاه گمانه از شرایط پیدایش گمانه ۷
۳/۲ ـ جهت، عامل محوریِ تعیین کننده جایگاه ۷
۳/۳ ـ «خاستگاه، جایگاه، پایگاه»، تنزل یافته «توسعه، ساختار، کارآیی» در فرهنگ جامعه ۷
۳/۴ ـ «تاریخ، تکوین، اجتماع»، فرهنگ مراحل تنازل مفاهیم فلسفی تا بحث پژوهش ۸
پرسش و پاسخ ۹
۱ ـ نیازهای جدید سیاسی، فرهنگی، اقتصادی (خاستگاه جدید) علت پیدایش گمانه‌های جدید (رابطه مفهوم خاستگاه با مفهوم توسعهٔ) ۹
۲ ـ وجودیک منزلت‌منطقی درخاستگاه هرمرحله ازتاریخ (علت قید «منطقی» بعدازِ کلمهٔ خاستگاه) ۱۰
۲/۱ ـ شرایط، اجتماعی بیانگر خاستگاه منطقی ۱۱
۲/۲ ـ تفاوت جایگاه منطقی با جایگاه در یک منطق ۱۱
۲/۳ ـ تعریف منطق به تناسبات (نه ابزار) ۱۱

مدل برنامه تحقیق

استاد:	حجة‌الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی	کد بایگانی:	۰۱۰۹۱۰۰۵
عنوان گذار:	حجة‌الاسلام پیروزمند	تاریخ جلسه:	۷۷/۰۸/۲۸
ویراستار:	حجة‌الاسلام رضوی	تاریخ انتشار:	۷۷/۰۹/۰۲
پیاده کننده:	آقای رضوانی	حروفچینی و تکثیر:	واحد انتشارات

جلسه ۵ | مدل برنامهٔ تحقیق | ۷۷/۰۸/۲۸

« ۴۶ دقیقه »

بررسی خاستگاه منطقی و جایگاه موضوعی پژوهش

۱ ـ بیان اوصاف متناظر با اوصاف توسعه در امر پژوهش

۱/۱ ـ برابری خاستگاه منطقی با توسعه (وحدت ظرفیت، جهت، عاملیت)

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: بحث درباره این مطلب بود که اگر فرض کنیم «خاستگاه منطقی» هر موضوع، احکام توسعه است و به عبارتی برابر با کلمهٔ توسعه می‌شود آنگاه بایستی حداقل اینگونه بگوئیم که معادلِ «ظرفیت، جهت و عاملیت» است؛ یعنی این سه، اوصاف زمانی یا اوصاف خاستگاهی هستند. فعلاً آنچه را که میگوئیم معادل آنرا بوسیلهٔ تکرار خودش اشاره می‌کنیم؛ مثلاً برای اوصاف درونی خاستگاه، «ظرفیتِ خاستگاه، جهت خاستگاه و عاملیت خاستگاه» راذکر می‌کنیم. البته اینکه می‌گوییم این سه کلمه به خاستگاه اضافه می‌شود تعبیر کاملی نیست؛ زیرا باید معادل آنرا ارائه نماییم. به عبارت دیگر وحدت و منتجهٔ آنها، توسعه یا خاستگاه شده است. خاستگاه معادل و مساوی توسعه است و اوصاف توسعه نیز «ظرفیت جهت و عاملیت» است.

۱/۲ ـ «ظرفیت خاستگاه، جهت خاستگاه، عاملیت خاستگاه»، بیانگر اوصاف توسعه در پژوهش بنابر یک احتمال

اکنون حداقل باید بتوانیم با اضافه کردن، «ظرفیتِ خاستگاه، جهتِ خاستگاه و عاملیتِ خاستگاه» را بیان کنیم. پس برای خود ما فی‌الجمله روشن باشد که باید برای خاستگاه معادل بیاوریم. به عبارت دیگر باید سه وصف باشد تا بتواند «ظرفیت، جهت و عاملیت» را برای زمان معرفی کند.

علاوه بر اوصاف خاستگاه منطقی باید سه وصف دیگر برای «جایگاه موضوعی» بیان نمود. مفروض این است که جایگاه موضوعی مساوی با «ساختار» شده است؛ سه وصف درونی ساختار هم «محوری، تصرفی و تبعی

است؛ پس باید معادل این سه وصف برای جایگاه موضوعی نیز بیان شود. همچنین بایستی برای «پایگاه ارزشی» نیز که مساوی با کارآئی می‌باشد سه وصف معادل با «هماهنگی، وسیله و زمینه» آورده شود.

در جای خود باید این معادل‌سازی انجام گیرد؛ یعنی باید هریک از «خاستگاه، جایگاه و پایگاه» در یکدیگر ضرب شود تا خاستگاهِ خاستگاه، خاستگاهِ جایگاه، خاستگاهِ پایگاه و... بدست آید بعد باید بررسی کنیم آیا وقتی اینها در هم ضرب شوند خاستگاهِ خاستگاه، می‌تواند معادل «ظرفیت» و خاستگاهِ جایگاه معادل «جهت» شود؟ یعنی آیا اگر «جهت» را عوض کنیم واقعاً «جایگاه» نیز عوض می‌شود.

۱/۳ ـ معادل بودن «خاستگاه خاستگاه، خاستگاه جایگاه، خاستگاه پایگاه»، با «ظرفیت، جهت، عاملیت»

حال ببینیم آیا واقعاً سه عنوان «ظرفیت، جهت و عاملیت» بر «خاستگاهِ خاستگاه، خاستگاهِ جایگاه و خاستگاه پایگاه» قابل تطبیق می‌باشد و می‌توان به آن کلمهٔ معادل گفت به‌گونه‌ای که عنوان دیگر لازم نباشد؟ یعنی آیا می‌توان گفت: خاستگاه با ظرفیتِ هر موضوع در جریان حرکت برابر است؟ در عنوان «خاستگاهِ جایگاه که جایگاه، جای مکانی است اگر بگوئیم ساختارها عموماً به مسئله جهت بازگشت می‌کند آنگاه آیا میتوانیم آنرا معادل جهت بنامیم؟ همچنین آیا می‌توانیم «خاستگاهِ پایگاهِ ارزشی را معادل «عاملیت» بنامیم؟ به نظر من مطلب برای تلقی و طرح کردن بسیار نزدیک است؛ یعنی با اندک مراجعه به کتاب «روش تولید تعاریف کاربردی» این مطلب روشن می‌شود.

۱/۴ ـ معادل بودن «جایگاه خاستگاه، جایگاه جایگاه و جایگاه پایگاه» با محوری، تصرفی، تبعی

حال اگر بخواهیم «جایگاهِ خاستگاه، جایگاهِ جایگاه و جایگاهِ پایگاه» را با نظام اصطلاحات معادل نماییم، آیا میتوانیم «محوری» را برای جایگاهِ خاستگاه طرح کنیم؟ به عبارت دیگر هرگاه هرگونه تغییری در توسعه پیدا شود، خاستگاه و توسعه و زمان یک شیء چه جایگاهی دارد؟ آیا محوری نیست؟ برای دستیابی به معادل آن باید درون خود ساختار ملاحظه شود. باید بگوییم حد اولیهٔ جایگاه، جهت می‌باشد؛ یعنی خاستگاهِ جایگاه، معادل «جهت» می‌باشد.

حجةالاسلام صدوق: اگر از همان ابتدا خاستگاه با توسعه، جایگاه با ساختار و پایگاه هم با کارآئی برابر باشد استدلالهای آنها نیز به همان توسعه، ساختار و کارآئی بر می‌گردد و مطلبی اضافه نمی‌شود.

(ج): بله، مطلبی اضافه نمی‌شود؛ نهایتاً یک تطبیقی صورت می‌گیرد تا برای دوستان مباحث گذشته یادآوری شود.

۲ ـ تعریف خاستگاه منطقی پژوهش

۲/۱ ـ اوصاف زمانی علت پیدایش هستند لذا خاستگاه، زمانی است

(س): آیا می‌توان به این پرداخت که چرا در پژوهش، خاستگاه بجای توسعه قرار داده می‌شود؟

(ج): اگر در اوصاف اولیهٔ پژوهش، «خاستگاه، جایگاه و پایگاه» را فرض کنیم آنگاه خاستگاه، محل و علت و زمینهٔ پیدایش خواهد بود.

۲/۲ ـ ضرورت‌نداشتن تبدیل موضوع در توسعه

حال اگر برای شما اوصاف توسعه و زمانی، مقدم بر اوصاف مکانی باشد دیگر زمینهٔ پیدایش نمی‌تواند «زمان» نباشد؛ یعنی اوصاف مکانی یا اوصاف کارآئی نمی‌توانند علت پیدایش باشد بلکه باید اوصاف زمانی، علت پیدایش باشد؛ یعنی زمینهٔ پیدایش تاریخی، همیشه باید خاستگاه باشد. «زمان» باید خاستگاه شیء و «مکان» نیز باید جایگاهش باشد.

۲/۳ ـ تعریف توسعه به ایجاد روابط و وحدت و کثرت جدید

(س): توسعه چه اشکالی دارد که ما بجای آن خاستگاه را می‌گذاریم؟ به عبارتی توسعه خود گویای این مطلب است.

(ج): این یک بحث دیگر است؛ یعنی خاستگاه با زمان معادل می‌باشد ولی آیا بهتر است همان توسعه را بیاوریم؟ یعنی آیا در یک علم هرگاه بحث از توسعهٔ آن صورت گیرد به معنای این است که لزوماً موضوعات عوض شده است یا اینکه هر احتمالی که داده شود به معنای توسعه یعنی عوض شدن موضوعات نمی‌باشد؛ هرچند زمان برای آن بعنوان خاستگاه، زمینه و بستر پیدایش است؟ شما میتوانید احیاناً در جای خود گمانه‌های تألیفی هم داشته باشید در حالی که هرگز به گمانه‌های تألیفی، موضوع جدید نخواهید گفت ولی حتماً نسبت به آن تألیف، خاستگاهش هست. بنابر بحثی که قبلاً گفته شده است «توسعه» حداقل به معنای تکاملی گرفته شده که در آن موضوعات عوض شود نه به معنای کمال یک موضوع در یک دوره.

۲/۴ ـ خاستگاه، وصف توسعه در امر پژوهش است که پژوهش نیز بخشی از فرهنگ جامعه است

(س): این واضح است که ما هیچگاه نمی‌توانیم آنرا به تألیف تطبیق نماییم ولی می‌توانیم آنرا به نقد و مبادی و پیدایش تطبیق کنیم؛ زیرا مقاطع را زمانی تعریف کردیم.

(ج): بله، صحیح است که مقاطع، توسعه هستند ولی تفاوت بین دو چیز را دقت کنید که ما میخواهیم بگوئیم آیا مقطعها، اوصاف درونی توسعه هستند یا اینکه توسعهٔ از یک زمان به زمان دیگر هستند؟ آیا در خود مقاطعی که «پیدایش، تغییرات و تکامل» میگوئید، در واقع خاستگاه رونددرونی یک شیء و موضوع را ارائه می‌دهید یا نسبت به بیرون از یک مرحلهٔ تاریخی گذشتن و به یک مرحلهٔ دیگر رسیدن را ارائه می دهید؟

(س): ظاهراً اینجا تفکیک بین بیرون و درون درست نمی‌باشد.

(ج): سئوال اول اینستکه آیا وقتی اوصاف توسعه را ارائه میدهیم صرف زمانی بودن آن موضوع نظر شما است که معادل آنرا خاستگاه گرفتید یا اینکه توسعه، یک چیزی غیر از زمانی بودن را هم میخواهد بگوید (که آن زمان در جریان تکامل است)؟ آیا در «توسعه»، موضوعات، روابط و وحدت وکثرت عوض می‌شود یا در یک مرحله است که کلمهٔ توسعه بکار می‌رود؟ تعریف توسعه در دستگاه فلسفی شما، در آنجایی که صحبت شده است، این است که موضوعات و روابط عوض شده و وحدت و کثرت جدید و افق جدید طرح می‌گردد. در «خاستگاه» وقتی که «پیدایش، تغییرات و تکامل» یک موضوع یا «پیدایش، تغییرات و تکامل» یک معرفت را بیان می‌کنید اگر به

صورت جزئی ملاحظه شود، موضوعات طرح شده، عوض می‌شود ولی به صورت کلی همان یک موضوع حفظ شده است. این برخلاف کلمهٔ توسعه است؛ یعنی در آگاهی، «تکیّف، تبدّل و تمثّل» است که حتماً در «تکیف» یک چیزهایی را می‌خواهید. فرضاً می‌گوییم: تحقیقات کتابخانه‌ای، «تکیف» را تحویل میدهد؛ یعنی گمانه‌هایی را تحویل می‌دهد که خود، اولین گمانه‌هایی هستند که ذهن ما در شرایط بدنبال یک مسئله می‌رود. در مرحلهٔ «تغییرات» نیز به چیزهایی برخورد می‌کند که آن هم یک فصل دیگری است؛ یعنی در حقیقت دو نظام و بستر و جدول مقابل آن گذاشته می‌شود. مرحلهٔ «تکامل» نیز با یک جدول دیگری تمام می‌شود. اگر اینگونه تفسیر کردیم آنگاه در زمانی بودن آن و همچنین در اینکه موضوعات داخلی به صورت یک سری تحول، پیدا می‌شود شکی نیست ولی آیا میتوانیم بگوئیم یک موضوع نیز ذاتاً عوض شد یا خیر؟

۲/۵ ـ به کار رفتن توسعه به معنای عامِ تکامل، در اصطلاح فرهنگستان

آیا ما اوصاف «توسعه، ساختار و کارآئی» را در دستگاه منطقی بدون قید پژوهش در یک معنای عامتر بکار نمی‌بردیم؟ به عبارت دیگر آنچه را اینجا دربارهٔ خاستگاه منطقی ذکر می‌کنید به عنوان بخشی از توسعه ذکر نمی‌شود که بر فرض چهار بخش دیگر هم در جامعه باشد.

(س): در این معنا کردن توجهی به این نداریم نه اینکه بخش دیگر در جامعه نیست.

(ج): به عبارت دیگر عملیات پژوهشی و اطلاعات، حداکثر یک بخشی می‌شود که به آن بخش صحیح است فرهنگ جامعه گفته شود؛ در حالیکه توسعه را در معنای «توسعه، ساختار و کارآئی» نه فقط اعم از سه بخش جامعه می‌گیرید بلکه اعم از سه بخش «تاریخ، جامعه و تکوین» می‌گیرید؛ یعنی ظرفیت پذیرش تطبیقی توسعه باید بسیار بیشتر از ظرفیت خاستگاه منطقی باشد. حالا بر فرض هم قید منطقی آنرا برداریم و اجازه دهیم که مثلاً خاستگاهِ تمایلات سیاسی و خاستگاهِ تأثیر اقتصادی نیز اضافه شوند (یعنی سربرگ را عوض کنیم) آنگاه اشکال می‌شود که شما کلاً خاستگاه توسعهٔ اجتماعی را ذکر می‌کنید؛ ولی اگر اندکی بالاتر از آن برویم بگونه‌ای که «جامعه، تاریخ و تکوین» را نیز شامل شود، آنوقت صحیح است که خود اوصاف «توسعه، ساختار و کارآئی» را بیاوریم. به عبارت دیگر ما خاستگاه را به عنوان زمان پژوهش و توسعهٔ پژوهشی در داخل تاریخ می‌گیریم همانگونه که جامعه در داخل تاریخ است.

(س): در هر صورت قیدش تبدیلِ موضوعیِ پژوهش است.

(ج): به عبارت دیگر خاستگاه منطقی دو قید دارد بگونه‌ای که یک قید، توسعه را از توسعهٔ «تکوین، تاریخ و جامعه» به توسعهٔ جامعه تنزل داده است. که همیشه توسعهٔ جامعه، خود تابعی از توسعهٔ تاریخ است. قید دوّم نیز توسعه را به درون جامعه برده و کلمهٔ «منطقی» را به آن اضافه کرده است که در حقیقت «توسعهٔ فرهنگی» شده است. بنابراین جا دارد که کلمه خاستگاه را بجای توسعه بیاوریم.

۲/۶ ـ تعریف اصطلاحی خاستگاه به توسعهٔ افق منطقی

عنوان «خاستگاه منطقی» با عنوان «توسعه» به

ارتکازات عمومی نزدیکتر می‌نماید؛ هرچند ما توسعه را بصورت اصطلاحی معنا می‌کنیم تا تکوین و تاریخ را نیز شامل شود والا توسعه را در جامعه به معنای توسعهٔ تکنولوژی به کار می‌برند؛ یعنی به معنای بسیار اخص آن بکار می‌برند. ما توسعه را در جای خودش در ردیف تکامل به معنای اعم آن بیان کرده‌ایم نه تکامل به معنای اخص آن؛ به عبارتی تکامل یک سیب و تکامل یک گمانه نگفته‌ایم بلکه هم عنان با معنای بسیار بزرگ آن بیان کرده‌ایم. حال آیا رسا بودن کلمهٔ خاستگاه، خود توسعه را بیان می‌کند یا زمانی بودن حتماً می‌تواند بیان کند ولی بیشتر به شرایط پیدایش، تغییر و تکامل توجه دارد؟ به عبارت دیگر توسعهٔ افق منطقی را ذکر می‌کند؛ بیان می‌کند که اینجا در چه افق منطقی پیدا شده است.

۲/۷ ـ تعریف عرفی خاستگاه به محل برخاستن و رویش

«خاستگاه» عرفاً به معنای محل پیدایش، محل برخاستن و محل رویش یک چیز است.

۲/۸ ـ مورد نظر بودن معنای اخص از تکامل در حکم خاستگاه

حجةالاسلام حسینیان: محل رویش طبعاً تکامل را دربر نمی‌گیرد.

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: حتماً معنای تکامل را از عام بودن به معنای خاص تبدیل می‌کند که نظر ما نیز همین بوده است؛ مثلاً گفته می‌شود در دورهٔ پنجم میلادی این فکر بوجود آمده است که باید شما در دورهٔ تاریخی ملاحظه کنید این فکر در چه مرحله‌ای بوده و نیازهای تاریخی چه بوده است تا بگوئید آن نیازهای تاریخی مثلاً در دورهٔ پنجم علت و زمینه شده تا فلان شیء در یونان بوجود بیاید. همین‌گونه نیز صحیح است که مثلاً تمام هزار و چهارصد سال بعد از ظهور دین اسلام را به یک دوره‌هایی از نظر اجتماعی تقسیم کنیم و بگوییم: دورهٔ انقلاب اسلامی، دورهٔ حاکمیت دین باشد. البته قبلاً نیز شیعه در یک دوره‌هایی رئیس شده ولی بعنوان قوم، رئیس شده است مانند قوم صفویه؛ یعنی به عنوان خصوصیات نژادی یا فرقه‌ای درویشی بوده است ولی به صورت حکومت اسلامی پیدا نشده است. حالا در چنین شرایطی است که مسئلهٔ تنظیم امور مسلمین و برنامه و منطق عمل داشتن و مانند آن به ذهن می‌آید.

۲/۹ ـ توجه نمودن به شرایط پیدایش گمانه در بررسی خاستگاه

میخواهیم بگوییم تقوم تولید اطلاعات در نظام اجتماعی به یک وحدت و کثرتی است که وقتی گمانه در ذهن پیدا می‌شود، بصورت اتفاقی پیدا نمی‌شود. زمان گمانه مهمترین چیز است. آیا میخواهید مطلقاً اصالت شرایطی باشید؟ خیر، در نظام تولی وولایت با برخورد تولی وولایت الهی به ولایت و تولی الحادی یک نتیجه بیرونی و یک نتیجه درونی بدست می‌آید که حضور در ابزار تصرفی را درست می‌کند. اولین قسمت از ابزار تصرفی نیز این است که نظام نسبتی درست می‌کند که در حقیقت همان نظام اطلاعات است. این حضور را که در بحث «علم» بررسی شده است اکنون اینجا میگویید حتماً خاستگاهش مربوط به یک مرحلهٔ تاریخی است. بنابراین مسئلهٔ تاریخ و خارج از موضوع نبوده بلکه حتماً هر مرحلهٔ

از تاریخ میتواند خاستگاه یک چیزی باشد.»[۱]

بهرحال خاستگاه گمانه نقش اول و جایگاه گمانه نقش دوّم را دارد. حالا مثلاً میخواهیم ببینیم روش علوم چگونه تغییر کرده است و در غرب چگونه است آیا صرفاً کافی است که ببینیم چند کتاب وجود دارد؟ خیر، باید به دوره‌های آن هرچند به صورت اجمالی یک نظر داشته باشیم. باید بررسی نمود که چه نیازی علت چنین فکری برای آنها شد و چه چیزهایی برای آنها امکان نداشته درست کنند در نتیجه تغییر روش ضرورت یافته است. اگر این کار را انجام دهیم آنگاه می‌توانیم قوائم و ارکان روش را بدست آوریم و دیگر در جزئیاتش غرق نشویم. حال اگر گفته شد که باید خاستگاه منطقی را ملاحظه کرد بعد سؤال از جایگاه موضوعی مطرح می‌شود. حتماً نسبت موضوع یک گمانه به سایر گمانه‌ها در درون یک علم با دوران‌های دیگر تفاوت دارد. گمانهٔ نسبت به چه موضوعی است؟ در چه زمانی است؟ مثلاً گمانه در بارهٔ مسئلهٔ حکومت در زمان بعد از انقلاب با گمانه در بارهٔ حکومت در زمان مرحوم نائینی تفاوت دارد. اگر مرحوم نائینی در بارهٔ حکومت مشروطه صحبت کرده باشد لازم است از او بسیار تجلیل کنید. نباید کسی گمانهٔ مرحوم نائینی (شاگرد مرحوم آخوند خراسانی) را دلیل قرار بدهد بر اینکه دین مربوط به علوم انسانی و کاربردی نیست و حکومت هم مربوط به ادارهٔ توسعهٔ نیست آنهم به دلیل حرف آقای نائینی که گفته‌است باید دموکراسی مشروط داشته باشیم. در دورهٔ ایشان، مشروط شدن سلطنت و نظر مردم، بهترین گمانه ایست که به ذهن می‌آید. این یک مغالطه است. بر حسب نقل بعضی از آقایان اقوال علماء را بدون اینکه بگویند در چه شرایط اجتماعی بوده و اصلاً خود معنای حکومت در چه شرایطی بوده است، گرد آوری کرده‌اند؛ در حالی که معنای حکومت و توسعه تا قبل از محاسبات و ابزار جدید به معنای امروزی نبوده است. توسعه، به معنای نسبت بین امور گرفتن نبوده است و علتش هم این بوده است که شرایط عینی وجود نداشته است؛ یعنی نه ابزارش وجود داشته و نه سازماندهی متناسبش می‌توانسته وجود داشته باشد. پس قبل از این زمان اصلاً نمی‌توان بحث حکومت را در بارهٔ سرپرستی جریان توسعه ذکر نمود. با این توضیح آیا صحیح است کسی استناد کند که فقها در گذشته برای حکومت در زمان ما چه نظری داده‌اند؟! خصوصیّت زمان ما این است که اگر شما سرپستی تکامل را نداشته باشید حتماً کفار سرپرستی تکامل را بدست می‌گیرند؛ در حالی که قبلاً نه کفار و نه مسلمین، سرپرستی تکامل را نسبت به یک میدان آنطرف‌تر از خودشان نمی‌توانستند بدست گیرند؛ زیرا سرپرستی تکامل، مشروط به این است که سه چیز با همدیگر باشد؛ یعنی باید ظرفیّت روحی در تاریخ، توسعه پیدا کرده باشد و ظرفیّت ارتباط نیز باید از بُعد نرم افزار

---

۱ ـ البته نقش تکامل تاریخی در تولید «سیاست، فرهنگ و اقتصاد» هرگز نقش اختیار فرد را صفر نمی‌کند. فرد هم می‌تواند در دستگاه ولایت الهی و هم می‌تواند در دستگاه ولایت الحادی بپرود. حتی می‌تواند در دستگاه ولایت الهی بیاید در حالی که دستگاه ولایت الهی در دورهٔ تاریخی‌ای باشد که قدرت ظهور برای ادارهٔ نظام نداشته باشد و یک جمعیت محدودی در نظام ولایت باشند که بگوئید اینها الان حکومت ندارند ولی یک دسته از روابط خاص حکومتی را (که نظام خانواده و معیشت و همچنین نظام امر و نهی آنها را در امر حکومتی درست می‌کند) دارند. مثلاً برای امر ازدواج نزد روحانی خودشان می‌روند؛ هرچند هیچ کس امضاء آن روحانی را قبول نداشته باشد. یا در بعضی از قضاوتها نزد روحانی خودشان می‌روند؛ هرچند حکومت پشتوانهٔ آن نباشد و یا بعضی از دستورات مانند حکم به اول ماه و نظیر آن را از روحانی خودشان می‌پذیرند، هرچند نظام حکومتی خاصی هم نداشته باشند.

(یعنی از بعد منطق و فرهنگ) متناسب با بالا رفتن ظرفیّت حساسیّت بالا رفته باشد و هم چنین ظرفیّت ابزار آن نیز مهم است. مگر ما وقتی می‌گوئیم اقتصاد تبعی است به معنای این است که اصلاً نیست؟! البته که هست؛ به نسبت در منتجه وجود دارد. امروز با وسایل ارتباطی شما می‌توانید در یک لحظه از جریان رفتار اقتصادی یا رفتار سیاسی و امثال اینها گزارش تهیه نموده و آن را به دیگران القاء کنید؛ یعنی می‌توانید الان خبر را دریافت کرده، جمع بندی نموده و دو دقیقهٔ بعد همین خبر را به مستمعین خودتان برسانید و بستر گمانه زنی آنها را بستر اقناعی کنید. پس زمان ما با آن زمان فرق دارد. اگر خاستگاه یک علم و یک گمانه روشن نباشد و کسی بخواهد این خاستگاه را بریده ببیند، صحیح نیست.

۳ ـ تعریف جایگاه موضوعی پژوهش

۳/۱ ـ بریده نبودن جایگاه گمانه از شرایط پیدایش گمانه

همچنین اگر کسی بخواهد جایگاه موضوعی آنرا نیز بریده ببیند، صحیح نیست. پس باید گفت: در چه خاستگاهی و در چه جایگاهی یک گمانه ایجاد می‌شود.

۳/۲ ـ جهت، عامل محوری تعیین کننده جایگاه

حجةالاسلام صدوق: آیا به نظر نمی‌رسد که تبدیل موضوعی به کلمهٔ منطقی است؟ یعنی وقتی خاستگاه منطقی پژوهش را میگوئیم.

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: موضوعش موضوع منطقی می‌شود.

(س): یعنی وقتی منطقها عوض می‌شود، تبدّل موضوعی نیز عوض می‌شود.

(ج): جایگاه یک موضوع در یک دستگاه این است که اگر در یک جهت باشد، یک جا هست و اگر در جهت دیگر باشد جای دیگر هست. [«خاستگاه، جایگاه و پایگاه»] نه متناظر بلکه متنازل یعنی تنزل یافته «توسعه، ساختار و کارآئی» در فرهنگ جامعه است.

۳/۳ ـ «خاستگاه، جایگاه، پایگاه»، تنزل یافته «توسعه، ساختار، کارآیی» در فرهنگ جامعه

(س): از فرهنگ نیز یک قدم پایین تر است؛ یعنی در پژوهش است و پژوهش را از تقسیمات فرهنگ فرض کرده‌ایم.

(ج): وقتی فرهنگ پژوهش انجام می‌گیرد، می‌توان گفت که در کار پژوهشی و بعد هم در برنامهٔ پژوهش حتماً این مطلب هست؛ ولی آیا می‌توانیم این را قید بزنیم یا به محض اینکه گفتیم خاستگاه منطقی، عنوان اصلی است کافی می‌باشد؟ به عبارت دیگر برای فرهنگ، «خاستگاه منطقی، جایگاه موضوعی و پایگاه ارزشی» در درون خود فرهنگ وجود دارد. وقتی می‌گویید: عمل فرهنگ، «گمانه، گزینش و پردازش» است؛ یعنی در فرهنگ، زیر بنای تفاهم اجتماعی را «گمانه، گزینش و پردازش» می‌دانید؛ لازم است «خاستگاه، جایگاه و پایگاه» داشته باشد. می‌توانید بگوئید ذاتاً اینها را دارد. حتی قبل از عمل پژوهش ذاتاً و حتماً گمانه (هر چند ما در باره‌اش تحقیق نکنیم وشخصی هم که گمانه به ذهنش می آید مشغول کار تحقیقاتی نباشد) در یک شرایطی پیدا شده است؛ یعنی بریده از شرایط بوجود نیامده است. به نظرم می‌رسد با تأملی بسیار ساده واضح است که در احتمالات بوجود آمده در ذهن فرد، هر چند اختیار و فاعلیّت فرد مؤثر است ولی اینگونه نیست که

تأثیر شرایط در آن صفر باشد هر چند بصورت فردی کار کند. به عبارت دیگر هر چند در احساس نیاز و کیف و جهت نیاز، نظام حساسیّت و نحوهٔ اختیار، حضور دارد ولی بهر حال یک مجموعه است که درون و بیرون دارد. در این صورت که درون و بیرون دارد بایستی متغیرهای بیرونی را نیز در نظر داشت، هر چند در خود متغیرهای درونی نیز به نوبهٔ خود یک پشتوانهٔ نژادی یا ژنتیک یا وراثت حضور دارد. البته شکی ندارد که حضور آنها منشاء این نمی‌شود که انسان جهت کفر یا جهت ایمان را انتخاب کند، بلکه انتخاب جهت با اختیار (وجه‌الطب) صورت می‌گیرد؛ ولی اینکه در این جهت چه آرایشی در درون پیدا کند حتماً با بیرون ارتباط دارد تا یک منتجه از آن بدست بیاید و یک گمانه درست شود.

۳/۴ ـ «تاریخ، تکوین، اجتماع»، فرهنگ مراحل تنازل مفاهیم فلسفی تا بحث پژوهش

به هر حال به صورت بسیار کلی نتیجه بحث امروز اینستکه در کل با حفظ تنزل بحث «توسعه، ساختار و کارآئی» (که در نظام اصطلاحات است) از مرحلهٔ کلی تمام نظام «تکوین، تاریخ و جامعه»، صحیح است که ما این عناوین را در درون جامعه بکار بگیریم. بعد آیا اگر این عناوین را برای درون جامعه بکار گرفتیم دیگر نمی‌توانیم به تحقیقات تاریخی بپردازیم یا اینکه تحقیقات تاریخی نیز در یک جامعه و در یک زمان خاص واقع می‌شود؟ هر گاه تاریخ گذشته بررسی می‌شود، سؤال می‌شود چه موقع این بررسی انجام می‌گیرد؟ مثلاً گفته می‌شود: در سال ۱۳۷۷. می‌گوئیم پس جزء ادراکات سال ۱۳۷۷ بگیرید. می‌گوئید: موضوع مطالعه‌ام بر اساس سال میلادی است، می‌گوئیم شما بدلیل نیازهایی که الان حس می‌کنید این کار را انجام می‌دهید. ممکن است کسی ۲۰ سال بعد همان سالی را که شما بررسی کردید، بررسی کند و یک چیز دیگری بگوید. به عبارت دیگر باید آنچیزی که در بیست سال بعد نیازش حس می‌شود با واقعه یا آثار یا هر چیزی که مربوط به دوهزار سال قبل از این است ترکیب شود تا یک چیز دیگر تحویل دهد. ممکن است حتی فلسفهٔ تاریخی را که شما الان بیان می‌کنید در بیست سال آینده کسی به آن قائل نباشد بلکه با تحقیقات میدانی، یک فلسفهٔ تاریخ دیگری اثبات کند که یک توسعه و تکامل دیگری را نتیجه بدهد؛ یعنی حتماً به کار و زمان جامعهٔ خودش قید می‌خورد. بنابراین آنچه را نیز دیگران در بارهٔ فلسفهٔ تاریخ گفته‌اند که ما مطالعه خواهیم کرد در جمع با شرایط اجتماعی خودش برای ما تفسیر می‌شود.

حال آیا ما می‌توانیم برای این ۹ عنوان، عنوان شامل بدهیم یا خیر؟ در مورد این سؤال در جلسهٔ آینده بحث خواهیم کرد. عنوان جامعی می‌خواهیم تا بگوئیم آیا صحیح است هر سه را به یک عنوان تبدیل کنیم یا باید سه عنوان داشته باشیم؟

(س): آیا سه عنوان «خاستگاه منطقی، پایگاه موضوعی، جایگاه ارزشی» را می‌گویید؟

(ج): خیر، ما سه عنوان داریم: ۱ ـ «ظرفیّت، جهت، عاملیّت» ۲ ـ «محوری، تصرفی، تبعی» ۳ ـ «هماهنگی، وسیله، زمینه». حال آیا اینها را به یک عنوان تبدیل کنیم بهتر است یا تبدیل به یک عنوان نکنیم؟ یعنی ابتدای بحث «مقاطع، مراحل و سطوح» آیا «ظرفیت»، «محوری»، «هماهنگی» را می‌توان گفت؟ آیا صحیح است که به هر سه

تای اینها یک عنوان به نام مقاطع بدهیم و به سه معنا استفاده کنیم یا خیر؟ یک توجیه آن بیان شد که اگر بنا باشد بصورت تطبیقی کار شود بهتر است که ما عنوان مقاطع را بگوئیم و بعد بگوئیم متناظر با «پیدایش، مبادی و نقد» است. این یک صحبت است ولی آیا این کافی است یا خیر؟ در بارهٔ اینهاباید بحث شود که آیا اگر به سه معنا باشند، اولیٰ است یا خیر؟

پرسش و پاسخ

۱ ـ نیازهای جدید سیاسی، فرهنگی، اقتصادی (خاستگاه جدید) علت پیدایش گمانه‌های جدید (رابطه مفهوم خاستگاه با مفهوم توسعه)

حجةالاسلام حسینیان: به نظر می‌رسد این بحث را از مبانی منطقی آغاز کنیم؛ یعنی با شیوهٔ منطقی بیائیم تا به این جدول برسیم و بعد از این جدول به محصولاتی برسیم که از داخل این جدول میخواهیم استخراج کنیم. این محصولات همان روشهای پژوهشی خواهد بود که مجموع آن جداول، روش پژوهش را به ما تحویل می‌دهد. ادراک ابتدائی که ما از این جدول داریم این است که این جدول، مجموعه اوصافی است که با روش تناظری به آن رسیده‌ایم؛ در حالیکه حضرتعالی در این جلسه فرمودید که ما با روش تنازل به آن رسیده‌ایم.

حجةالاسلام و المسلمین حسینی: فرق «تنازل» با «تناظر» این شد که در تناظر می‌توانیم بگوئیم متناظر و معادل با آن، این عبارت را بگذاریم ولی رسائی این عبارت نسبت به آن عبارت وقتی اثباتِ بهتر بودنش می‌شود که بگوئیم همان را در این منزلت که بخواهیم بکار ببریم باید یک خصوصیتی در آن باشد؛ یعنی باید بگوئیم ابتدا توسعه قید اجتماع و بعد قید فرهنگ بشود تا عبارت «توسعهٔ فرهنگ اجتماعی» بدست آید.

(س): در حقیقت یک قیدهایی را از آن مفهوم به این اضافه می‌کنیم. «توسعه»، یک مفهوم عام است که شامل «تاریخ، جامعه و تکوین» می‌شود امّا آن چیزی را که ما بعنوان خاستگاه در معنای متناظر توسعه می‌خواهیم معنای توسعه منطقی‌ای است که خود زیر بخش فرهنگ جامعه است که باز جامعه زیر بخش تاریخ و تکوین است.

پس این قیدها ابتدائاً باید مشخص شوند. یعنی باید معلوم گردد آن مفهومی را که از بالا به پائین می‌آوریم چند قید به آن اضافه می‌شود تا به معنای خاستگاه منطقی می‌رسد که هم معنای توسعه است.

(ج): یعنی یکبار توسعه را به صورت عام در نظام اصطلاحات بیان کنیم و بعد بگوئیم توسعهٔ تاریخی، معادل با چیست؟ و سپس توسعهٔ اجتماعی و توسعهٔ تکوینی چیست.

(س): بعد می‌گوئیم توسعهٔ فرهنگ را بیان می‌کنیم و سپس توسعهٔ منطقیِ یک جامعه را به عنوان زیرمجموعهٔ توسعهٔ فرهنگ بررسی می‌کنیم.

(ج): این وقتی است که بخواهیم مرحله به مرحله تناظرش را بیاوریم تا به جامعه برسد؛ یعنی باید سه بار آن را تبدیل کنیم. ما الان در پی این کار نیستیم ولی کلاً می‌دانیم که «تکوین، تاریخ و جامعه» داریم. آنچه که الان موضوع بحث، می‌باشد مسئله جامعه است؛ یعنی گاهی یک نظام توصیفی درست می‌کنیم که در نظام توصیفی باید این تناظرها را مرحله به مرحله رعایت کنیم؛ هر چند اگر این کار را هم در اینجا انجام‌دهیم کاری برتر است؛ ولی

الآن می‌خواهیم با یک نسبت تقریبی پائین‌تر بیائیم و در بارهٔ فرهنگ جامعه صحبت کنیم. شما در نظام توصیفی‌تان وقتی به تکوین می‌رسید برای عوالم مختلف، سطوح و محور تغییر و تکاملی را ذکر می‌کنید امّا یک وقتی است که به آنها نمی‌پردازید بلکه به یکی از آنها که جامعه است می‌پردازید.

۲ ـ وجود یک منزلت منطقی در خاستگاه هر مرحله از تاریخ (علت قید «منطقی» بعد از کلمهٔ خاستگاه)

(س): یک سؤال دیگر این است که اگر خاستگاه، متناظر با معنای توسعه با قیود خاص خودش معنا شود، یک معنای تبدیلی را نمی‌دهد در حالی که تلقی ما از مفهوم توسعه، یک مفهوم تبدیلی است؛ یعنی در توسعه، تبدیل به موضوع می‌شود و در نرخ شتاب شیء، توسعه ایجاد می‌شود؛ اما خاستگاه بیشتر به منزلهٔ شرایط پیدایش است.

(ج): منتهی از نوع شرایط پیدایش در یک مرحله از تاریخ است که اگر تکامل تاریخی را گفتیم، دیگر فرهنگ به تنهایی نمی‌تواند تکامل پیدا کند. علاوه بر این در کلمهٔ «منطقی» که جناب آقای صدوق دقت کردند و گفتند: «وقتی یک منطق جدید بیاوریم، تعاریف و احکام و موضوعات شما عوض می‌شود»؛ مانند اینکه در یک دستگاه ریاضی جدید نگاه کنید می‌گوییم خود این منطق جدید در یک خاستگاه فرهنگی پیدا می‌شود. به عبارت دیگر در مسئله تکامل سه مؤلفهٔ سیاست، فرهنگ، اقتصاد با هم باید یک مرحله تکاملی را تحویل بدهد. نمی‌تواند فرهنگ به تنهایی از یک مرحله به مرحلهٔ دیگر برود. در یک مرحله از تکامل اجتماعی (که به نظر ما الان با انقلاب اسلامی تکامل اجتماعی واقع شده است) امکان دارد که دستگاه منطقی جدید پیدا شود.

حالا علت اینکه اینجا درون منطقی حساب نمی‌کنیم این است که فرض شده که گمانه در تغییر خود منطق نیز حضور دارد. البته بعداً وقتی که منطق درست می‌شود و یک کار دیگری می‌کند ملاحظهٔ درون منطقی درست است ولی بهر حال خود این گمانه وجود دارد که چرا منطق عوض شد؟ زیرا در یک مرحلهٔ جدید تاریخی قرار گرفتیم؛ جامعه نیازهای جدید سیاسی، فرهنگی و اقتصادی پیدا کرده و فشارهای جدید و حضورهای جدیدِ اختیار، پیدا کرده است و گمانه‌های جدید پیدا شده است که بر اساس این گمانه‌ها، منطق جدید پیدا شده است؛ یعنی گمانه همیشه مقدم بر منطق است.

(س): یعنی آیا بگوئیم موضوع بحث را گمانه قرار بدهیم بهتر است یا منطق؟

(ج): آیا خاستگاه گمانه، خاستگاه منطقی گمانه است یا خود گمانه است؟

(س): خاستگاه خود گمانه است.

(ج): خیر، آیا شما برهاناً این خاستگاه را اثبات می‌کنید یا اینکه برهاناً نیست؟ در اینجا آیا منطق را به یک معنای خاص از منطق طرح می‌کنید یا اینکه منطق را وصف خود خاستگاه می‌گیرید؟

(س): یعنی خود منطق هم به گمانه وابسته باشد.

(ج): ولی خاستگاه منطقی می‌گوییم. آیا شما می‌گوئید که منطقاً یعنی در نظام موازنه، خاستگاه پیدا می‌شود؟ به عبارت دیگر آیا خاستگاهِ هر مرحلهٔ از تاریخ یک منزلت منطقی در تناسبات و نسبت دارد یا خیر؟

(س): یعنی تناسبات نسبت به مفاهیم و گمانه‌های بالاتر.

(ج): خیر، در نسبتِ این مرحلهٔ از تاریخ، بستر گمانه و پیدایش منطق و ... پیدا می‌شود.

(س): آن، شرایط اجتماعی است.

(ج): شرایط اجتماعیِ مربوط به یک مرحلهٔ از تاریخ.

۲/۱ ـ شرایط، اجتماعی بیانگر خاستگاه منطقی

(س): این شرایط اجتماعی، زمینهٔ پیدایش گمانه را در هر مرحله‌ای فراهم می‌کند.

(ج): آیا خود همین، خاستگاه منطقی است یا خیر؟

۲/۲ ـ تفاوت جایگاه منطقی با جایگاه در یک منطق

من می‌گویم جایگاه منطقی این صحبت کجاست نه اینکه جایگاهش در یک منطق کجا است. یک کار این است که منطق را برای گمانه زدن بکار می‌گیرید و یک کار دیگر این است که منطق را برای صحت و سقم احتمالات منطقاً به کار می‌گیرید؛ یعنی خود منطق را وصف قرار می‌دهید نه اینکه وسیله قرار می‌دهید؛ مثلاً تناسب را موضوعاً و منطق را موضوعاً بررسی می‌کنید. وزن مخصوص یک چیز را که شما می‌گوئید چه چیزی را نشان نمی‌دهد؟ آیا جایگاه منطقی آن را نشان می‌دهد هر چند شما آن را نشناخته باشید؟ آیا بصورت منطقی آنرا تبیین می‌کنید یا اینکه بصورت منطقی، جایگاه دارد؟

(س): بصورت منطقی، جایگاه دارد.

(ج): یعنی تناسب دارد.

(س): تناسب دارد یعنی چه؟ آیا تناسب دارد یعنی اینکه با مفاهیم دیگر یک وزن خاصی در مجموعه دارد.

(ج): خیر؛ یعنی ضرورت پیدایش دارد؛ یعنی وجود تناسبات این خلاء را نشان می‌دهد که لزوماً فرهنگی هم نیست. تناسبات اقتصادی و سیاسی یک نیازهایی را درست می‌کند و یک جایی را ایجاد می‌کند. تناسباتی را که ایجاد می‌کند در اینجا خاستگاه منطقی است نه خاستگاهش در یک منطق.

۲/۳ ـ تعریف منطق به تناسبات (نه ابزار)

(س): یعنی شرایط اجتماعی برای ما یک خلائی را درست می‌کند که نسبت به آن گمانه می‌زنیم.

(ج): باید در تعریف منطق دقت کنیم که اصولاً آیا منطق را به عنوان یک ابزار می‌بینید یا خیر منطق را به معنای یک سری تناسبات می‌بینید؟ قبل از اینکه ادراک شما کار کند «تناسبات» وجود دارد که خود بوسیلهٔ نظام ولایت بوجود می‌آید ودر واقع نسبت بین اراده‌هاست.

(س): آیا مثلاً منطق تاریخی را می‌فرمایید؟ یعنی منطقی که در طول تاریخ پیدا شده باشد.

«وَالسَّلامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللّهِ وَ بَرَكاتُهُ»

مدل برنامهٔ تحقیق

جلسهٔ ۶ — ۷۷/۰۸/۳۰

استاد: حجةالاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی — تنظیم از: گروه تحقیقات مبنایی

تفاوت «روش تحقیق» و «برنامه تحقیق» و ضرورت وحدت مفهومی ایندو

فهرست

۱ ـ بیان دو احتمال در تولید مفاهیم مدل برنامه تحقیق ۱

۱/۱ ـ احتمال اول در تولید مفاهیم مدل برنامه تحقیق ۱

۱/۱/۱ ـ قرارگرفتن «خاستگاه، جایگاه و پایگاه» در سطر و «مقاطع، مراحل، سطوح» هرکدام در سه مرحله در ستون ۱

۱/۱/۲ ـ ضرب نشدن مفاهیم در یکدیگر در این روش ۱

۱/۱/۳ ـ شیوه فوق برای تولید تجزیه‌ای مفهوم است نه بکارگیری مفاهیم در جدول پژوهش ۲

۱/۲ ـ احتمال دوم در تولید مفاهیم ۲

۱/۲/۱ ـ قرارگرفتن «مقاطع» در محور «نقی»، «سطوح» در محور عمودی و «مراحل» به عنوان برآیند ۲

۱/۲/۲ ـ «مقاطع» بیانگر توالی زمانی، در احتمال فوق ۲

۲ ـ تفاوت خصوصیاتِ «مدل برنامه تحقیق» با «روش تعریف» ۲

۲/۱ ـ حفظ وحدت موضوع و تعیین جایگاه یک منتجه در مجموعه شاملتر، در جدول تعریف ۲

۲/۲ ـ تغییر موضوع و وجود توالی زمانی در مراحل، در برنامه تحقیق (احتمال دوم) ۳

۲/۳ ـ امکان بکارگیری «زمان، مکان و کارایی» در «تنظیم برنامه» و در «تشخیص وضعیت» ۴

۲/۴ ـ امکان مطالعه برنامه (به عنوان یک جریان) در جدول تعریف ۴

۲/۵ ـ جاری شدن قانون عام حرکت در تنظیم روند پژوهش، ضامن هماهنگی «روش پژوهش» و «برنامه پژوهش» .. ۴

۲/۶ ـ جدول تعریف، وسیله کنترل سهم تأثیرها در تبدیل کثرت به وحدت و تأثیر این موضوع بر سایر موضوعات .. ۵

۲/۷ ـ انجام گرفتن آنچه جدول تعریف رسالت آنرا برعهده دارد در قالب یک برنامه پژوهش ۵
۲/۸ ـ جدا شدن فعالیتهای زمانی (متوالی) و مکانی (موازی) در برنامه پژوهش..... ۵
۲/۹ ـ عوض شدن موضوع در مقاطع مختلف در برنامه پژوهش..... ۵
۳ ـ تولید مفاهیمی که اساس تنظیم روش تحقیق و برنامه تحقیق گردد، بر مبنای فلسفه واحد، موضوع بررسی جاری..... ۶
۳/۱ ـ وحدت عناوین روش تحقیق و برنامه تحقیق در عین متفاوت بودن شیوه آرایش آن ۶
۳/۱/۱ ـ برنامه تحقیق، حاصل مرحله‌بندی کردن فعالیتهایی است که براساس روش تحقیق باید انجام پذیرد ۶
۳/۱/۲ ـ مختلف شدن فعالیتهای تحقیقاتی و برنامه تحقیق در صورت اختلاف مفهومی روش تحقیق و برنامه تحقیق .. ۷
۳/۲ ـ مختلف بودن عناوین وصفی و اضافی ۷
۳/۲/۱ ـ لازم نبودن تطابق وصف و اضافه در دسته‌بندی‌های خرد..... ۸
۳/۲/۲ ـ لازم نبودن رعایت مبنای ۳ در تقسیم، در اضافه ۸
۳/۲/۳ ـ وقوع تعین خارجی در اضافه و پیدایش نسبت بین اوصاف در جریان تبدیل در نظام اوصاف..... ۸
۳/۲/۴ ـ وابسته نبودن تغییرات شیء به یکدیگر در اضافه..... ۹
۴ ـ لزوم وحدت مفهومی روش تحقیق و برنامه تحقیق..... ۹
۴/۱ ـ تعریف روش تحقیق به منطق بدست آوردن محصولات (روش احراز صحت در «شدنِ» ذهنی یا عینی) ۱۰
۴/۱/۱ ـ عام بودن روش تحقیق در اثبات تلائم نظری و عملی ۱۱
۴/۱/۲ ـ انجام گرفتن مراحل دستیابی به نتیجه در توالی زمانی..... ۱۱
۴/۱/۳ ـ روش تعریف، معیارِ احراز صحتْ و کنترلِ «شدن» ۱۱
۴/۱/۴ ـ کمتر نشدن زمان «تحقیق» از زمان «شدنِ موضوع در خارج» ۱۲
۴/۲ ـ وحدت مفهومی روش و برنامه تحقیق، شرط تناسب فعالیتهای تحقیقاتی و شیء تحت تحقیق..... ۱۳
۴/۲/۱ ـ تناسب بین شیء متغیر و فعالیتهای تحقیقاتی، معیار حسن انجام تحقیق..... ۱۳
۴/۲/۲ ـ وحدت مفهومی، شرط ملاحظه تناسب بین فعالیتهای تحقیقاتی و تغییرات شیء ۱۳

مدل برنامه تحقیق

استاد:	حجةالاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی	کد بایگانی:	۰۱۰۹۱۰۰۶
عنوان گذار:	حجةالاسلام پیروزمند	تاریخ جلسه:	۷۷/۰۸/۳۰
ویراستار:	حجةالاسلام رضوی	تاریخ انتشار:	۷۷/۰۹/۰۵
پیاده کننده:	حجةالاسلام رضوی و آقای رضوانی	حروفچینی و تکثیر:	واحد انتشارات

« ۵۴ دقیقه »

تفاوت «روش تحقیق» و «برنامه تحقیق» و ضرورت وحدت مفهومی ایندو

۱ ـ بیان دو احتمال در تولید مفاهیم مدل برنامه تحقیق

۱/۱ ـ احتمال اول در تولید مفاهیم مدل برنامه تحقیق

۱/۱/۱ ـ قرار گرفتن «خاستگاه، جایگاه و پایگاه» در سطر و «مقاطع، مراحل، سطوح» هرکدام در سه مرحله در ستون

حجةالاسلام و المسلمین حسینی: اگر بر روی یک صفحه در سطر اول یک عناوین «خاستگاه، جایگاه و پایگاه» را بنویسید و در ستون آن عناوین «مقاطع، مراحل و سطوح» را بنویسید و مقابل مقاطع ۱، ۲، ۳ بنویسید؛ یعنی مقطع ۱، مقطع ۲ و مقطع ۳، همچنین مقابل مراحل و سطوح نیز ۱، ۲ و ۳ بنویسید؛ یعنی مرحلهٔ اول، مرحلهٔ دوم و مرحلهٔ سوم، سطح اول، سطح دوم و سطح سوم، در این صورت شما میتوانید یک ماتریسی را رسم کنید. این یک شکل از رسم کردن است.

حجةالاسلام رضائی: چرا این ۱، ۲ و ۳ نوشته می‌شود؟

(ج): درون خاستگاه ۹ چیز برابر «مقاطع، مراحل و سطوح» قرار گرفته است. مقطع اول، مقطع دوم و مقطع سوم است که جمع آن مقاطع می‌شود. وقتی این چنین بنویسیم آنگاه می‌توانیم کلیهٔ چیزهایی را که در جدول داریم جلو آنها بنویسیم. پس این یک شکل از نوشتن است.

۱/۱/۲ ـ ضرب نشدن مفاهیم در یکدیگر در این روش

امّا در هم ضرب نمی‌شوند که اشکال آنرا بعداً بررسی می‌کنیم. از نظر کل تولید مفهوم روشن شد که اینگونه تولید می‌شود ولی نمی‌توانیم بگوئیم مثلاً مقطع اول در مرحله دوم و در مرحلهٔ سوم، جایگاه یا پایگاه است؛ یعنی اینگونه نیست که در خانه‌ها گردش کند. اصل جدول تولید مفهوم ما درست شد بگونه‌ای که مثلاً جلوی مقطع اولِ خاستگاه،

پیدایش را می‌نویسید و جلوی مقطع دوم آن، تغییرات و جلوی مقطع سوم آن، تکامل را می‌نویسید؛ جلوی مقطع اولِ جایگاه نیز مبادی را می‌نویسید و همین گونه تا پایان می‌توانید تمامی عناوین را در این ماتریس بیاورید.

۱/۱/۳ ـ شیوه فوق برای تولید تجزیه‌ای مفهوم است نه بکارگیری مفاهیم در جدول پژوهش

این برای تولید مفاهیم‌تان است نه برای بکارگیری مفاهیم در جدول پژوهش. این مقدار توضیح کافی است و شما خود جدول آن را تنظیم نمایید.

(س): پس این چه جدولی است؟

(ج): جدول تولید مفاهیم است که البته به این صورت نمی‌توانید آنرا ضرب کنید؛ زیرا اینجا می‌توانید آن را در شکل‌های مختلف ببرید ولی در این شکل اینها خانه‌های جدا جدا می‌باشند. به عبارت دیگر بنا بر بحثهای خودمان این، مرحلهٔ تجزیهٔ مفاهیم شما است نه آن مرحله‌ای که می‌خواهد در ترکیب صحبت کند.

۱/۲ ـ احتمال دوم در تولید مفاهیم

۱/۲/۱ ـ قرار گرفتن «مقاطع» در محور افقی، «سطوح» در محور عمودی و «مراحل» به عنوان برآیند

حال یک جدول دیگر رسم می‌کنیم. یک فلش از دست چپ به سمت دست راست در سطر رسم بفرمایید و یک جدول هم از بالا به پایین رسیم کنید، بعد با سه قطعهٔ دایره در آن علامت بزنید. بر روی فلش بالایی «مقاطع» را مرقوم بفرمایید و بر روی فلش عمودی، «سطوح» و جلوی نیم دایره‌ها، «مراحل» را بنویسید.

۱/۲/۲ ـ «مقاطع» بیانگر توالی زمانی، در احتمال فوق

حالا این شکل را در اینجا توصیح می‌دهیم. اگر بگوییم حتماً مفهوم مقاطع، در توالی ملاحظه می‌شود دیگر مقطع نمی‌تواند به عنوان ساختار شیء ذکر شود چرا که پشت سر هم است. سطوح هم حتماً مانند ساختار، ترتیبی است. این دو فرق مهمی با یکدیگر دارند؛ زیرا شما می‌توانید بگویید: مرحلهٔ اوّل، دایرهٔ اوّل و بعد به مرحله دوّم و در نهایت به مرحلهٔ سوّم بروید؛ امّا آیا کارایی را به عنوان مراحل می‌توانیم نتیجهٔ هر تبدیل بگوییم یا نمی‌توانیم؟

۲ ـ تفاوت خصوصیاتِ «مدل برنامه تحقیق» با «روش تعریف»

۲/۱ ـ حفظ وحدت موضوع و تعیین جایگاه یک منتجه در مجموعه شاملتر، در جدول تعریف

قبلاً در خاطر داریم که برای «سهم تأثیر معین کردن»، «توسعه، ساختار و کارآیی» مطرح شد و همین گونه برای داخل جدول تعریف معین کردیم. حال در جدول تعریف چه فرقی با اینجا دارد؟ آنجا در جدول تعریف از یک موضوع شروع نموده و به یک منتجه نیز ختم می‌کنید. از یک موضوع آغاز می‌کردید؛ یعنی یک موضوعی ابتدای این سه تا [توسعه، ساختار و کارآیی] می‌نوشتید که موضوع جدولتان بوده است و آخر جدول هم باز یک موضوع دیگر داشته‌اید که منتجه بوده است. (حالا در توضیح دادن نوار باید برادران کمک کنند تا بتوان بحث را سریعتر جلو بُرد.) پس ما از یک موضوع شروع کرده و به یک موضوع ختم می‌نماییم. در جدول تعریف، جایگاه منتجهٔ یک مجموعه را در مجموعهٔ بزرگتر معین می‌کنید تا

نسبت بین بیرون و درون باشد. حالا طبیعتاً در درون خودشان یک فعالیتهای زیادی انجام می‌دهید که الآن در موضعی نیستیم که بخواهیم به آن بپردازیم. بهر حال در جدول تعریف، کلیهٔ احکام توسعه یا زمان، ساختار یا مکان و کارایی یا نسبت بین هر دو در ستون واقع می‌شوند. حتی اگر قبلاً به شکلهای مختلفی هم تولید می‌شده‌است نهایتاً در ستون آمده و از یک موضوع شروع شده و به یک منتجه ختم می‌شود که جایگاهش را در یک مجموعه بزرگتر معین می‌کند. این نحوهٔ ترسیم در جدول تعریف بوده‌است.

۲/۲ ـ تغییر موضوع و وجود توالی زمانی در مراحل، در برنامه تحقیق (احتمال دوم)

ولی آیا در ترسیم روند نیز «توالی» یعنی زمان و «ترتیب» یعنی مکان باید باشد یا خیر؟ آیا اوّل باید توالی یعنی زمان و بعد مکان و در پایان کارایی باشد و تماماً در ستون باشد،یا خیر؟ در جدول تعریف باید ساختار یا ترتیب در ستون قرار گیرد و الآن در اینجا باید مسئلهٔ ساختار باشد و اینجا هم باید مسئلهٔ زمان شما باشد؛ یعنی باید مکان (ترتیب) و زمان هر دو موجود باشد؛ در جدولهایی که در اینجا دارید، چیزهایی که رعایت شده است طبیعتاً همین است. اینجا مکان است و اینجا زمان است و نسبت بین این دو در وسط قرار گرفته است که بجای این دایره‌های کشیده شده آمده است. از دایرهٔ اوّل می‌گذرید و به سراغ دایرهٔ دوّم می‌روید و دایرهٔ دوّم که تمام شد به دایرهٔ سوّم می‌روید.

این عملیات اگر در هر زمان در حال جریان باشد؛ یعنی یک تبدیلی را بگیرید که همیشه اوّلی و دوّمی و سوّمی با هم است و هر سه از کارآیی‌ها می‌باشد؛ همانگونه که توالی و ترتیب نیز وجود دارد. اگر اینگونه باشد که یک جریان را مرتباً مشاهده نموده و قدرت کنترل نسبت به همهٔ آن داشته باشید آنگاه جدول تعریف را خواهید آورد.

حال اگر می‌خواهید روند را ترسیم نمایید [آیا نباید بگونه‌ای دیگر عمل نمود؟] نحوهٔ قرارگیری توسعه یا اوصاف زمانی، ساختار یا اوصاف مکانی و کارایی یا نسبت بین این دو در جدولی که می‌خواهد روند را تنظیم کند حتماً با جدولی که می‌خواهد منتجهٔ واحد بدهد فرق دارد. فرقش این شد که در اینجا که از یک؛شروع می‌کند و به یک ختم می‌کند باید همه را در درون خودش همزمان بصورت یک جریانی ببیند که هیچکدام از آن تعطیل نیست؛ یعنی در آن واحد، اولی و دومی و سوّمی با یکدیگر هستند و در منتجه نیز سهم تأثیر دارند، یعنی حتی کارایی، خود به عنوان یک موضوع است. به عنوان یک امری نیست که وجودش اثری نداشته و برآیند و منتجهٔ دو وجود دیگر باشد بلکه خود آن نیز یک وجودی است که بر خود مجموعه داخلی و بر مجموعه خارجی نیز اثر دارد. این دو مجموعه در جدول تعریف، بصورت ستون آمده و تماماً در منتجه، سهم تأثیر دارند آنهم به همان ترتیب که در جدول تعریف داریم.

حجةالاسلام پیروزمند: اکنون این طرف چه تفاوتی با قبل دارد؟

حجةالاسلام و المسلمین حسینی: شما این طرف را، «توالی» قرار داده‌اید که پشت سر هم هستند و این طرف را «ترتیب» قرار داده‌اید که نسبتهای اینها از کار اوّلی تمام می‌شود و بعد وارد دایرهٔ بعدی می‌شوید؛ یعنی مفهوم کارایی این می‌شود که کارایی این مرحله، تبدیل شدن و

گذر از این طرف به طرف دیگر است؛ کما اینکه در جدول [مدل تطبیقی]، تأمین منابع انجام می‌گیرد و کار پایان می‌پذیرد و شما دیگر تا پایان پژوهش به سراغ منابع نمی‌روید. به عبارت دیگر در پایان کار مجدداً به منابع مراجعه نمی‌کنید بلکه پالایش‌های بعدی را دارید. این غیر از جدول تعریف است که هر لحظه باید همهٔ ۲۷ تا بر روی یکدیگر اثر بگذارند. در جدول [مدل تطبیقی] بعد از تأمین منابع به تجزیه موارد می‌پردازیم؛ یعنی در مرحلهٔ تجزیه به تأمین منابع نمی‌پردازید بلکه کار دیگر را آغاز می‌کنید. وقتی هم به مرحلهٔ ترکیب رسیدید دیگر کاری در مرحله تأمین و تجزیه ندارید. همچنین وقتی از این سه تا مجموعاً عبور کردید و به چهارمین بخش وارد شدید دیگر کاری به بخشهای قبل ندارید و وقتی هم پژوهش نظری را تمام کردید، اصلاً کاری به سه قسمت آن ندارید بلکه به کار آزمایشگاهی می‌پردازید. در آزمایشگاه دیگر بحث عقلی نخواهید داشت.

۲/۳ ـ امکان بکارگیری «زمان، مکان و کارایی» در «تنظیم برنامه» و در «تشخیص وضعیت»

اگر اینگونه شد آنگاه آیا می‌توانید بگویید: مامسئلهٔ زمان و مکان و نسبت بین آن دو را در چه کاری استفاده می‌کنیم؟ آیا در تنظیم یک برنامه استفاده می‌کنیم یا در تشخیص وضعیت یک تغییر؟

۲/۴ ـ امکان مطالعه برنامه (به عنوان یک جریان) در جدول تعریف

البته خود برنامه را هم با موضوع تحت برنامه می‌توان مرتباً در جدول تعریف برده و مطالعه نمود آنهم به شرطی که یک «جریان» باشد؛ یعنی مثلاً اگر بگویند کسانی که در سال اوّل تحصیل بوده‌اند حال به سال دوّم تحصیل وارد شده‌اند و از طرف دیگر یک عده نیز به سال اوّل وارد شده‌اند و کسانی که سال گذشته در سال دوّم بودند در این سال به سال سوّم وارد شده‌اند و از طرفی دیگر یک عده نیز در سال دوّم تحصیل می‌کنند؛ یعنی تمامی اینها با همدیگر در حال تحصیل می‌باشند. حال من که مطالعهٔ کل را بر عهده دارم نسبت به منتجه و خود موضوعی که کار می‌کند می‌توانم جدول تعریفش را بکار گیرم.

۲/۵ ـ جاری شدن قانون عام حرکت در تنظیم روند پژوهش، ضامن هماهنگی «روش پژوهش» و «برنامه پژوهش»

(س): خصوصیّتی را که در «تنظیم روند» می‌فرمایید برای «برنامه تحقیق» است؛ امّا اگر «روش تحقیق» را بخواهیم بیان کنیم، آیا این کاری را که در «جدول تعریف» انجام می‌گیرد، نخواهیم داشت؟

(ج): در اینجا یک نکته ظریفی است که الآن عرض می‌کنم. پس از این دو مقدمه، نکته‌ای که باید گفت این است که همیشه این چیزهایی را که می‌گویم باید با همدیگر ارتباط منطقی‌شان تمام شده باشد. لذا در جواب به چیستی پژوهش می‌گویید: اگر یک قانونی برای حرکت در یک جایی بیان کردید، باید در پژوهش حضور داشته باشد؛ زیرا مفهوم پژوهش نیز جدای از مفهوم حرکت نیست؛ همچنین ابزار و راه آن نیز هر دو باید به هم بخوانند. اگر به هم نخواند هماهنگی آن چگونه واقع می‌شود؟

اگر هماهنگی بین پژوهش شما، روش پژوهش شما، مدل خاصی که درست می‌کنید و برنامه‌ای که دارید، ابزار نداشته باشد؛ یعنی قوانین عام حرکت نداشته باشد، باید

بگوییم هماهنگی آن با قاطعیّت و با قلدری و تخمین و مانند آن صورت می‌گیرد که در واقع هماهنگی نیز واقع نمی‌شود؛ یعنی اگر هر جا لازم باشد یک تناسب و نسبتی وجود داشته باشد که ما به جای آن تناسب و نسبت این را قرار دادیم که حتماً این کار باید انجام گیرد، باید بدانید و منتظر باشید که ناهماهنگی آن بروز کند.»[۱]

حتماً از خود موضوع پژوهش تا روش آن (که در این جدول مرقوم شده است) تا برنامه و مدل آن باید یک امری مشترک باشد نه اشتراکی که بصورت تجریدی بگوییم تمامی اینها مصداقی از آن است، بلکه بگوییم تمام اینها جزء آن باشند؛ یعنی جریان او در مراحل مختلف باشد تا هماهنگ شود. در این صورت اینها نمی‌شود بریده باشند.

۲/۶ ـ جدول تعریف، وسیله کنترل سهم تأثیرها در تبدیل کثرت به وحدت و تأثیر این موضوع بر سایر موضوعات

پس ما جدول تعریفی داریم که می‌خواهیم با آن سهم تأثیرها را کنترل کنیم؛ بگونه‌ای که منتجه‌ها را از یک موضوع شروع کند و قدرت داشته باشد که وحدت شما را به کثرت برساند و دو باره کثرت شما را به وحدت برساند و در نتیجه، منتجه آن، جایگاه این موضوع را در کل بزرگتر مشخص کند. این یک دستگاه ما است که به آن جدول تعریف می‌گوئیم.

۲/۷ ـ انجام گرفتن آنچه جدول تعریف رسالت آنرا برعهده دارد در قالب یک برنامه پژوهش

حال اگر خود این کار را بخواهیم در هر پژوهشی انجام دهیم، به یک مراحل کار و برنامه کار و روشی نیازمند هستیم که آنها خود باید از همین دستگاه تبعیّت کنند.

۲/۸ ـ جدا شدن فعالیتهای زمانی (متوالی) و مکانی (موازی) در برنامه پژوهش

نهایت این است که در جدول تعریف، «زمان و مکان و کارایی» تماماً به صورت ستونی ملاحظه شده است آنهم برای ملاحظه‌اش در منتجه؛ ولی در [برنامه کار] مکان یا ترتیب و توالی هر دو باید علی حده باشند. به عبارت دیگر باید کارهای موازی که مکانی است علی حده شود و کارهای متوالی که زمانی است نیز علی حده شود.

۲/۹ ـ عوض شدن موضوع در مقاطع مختلف در برنامه پژوهش

در برنامه از این مرحله عبور کرده و به مرحله دوّم وارد می‌شویم و در «مقطع»، موضوع کار عوض می‌شود. به هر حال در اینجا نسبت بین زمان و مکان باید برای هر مرحله علی حده باشد. بیان ما فی الجمله تمام شد. اگر اشکال یا سؤالی باشد بفرمایید.

---

۱ ـ فرض می‌کنیم یک رئیس جمهور در دورهٔ مدیریت خویش دارای کابینهٔ بسیار پر تلاش بوده است؛ اینگونه نبوده است که کار انجام نگیرد. ایشان با پی‌گیری شدید شخصی عمل می‌کرده است و اختیارات زیادی به افراد تفویض می‌کرده است و پشتیبان آنها نیز بوده است و حالا کار هم انجام گرفته است؛ ولی کارهایی مانند سد سازی و کارخانه‌سازی بوده است که به تعبیر ما کارهایی خُرد بوده است و حتی کار شرکتهای بزرگ وزارت نفت هم کار خُرد می‌باشد؛ زیرا کار کلان آنجایی است که نسبت بین امور ملاحظه شود نه تولید موضوع خاص باشد. اگر گفتید که کالاها، نیروی انسانی، ابزارها چه نسبتی با هم دارند و بعد هم گفتید که نسبت مطلوبشان چه اندازه است، همین که نسبت بین امور را بیان می‌کنید به معنای ملاحظه «کلان» است. به هر حال ایشان در کارهای خُرد بوسیلهٔ قاطعیتهای شخصی کارهای بزرگی را انجام داد ولی درسطح کلان، عکس العمل سیاسی، کارهای ایشان را کنار زد و زیر تردید برد، زیرا نسبت بین وضعیّت نیروی انسانی را از نظر خُرد ملاحظه کرده، یعنی انسانِ تحصیل کرده و انسان تحصیل نکرده را ملاحظه کرده ولی این را که انگیزه که اساس حرکت است چه نسبتی با این بهره‌وری دارد ملاحظه نکرده بود. توجه نداشته است که آیا آن انسان، گستاخی انقلابی پیدا کرده است یا خیر؟ جهت‌گیری او چگونه بوده است؟ به این ترتیب او را دچار ناهماهنگی کرده است.

۳ ـ تولید مفاهیمی که اساس تنظیم روش تحقیق و برنامه تحقیق گردد، بر مبنای فلسفه واحد، موضوع بررسی جاری

(س): ابتدائاً به نظر می‌رسد موضوع بحثِ فعلی را معلوم نماییم که روش تحقیق است یا برنامه تحقیق است. این تفکیک را که می‌فرمایید روشن است و ما به هر دو نیز احتیاج داریم و نسبت به یکدیگر تفاوت دارند؛ ولی ابتدا کدامیک موضوع بحث ما است؟

(ج): فعلاً می‌خواهیم «سربرگ» درست کنیم. سربرگ پژوهش ما باید در برنامه‌مان روشن باشد. به عبارت دیگر یک فلسفه‌ای داشتیم که در آن اصطلاحاتی مانند «توسعه، ساختار و کارایی» و مانند آن داشتیم که الآن توضیح آنها لازم نیست. این فلسفه باید با این برگه‌هایی که در پژوهش می‌نویسیم و با روندی که می‌نویسیم تماماً با هم بخواند؛ یعنی باید بتوانیم آرایش آن را یکبار در جدول تعریف وارد بکنیم و یک بار هم در جدول پژوهش برگردانیم. معنای با هم خواندن نیز چیزی جزء این نمی‌باشد. توجه نمایید که همین عناوین باید بتوانند با یک آرایش خاص در جدول تعریف وارد شوند.

۳/۱ ـ وحدت عناوین روش تحقیق و برنامه تحقیق در عین متفاوت بودن شیوه آرایش آن

(س): از آن صحبت شما این نتیجه در نمی‌آید. یک صحبت این است که تماماً باید جریان یک مبنا باشند؛ این صحبت صحیح است ولی ما وقتی می‌خواهیم روش پژوهش بدهیم با موقعی که می‌خواهیم برنامه برای پژوهش بدهیم باید لزوماً از یک عناوین پیروی کنند منتهی در دو شکل، ترکیب پیدا می‌کنند.

(ج): حالا سؤال همین جا است. بعنوان مثال من با یک روشی در حال تحقیق هستم و یک موضوعاتی دارم. این موضوعات من در زمانِ انجام می‌گیرد و باید قابلیّت کنترل زمانی نیز داشته باشد. من یک دوربین درست کرده‌ام که اسم آن «روش تعریف» است و پشت این دوربین نگاه می‌کنم. می‌گویید: آیا به تنهایی نگاه می‌کنید؟ مثلاً می‌گویم: ممکن است سه نفر باشیم که نگاه کنیم و ممکن است که ۲۷ نفر باشیم که نگاه کنیم. به هر حال به گونه‌ای قرار می‌دهیم که بتوانیم برای تعدادِ نفراتی که لازم است پشت دوربین بنشینند در برنامه یک جایی را معیّن کنیم. به عبارت دیگر نمی‌توان «روش تحقیقی» را درست کرد که موضوعات «کنترل برنامه‌ایِ» آن جدا باشد.

(س): ما نیز نمی‌گوییم جدا باشد ولی اینکه یکی باشند محل اشکال است.

(ج): باید «آرایش» دو گونه انجام گیرد. آرایش در ملاحظهٔ نسبت تأثیر باید دو گونه باشد. حال آیا اگر موضوعات، متعدد شود؛ یعنی یک سری موضوعات به عنوان موضوعات برنامه قرار گیرد و یک سری موضوعات دیگر به عنوان موضوعات کار قرار گیرد. اشکالی دارد؟

۳/۱/۱ ـ برنامه تحقیق، حاصل مرحله‌بندی کردن فعالیتهایی است که براساس روش تحقیق باید انجام پذیرد

برادر مهندس حسینی: موضوعاتِ روش است نه موضوعاتِ کار.

حجةالاسلام و المسلمین حسینی: موضوعات روش تحقیق است.

(س): مثلاً در ساختارِ روش یک عناوین خاص قرار

دهیم و در مراحل برنامه نیز عناوینی دیگر قرار دهیم، این چه اشکالی دارد؟

(ج): این را توضیح خواهم داد. ما برای روش خود مثلاً ۲۷ عنوان از «الف» تا «ی» گذاشته‌ایم. یکبار می‌گویید: آیا اشکالی دارد که عین همین «الفباء» را به حروف انگلیسی بنویسیم ولی کاملاً با یکدیگر تناظر داشته و مفهوماً یکی باشد؛ هر چند از نظر علامت یک عنوان، علامت الفبای فارسی داشته و یک عنوان دیگر، علامت الفبای انگلیسی داشته باشد؟ می‌گوییم: اشکالی ندارد؛ اگر مفهوماً یکی باشند و شکل علائم دو گونه باشد، اشکالی ندارد. حال روش تحقیق می‌گوید: اگر بخواهید کار پژوهش را انجام دهید، علامت صحت و عدم صحت آنرا می‌توانید اینگونه بدست آورید که مثلاً بگویید: هر مطلبی را به چند موضوع تقسیم کنید، بعد بر روی آن موضوعات تقسیم شده اینگونه کار کنید و بعد هم اینگونه کنترل کنید که آیا درست است یا خیر.

توجه نمایید که این کارها برای خود شما در زمان انجام می‌گیرد و با این کارها در حال تنظیم مراحل فعل خودتان می‌باشید؛ حال شما می‌توانید به آن «برنامه» نگویید. به آن برنامه بگویید یا برنامه نگویید در هر دو حال شما در زمان، عملیات پژوهش را انجام می‌دهید. اگر هم کار پژوهشی را تقسیم کردید و افراد دیگری نیز همزمان با شما مشغول شدند، به معنای این است که همعرض شما زمانهای دیگری نیز مشغول کار است؛ یعنی کلان نیز دارید. شما می‌توانید به آن دو برنامه نگویید بلکه بگویید: ما در حال پیاده کردن روش می‌باشیم.

۳/۱/۲ ـ مختلف شدن فعالیتهای تحقیقاتی و برنامه تحقیق در صورت اختلاف مفهومی روش تحقیق و برنامه تحقیق

ما دو فرض را بررسی می‌کنیم. یک فرض این است که موضوعات روش با موضوعات برنامه اتحاد مفهومی داشته باشند و فرض دیگر این است که اختلاف مفهومی داشته باشند. حال اگر موضوعات روش شما با موضوعات برنامهٔ شما اختلاف مفهومی داشته باشند نه اختلاف علامتی «۱» آنگاه در واقع در روش، شما کاری را انجام می‌دهید که آن کار مفهوماً موضوع برنامه نیست و یک کار دیگر موضوع برنامه است.

بنابراین کلیات برنامه با کلیاتِ روش تطابق دارد. در جزئیات که وارد می‌شوید می‌گویید: در برنامه، چای درست کردن و جارو کردن و خدمات نیز است. اگر شما بتوانید این موارد را در «فرهنگ، سیاست و اقتصاد» مدلتان جای دهید و چای درست کردن و جارو کردن را ببینید، درجهٔ یک خواهد بود و اگر آنرا نبینید و بعد بخواهید به آن گره بزنید، با مشکل روبرو می‌شوید؛ یعنی بعداً اگر بخواهید سهم تأثیر آنرا کنترل کنید که آیا برنامه‌ریزی خوب شده است یا نه، تا آن را بهینه کنید؛ کمترین عامل اضافی که افزوده شود، سنجش شما را لااقل در جدول تعریف به بن بست می‌رساند. پس باید کلیهٔ عوامل به گونه‌ای دسته‌بندی شود که در دستگاه، قابل خواندن شود.

۳/۲ ـ مختلف بودن عناوین وصفی و اضافی

البته شما یک کار می‌توانید انجام دهید که بگویید:

---

۱ ـ *اختلاف علامتی مشکلی ایجاد نمی‌کند. ما با دو علامت، مفاهیم از «الف» تا «ی» را نشان می‌دهیم بگونه‌ای که یک علامت را مخصوص برنامه و علامت دیگر را مخصوص روش قرار می‌دهیم و هیچ اشکالی هم ندارد.*

وقتی دسته بندیهای وصفی به دسته بندیهای اضافی می‌رسد دیگر لازم نیست اینها در آنجا باشد. این کار اشکالی ندارد؛ ولی دسته‌بندیهای وصفی به معنای این است که منتجهٔ همان دسته‌بندی‌های اضافی است. یعنی کاغذ + چای + مداد + میز + تمیزکردن + پاک کن + نور + صوت، تماماً در «اقتصاد» قرار می‌گیرد و هیچ اشکالی هم ندارد. مثلاً به جای سه عدد، ۱۵ عدد شده است

که هیچ اشکالی ندارد؛ زیرا در دسته‌بندی آن در منتجه، یک موضوع شده است؛ یعنی «اقتصادِ تحقیق» شده است. میگوئید: نوع کتاب، فیلم، ویدئو و صوت به چای ربطی ندارد. میگویم: آیا شما اینها را جزء «اقتصادِ تحقیق» به رسمیت شناخته‌اید یا خیر؟ یعنی کسی که معتاد به چای باشد چنانچه چای نخورد دچار سردرد می‌شود یا مثلاً غذا اگر حذف شود انسان دیگر زنده نمی‌ماند. فرضاً یک روز یا دو روز می‌تواند غذا نخورد و شما هم بگوئید وقتی غذای فرد را کم کنید (مثلاً وقتی که روزه می‌باشد) راندمانش بالا می‌رود و بهتر کار می‌کند. میگوئیم اشکال ندارد که یک روز روزه باشد ولی یک سقفی دارد که حتماً باید در «اقتصادِ تحقیقی» ملاحظه شود.

۳/۲/۱ ـ لازم نبودن تطابق وصف و اضافه در دسته‌بندی‌های خرد

پس هرگاه بخواهید دسته‌بندیهای خرد را انجام دهید عناوین آن غیرکلان و مختلف و غیر مطابق می‌باشد؛ ولی هرگاه وارد دسته‌بندیهای کلان شدید؛ یعنی بخواهید در نظام وصف و موصوف ملاحظه کنید، «وصف تعریفی» و «وصف منتجه‌ای» و «وصف برنامه‌ای» باید با همدیگر تطابق داشته باشد هرچند میتوان آرایش آن را عوض کرد و بلکه باید عوض کرد. آنجایی که موضوعِ واحد و منتجهٔ واحد دارید، حتماً یک موضوع را در درون موضوعات دیگر می‌سنجید؛ امّا آنجایی که میگوئید: میخواهم توالی و توازی یک موضوع را بنویسم و از نسبت بین آن هم مرتباً عبور کنم، باید این یک چیز دیگری باشد. این مطلب دقیقی است و برادران نیز اشکالات خود را مطرح کنند.

۳/۲/۲ ـ لازم نبودن رعایت مبنای ۳ در تقسیم، در اضافه

حجةالاسلام رضائی: آیا در دسته‌بندیهای خُرد، تطابق لازم نیست؟

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: خیر، در دسته‌بندیهای خُرد، مضاف و مضاف‌الیه دارید. باید مضاف و مضاف‌الیه با صفت و موصوف فرق داشته باشد. در مضاف و مضاف‌الیه باید سه‌تا نباشد بلکه بصورت اتفاقی سه‌تا شود. در صفت و موصوف باید منتجه‌ها سه‌تا سه‌تا باشد تا در دستگاه منطقی شما حرکت نکند. مثلاً اینکه در این اطاق چند چیز لازم است هیچ دلیلی ندارد که سه تا باشد. البته بصورت اتفاقی می‌تواند براساس مقسم سه باشد ولی شما نباید به هیچ وجه مقید به این مقسم باشید.

۳/۲/۳ ـ وقوع تعین خارجی در اضافه و پیدایش نسبت بین اوصاف در جریان تبدیل در نظام اوصاف

به عبارت دیگر در مضاف و مضاف‌الیه، تعین خارجی واقع می‌شود نه نسبت بین اوصاف و پیدایش یک جریان در تبدیل.

جریان تبدیل مربوط به نظام اوصاف است که میگوئید سه به سه است.

۳/۲/۴ ـ وابسته نبودن تغییرات شیء به یکدیگر در اضافه

در آنجایی که با انتزاع، شیء را مستقل از اشیاء دیگر بیان می‌کنید دیگر صحبت از این نیست که تغییرات یک شیء، وابسته به تغییرات شیء دیگر است. مثلاً آیا وقتی می‌گوییم: ساعت من ممکن است خراب شود، به معنای این است که تسبیح من نیز خراب می‌شود؟! وقتی از دید خرد نگاه می‌کنید مضحک است که کسی بگوید: وقتی ساعتم خراب شود تسبیح و مداد من نیز خراب می‌شود؛ در حالی که نه تسبیح و نه مداد هیچکدام خراب نمی‌شود. در «جاذبه» می‌توانید بگوئید: در وزن مخصوص یک شیء چه در میکرو (حرکت درون اتم) و چه در ماکرو (در فضا) حتماً جرم و جاذبه با یکدیگر نسبت دارند و نمی‌شود نسبت نداشته باشند، بدون جاذبهٔ زمین محال است که ساعت کار کند. حتماً جاذبه در این اشیاء موجود مؤثر است.

۴ ـ لزوم وحدت مفهومی روش تحقیق و برنامه تحقیق

پس در جایی که جریان تبدیل یعنی اوصاف وجود دارد باید تقسیمات فلسفی شما در جریان اوصاف در تبدیل و تغییر حضور داشته باشد و لازم است که در جدول تعریف بیاید؛ ولی وقتی از آنجا تنها یک درجه پایین‌تر می‌آییم؛ اولین تقسیمی که صورت می‌گیرد براساس توالی و ترتیب است. در اینجا امور متوالی و امور موازی داریم که باید در تقسیم‌بندیهای مفهومی با جدول تعریف تطابق داشته باشند والا قابل بهینه شدن نیستند. بعد در داخل همین قسمت، برنامهٔ خُردِ تفصیلی ارائه می‌دهید؛ مثلاً امکان‌سنجی و مضاف و مضاف‌الیهی می‌کنید؛ یعنی می‌گویید: چندتا کتاب، کدام کتابخانه، کدام مغازه، چند نفر نیروی انسانی، کدام مکان و... که نباید لزوماً براساس تقسیمات سه‌تایی باشد ولی موضوعات اینها باید براساس تقسیمات سه‌تایی باشد. مثلاً وقتی می‌خواهم تخصیص پول بدهم و بگویم برای تأمین منابع چه مقدار از این پول را خرج کنید یا چه مقدار نیروی انسانی (نفر به ساعت) خرج کنید و چقدر هزینه کنید، حتماً لازم است تناسب داشته باشد تا بهینهٔ آن ممکن گردد. درغیر این صورت مثلاً ممکن است کسی که برای ساختن خانه سه میلیون پول داشته باشد و زمین هم داشته باشد، کل این سه میلیون را برای زیربنای ساختمان هزینه کند و بگوید وقتی ما به مسجدالنبی رفته بودیم، با مته زمین را بیست متر حفر می‌کردند و یک پایه در آن قرار می‌دادند و بعد روی آن پایه می‌گذاشتند و کار ساختمان را جلو می‌بردند. این فرد اگر دوتا از این ستونها را برای خانه خود بکار گیرد کل پول او تمام می‌شود. باید بداند که چه مقدار از پول را خرج شالوده وچه مقدار از آنرا برای ساخت اسکلت هزینه کند تا خانه ساخته شود. شما وقتی می‌خواهید مقدورات خود را بسنجید باید با مضاف و مضاف‌الیه بسنجید؛ یعنی باید به دسته‌بندیهای خُرد بپردازید.

پس هرگاه موضوعات برنامه، در دسته‌بندیهای کلی است که بهینه شدن برنامه آنجا انجام می‌گیرد، باید تناسب مفهومی با کلیهٔ عناوین تعریفی داشته باشد هرچند آرایش آن فرق داشته باشد. اشکالی ندارد که آرایش فرق داشته باشد؛ یعنی آرایش، متناسب با منزلت کاری که انجام می‌دهید فرق داشته باشد؛ ولی مفهومش باید یکی باشد.

هرگاه ز عناوینی که می‌تواند بهینه برنامه را بدست بگیرد، پایین‌تر آمدیم، باید مختلف باشد و معنا ندارد که آنها امور باشد بلکه باید متناسب با موضوع برنامه، به طرف چیزهایی برود که ما در جدول شاخصه با مضاف و مضاف‌الیه بیان می‌کنیم. یعنی یک کارها و یک چیزهایی در آنجا طرح می‌شود که دیگر لازم نیست اصلاً مضاف و مضاف‌الیه در آنجا باشد ولی از همان کارها و چیزها باید دسته‌بندی کلان ارائه دهیم و مفهوم آن وصف را در آن ببینیم.

۴/۱ ـ تعریف روش تحقیق به منطق بدست آوردن محصولات (روش احراز صحت در «شدنِ» ذهنی یا عینی)

حجةالاسلام پیروزمند: الان سه بحث مطرح شد. یکی این بود که ابتدا فرمودید ممکن است یک روند برای پژوهش بیان کنیم و براساس جدول تعریف یک نظام برای اوصاف معین کنیم و فرمودید این دو با یکدیگر متفاوت است و تفاوتشان را نیز بیان‌کردید.

(ج): آیا مواد درون آن هم مختلف است؟

(س): قبل از آن، این بحث مطرح شد که آیا ما میتوانیم آنچیزی که در روند اتفاق می‌افتد و آن خصوصیتی را که برای روند گفتیم، بگوئیم مربوط به زمانی است که «برنامه تحقیق» ارئه می‌دهیم و آن خصوصیتی را که برای جدول تعریف کنیم، بگوئیم مربوط به آنجایی است که «روش تحقیق» ذکر می‌کنیم یا خیر؟ این سؤال دوّم است. سئوال سوم این است که کار و وظیفه روش تحقیق و برنامهٔ تحقیق را فرض کردیم که متفاوت است؛ ولی سریعاً فرمودید: برای اینکه هماهنگ شود لازم است مفاهیمش وحدت داشته باشد. حالا قبل از اینکه به این بحث بپردازید که حالا آیا لزوماً باید وحدت داشته باشد یا خیر، به نظر می‌رسد که باید سئوال دوم را روشن کنیم که تفاوت روش تحقیق و برنامهٔ تحقیق چیست تا بعد بتوانیم بگوئیم مفاهیمی که می‌خواهند روش تحقیق یا برنامهٔ تحقیق را درست کنند آیا لازم است که وحدت داشته باشند یا خیر و عدم وحدت‌شان چه ضرری به مسئله می‌زند؟ مقدمهٔ فرمایش شما روشن است که ما یک جا به «مراحل» کار داریم که مراحلی است که پشت‌سرِ گذاشته می‌شود. این فرق دارد با جایی که یک مجموعه و یک منتجه و یک کل را مطالعه می‌کنیم. این تفاوت روشن است؛ امّا فعلاً بدنبال چه هستیم؟ آیا بدنبال بدست آوردن روش تحقیق هستیم و یا بدنبال بدست آوردن برنامهٔ تحقیق هستیم و یا بدنبال هر دو هستیم؟ پس اولاً این را مشخص کنیم که دنبال چه هستیم و ثانیاً تفاوت این دو را مشخص کنیم (یعنی مسئله را به ابهام نگذاریم) که روش تحقیق و برنامهٔ تحقیق هرکدام چه کاری انجام می‌دهد. به میزانی که کار این دو به همدیگر پیوستگی پیدا کند به همان میزان آن بحث وحدت مفهومی که بیان کردید، مجدداً مطرح می‌گردد. لذا نباید سریعاً به آن بحث بپردازیم.

طبیعتاً آن بحث چهارم هم (که فرمودید اینها تماماً در اوصاف بحث می‌شود و یک ربطی هم با مضاف و مضاف‌الیه و موضوعات عینی دارد) یک بحث دیگری می‌شود که فعلاً لزومی ندارد بیان گردد. به نظر می‌رسد فعلاً بحث این باشد که ما الان دنبال روش تحقیق و برنامهٔ تحقیق هستیم و تفاوت این دو چیست. اگر این تفاوت را روشن کنید آنگاه می‌توان به قسمت دیگر بحث توجه نمود

که آیا این دو باید از یک وحدت مفهومی نیز پیروی کنند یا خیر؟

حجةالاسلام صدوق: شما ضریب یک را به این جدول دادید آیا به این جدول تطبیق داده می‌شود یا به این کاربرگ؟

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: ما فعلاً دو چیز را به موازات هم مطرح کردیم. گفتیم که «توسعه، ساختار و کارآیی» باید در دو نوع تقسیم قرار بگیرد. یک مطلب نیز در مقدمه گفتیم که به عنوان یک احتمال می‌توان «خاستگاه، جایگاه و مراحل» را بصورت سطر و ستون تقسیم نمود.

بطور کلی غرض ما از «روش تحقیق» چیست؟ در روش تحقیق، یک منطقی را برای بدست آوردن یک محصولاتی در معنای بسیار اجمالی بکار می‌گیریم؛ یعنی روش محقق ساختن یک مطلب و یا روش دست‌یافتن به یک مطلب است. این بصورت خیلی عام هدف ما می‌باشد.

۴/۱/۱ ـ عام بودن روش تحقیق در اثبات تلائم نظری و عملی

حال این روش تحقیق می‌تواند به شکلهای مختلف قابل طرح باشد. میتوانیم بگوئیم روش احراز تلائم نظری چیست؟ مثلاً میگوئید قانون اندراج است. میگوئید اگر کلیت کبری و موجبه بودن صغری باشد، حتماً صغرایی که کوچکتر از آن کبری است و موجبه هم است در درون آن دایرهٔ بزرگتر قرار می‌گیرد و بعد هر حکمی که برای دایرهٔ بزرگتر گفتید، طبیعتاً بر صغری نیز صدق می‌کند؛ یعنی یا این دایرهٔ کوچک، کوچک شدهٔ همین دایره بزرگ است یا نیست؛ اگر نیست پس اصلاً صغرای دایرهٔ بزرگ نیست و اگر هست به معنای این است که درون این دایرهٔ بزرگ قرار می‌گیرد. در ضمن مفروض نیز این است که هم صغری و هم کبری موجبه بوده است و این صغری، مقدمهٔ آن کبری قرار گرفته است.

۴/۱/۲ ـ انجام گرفتن مراحل دستیابی به نتیجه در توالی زمانی

امّا آیا همین کار و فعالیت در زمان انجام می‌گیرد یا خیر؟ بله، اگر از بیرون نگاه کنیم این کار در زمان انجام می‌گیرد؛ یعنی دقیقهٔ اول، کبری ملاحظه می‌شود و دقیقهٔ بعد صغری ملاحظه می‌شود و بعد هم اذعان به نسبت بین صغری و کبری واقع شده است؛ یعنی حرکت بدون زمان ممکن نیست.

حالا اگر گفتیم منطق عمل داریم در این صورت نیز عین همین را میگوئیم. اگر منطق عمل بخواهد هم پیدایش مفهوم و هم عملیات مفهوم‌سازی را ملاحظه کند در آن صورت نیز باید بگوئیم هم عملیات و هم حرکت در مفهوم، زمان لازم دارد.

۴/۱/۳ ـ روش تعریف، معیارِ احراز صحت و کنترلِ «شدن»

حالا از اینجا بحث را دقیق‌تر بیان می‌کنیم که روش تحقیق، روش احراز صحت در یک امری است که به آن «شدن» میگوئید نه فقط شدن ذهنی بلکه میگوئید یک موضوع خارجی داریم. با این توضیح تحقیق را از تلائم نظری بیرون آوردم. پس موضوع تحقیق ما این است که «شدنِ» یک امری را کنترل کنیم. اینجا روش تحقیق شما هم «زمانی» است و هم زمانش مربوط به تغییرات یک امر است و فقط با صرف ملاحظهٔ مفاهیم نظری کار نمی‌کند.

فرض کنید سه ماه طول می‌کشد تا شکوفهٔ سیب تبدیل به سیب شود حال اگر موضوع مطالعهٔ ما از شکوفه کردن تا رسیدن سیب سه ماه طول بکشد، من هر روز مرتباً پشت دستگاه نشسته واین سیب رامورد مطالعه قرار میدهم ولی به هر حال بخواهید یا نخواهید سه ماه طول می‌کشد تا تبدیل به سیب شود.

۴/۱/۴ ـ کمتر نشدن زمان «تحقیق» از زمان «شدنِ موضوع در خارج»

در گزارشگریهایی که من نسبت به این سیب دارم چه هر لحظه بخواهم گزارشگری کنم چه روزی یک بار گزارشگری کنم و چه هفته‌ای یکبار و چه ماهی یکبار گزارشگری کنم، این تبدیل سه ماه طول می‌کشد. پس زمانِ شدنِ شیء و تقسیمات آن از تلائم نظری بیرون می‌آید؛ یعنی زمان تحقیق در بارهٔ «شدنِ» یک چیز برابر با زمان «شدنِ» خود آن چیز است و زودتر انجام نمی‌گیرد. اگر دستگاه شما در تحقیق خوب عمل نکند، دیرتر می‌توند انجام گیرد؛ یعنی مثلاً بگوئیم ما امسال یک سیب را کنترل کردیم ولی به جایی نرسیدیم و سال دیگر هم یک بار آن را کنترل کردیم ولی به جایی نرسیدیم. بهر حال در سالی که می‌توانیم به جایی برسیم باید بتوانیم زمانِ «شدن» را از شکوفه شدن تا رسیدن سیب کنترل کنیم و متغیر اصلی آنرا هم بشناسیم؛ یعنی تحقیق ما وقتی در بارهٔ «شدن» محقق می‌شود که زمان تحقیق با زمانِ «شدن» شیء برابر باشند. اگر ما توانستیم در سال اوّل یک چیز از آنرا بشناسیم و یک جزء از آنرا نتوانستیم بشناسیم طبیعتاً نسبت به چیزی که نشناخته‌ام، تحقیق واقع نشده است. هر چند ممکن است فعالیتهای تحقیقاتی انجام شده باشد ولی تحقیق انجام نشده است؛ زیرا چیزی محقق نشده است. آن سالی که توانستیم کنترل کنیم و به نسبت، تحقیق ما با موجود متغیر مطابقت داشته باشد و به نسبت همزمان تمام شود، [موفق بوده‌ایم.]

حجةالاسلام پیروزمند: آیا شما مفروض می‌گیرید که همیشه موضوع تحقیق قبل از تحقیق هست یا تغییراتی دارد؟ مثلاً من الان میخواهم پژوهش کنم تا استکان بسازم و نوع استکان هم قبلاً نبوده است، پژوهش آن ممکن است ده سال طول بکشد و بعداً که می‌خواهیم استکان بسازیم یک روزه درست می‌کنیم.

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: بعد به این بحث نیز می‌رسیم که وقتی شما پژوهشی دارید و سفارش تحقیقاتی می‌آید، چگونه عمل می‌شود. فعلاً در این موضوع صحبت کنیم که زمان تحقیق برابر با شیء موجود محقق می‌باشد.

(س): ما نیز همین مطلب را نقض می‌کنیم.

(ج): آن یک مثال دیگری است که با پرداختن به آن وارد یک بحث دیگری می‌شویم. معنای این مثال شما این است که یک نیازی وجود دارد و یک نسبتی بین آن نیاز است و آنچیزی که پاسخ می‌دهد زمان تولید آن نیز برابر با آن است. مثال ساده‌تر این است که بگوییم: سیب و زنبور عسل موجود است؛ حال زمان تحقیق هرگاه توانست کلیهٔ تغییرات را از «پیدایش، تغییرات، تکامل» در برگیرد، موفق شده‌ایم. (بعد از تکامل مفروض این است که موضوع تبدیل می‌شود) اگر زمان تحقق به نسبت برابر با خود شیء باشد نه اینکه تطابق یک به یک داشته باشد؛ یعنی اگر توانست موضوع را ساده نموده و عواملی راکه به عنوان عوامل اصلی ذکر می‌کند واقعاً عوامل اصلی باشد و

تغییرات نسبتهایش هم واقعاً تغییر نسبتهایی باشد که تغییر منتجه را در مراحل مختلف ارائه دهد، آنگاه این تحقیق در اینجا تطابق نسبی پیدا می‌کند؛ یعنی تناسب پیدا می‌کند نه تطابق. پس به نسبت تناسب پیدا می‌کند و تمام می‌شود.

۴/۲ ـ وحدت مفهومی روش و برنامه تحقیق، شرط تناسب فعالیتهای تحقیقاتی و شیء تحت تحقیق

از این جا یک مقدار بالاتر می‌گوئیم: در این صورت که شیء در حال تغییر است و شما هم در بارهٔ آن فعالیت تحقیقاتی می‌کنید و بنا شد زمانش متناسب باشد آیا می‌توانید بگوئید بین فعالیتهای تحقیقاتی از جهت موضوع، عناوین و خصوصیات با شیء تحت تحقیق قابلیتِ بهینه شدن را دارد؟ در اینجا موضوع تحقیق را فعالیتهای تحقیقاتی شما نسبت به شیء متغیر فرض کرده و از شیء متغیر خارج شدیم. مثلاً شیء متغیر یک سیب است ومن در بارهٔ چگونگی سیب تحقیق می‌کنم و آقای صدوق در بارهٔ من تحقیق می‌کند. من یک حرکتهایی را انجام می‌دهم که از نوع حرکتهای تحقیقی و پژوهشی است. به این شکل پژوهش نسبت به خود پژوهش صورت می‌گیرد.

۴/۲/۱ ـ تناسب بین شیء متغیر و فعالیتهای تحقیقاتی، معیار حسن انجام تحقیق

حال چه چیزی می‌تواند حکم کند که پژوهش خوب انجام می‌گیرد یا خیر؟ با ملاحظهٔ نسبت بین کارهای من و شیء متغیر می‌توان حکم نمود. بی جهت نمی‌توان گفت که یک محقق بد کار می‌کند و نیز بی جهت نمی‌توان گفت که خوب کار می‌کند، بلکه باید گفت چه نسبتی بین فعل (یعنی موضوعات فعل و حرکتهای فعل) با شیءِ در حال تغییر است. شیءِ در حال تغییر، سیب است و من هم کار تحقیقاتی انجام می‌دهیم و حال می‌خواهند کار من را بهینه کنند. در اینجا نسبت بین کارهای من و این شیء متغیر است که حکم می‌کند من درست کار می‌کنم یا نادرست.

۴/۲/۲ ـ وحدت مفهومی، شرط ملاحظه تناسب بین فعالیتهای تحقیقاتی و تغییرات شیء

پس روش تحقیقی داشتید که با آن تغییراتِ یک شیء را کنترل می‌کردید و حالا که می‌خواهند من را کنترل کنند می‌گویند: آیا روش تحقیق شما توانسته است بین فعل و موضوع متغیر نسبت برقرار کند تا بگوییم این محقق صحیح عمل کرده است یاخیر؟ اگر توانسته است نسبت برقرار کند صحیح است که بگوییم صحیح عمل نکرده است.

حجةالاسلام حسینیان: یعنی نسبت زمانی برقرارکند.

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: بی جهت کار اضافه نکند بلکه کارهایش لازم باشد. همچنین کارهایش ناقص نباشد بلکه کافی باشد.

(س): آیا الآن کاری به صحت آن داریم؟

(ج): الآن در حال بیان صحت آن هستم.

(س): صحت تطابق فعل پژوهشی را با حرکتی که موضوع دارد بیان می‌کنید.

(ج): با این بیان ما، در حقیقت دقیقاً «صحت» تفسیر می‌شود. اگر محقق گفت کارها متناسب نیست به معنای این است که کارهای انجام گرفته، غلط است. آقای محقق می‌گوید: چرا غلط باشد در حالیکه من روش تحقیق خود را دقیقاً بکار می‌گیرم؟ میگویند: ما با یک دوربین که بر

روی سیب قرار داده‌ایم کارهای شما متناسب با شناسایی این سیب نیست. می‌گوید: چه وقت متناسب خواهد بود؟ میگویند: وقتی که کارهای شما با تغییرات این شیء «هم عنوان» باشد. مثلاً این محقق باید بتواند برای شاداب شدن و شیرین شدن و یا برای ترد شدن و یا برای زرد شدن و یا برای معطر شدن سیب در دستگاه خود وصفها را خُرد نموده و سیب را نیز خُرد کند و بعد کنترل نماید. مثلاً نسبت به رنگ بگوید: سیب چه وقت رنگ سبز داشت و چه وقت به رنگ زرد تبدیل شد؛ نسبت به طعم آن نیز بگوید: چه وقت ترش بود و چه وقت شیرین شد؛ نسبت به شادابی آن نیز بگوید: چه وقت کم آب بود و چه وقت پر آب شد. به این این شکل تمام فعلهای این محقق نسبت به تغییرات این شیء مطابقت دارد. **تناسب و نسبت بین فعل تحقیقاتی او با موضوع تحقیق او وقتی مطابقت دارد که روش و برنامه با یکدیگر «هم موضوع» باشند. البته باید توجه داشته باشیم که در برنامه باید آرایش موضوعی عوض شود.**

(س): در سطح توسعه همین آرایش نیز لازم است تفاوت داشته باشد؛ زیرادر سطح توسعه موضوع و روش متحد می‌شوند.

(ج): هنگام مطالعه خود توسعه وقتی در نسبت تأثیر نگاه می‌کنیم یک نظری می‌دهیم که بحث روش است و باید بعداً به آن بپردازیم.

«وَالسَّلامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَ بَرَكاتُهُ»

مدل برنامهٔ تحقیق

جلسهٔ ۷ — ۷۷/۰۸/۳۰

استاد: حجةالاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی — تنظیم از: گروه تحقیقات مبنایی

تفاوت و ضرورت تناسب روش و برنامه تحقیق

فهرست

۱ – ضرورت تناسب «روش تحقیق»، «برنامه تحقیق» و «تغییرات موضوع» ۱

۱/۱ – تناسب این سه به معنای وحدت موضوع آن است ۱

۱/۲ – ضرورت تناسب و سنخیت فعل با تغییر مورد نظر در شیء ۲

۱/۳ ـ مدل تغییر در برُدارنده اوصافی است که وسیله کنترل تغییر می‌باشد ۲

۱/۴ ـ «روش تحقیق» روش شناسایی شی متغیر و «برنامه تحقیق» وسیله تنظیم فعالیتهای تحقیقاتی ۲

۱/۵ ـ هم سنخ بودن تغییرات شیء، روش تحقیق و برنامه تحقیق در مرحله اوصاف ۲

۱/۶ ـ وحدت مفهومی روش تحقیق و روش برنامه در عین تفاوت در چگونگی آرایش مفاهیم ۳

۲ ـ تفاوت روش شناسایی و روش برنامه پژوهش ۳

۲/۱ ـ شناسایی موضوع با ۲۷ وصف در رُوش شناسایی و بیان ۲۷ مرحله برای تغییر در روش برنامه ۳

۲/۲ ـ تفاوت آرایش اوصاف در روش شناسایی و روش برنامه ۴

۲/۳ ـ وحدت اوصاف زمانی، مکانی و کارایی درروش شناسایی، روش برنامه و موضوع متغیر ۴

۲/۴ ـ وحدت اوصاف در بهینه شناسایی، برنامه‌ریزی و موضوع تغییر علامت وحدت موضوع منطقی در این سه ... ۵

۲/۵ ـ تفاوت شناسایی نظری و شناسایی که خود تحت کنترل بوده و به کنترل عینی بیانجامد ۵

۲/۵/۱ ـ احتیاج به شاخصه برای کنترل شناسایی ۶
۲/۵/۲ ـ فعالیتهای (برنامه) تعیین کننده شیوه کنترل شناسایی ۶
۲/۵/۳ ـ مدیریت علمی حاصل جمع شناسایی و کنترل تغییر ۷
۲/۵/۴ ـ هماهنگی روش شناسایی و روش کنترل در صورت وحدت مفهومی در روش ۸
۳ ـ موضوع بررسی جاری ۸
۳/۱ ـ طبقه‌بندی علوم در مجموعه ۱۹/۰۰۰ تایی حاصل ضرب اوصاف کاربرگ تحقیقات ۸
۳/۲ ـ روش تحقیق باید قابلیّت هماهنگی تمامی تحقیقات را داشته باشد ۸
۳/۳ ـ ضرورت توجه به برنامه تحقیق برای کنترل تغییر (به عنوان یکی از عوامل انجام تغییرات مورد نظر) ۹
۳/۴ ـ بدست آوردن اوصاف جامعی که با دوگونه آرایش مولد روش شناسایی و روش کنترل (برنامه) باشد
موضوع بحث جاری ۹
۳/۴/۱ ـ کارایی آرایش موجود کاربرگ در امر گزارش‌گیری ۱۰
۳/۴/۲ ـ لازم بودن جدول روزانهٔ عملیات علاوه بر جدول گزارش‌گیری ۱۰
۴ ـ بیان شیوه‌های مختلف ضرب اوصاف کاربرگ ۱۰
۴/۱ ـ ضرب مجموعه اوصاف مقاطع در مراحل و مراحل در سطوح ۱۰
۴/۲ ـ ضرب مجموعه اوصاف خاستگاه در که تک تک اوصاف جایگاه و اوصاف جایگاه در پایگاه ۱۰
۴/۳ ـ تطبیق مجموعه اوصاف خاستگاه، جایگاه و پایگاه بر یکدیگر ۱۱
۴/۳/۱ ـ کنترل تغییر از سه طریق بر اساس شیوه سوم ۱۲

مدل برنامه تحقیق

استاد: حجة‌الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی
عنوان گذار: حجة‌الاسلام پیروزمند
ویراستار: حجة‌الاسلام جمالی
پیاده کننده: آقای رضوانی

کد بایگانی: ۰۱۰۹۱۰۰۷
تاریخ جلسه: ۷۷/۰۸/۳۰
تاریخ انتشار: ۷۷/۰۹/۱۱
حروفچینی و تکثیر: واحد انتشارات

جلسه ۷ | مدل برنامهٔ تحقیق | ۷۷/۰۸/۳۰

« ۵۵ دقیقه »

تفاوت و ضرورت تناسب روش و برنامه تحقیق

۱ - ضرورت تناسب «روش تحقیق»، «برنامه تحقیق» و «تغییرات موضوع»

حجة‌الاسلام والمسلمین حسینی: بحث درباره این بود که اگر فعل و کاری که انجام می‌گیرد تناسب به تغییر موضوع تغییر نداشته باشد قابلیت بهینه ندارد. من در باره موضوع متغیر یک فعلی انجام می‌دهم و به عبارت دیگر این یک شیء است و تحقیق ما یک روش و یک برنامه دارد. اگر در روش، فرضاً با یک شاخصه‌هایی این را مطالعه و وضعیت آنرا ملاحظه کنیم. یک تعریفی از آن به دست می‌آوریم که این، این گونه است. سپس درباره این ترسیم مطلوب هم کرده و می‌خواهیم تغییرات این را به طرف مطلوب کنترل کنیم و در این صورت یک نسخه بدهیم و یک افعالی برای کنترل شدن این مداد انجام می‌دهیم.

در اینجا چند تا سؤال مطرح است اول اینکه تناسب فعل و مناسبات این متغیر یعنی چه؟ دوم اینکه شه چیز در اینجا داریم یک موضوع دارا ی تغییر و یک مدل و روش تحقیق و یک برنامه.

حجة‌الاسلام پیروزمند: آیا منظور شما برنامه روش است؟

(ج): خیر، اگر روش برنامه هم بگوییم در این قسمت منظور ما خود افعالی است که داریم انجام می‌دهیم.

۱/۱ - تناسب این سه به معنای وحدت موضوع آن است

این سه باید به وحدت موضوع در سه سطح برسند؛ تناسب یعنی وحدت موضوع. مثلاً اگر گفتیم حروف الفبا را بر روی یک دسته از اوصاف قرار بدهیم، اشکالی ندارد، که ما علایم کتبی آنرا عوض کنیم و علایم انگلیسی جای آنها بگذاریم و یا علایم عددی جای آنها بگذاریم. اصلاً می‌توان نوع زبانش را تغییر داد ولی اگر مفهومها (نه به معنای جابجایی) عوض شود، چه ضرری دارد؟

۱/۲ - ضرورت تناسب و سنخیت فعل با تغییر مورد نظر در شیء

ما وقتی در مورد بهینه می‌گوییم یک کاری اضافه نشود و یک کاری کم نشود، نسبت به آن کاری را که داریم انجام می‌دهیم موضوعاً می‌گوییم باید متناسب باشد با تغییری که می‌خواهد در این موضوع واقع شود. سپس یک وصفی در این هست (وصف شماره ب) که فعل من نسبت به «ب» باید سنخیت داشته باشد، یعنی می‌خواهد فعل «ب» را تغییر بدهد و عامل مؤثر بر «ب» باشد. بین اثر و موثر سنخیت وجود دارد. در مرتبه بالاتر صحیح است بگوییم: وحدت موضوع دارند. اگر گفتید «آتش می‌سوزاند» باید سنخیت آتش با سوزاندن آنها را به یک صفتی برگرداند که آن صفت وحدت داشته باشد در دو منزلت تا دو چیز و دو مصداق را نشان بدهد، اگر بخواهیم در منطق تجریدی به آن نگاه کنیم. اثر چیزی که از مؤثرش قابلیت تفکیک ندارد، یعنی مؤثرش به این اثر شناخته می‌شود.

پس در این وحدت موضوعی که در اینجا می‌گوییم اگر موضوع «ب» بود آن باید تغییر کند ولی اگر ما کاری را کردیم که «ب» تغییر نکرد و یک چیز دیگری که جزء حروف الفبا نیست تغییر کرد، تغییر آن هیچ ربطی با کنترل کردن این ندارد زیرا آن فعل اضافه است. ما فعلی را می‌خواهیم که بر خصوصیات این موضوع مؤثر باشد. باید فعل شما دارای خصوصیتی باشد که آن خصوصیت با خصوصیت شیء متغیر نسبت داشته باشد یعنی در تغییراتش به منزله سبب و مسبب باشد، یعنی فعل شما ایجاد شرایط تغییر بنماید.

۱/۳ ـ مدل تغییر در بردارنده اوصافی است که وسیله کنترل تغییر می‌باشد

پس شما مجبور هستید تا در سر فصلهای اوصاف مدل تغییر و برنامه تغییر و روش برنامه نویسی تان وقتی که در مرحله وصف (نه در مرحله جزییات) و نظام اوصاف می‌رسید آن را بهینه کنید. شما با نظام اوصاف می‌خواهید برنامه را بهینه کنید. همیشه خاصیت نظام اوصاف کنترل و بهینه سازی نسبت به فعل من در کار تحقیق است یا نسبت به مدل بهینه کردن آن مطرح می‌باشند. هر گاه کلمه بهینه آمد، بدنبال آن کلمه وصف را قرار بدهید، بهینه کردن، بهینه وصف است. باید اوصاف متغیر این یک نسبتهایی با هم داشته باشند که من بتوانم از طریق مدل یا روش تحقیق و برنامه تحقیق نسبتهایش را تغییر بدهم.

۱/۴ ـ «روش تحقیق» روش شناسایی شی متغیر و «برنامه تحقیق» وسیله تنظیم فعالیتهای تحقیقاتی

مدل به ما شناسایی می‌دهد و برنامه افعال ما را تنظیم می‌کند. روش تحقیق روش شناسایی شیء متغیر و برنامه تحقیق تنظیم فعالیتهای تحقیقاتی می‌شود. هم چنین افعالی داریم که برای شناسایی این شیء متغیر به کار می‌روند که حتماً دارای یک مدلی هم نسبت به برنامه است، یعنی هم برنامه تنظیم فعلها و هم برنامه شناخت و شناسایی فعلها داریم.

۱/۵ ـ هم سنخ بودن تغییرات شیء، روش تحقیق و برنامه تحقیق در مرحله اوصاف

این سه (روش شناسایی شیء متغیر، وسیله شناسایی یا روش تحقیق و برنامه تنظیم فعالیتهای تحقیقاتی) همیشه باید وقتی به مرحله وصف می‌رسند، اوصاف آنها باید

قابلیت داشته باشند، تا بتوانند متناسب و هم سنخ باشند.

یعنی نسبت‌شان نسبت سبب و مسببی است و باید در یک جایی به وحدت مفهومی برسند.

۱/۶ ـ وحدت مفهومی روش تحقیق و روش برنامه در عین تفاوت در چگونگی آرایش مفاهیم

در یک جا باید بگوییم ابعاد مختلف یک چیز هستند. به فعل می‌گوییم: چه بعدی نسبت به شیء است می‌گوید: شرایط می‌گوییم: ما تصرف در شرایط می‌کنیم و شیء به نسبت تغییر می‌کند. شرط تحقق، نسبت به تغییر شرطیت دارد و اگر نباشند نباید آن تغییر واقع شود، یعنی آن تغییر باید تغییر تعلیقی باشد. اگر تغییر تعلیقی است صحیح است بگوییم اینها وحدت مفهومی دارند و در یک جا می‌رسند که یک دسته مفهوم هستند. البته نحوه آرایش آنها که در مدل شناسایی و در جدول تعریف قرار می‌گیرند ستونی است و از یک موضوع به یک منتجه ختم می‌شود ولی وقتی بخواهیم برنامه تنظیم ارایه دهیم اینها را تفکیک می‌کنیم و می‌گوییم : چه اموری می‌توانند موازی باشند و کافی هستند و چه اموری متوالی هستند و چه اموری نسبت بین این دو تا را نشان می‌دهند. ساختار حتماً در ستون عمودی و توسعه در ستون افقی و همیشه بین این دو تاکارآیی قرار می‌گیرد.

۲ ـ تفاوت روش شناسایی و روش برنامه پژوهش

حجةالاسلام حسینیان: ما وارد سه بحث شدیم یکی مدل شناسایی، برنامه تنظیم و شیء متغیر که در حال تغییر است. برای شناسایی به یک مدل نظری نیاز داریم که این مدل نظری همان مدل تعریف است. یعنی بر اساس مدل تعریف مدل نظری در حقیقت زمان و مکان در یک صفحه ملاحظه می‌گردد.

(ج): همه در صفحه هستند و غیر صفحه وجود ندارند.

(س): به صورت واحد ملاحظه می‌کنیم؟

۲/۱ ـ شناسایی موضوع با ۲۷ وصف در روش شناسایی و بیان ۲۷ مرحله برای تغییر در روش برنامه

در برنامه تنظیم، مراحل تغیر ملاحظه می‌شود که با آن روش اول فرق می‌کند. در قسمت سوم عملاً ما داریم تغییرات خود شیء را ملاحظه می‌کنیم، یعنی از اوصاف بیرون آمدیم.

(ج): چرا این مثال را مطرح کردیم؟ برای اینکه ما می‌خواهیم نشان بدهیم که آن جدول تعریف که روش تحقیق است و آن برنامه تحقیق عناوین هر دو باید وحدت مفهومی در جای دیگر داشته باشند.

(س): ....

(ج):که نسبت شیء متغیر به دو گونه آرایش پیدا می‌کند چراکه اصل این است که این تغییر بکند.

(س): حال سؤال این است که ما در همان صفحه ای که زمان و مکان را ملاحظه می‌کنیم، مگر بنا نیست که انعکاس مراتب تغییر را هم در همان صفحه ملاحظه کنیم؟

(ج): گاهی یک جریان و یک شیء متغیر را با همه خصوصیاتش می‌بینیم مثلا حالا شکوفه سیب است و ۲۷ خصوصیت دارد و بعد از یک ماه دیگر قطعاً شکوفه سیب نیست و آن ۲۷ تا خصوصیت را دارا نیست. وقتی هم رسیده شد ۲۷ تا خصوصیت می‌بینند ـ اگر کسی به ما بگوید این سیری را که شما تحقیق می‌کنید همیشه با یک جدول ۲۷ تائی سیر می‌کنید، اگر بخواهید در این سیب تغییر ایجاد کنید آیا باز، جدول ۲۷ تایی میآیید یا این که

یک کارهایی در ماه اول و یک کارهایی را در ماه دوم و سوم انجام می‌دهد؟

(س): ما باید در همین جدول آن آثار را ببینیم ولو اینکه انعکاسش را ببینیم، یعنی آیا از این جدول می‌توانیم به ملاحظه تغییرات شیء خارجی برسیم یا این که نیازمند به جدول برنامه هستیم؟

(ج): برنامه در یک مراحلی برای تنظیم افعال شما نسبت به کار می‌باشد.

۲/۲ ـ تفاوت آرایش اوصاف در روش شناسایی و روش برنامه

(س): آن وقت خود برنامه ریزی با روش تعریف وحدت پیدا می‌کند؟

(ج): اگر عناوین آنها وحدت نداشته باشد نمی‌تواند کار بکند زیرا بهینه شدن همیشه در اوصاف است و در اوصاف هم باید سر فصلها با یکدیگر متناسب باشند.

(س): آن گاه آیا ما می‌توانیم بگوییم سه روش داریم، روش تحقیق و روش برنامه سازی که فعالیتها را متناوب می‌کند و روش شناسایی موضوع خارجی؟

(ج): آیا اسم این را روش می‌گذارید یا می‌گویید برای خود عناوین سه آرایش داریم؟

(س): یعنی خود همین نحوه آرایشها که تغییر پیدا می‌کند مبتنی بر یک روش است.

(ج): که آن روشها می‌گویند : ما اول از فلسفه آمدیم و برای هر چیزی یک اوصاف زمانی، یک اوصاف مکانی و یک اوصاف کارآیی می‌بینیم که اینها را باید در هر جا یک آرایش خاص داد.

۲/۳ ـ وحدت اوصاف زمانی، مکانی و کارایی درروش شناسایی، روش برنامه و موضوع متغیر

(س): و این معنایش این است که روش تغییر پیدا می‌کند، یعنی ما با سه روش سه موضوع مختلف را شناسایی می‌کنیم. آیا این منظور نظر شماست؟

(ج): سه روشی که بین شان بینونیت نیست.

(س): خیر، وحدت شان از طریق اتحاد مفهومی ایجاد می‌شود.

(ج): مطالبی که در آن جا زمانی هستند در اینجا نمی‌توانند زمانی نباشند.

(س): بله حتماً زمانی هستند.

(ج): مطالبی هم که مکانی هستند، باید اینجا مکانی باشند و مطالبی هم که کارآیی هستند حتماً باید کارآیی باشند و موضوعاتشان هم باید یکی باشد.

(س): بله اگر موضوع واحد نباشد دیگر ملاک صحت نداریم.

(ج): یعنی معیار بهینه نداریم. اگر موضوعشان زمان یا مکان نداشته باشد که اصلاً ممکن نیست.

(س): منتهی اختلاف این سه آرایش در چیست؟

(ج): سه آرایش سه تا کیفیت به وجود می‌آورند. یکی از آنها می‌خواهد منتجه را ملاحظه کندو موضوع واحد منتجهٔ واحد و وحدت، کثرت شود وکثرت دوباره وحدت شود تا جایگاه یک موضوع را در ۲۷ موضوع دیگر ملاحظه کند. یعنی شیء را همیشه منتجه بین عوامل درونی و بیرونیش ملاحظه کنید. در برنامه خود شما جزو عوامل بیرونی آن هستید که یک فعلهایی را انجام می‌دهید و یک چیزهایی را کم و یک چیزهایی را اضافه می‌کند.

اینجا لااقل ابتدائاً به آن نام سه روش ندهیم و مثلاً سه آرایش داریم. یعنی مفهوم خرد و کلانش یکسان است. مفهوم خردش موضوعاتی است که زیر بخش عنوان تعریف یا عنوان برنامه قرار می‌دهیم. یعنی اگر پیدایش است اینجا نیز پیدایش و اگر تغیرات است این هم تغییرات می‌نویسیم. این سطح خردش است و سطح کلانش هم زمان، مکان و کارآیی دارد.

(س): منتها با سه هیئت

(ج): بله.

۲/۴ ـ وحدت اوصاف در بهینه شناسایی، برنامه‌ریزی و موضوع تغییر علامت وحدت موضوع منطقی در این سه

حجةالاسلام پیروزمند: وحدت موضوع یعنی چه؟ یعنی اینکه از اول تا آخر یک موضوع وجود دارد؟ مثلاً ما در مورد قندان تحقیق می‌کنیم و وقتی برنامه می‌گوییم درباره قندان است و تغییر هم تغیرات قندان است.

(ج): یک نامی به نام تغییرات و یک معنونی به نام قندان دارید. کلمه تغییرات عنوان روشی است ولی قندان عنوان روشی نیست. شیء با خصوصیات خاص شخصیه دارید که تحت یک قوانینی شدنش انجام می‌پذیرد، قوانین شدنش باید با قوانینی که شما با آنها برنامه ریزی یا کنترل می‌کنید، تناسب داشته باشد. چه آنجایی که شناسایی می‌کنید و چه افعالی که برای شناسایی آن بکار می‌برید باید مناسبت داشته باشند. خود قندان باید از آن قوانین تبعیت کند. البته اگر تئوری شما صحیح باشد می‌توانید در بالا تئوری و نظریه بنویسید و بعد بگویید: در باره شیء متعین متغیر نظر می‌دهد و همچنین درباره شناسایی شیء متغیر نظر می‌دهد و هم چنین در باره افعالی که باید انجام بگیرد برای شناسایی شیء متغیر هم نظر می‌دهد. من از پایگاه فلسفی واحد سه تا فلاش پایین آوردم. حالا وقتی می‌خواهد نظر بدهد، فرضاً می‌گوید: شدن با زمان و مکان و کارآیی انجام می‌گیرد و عین این را باید در سه تا مطلب بگویید. من وقتی کلمه بهینه را روی شناسایی بیاورم یا وقتی بهینه را روی فعل می‌آورم، همانند زمانی است که بهینه را روی موضوع می‌آورم. یعنی با همان عناوینی که موضوع می‌تواند بهینه شود(یعنی کنترل و هدایت شود) شناخت و فعل بهینه می‌شود. پس شیء منطقی ما چه نظام گمانه، گزینش و پردازش ذهنی باشد و چه افعال خارجی برای گمانه، گزینش و پردازش باشد و چه شیء باشد، هر سه از نظر دستگاه منطقی شما شیء متغیر است که برای شدن اندازه گیری می‌شود.

(س): این در شکل کلان درست است به همین دلیل به فلسفه بر می‌گردد.

(ج): احسنت! از آنجا باید تا آنجایی بیاید که لقب دومین تنظیم اوصاف دارد. البته وقتی می‌خواهید فعل متوالی و متوازی بیاورید غیر از وقتی است که نسبت تأثیرها را کنار هم می‌گذارید و تحلیل و نتیجه‌گیری می‌کنید.

۲/۵ ـ تفاوت شناسایی نظری و شناسایی که خود تحت کنترل بوده و به کنترل عینی بیانجامد

(س): باید سؤال را مشخص‌تر بیان کنم. حضرتعالی در روش تحقیق تعبیر می‌کنید که روش شناسایی شیء متغیر است و در جلسه قبل تعبیر رساتر بود که کنترل شدن شیء است. برنامه را هم می‌گوئید: تنظیم فعالیتهای تحقیقاتی،

این دو چه تفاوتی دارند؟ شناسایی شیء متغیر از چه طریقی انجام می‌گیرد؟

(ج): از طریق افعالی انجام می‌گیرد. یک وقتی شناسایی نظری است که در شناسایی نظری ما یک انتزاعی می‌کنیم و دست از خارج بر می‌داریم و دیگر یک مفهوم داخل دستگاه ذهن ما است. دوباره آن را می‌پردازیم تا انتزاعهای بعدی آن و تا زمانی که به بزرگترین انتزاع می‌رسانیم. حالا اگر به بزرگترین انتزاع نرسیدیم و مثلاً سلب و ایجاب را با یک روشی روی امتداد و کشیدگی می‌آوریم، یکی پس از دیگری احکام آن را می‌گوییم، در اینجا شیء متغیر خارجی به معنای اینکه یک چیز دیگری داشته باشیم نیست و کاری هم نمی‌کنیم مثلاً: پشت میکروسکوپ و یا تلسکوپ بنشینیم و از طریق یک وسایلی یک عکس العملهایی را کنترل کنیم، ما این کارها را نمی‌کنیم و مرتباً کار ذهنی و نظری خودمان را انجام می‌دهیم. و حتی می‌توانیم یادداشت نکنیم و تنها نسبت را ببینیم و اذعان به نسبت پیدا کنیم و سراغ اذعان دومی برویم. در اینجا نیازی به تطبیق نداریم و فقط فعالیتهای ذهنی است. شرط صحتش تلائم وحدت و کثرتش با آن اصل اولیه ای است که انتزاع کردیم. مثلاً قانون اندراج هم در آن اصل است.

۲/۵/۱ ـ احتیاج به شاخصه برای کنترل شناسایی

اما یک وقتی است که می‌گویید من باید نسب به این مرتباً شاخصه بگیرم، برای اینکه معنای شاخصه روشن تر شود مثالی از پزشکی بزنیم که مبتلا به نوع افراد بود است. مثلاً هر روز صبح یا شب از بیمار خون می‌گیرند و به آزمایشگاه می‌برند و می‌خواهند کنترل کنند که وضعیت خونی چگونه است. دکتر هر چند نسخه داده ولی حتی وقتی که نسخه برای معالجه می‌دهد کنترل می‌کند که آیا این تزریقی که کرد و این سوزنی را که داد درست انجام شده یا نه؟ وضعیت خود بیماری چگونه است؟ وضعیت دواهایی که داده چگونه است؟ فرضاً بیمار دارای یک عفونتی است و می‌خواهد مرتباً کنترل کند که فعالیت میکروبها چگونه است؟ مقابله هایی که شد چکار کرده است؟ مثال دیگر اینکه دیدبان لشکر که مرتباً گزارش لحظه ای به اتاق فرماندهی می‌دهد مرتباً می‌گوید نیروهای شما چگونه جلو می‌روند و نیروهای آنها چگونه عملیات را انجام می‌دهند؟ این فرمانده مرتباً در حال تصمیم گیری است و در عین حالی که محور عملیات معین کرده است ولی اطلاعاتی که به او می‌رسد، وضعیت تصمیم گیری او را مرتباً بهینه می‌کند. حال آیا فعالیتها، روش شناسایی و موضوع مورد شناسایی در خارج محقق هستند یا نه؟

(س): اینکه خود شیء محقق است قبول، ولی تفاوت بین روش شناسایی با فعالیتها چیست؟ آیا این فعالیتها برای شناسایی است؟

(ج): بله، در اینجا فعالیتها برای شناسایی است، یعنی بنده شاخصه معین می‌کنم. و می‌گویم: بروید نمونه آماری بیاورید.

۲/۵/۲ ـ فعالیتهای (برنامه) تعیین کننده شیوه کنترل شناسایی

(س): آیا الآن برای ما فعالیتهایی برای شناسایی موضوعیت دارد؟

(ج): حال به جدول بر می‌گردیم تا تطبیق بهتری صورت بگیرد. شما وقتی می‌خواهید یک چیزی را بشناسید یک ارتکازاتی درباره آن دارید که این ارتکازات

باید بهینه شوند مفروض این است که الآن یک نوع نسخه دادنی هست و می‌خواهد یک نسخه دادنی هم بعداً انجام شود. شما در اول کار مجبور هستید به ارتکازات رجوع کنید و فعالیتی را که در اینجا دارید فعالیت پیدا کردن گمانه های تأمینی است.

حال برای شما گمانه های تأمینی در پزشکی یا در علوم سیاسی درباره چه چیزهایی مهم است؟ شما حتماً یک جدول گمانه زنی برای ۴ پیدا کردن کتابها نیاز دارید. یک وقتی است میگوییم هر مقدار کتاب پزشکی وجود دارد بیاورید یا اصلاً ما بحث را در عینیت مطرح کنیم. آقایان موفق می‌شوید و آقای خاتمی هم می‌گوید: تحقیقات میدانی کنید. نه، ده نفر بلکه صد نفر به شما می‌دهد و وقتی می‌خواهید برای صد نفر مطالعه کنید به کتابخانه پزشکی مراجعه می‌کنید و می‌گویید چند جلسه کتاب دارید. مثلاً در مورد اقتصاد ۲۵ هزار جلد کتاب متنوع در کتابخانه دانشگاه تهران وجود دارد و ما نمی‌گوییم که پزشکی خیلی بیشتر از اقتصاد دارای سابقه علمی و فعالیت است ولی با این حال شما صد نفر دارید و ۲۵ هزار جلد کتاب در موضوع پزشکی اختیارتان می‌باشد. اینها به شما مراجعه می‌کنند که ما چه کتابهایی را بخوانیم و به چند صورت می‌توان کار کرد. یکی اینکه بگوییم هم کتابها را بخوانید و وقتی می‌گویید همه کتابها را مطالعه کنید و خلاصه کنید می‌روند و مطالعه می‌کند و سپس خلاصه می‌کنند. حالا می‌گویند ۲۵ هزار فهرست داریم که اگر هر فهرست چهار صفحه داشته باشد می‌گویید صد هزار صفحه فهرست می‌شود. حال این فهرست را چکار می‌کنید، می‌خواهید مدیریت تحقیق بکنید. شما باید یک جدول داشته باشید که در طبقه بندی بتواند بگوید چه گمانه هایی لازم است. معنای فعالیت (فعل) که می‌خواهید تقسیم کنید و به افراد سرفصل بدهید برای آوردن آنچه که هست و درباره آن موضوعی است که مورد نظر شماست.

۲/۵/۳ ـ مدیریت علمی حاصل جمع شناسایی و کنترل تغییر

(س): من می‌خواهم بگویم تفاوت از همین جا ناشی می‌شود یک روشی دارید که می‌فرمایید چه گمانه هایی را می‌خواهیم و چه اطلاعاتی را جمع آوری و چه اطلاعاتی را حذف کنید. یعنی در تأمین اینگونه و در مراحل مختلف هم اینگونه است و آنچه وجه مشترک روش تحقیق است این است که به شما می‌گوید: چگونه گمانه بزنید و چگونه گمانه هایتان را به جمع‌بندی برسانید؟ و این تفاوت دارد با اینکه شما می‌خواهید گمانه بزنید و باید ده تا کتاب تهیه کنید و این ده تا کتاب را از کجا بیاورید. افراد آنها را همزمان و پشت سر هم مطالعه کنند و با چند نفر مطالعه کنند که این فعالیتهایی که برای بدست آمدن اطلاعات لازم است برنامه می‌شود و ما که الآن این را نمی‌خواهیم.

(ج): زود نگوییم که می‌خواهیم یا نمی‌خواهیم یک وقتی است که ما زود می‌گذاریم و می‌گوییم: و ما کاری به آن نداریم و فقط روش می‌خواهیم که در دانشگاه تدریس کنیم؛ می‌خواهد صد هزار سال یا یک سال تحقیق شود ولی یک وقتی است که شما می‌خواهید تحقیقات را مدیریت کنید و روش و برنامه شما باید نتیجه ای نسبت به موضوع آن تحویل بدهد. می‌گوید مدیریت عملی و بهینه عملی می‌کنم. می‌گویید: معنای مقدار لازم و کافی که به نسبت مقدورات نه زیاد و نه کم باشد چیست؟ شما رییس

پژوهشگاه می‌شوید و تحقیقات را مدیریت می‌کنید تا به نتیجه برسد. یک وقتی است که می‌گویید: من اینکار را می‌خواهم انجام بدهم و تشریح کنم به اینکه با چه ابزاری و در چه برنامه ای و سپس عملیات شناسایی را انجام می‌دهم.

۲/۵/۴ ـ هماهنگی روش شناسایی و روش کنترل در صورت وحدت مفهومی در روش

یک وقتی می‌گویید: من منطق آن را که چگونه شناسایی می‌کند می‌دهم، ولی چند چیز آن صفر و کور است، یعنی نمی‌دانم که این گمانه های تأمینی را چگونه و در چه مقدار و با چه دسته بندی انجام بدهم.

(س): این را در روش تحقیقتان مشخص می‌کنید.

(ج): روش تحقیق ما اگر به فعل مقید نشود آیا می‌توانیم عام بکنیم یا نه؟

(س): به فعل قید می‌خورد.

(ج): من به موضوع قید می‌زنم بدون اینکه به فعل قید بزنم. اگر به فعل قید خورد توالی تا آخر پیدا می‌شود. می‌گوییم: این نسبت از مقدورات برای مرحله گمانه می‌باشد مثلاً اگر صد هزار تومان دارید، این نسبت مقدورات را برای گمانه بگذارید. اگر صد میلیارد هم دارید باز همان نسبت را برای گمانه می‌گذارید. بعد در خود گمانه می‌گوییم؛ چند یک مقدورات برای این بخش از گمانه می‌باشند. این روش فرقش با منطق صوری این است که وزن یا ضریب فنی تخصیص را نسبت به موضوعات تحویل می‌دهد و این روش هم به مراحل برنامه و هم به بکارگیری روش نظر دارد. البته عناوینی که در این دستگاه قرار می‌دهیم باید با هم وحدت داشته باشند و با هم بخوانند. اگر وحدت مفهومی نداشته باشند نمی‌توانند این کار را انجام بدهند، یعنی نمی‌توانیم هماهنگ کنیم.

۳ ـ موضوع بررسی جاری

۳/۱ ـ طبقه‌بندی علوم در مجموعه ۱۹/۰۰۰ تایی حاصل ضرب اوصاف کاربرگ تحقیقات

(س): حالا ما عملاً در این مقطع از بحث می‌خواهیم هر دو را با هم انجام بدهیم.

(ج): جامع و نسبتها را می‌گوییم و چند چیز دیگر را باید بگوییم. در رابطه با جدول گفتم سه حلقه بزرگ در هم قرار می‌گیرد. مقاطع بزرگترین حلقه را نشان می‌دهند، یعنی پیدایش، تغییرات و تکامل را در «مبادی، مبانی و نتایج» در «نقد، نقض و طرح» ضرب می‌کنیم. این مقطع و سه سرفصل با همدیگر بزرگترین مجموعه یا زیر بنای همه مجموعه را تحویل می‌دهد. چرا بزرگترین می‌گوییم؟ چون وقتی هم آنها را ساده می‌کنیم به اینها می‌رسیم یعنی ۲۷ تا تحویل داده می‌شود که این ۲۷ تا در ۲۷ تای دومی ضرب می‌شود که بنام مراحل در خاستگاه، جایگاه و پایگاه طرح شده است. این ۲۷ تا ضرب در ۲۷ تا ۷۲۹ تا می‌شود و ۷۲۹ در سطوح ضرب می‌شود و سطح خاستگاه، سطح جایگاه و سطح پایگاه در هم ضرب می‌شوند و بعد در ۷۲۹ تا ضرب می‌شود و مجموعاً ۱۹/۰۰۰ تا می‌شود.

این ۱۹ هزار تا باید طبقه بندی علوم را تحویل بدهد و ما حتماً طبقه بندی را لازم داریم.

۳/۲ ـ روش تحقیق باید قابلیّت هماهنگی تمامی تحقیقات را داشته باشد

(س): چه ربطی با روش تحقیق و برنامه تحقیق ما دارد؟

(ج): یادمان نرود که شما می‌خواهید روش تحقیق را از

یک زاویه ای نگاه کنید و این روش یک روش بریده شده‌ای که کاری به شدن ندارد، نیست. شما یک کاری در پزشکی انجام می‌دهید و در یک بخش و یک دپارتمان و یک مجموعه دیگر روی زیست شناسی و انسان شناسی و ریاضی کار می‌کنند، تغیرات آنجا باید در دستگاه شما وارد شود و بالعکس. جایگاه وزن بحث شما در تغییرات باید معلوم باشد

(س): کسی که کل اینها را هماهنگ می‌کند موضوع تحقیق او کل اینها است احتیاج به این دارد.

(ج): آیا روش تحقیق شما باید پذیرای این باشد یا نباشد؟

۳/۳ ـ ضرورت توجه به برنامه تحقیق برای کنترل تغییر (به عنوان یکی از عوامل انجام تغییرات مورد نظر)

(س): بله وقتی روش ارائه می‌دهیم ولی الآن نمی‌خواهیم طبقه بندی موضوعی بکنیم.

(ج): یک وقتی ۱۹ هزار تا یکی یکی درست می‌کنیم و یک وقتی هم درست نمی‌کنیم ولی ورودی برایش می‌گذاریم و آنرا انتزاع و قیچی نمی‌کنیم. یعنی می‌دانیم که روش ما از جمله روشهایی است که هم تقوم نسبت به بالاتر و هم نسبت به مرتبه نازل‌تر از خودش دارد.

روش ما این خصلت را دارد ولو در یک موضوع بکار می‌بریم. ربطش را با برنامه اش می‌شناسیم هر چند الآن نخواهیم به برنامه‌اش بپردازیم و در عین حالی که در مسأله شدن نمی‌توانید برنامه را حذف کنند. برنامه جزء روش است و روش شناسایی بدون برنامه شناسایی نمی‌تواند کار کند. در آنجا هم می‌گویند به نسبت امکانات را این این گونه تقسیم کنید و لو بخواهید فردی کار کنید. یعنی دیگر اوقات نفر به ساعت خودتان را فردی و به نسبت این گونه توزیع و تقسیم کنید تا بتوانید ... به خوبی در وقت مناسب گزارشگری و تحلیل را درست انجام بدهید. **غلط بودن تحلیل و غلط بودن شناسایی در جایی که کارها وزن دارد، فقط به وزن موضوع درون این برنمی‌گردد، بلکه به وزن فعل متناسبش هم بر می‌گردد.** من کار روش تحقیق را تطبیق کردم و غلط بوده است و حالا نسبت به این غلط بودن کسی می‌گوید: روش تحقیق شما نسبت به آن غلط بود و دیگری می‌گوید: روش تحقیق غلط نبوده است، بلکه تقسیم به نسبت فعالیتها غلط بوده است به اینکه مثلاً گزارشها به درستی ارائه نشده است. به عبارت دیگر کار شما غرق در مطلب و دل بسته به یک موضوعی می‌شود که وزنش در جدول ۳۴۳ بوده و حال آنکه از نظر گزارشگری و کنترل ارزش و بها ۸ دادند. یا به چیزی که وزنش ۸ بوده به اندازهٔ ۲ بهاء داده‌اند که در این صورت حتماً غلط در میاید. یعنی میزان هزینه و مقدار وقتی را که شما صرف می‌کنید و میزان دقت و پردازشی را که می‌کنید و نمونه‌گیری که انجام می‌دهید باید تناسباتش با تناسبات کار تحقیق شما سازگار باشد

۳/۴ ـ بدست آوردن اوصاف جامعی که با دو گونه آرایش مولد روش شناسایی و روش کنترل (برنامه) باشد موضوع بحث جاری

(س): در آخر کار ما از این کاربرگ چه انتظاری داشته باشیم و باید به چه جمع‌بندی برسیم؟

(ج): اینها ابزارهای کار شما هستند. به عبارت دیگر این کاربرگ در هر مرتبه از این جدول باید نحوه کارش تا آخر روشن باشد.

(س): آیا این کاربرگ باید روش تحقیق یا برنامه تحقیق بدهد و یا یک چیزی که هم از آن روش تحقیق و هم برنامه تحقیق بدست بیاید؟

(ج): باید با آرایشی که در مفرداتش وجود دارد با یک تغییر در آرایش برنامه و با یک تغییر روش بدهد.

۳/۴/۱ ـ کارایی آرایش موجود کاربرگ در امر گزارش‌گیری

(س): البته خودش آرایش دارد.

(ج): خیر، آرایشی را که دارد برای فیش برداشتن و گزارشگری است.

۳/۴/۲ ـ لازم بودن جدول روزانهٔ عملیات علاوه بر جدول گزارش‌گیری

باید جدول روزنامهٔ عملیات برنامه‌تان را هم بتوانید در این تنظیم کنید، یعنی بتوان به خود برنامه‌تان نگاه کرد. مثلا در دو ستون بنویسیم: هزینه راندمان، یعنی چه مقدار انجام داده و چه مقدار کارهایی شده است، باید بتوانید اینها را تحویل بدهید.

۴ ـ بیان شیوه‌های مختلف ضرب اوصاف کاربرگ

بعد از اینکه روشن شد باید فعل و شناختی که انجام می‌گیرد و موضوعی که تحت شناسائی است، در سرفصلها با حفظ تغییر آرایش وحدت داشته باشند، سه نوع ضرب کردن در این عناوین وجود دارد.

۴/۱ ـ ضرب مجموعه اوصاف مقاطع در مراحل و مراحل در سطوح

یک نوع طبقه بندی را تحویل می‌دهد که ۱۹ هزار و یک مقدار می‌باشد. البته سر جای خودش خدمت شما گفتیم خود خاستگاه را مستقلاً در خودش ضرب می‌کنیم که ۲۷ تا می‌شود. باز در مرحلهٔ دومش ضرب می‌کنیم و نحوهٔ ضربی را که در اینجا می‌گوییم، مقید نمی‌کنیم که مقاطع با هم باشند. این چه چیزی را تحویل می‌دهد؟ این آن طبقه‌بندی را به آن معنا تحویل نمی‌دهد.

۴/۲ ـ ضرب مجموعه اوصاف خاستگاه در که تک تک اوصاف جایگاه و اوصاف جایگاه در پایگاه

(س): در دومی چه چیزی را ضرب کردیم؟

(ج): دومی نمی‌آید «مقاطع، مراحل و سطوح» را در خودشان ضرب کند و بعد جدول مقاطع را در مراحل و مراحل را در سطوح ضرب کند بلکه ابتدائاً خاستگاه و بعد جایگاه و بعد پایگاه را ضرب می‌کند. این سیر یک پژوهش را در اینجا بیان می‌کند. سه تا جدول ۲۷ تایی در هم ضرب می‌شود ولی می‌گوید پیدایش آن در بیرون، موجودش در بخش مبادی و در بخش «ثبوت نسبت و اثبات» و در «نقد، نقض و طرح» و «تصنیف، تألیف و مصداق» چیست؟ حالا من سطری گفتم در همه‌اش ضرب هم می‌شود. بنابراین در اولی ۲۷ تا را تمام می‌کنید و دومی را در هر خانه گردش می‌دهیم و اینجا تفسیر شده است. اولی ضرب شد، یعنی «پیدایش، تغییرات و تکامل»، «درون، بیرون و ربط»، «موجود، مطلب و انتقال» ضرب شده و سپس معنا شده است. آن چیزی که معنا شده اینگونه معنا شده است. حالا می‌خواهیم بگوییم اگر جدول «مبادی، مبانی و نتایج» هم معنا شده باشد و این شده باشد آیا تمام این را در خانهٔ اول این بکار می‌برید؟ یعنی آیا جدول گمانه زنی فلسفی (گمانهٔ تأمین) شما این جدول می‌شود؟ اگر گمانهٔ تأمینی بشود یعنی چه؟

(س): یعنی برای تأمین، نظام سئوالات شود؟

(ج): بله، اگر برای تأمین نظام سئوالات شود، و در پزشکی بخواهیم مثال بزنیم یعنی چه؟ یعنی شمّا حتماً در پزشکی باید فلسفهٔ پزشکی را پیدا کنید. در فلسفهٔ پزشکی ده تا، صد تا و.. تئوری وجود دارد، چه در پزشکی قدیم که عناصر اربعه و طبیعت چهارگانه درست می‌کردند و چه در پزشکی موجود که اول باید فلسفه‌اش و بعد باید فلسفهٔ تکاملش را بدانید که تغییرات تکاملش چه تغییراتی هستند؛ حالا چه طب قدیم یونانی، هندی، چینی و.. باشد تا طب جدید و بعد باید ببینید الگوی ارزیابی آنها چه چیزهایی هستند و بعد هم بگویید: مثلاً نظام توصیف شرایط موجودشان در پزشکی چیست؟ این را حتی تا ساختمان بیمارستان که گردش عملیات پزشکی در آن انجام می‌گیرد و تا کنترلی را که می‌کنند می‌برید. می‌گویید همهٔ اینها در این امر دخیل می‌باشند. به عبارت دیگر می‌گویید باید علوم پزشکی کلاً مورد توجه قرار بگیرد. طبیعتاً واضح است که به تعریف ارگانیزم، پرستاری، دارو و ... ارتباط پیدا می‌کنید. مفروض این است که در این جدول چیزی نیست که از «پیدایش، تغییرات و تکامل»، «بیرون، درون و ارتباط»، «موجود، مطلوب و انتقال» بیرون باشد. یک وقتی می‌گوئیم این کم است ، باید ۷۲۹ تا باشد یا این کلی است و باید به ۷۲۹ تا تقسیم شود.

ولی به هر حال جدول اول این است که نسبت به چه چیزهایی سؤال دارم و این سؤالات را چگونه طبقه‌بندی کنم و چگونه باید نظام بدهم؟ شما این مسأله را تا این ستون آخر بیاورید.

یک وقتی است که شما اینگونه برخورد نمی‌کنید و می‌گوئید: اینها را باید عوض کنید. من می‌گویم: باید چگونه ببریم؟ می‌گوئید: باید به گونه‌ای تقسیم کنید تا بتوانید بررسی کنید که پیدایش این موضوع در اقوام مختلف چگونه بوده است؟ مناطق مختلف، شخصیتهای مختلف را باید روی شناسائی آنها ببرید. اگر من توانستم این را جواب بدهم (که در این بخش دارید) تمام است و اگر نتوانستم ابزار شما ابزار کاملی نیست.

شیوهٔ دوم این است که نسبت به کل این باکس که در وسط دارید می‌گوئید: خانه‌اش را یک بار تطبیق می‌کنیم.

(س): یعنی ۲۷ تای از خاستگاه درست می‌کنیم و بعد یک بار در مبادی و یک بار در مبانی و یک بار هم در مقاصد ضرب می‌کنیم؟

(ج): بله، آنوقت باید متناسب با هرکدام حرف بزنید. یعنی مثلاً آنجایی که می‌گوئید نظام فلسفی پزشکی را می‌خواهیم تا تشکیلات و تا کنترل، با آنجایی که می‌خواهیم بگوئیم مرحلهٔ بعدش را می‌خواهیم فرق دارد.

(س): این جدول چیست؟

(ج): این جدول خاستگاه «پیدایش، تغییرات و تکامل» است. می‌گوئیم از این فلسفهٔ پزشکی این عملیات کنترل بهبود پیدا می‌شود. شروع و ورودش فلسفه و خروجی آن عملیات کنترل محصول است. آنوقت می‌گوئیم باید این را در کل جایگاه بچرخانید.

۴/۳ ـ تطبیق مجموعه اوصاف خاستگاه، جایگاه و پایگاه بر یکدیگر

یک وقتی می‌گوئیم در کلیه خانه‌ها و دوباره وقتی به مرحلهٔ دوم رسید تا کنترل محصول فلسفه می‌آید. یعنی ۲۷ نوع یا ۹ نوع تقسیم از فلسفه تا کنترل محصول داشته باشیم. امّا یک وقتی می‌گوئیم: همانگونه که در خانه اول

گفته است و یک وقتی می‌گوئیم: این یک خانه برابر با آن خانه است که نظر سوم است.

(س): آن از کجا آمده است؟

(ج): مفروض این است که این مربوط به خانهٔ دوم است، می‌گوئیم: خانهٔ یک این برابر با خانهٔ یک این است، یعنی در جدول ۲۷ تایی خاستگاه برابر جدول جایگاه و برابر جدول پایگاه است. یعنی جایگاه، پایگاه و خاستگاه هر سه رویهم تطبیق می‌شوند.

(س): که کل آن ۲۷ تا می‌شود.

۴/۳/۱ ـ کنترل تغییر از سه طریق بر اساس شیوه سوم

(ج): کل آن یک ۲۷ تا می‌شود که از سه تا فلاش و از سه طرف بهم می‌رسد و آنوقت اسمش را کنترل و برنامه می‌گذاریم. یعنی می‌گوئیم ما برای اینکه غلطگیری و تصحیح بکنیم و لو خود شناخت باشد می‌گوئید: این مرحلهٔ از کار شناخت کنترل شد، می‌گویی: با سه تا فلاش کنترل شده است، از «خاستگاه، جایگاه و پایگاه» آمده است. این کنترل در شناخت، برنامهٔ شما در شناسائی را با مدل شما در شناسائی متحد می‌کند.

(س): که این سومی برنامهٔ شناسائی می‌دهد؟

(ج): برنامهٔ شناسائی و خود روش شناسائی با هم متحدند، یعنی هر دو یک چیز هستند و می‌گوئید: اگر وقتی از خاستگاه می‌آئیم اینجا می‌رسیم و از این طرف هم یک فعالیتهایی باید انجام بدهیم. که اگر به اینجا نرسیدیم کار اولی غلط بوده است و باید در آن تردید کنیم. حالا ولو آن کار را سه نفر بخواهد انجام بدهد و همزمان نباشد. باید مطمئن باشد که آیا قسمت اول کارش صحیح بوده یا خیر؟

«وَالسَّلامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكاتُهُ»

مدل برنامهٔ تحقیق

جلسهٔ ۸ ۷۷/۰۹/۰۳

استاد: حجةالاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی تنظیم از: گروه تحقیقات مبنایی

بررسی سه احتمال پیرامون تنظیم «مدل برنامه»

فهرست

۱ ـ فرق بین آرایش «توسعه، ساختار، کارائی» در «جدول برنامه» و «جدول تعریف»..... ۱

۲ ـ ضرورت به وحدت مفهومی رسیدن «مدل شناسائی، مدل برنامه و مدل سازمان»..... ۲

۲/۱ ـ «موضوع» از نظر فلسفی، جامع وحدت «مدل شناسایی، مدل برنامه و مدل سازمان»..... ۲

۲/۲ ـ تفاوت مفهومی و تمثیلیِ «مدل شناسایی، مدل برنامه و مدل سازمان»..... ۲

۲/۳ ـ تفاوت منطقی مدل شناسایی، مدل برنامه و مدل سازمان به «سهم تأثیر»، «روند» و «قاطعیت»..... ۳

۳ ـ بررسی چند احتمال پیرامون ترکیب مواد در «مدل برنامه»..... ۴

۳/۱ ـ احتمال اول: استخراج ۹ سطر مکانی از سه جدول ۲۷ تایی بخش «خاستگاه، جایگاه و پایگاه» برای امور موازی ۴

۳/۲ ـ احتمال دوم: استخراج امور موازی و متوالی از ضرب مواد «مقاطع، مراحل و سطوح» تا ۱۹۰۰۰وصف ۴

۳/۳ ـ احتمال سوم: استخراج امور موازی و متوالی از ضرب مواد «خاستگاه، جایگاه و پایگاه» تا ۱۹۰۰۰وصف.... ۵

۳/۳/۱ ـ توانمندی ۱۹/۰۰۰ خصوصیت برای ارائه نظام شاخصه و مطالعه منطقی تا جزئیت ۶

۳/۳/۲ ـ تعیین سطوح موازی و متوالی در احتمال دوّم و سوّم..... ۷

۴ ـ سعه و ضیق مدل برنامه، متقوم به آرایش در جدول تعریف..... ۸

۴/۱ ـ کارائی احتمال اول برای تنظیم کلیات برنامه ۹

۴/۲ ـ بررسی ۲۷ یا ۷۲۹ محورهای عملیاتی در احتمال دوّم و سوّم..... ۱۰

۴/۳ ـ ضرورت بررسی انعطاف و انقباض در مدل برنامه براساس امکان سنجی ۱۳

مدل برنامه تحقیق

استـــــتاد:	حجةالاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی	کـد بایگـانی:	۰۱۰۹۱۰۰۸
عنوان گذار:	حجةالاسلام صدوق	تاریخ جلسه:	۷۷/۰۹/۰۳
ویراستار:	حجةالاسلام رضوی	تاریخ انتشار:	۷۷/۰۹/۰۸
پیاده کننده:	آقایان رضوی و رضوانی	حروفچینی و تکثیر:	واحد انتشارات

جلسه ۸ | مدل برنامهٔ تحقیق | ۷۷/۰۹/۰۳

« ۵۹ دقیقه »

بررسی سه احتمال پیرامون تنظیم «مدل برنامه»

۱ ـ فرق بین آرایش «توسعه، ساختار، کارائی» در «جدول برنامه» و «جدول تعریف»

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: بحث در بارهٔ بررسی «سر برگ بانک اطلاعات» است. در این بحث پیرامون قسمتی که دربارهٔ آرایش برنامه‌ای بود دو نکته بیان شد. یکی اینکه باید «سطوح» که معادل «ساختار» است در آخر باشد؛ یعنی در ستون عمودی قرار گیرد نه در ستون افقی. «مقاطع» نیز جای «توسعه» را می‌گیرد. و تقسیماتی که بین مقاطع وجود دارد جای «کارآئی» را می‌گیرد؛ یعنی باید نسبتی بین این و این باشد؛ یعنی این را که تا آخر داریم مرتباً نسبتش از بالا کنترل می‌شود. به عبارت دیگر هر خانه‌ای که از اجزاء کارایی است هم باید به ساختار، نسبت داشته باشد (بگونه‌ای که بتوان آنرا از ستون عمودی ملاحظه نمود) و هم باید بخشی از زمان باشد (بگونه‌ای از طرف دیگر نیز قابلیت خواندن داشته باشد). این را قبلاً به صورت دایره نشان داده بودیم ولی مهمترین قسمتی که داشتیم دوتا فلش بود. فلش افقی، زمان است و فلش عمودی، مکان است. چرا نام اینطرف را مکان می‌گذاریم؟ زیرا اینها اموری هستند که همزمان باید بتوانند حضور داشته باشند. در محور مراحل بصورت همزمان حضور دارند و اینجا نیز باید همیشه سطوح بصورت همزمان حضور داشته باشند. همچنین وقتی ساختار برش زده می‌شود همیشه باید تمام قسمتهای آن حضور داشته باشد به خلاف امور متوالی که باید از یک مرحله بگذریم تا به مرحلهٔ بعد برسیم. پس امور متوالی یا زمان در بزرگترین سطح برابر با توسعه است و امور موازی (هم‌عرض و در موازات هم) یا مکان باید مفهوم «محوری، تصرفی و تبعی» داشته باشد.

بعد از این توضیحات می‌گوییم که باید در پایان سه چیز وحدت مفهومی پیدا کنند.

حجةالاسلام صدوق: لطفاً قبل از این به اختلاف این جدول با روش تعریف بپردازید.

(ج): در جدول تعریف همیشه باید ساختار در وسط باشد؛ یعنی هرگاه بخواهیم این جدول را پرکنیم برای بردن در جدول تعریف باید ساختار در وسط قرار گیرد و توسعه بالا و کارآئی پائین قرار گیرد. «کارآئی» در این جدول در موازات قرار می‌گیرد. البته یک سئوال مهمی هست که آیا «کارآئی» میتواند همانند مکان تقسیماتی پیدا کند یا خیر که بعد به آن خواهیم پرداخت.

۲ ـ ضرورت به وحدت مفهومی رسیدن «مدل شناسائی، مدل برنامه و مدل سازمان»

همانگونه که گفتیم سه چیز باید به وحدت مفهومی برسند؛ یعنی وحدت و کثرتِ یک چیز باشند، بگونه‌ای که عناوین آنها ممکن نیست متعدد باشد. شما مدل سازمان، مدل برنامه و مدل تصرّف دارید که در حقیقت باید تقسیمات آنها به وحدت برسند.

۲/۱ ـ «موضوع» از نظر فلسفی، جامع وحدت «مدل شناسایی، مدل برنامه و مدل سازمان»

جامع وحدت این سازمان، برنامه و مدل شناسائی چه چیزی است؟ خود موضوع‌تان از نظر فلسفی، یعنی موضوع متصرف‌فیه‌تان هر چیزی که هست تقسیمات آن باید در روش در سه جا بیاید و به سه صورت هم باید بیاید؛ یعنی در مدل شناسائی‌تان بنابر سهم تأثیر در منتجهٔ واحد باید موضوع واجد یا شیء واحد در این طرف جدول تعریف باشد و در پایان نیز باید بین ۲۶ منتجه یک منتجهٔ واحد باشد و نباید متعدد باشد؛ لذا باید «اوصاف توسعه، اوصاف ساختار و اوصاف کارآئی» از جهت سهم تأثیر داشتن نه از جهت دیگر حضور داشته باشند. پس حتی کارآئی هم روی خود شیء باید اثر داشته باشد هر چند اثر آن کمتر است. به عبارت دیگر اینگونه نیست که کارآئی برآیند دو بُردار باشد بگونه‌ای که بگوئیم یک بردار، بردار زمان یا توسعه است و یک بردار هم بردار مکان یا ساختار است و بعد برخورد اینها بهم یک منتجه می‌دهد. بلکه در واقع سه تا بردار به نامهای زمان، مکان و دارایی داریم که کارآئی کمترین سهم را دارد آنهم با حفظ تقسیماتی که قبلاً در جدول تعریف بیان شده است.

جدول تعریف باید از یک شروع شود و به یک نیز ختم شود. فعلاً این جدول را به جدول جامعه تطبیق نمی‌کنیم؛ زیرا در بحث روش هستیم.

۲/۲ ـ تفاوت مفهومی و تمثیلیِ «مدل شناسایی، مدل برنامه و مدل سازمان»

بنابراین ما سازمان، برنامه و مدل شناسائی یا مدل انجام تصرف داریم که با یکدیگر تفاوتهایی دارند. مدل شناسایی مربوط به تصرفی است که همیشه انجام میدهید ولی مدل برنامه، تنظیم افعال است و مدل سازمانی مربوط به آنچیزی است که دارای فعل می‌باشد. اگر بخواهیم بگوئیم یک فعلِ مجموعه‌ای داریم که وحدت و کثرت دارد، این مربوط به سازمان است. سازمان نسبت به یک فعل، واجدیت دارد. موضوع بحث سازمان این است که اراده‌ها، موضوع و تقسیماتی متناسب با یک برنامه پیدا کنند؛ یعنی سازمان، ماشین فعالیت است. این ماشین باید با راهی که میخواهد برود که برنامه باشد مطابقت داشته باشد. سازمان اگر نظام و ساختار کشتی را پیدا کرد معنا ندارد که بگویید: در خشکی راه برود. اگر ساختار و

سازمان آن بگونه‌ای بود که تنها برای حرکت در آسفالت مفید بود، معنا ندارد که بگوئید از کوه و تپه بالا برود. اگر به جای چرخ، زنجیر داشت، اصلاً نفربر جنگی می‌باشد و با حرکت بر روی آسفالت آن را از بین می‌برد. اگر بخواهند بر روی آسفالت مانور بدهند مجبور هستند در لابلای زنجیرهایش قوطی‌های پلاستیکی توپر نصب کنند که شبیه لاستیک شود تا خیابان را خراب نکند ولکن وقتی قوطی‌ها را خارج کنند از روی سنگها و تپه‌ها حرکت می‌کند مگر اینکه ناهمواری زیاد باشد. اینگونه نیست که در صورت عادی لازم باشد جاده برای آن درست کنند. حال اگر بنا شد هواپیما باشد، مسیر دیگر و نحوه اصطکاک دیگری خواهد داشت و اصلاً هیچکدام از اینها را نمی‌خواهد. هواپیما به یک معنا جادهٔ خود رادر خودش می‌بلعد؛ یعنی وقتی که میگوئید اکسیژن را به داخل خودش می‌مکد و محترق می‌کند در واقع از درون جادهٔ خود عبور می‌کند.

پس وقتی می‌گوییم ماشین ما برای چه راهی مناسب است این راه، برنامه ما می‌شود که این برنامه خود بستگی به این دارد که چه تصرفی کنید و چه چیزی حاصل آن می‌شود. آن مدلی که میخواهد، تصرّف مورد نظر ما را بر روی شیء انجام بدهد، مدل اثرگذاری بر شیء می‌شود.

۲/۳ ـ تفاوت منطقی مدل شناسایی، مدل برنامه و مدل سازمان به «سهم تأثیر»، «روند» و «قاطعیت»

هر سه تای اینها یک جامعی دارد که خود شیء است. باید تقسیمات خود شیء مواد اینها را درست کند. یک مواد روشی دارد که مواد روشی آن باید پذیرای این مطلب باشد که یک نوع دسته‌بندی سه نحوه آرایش پیدا کند. آرایش در جدول تعریف از نوع آرایش سهم تأثیری است که جایگاه آنرا تشخیص می‌دهد آنهم در یک جدول بزرگتر از این که یک بیست و هفتم آن می‌شود که از یک شروع می‌کند و به یک نیز ختم می‌کند. آرایش برنامه‌ای این است که امور متوالی را از امور موازی جدا کند. آرایش سازمانی باید به نحو دیگری باشد که ما آنرا بیشتر به صورت هرم نشان داده‌ایم. البته این به معنای آن نیست که قدرت در آنجا معنای مرکزیت جائرانه دارد. بحث آنرا بعداً خواهیم گفت ولی اجمالاً در آن هرمها بگونه‌ای خاص پایین با بالا و بالا با پایین در قدرت شریک هستند؛ یعنی وقتی به نیروی انسانی می‌رسد حالت استکباری پیدا نمی‌کند ولی فعل با قاطعیت انجام می‌گیرد. به عبارت دیگر مدیر هم بالای هرم و هم پائین هرم است. مباشر نیز هم پائین هرم و هم بالای هرم است. در آرایش سازمانی، بهره‌وری مدیریت و مباشرت و مشارکت بگونه‌ای نیست که برای مدیر خیلی بهتر از مباشر باشد. باید کل سازمان، قدرت داشته باشد که قاطعیت انجام و عمل را به حداکثر برساند. پس ما باید سه نحوه تقسیم داشته باشیم که یکی از آنها باید سعی کند فعل محقق شود. اراده‌ها به یک دستگاه متمرکز تبدیل شود. در این صورت سازمان، متمرکز است نه اینکه تمرکز به نفع فرد خاص باشد حتی وقتی که آنرا بصورت شبکه‌ای در آورد و اینها را به صورت هرمهای کوچک کنار هم قرار دهید و کارها را تقسیم کنید باز گردش امور بگونه‌ای خواهد بود که یک هرمهایی کارهای کیفی و یک هرمهایی کارهای کمّی می‌کنند. اگر ترکیب گردش قدرت را بخواهید، می‌گوییم قدرت اینگونه شکل می‌گیرد. در کل قاطعیت اصل است. بطور خلاصه در سازمان، «قاطعیت»، در زمان، «روند» و در تعریف، «سهم تأثیر» اصل است.

۳ ـ بررسی چند احتمال پیرامون ترکیب مواد در «مدل برنامه»

حال در بحث جدول کاربرگ بانک اطلاعات می‌گوییم: نحوه ترکیبهایی را که دارند چگونه انجام می‌گیرد؟

۳/۱ ـ احتمال اول: استخراج ۹ سطر مکانی از سه جدول ۲۷ تایی بخش «خاستگاه، جایگاه و پایگاه» برای امور موازی

قبلاً گفتیم که یک نحوه ترکیب، ترکیبی است که برای این سه‌تا جداگانه بخش «توسعه، ساختار و کارآئی» معرفی کنیم و سپس مکانها را در ستون و زمانها را در سطر قرار بدهیم. بنابراین ۹ سطر مکانی درست می‌شود؛ زیرا هرکدام از این مکانها سه‌تا سطح دارد؛ یعنی الان این جدول برای یک مکان است که سه سطح دارد. حال آیا همهٔ اینها را بالای سرهم قرار بدهیم؟ یعنی آیا بگوئیم ۹ سطح موازی داریم که یک سطح آن مربوط به جدول اول است و یک سطح آن مربوط به جدول وسط و یک سطح آن مربوط به جدول آخر است؟ می‌گویید این برای چه چیزی خوب است می‌گویند: مثلاً سطح وسط، سطح اصلی خود مطلب است که از دو زاویهٔ دیگر نیز مرتباً کنترل می‌شود؛ یعنی منتجهٔ سه‌تا بردار همدیگر را اصلاح می‌کنند. مثلاً می‌گوییم: در موازات این مطلبی که در اینجا هست، چه چیزی می‌باشد و در موازات مطلب دیگر چه چیزی می‌باشد و بعد می‌گوییم: هرسه‌تای اینها یک منتجه دارد که وقتی سراین مقطع می‌رسد منتجه‌اش با منتجهٔ دوتای دیگر در یک دایره برخورد می‌کنند و همدیگر را اصلاح می‌کنند؛ یعنی کنترل و مشروط ساختن نتیجه ابتدای هر مقطع انجام می‌گیرد هرچند در پایان مقاطع نیز طبیعتاً انجام می‌گیرد. اگر گفتیم «تحلیل کتابخانه‌ای» داریم، در آن صورت باید یکبار «تحلیل کتابخانه‌ای» مشروط شود و یکبار «تحلیل نظری» و یکبار نیز «تحلیل کاربردی» مشروط شود. بعد اگر هرکدام از اینها به نتیجه نرسید باید بتوانیم بگوئیم آیا لازم است تا آخر سطح رفته و دوباره کار را انجام دهیم یا خیر؟

۳/۲ ـ احتمال دوم: استخراج امور موازی و متوالی از ضرب مواد «مقاطع، مراحل و سطوح» تا ۱۹/۰۰۰ وصف

یک نحوه ترکیب دیگر نیز این است که ما اینها را از یک زاویهٔ دیگر ملاحظه کنیم. ما باید بگوییم که چندتا از آنها لازم است. قسمت اول آن مشخص شد که برای کنترل کردن برنامه لازم است. قسمت دوم این است که «مقاطع، مقاطع، مقاطع» با ضرب در هم یک ۲۷ تا شود و «مراحل، مراحل، مراحل» یا به اصطلاح دیگر «کارآئی، کارآئی، کارآئی» نیز با ضرب در هم یک ۲۷ تای دیگر شوند و «سطوح، سطوح، سطوح» نیز یک ۲۷ تای دیگر شوند. در اینجا بزرگترین دایره، «مقاطع» خواهد بود که درون آن مراحل و درون مراحل سطوح قرار می‌گیرد. حال سؤال این است که این سه‌تا دایره چگونه عمل می‌کنند؟ می‌گوییم: وقتی که ما مقاطع را در «همدیگر ضرب کردیم، یک ۲۷ تا درست می‌شود که برای تک‌تک خانه‌های این ۲۷ تا، ضرب شدهٔ مراحل را وارد می‌کنیم. در این صورت دایره، بسیار بزرگ خواهد شد. حاصل آن ۲۷ تا بالای یک جدول مراحل قرار می‌گیرد و دوباره ۲۷ مرحله می‌پیماید و مورد دقت قرار می‌گیرد و به همین صورت با تمام خانه‌ها اینگونه عمل می‌شود؛ یعنی عملاً از ضرب ۲۷ در ۲۷،

۷۲۹ تا بدست می‌آید؛ یعنی ۲۷ تا نظیر جدول تعریف بدست می‌آید. بعد هم در ۲۷ تای سوّم که «سطوح» باشد ضرب می‌شود و ۱۹۶۸۳تا بدست می‌آید؛ البته در این نحوهٔ آرایش نباید «سطوح» در پایان قرار گیرد بلکه باید در وسط قرار گیرد و «مراحل» در پایان قرار گیرد؛ زیرا بنابه تعریفمان تأثیر سطوح، از نوع تأثیر ساختاری است که در جدول تعریف جای آن در وسط جدول است و نباید در جای کارایی قرار گیرد. وزنی که برابر با «سطوح» است از ۳۲ تا ۲ است و لذا از نباید برابر با ۱ تا ۱۶ قرار گیرد.

حال مفروض این است که خاصیّت این مرحله از کار باید این باشد که بتواند معین کند یک مطلب و امر پیدا شده، در خود پیدایش در کدام یک از مبادی، مبانی و نتایج است و در هر یک از اینها در کدام یک از «نقد، نقض و طرح» است.«۱» بعد می‌گوییم: نقد تألیفی و مصداقی نیز داریم. حال کاری که در تعیین ارزش موضوعات یک بحث انجام می‌گیرد، غیر از برنامه‌ای است که مرحله به مرحله پیموده می‌شود. به عبارت دیگر یک بحث از ابتدا تا انتها باید تقریباً به ۱۹/۰۰۰ قسمت تقسیم شود و مثلاً باید بررسی شود که در نقدِ روش و نقدِ فلسفه و نقدِ مظاهر و مصداقهایِ هرکدام از اینها چه میزان بها داده شود و زمان صرف شود و مثال آورده شود و همچنین در مبادی، مبانی و مقاصدِ آن چگونه باید عمل کرد. این [جدول] می‌تواند این نحوه آرایش را ارائه نماید؛ یعنی ما می‌توانیم کل بحث را با ۱۹/۰۰۰ قسمت در یک صفحه بیاوریم. اگر این کار را انجام دهیم طبیعتاً می‌تواند در یک جدول تعریف بزرگ بیاید که در آن یک موضوع، تعریف شده و وضعیتِ شناساییِ آن به صورت ۲۷×۲۷×۲۷ مشخص شده است.

البته می‌دانید اگر بخواهیم این را به یک «روند» تبدیل کنیم باید آرایش آنرا تغییر دهیم ولی اگر بخواهیم پیوستگی را در این سطح داشته باشیم باید از ابتدا تا پایانِ یک شناسایی یا یک بحث را به ۱۹/۰۰۰ قسمت تبدیل کنیم که این خود یک نحوه آرایش است.

۳/۳ ـ احتمال سوم: استخراج امور موازی و متوالی از ضرب مواد «خاستگاه، جایگاه و پایگاه» تا ۱۹۰۰۰ وصف

نحوهٔ آرایش دیگر این است که خاستگاه مطلب را تنها به یک ۲۷ تا تقسیم کنیم. تقسیم به یک ۲۷ تا (که برابر با این جدول می‌شود) برای طرح کلیات بسیار خوب است. در این شکل نظام فلسفی و نظام تکاملِ یک مطلب را [فی‌الجمله] می‌توانیم بیان کنیم ولی اگر بخواهیم دقیقاً بیان کنیم که این نظام فلسفی چه اجزایی دارد، جدول دوّم لازم است؛ یعنی این جدول دوّم در تک‌تک اینها [ضرب می‌شود] و عناوین جدول اوّل، سرتیترِ نظام تعریف قرار می‌گیرد. مثلاً اگر بنا باشد اینجا یک سرتیتر داشته باشد در آن صورت باید هریک از این خانه‌ها بالای سراین جدول قرار گیرد. درون آن دیگر نمی‌توان دوباره این نظام تعریف را برای نظام تعریف آورد؛ یعنی می‌گویید: یک موضوع، تا کنترل محصول، یک نظام تعریف دارد که باید این ۲۷ تا، ۲۷ بار در ۲۷ جدول آورده شود. آن ۲۷ جدولی که آورده می‌شود باید قاعدتاً این جدولِ وسط باشد.

این ترکیب دوّم است و غیر از این است که «مقاطع» را

---

۱ ـ دقت نمایید که در اینجا باید نقدِ ظاهر باشد نه نقد آرایشی. در واقع دو نوع نقد وجود دارد. در اینجا نقد به جایگاه که در جلسهٔ قبل توضیح داده شد، انجام نمی‌گیرد؛ البته ممکن است گفته شود می‌توان نقد به جایگاه نیز انجام داد آنهم بدون اینکه اسمی آورده شود؛ امّا عملاً اینگونه نقد صورت نمی‌گیرد.

اصل قرار دهیم. بنابر روند پژوهش به جای اینکه «مقاطع» را اصل قرار دهیم «خاستگاه، جایگاه و پایگاه» را اصل قرار داده‌ایم؛ یعنی می‌گوییم: ابتدائاً بخشهای خاستگاه را معین کنید و سپس در بخشهای خاستگاه، جایگاه مطالبی را که در آن مطرح شده است، مشخص نمایید. آنوقت مثلاً می‌گوییم: اگر «نظام فلسفی» مورد نظر است باید دید «مبادی، مبانی و مقاصد»، «ثبوت، اثبات و آثار» و «نسبت، استناد و تناسب» آن چیست. بعد از این دوباره می‌گوییم: اکنون که جدول دوّم آن پیدا شد باید ببینید که چه چیزهایی را «نقد، نقض و طرح» کرده است. این نحوه آرایش را از «مقاطع» شروع نمی‌کنید. الان بیان این نحوهٔ بدست آمدن ۱۹/۰۰۰ تا، بسیار نزدیکتر به مطلب است تا آنکه مقاطع را (همانگونه که قبلاً گفتیم) جدا نماییم؛ یعنی سربرگ [بانک اطلاعات] بیشتر این را نشان می‌دهد والاّ می‌توانستیم از همان ابتدا یک جدول را نظیر این جدول خاستگاه قرار داده و بالای آن «مقاطع» و سپش ذیل آن بجای «مقاطع، مراحل و سطوح»، «خاستگاه، جایگاه و پایگاه» بنویسیم؛ یعنی بگوییم: مقاطع خاستگاه، جایگاه و پایگاه. سربرگ بانک اطلاعات اینگونه نوشته نشده است؛ یعنی ابتدا «خاستگاه» طرح شده و سپس گفته شده است که در درون این خاستگاه، «جایگاه» را و در درون «جایگاه» نیز «پایگاه ارزشی» را معین نماید.

۳/۳/۱ ـ توانمندی ۱۹/۰۰۰ خصوصیت برای ارائه نظام شاخصه و مطالعه منطقی تا جزئیت

بنابراین احتمالی که در تنظیم نظام یک مطلب مورد شناسایی، رجحان داده شده است همین احتمال دوّم است. حال ما همین مطلب مورد شناسایی را از یک زاویه می‌توانیم مرتباً در روند تحقیق برده و ملاحظه نماییم ولی آیا با بزرگی همین ۱۹/۰۰۰ تا می‌توانیم آنرا در روند تحقیقات ببریم؟ روند تحقیقات بسیار کوچکتر از ۱۹/۰۰۰ تا شد. روند تحقیقات دارای سه مرحله به نامهای مقطع اوّل، مقطع دوم و مقطع سوم می‌باشد. ما سه برگ «خاستگاه، جایگاه و پایگاه» را بالای سرهم در یک ستون عمودی قرار دادیم تا اینکه ۹ سطر پیدا کردیم ولی بهرحال هرگز ۱۹/۰۰۰ تا نمی‌شود بلکه از ابتدا تا پایان ۳تا ۲۷ تا بدست می‌آید که هشتاد و یکی می‌شود. بنابراین منطقاً تا جزئیت نمی‌تواند برود به خلاف اینکه برای ارزیابی یک مطلب و معین کردن یک فلسفه (چه فلسفه‌ای که پیدا شده است و چه طراحیِ فلسفه‌ای که ایجاد خواهد شد) می‌توانید با ۱۹/۰۰۰ خصوصیت کار کنید؛ یعنی تا تعیین شاخصه می‌توانید کار را جلو ببرید. این ستون سوم می‌تواند شاخصه‌های شما را معین کند. مثلاً اگر الان نسبت به یک مطلبی اشکال دارید، می‌توانید بگویید که این اشکال به روش این دستگاه بر می‌گردد یا مسئلهٔ دیگری وجود دارد. وقتی به یک «محصول» اشکال می‌کنید در واقع یا به نحوهٔ بکارگیری روش آن و یا به خود روش آن و یا به مثال و نمونه‌ای که ارائه داده است، اشکال می‌کنید.

اکنون نوزده هزار تا داریم که عنوان موضوع اصلی آن کاملاً برای ما روشن است؛ یعنی در «خاستگاه»، موضوع اصلی و در «جایگاه»، موضوع فرعی و در «پایگاه»، موضوع تبعی معلوم می‌شود. در موضوع تبعی که دیگر به شاخصهٔ تطبیقی وارد می‌شویم معین می‌شود که آیا یک مطلب در مرحلهٔ نقد است یا نقض و یا مانند آن. به این

ترتیب تمام عناوین موضوعات مشخص می‌باشد. برای طراحی یک طرح پژوهشی طبیعتاً وقتی با نوزده‌هزارتا که حرکت کنیم بهتر است ولی آیا برای نوزده‌هزارتا می‌توانیم برنامه‌ریزی کنیم یا اینکه باید موضوع را در همان هشتادویک سرفصل ببینیم؟ این هشتادویک سرفصل از ضرب نه مرحله در نه سطح بدست می‌آید که خود نه مرحله از ضرب سه مقطع درهم بدست می‌آید. به نظر می‌رسد اگر بتوانیم بگونه‌ای برنامه‌ریزی کنیم که بتواند کلیه بخشها را بپوشاند، حتماً میزان دقت برنامهٔ ما خیلی بالاتر است. دراین صورت باید برای سطح آخر بتوانیم مرتباً سطوح متعدد معین کنیم.

۳/۳/۲ ـ تعیین سطوح موازی و متوالی در احتمال دوّم و سوّم

حال اگر برای سطح آخر، بخواهیم سطوح معین بکنیم، چند سطح باید داشته باشد؟

حجةالاسلام صدوق: ۱۹/۰۰۰ را بر ۲۷ تقسیم می‌کنیم که ۷۲۹ سطح می‌شود.

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: ۱۹۰۰۰ تا چند سطح دارد؟

حجةالاسلام رضایی: ۷۲۹ سطح دارد.

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: ۷۲۹ سطح نخواهد داشت. شما ابتدائاً یک ۲۷ تا دارید.

حجةالاسلام صدوق: اصلاً این سئوال در احتمال دوّم مطرح است که آیا از داخل آن برنامه در می‌آید یا خیر؟ یعنی آیا با ضرب کردن می‌توان به برنامه دست یافت یا خیر؟

(ج): ضرب به این صورت انجام می‌گیرد.

(س): در ابتدا می‌فرمائید بطور کلی از ضرب کردن، رفتن به طرف روش تعریف و سهم تأثیر بیرون می‌آید، حالا چه ما به نوزده‌هزار برسانیم و چه ۲۷ تا باشد.

(ج): حالا آیا همین را می‌توانیم داخل برنامه ببریم؟ آیا می‌توانیم این را بشکنیم و خرد نماییم و سطوح و ساختارهای آن را بیرون بیاوریم؟

(س): نمی‌توانیم این آرایش را حفظ کرده و به برنامه وارد شویم.

(ج): آرایش را حفظ نمی‌کنید و تنها از وسط، ساختارهایش را بیرون می‌آورید. یعنی یک ۹ تا به عنوان ساختار دارید که با ضرب در ۹ تای دیگر، هشتاد و یکی و سپس با ضرب در ۹ تای دیگر، ۲۴۳ بدست می‌آید. حال شما می‌توانید ۲۴۳ خط موازی رسم نمایید.

برادر مهندس حسینی: آیا ۹ را در ۸۱ ضرب می‌کنید؟

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: خیر؛ یک ۹ تا در وسط به عنوان ساختار داریم که هرگاه بخواهیم جدول تعریف را به داخل «روند» ببریم، فوراً باید این ساختار را بیرون بیاوریم و به جای آن کارآیی را وارد کنیم. به عبارت دیگر ۳ ستون و ۹ سطر بدست می‌آید؛ یعنی باید به عنوان مقسم قرار داده و این سه تا را در این سه تا ضرب کنیم تا اینکه ۹ تا بدست آید. این نُه‌تا بلافاصله داخل «مراحل» قرار می‌گیرد.

حجةالاسلام صدوق: پس از همان ابتدا تغییر پیدا می‌شود.

(ج): بله، همین را عرض می‌کنیم. اگر بخواهیم جزئیات آن را بررسی کنیم طبیعتاً باید جدول تعریفمان را بلافاصله بشکنیم و به داخل جدول برنامه ببریم. در جدول برنامه

باید ساختارها به عنوان موازی‌ها قرار گیرند. برای اینکه ساختارها به عنوان موازی‌ها قرار گیرند می‌گوییم: یک ۳ تا در جدول تعریف اوّل دارید و یک ۳تا نیز در جدول دوّم (که می‌گوئید ۲۷ × ۲۷ است) دارید؛ یعنی این ۳ تا (که در حقیقت نتیجهٔ آن، ۹ تا می‌شود) در ۹ تای دیگر ضرب می‌شود که ۸۱تا دیگر می‌آید. بعد دوباره در جدول تعریف سوم ضرب می‌شود که در آن نیز ۲۷ تا موجود است که یک بخش آن ۹ تا می‌شود.

(س): حال از ضرب ۹ در ۸۱، ۷۲۹ تا بدست می‌آید.

(ج): درست است.

(س): و ۳ ضربدر ۸۱، ۲۴۳ تا می‌شود.

(ج): درست است.

حجة‌الاسلام حسینیان: آیا از جدول تعریف، ۲۷ تا بدست می‌آید یا ۹ تا؟

حجة‌الاسلام والمسلمین حسینی: از جدول تعریف وقتی می‌خواهیم بصورت افقی و عمودی عمل نماییم، حتماً این ۳ تا (که سه‌تای زمانی هست) بالای سه‌تای کارایی قرار می‌گیرد بگونه‌ای که اینها اجزای این می‌شوند.

۴ ـ سعه و ضیق مدل برنامه، متقوم به آرایش در جدول تعریف

حجة‌الاسلام صدوق: در کاربرگ می‌فرمایید سه‌تا مقاطع را در هم ضرب می‌کنیم که یک جدول ۲۷ بدست می‌آید و بعد مراحل را در هم ضرب می‌کنیم که از آن نیز یک جدول ۲۷ در می‌آید و زیر جدول قبلی قرار می‌گیرد و بعد، سطوح را در هم ضرب می‌کنیم که آن هم در پایین قرار می‌گیرد. سپس این سه سطر «مقاطع، مراحل و سطوح» را در هم ضرب می‌کنیم.

حجة‌الاسلام والمسلمین حسینی: این یک احتمال بود.

(س): این احتمال را می‌خواهم بشکنم. می‌خواهم بگویم بطور کلی، کار ضرب‌کردن، به معنای بالابردن نسبت تقریب مطالعه است که چیزی بیشتر از سهم تأثیر و تعریف تحویل ما نمی‌دهد؛ یعنی روند برنامه از داخل آن در نمی‌آید مگر اینکه به تعبیر خود حضرتعالی از همان ابتدا آرایش را عوض کنیم؛ یعنی ساختار جای خود را به کارآیی بدهد و کارآیی هم جای ساختار بنشیند که همان جا نیز بسته می‌شود؛ یعنی می‌فرمایید که سه بردار می‌شود؛ یعنی مفهوماً وقتی جای ساختار و کارآیی را با هم عوض می‌کنیم در واقع سه بُردار با یکدیگر برخورد می‌کنند نه اینکه در هم ضرب شوند.

(ج): برخورد سه بردار با یکدیگر به معنای این است که به این شکل ۳ تا جدول بالای سر یکدیگر داریم و این نیز به معنای این است که در ۹ مرحله و با ۹ محور عملیاتی، تحقیقات انجام می‌گیرد.

(س): یعنی موضوعاً روند به همین معنا می‌باشد و این نحوه آرایش دارد.

(ج): بله، یک بار اینگونه است ولی آیا وقتی گفتید مقاطع را علی حده و مراحل را نیز علی حده بیرون می‌آوریم و در هم ضرب می‌کنیم، آرایش دیگری نیز می‌توان برای آن فرض کرد یا خیر؟ بله می‌توان به نحو آرایش جدول تعریفی عمل نمود.

(س): که از این دیگر برنامه در نمی‌آید. سؤال همین است که آیا هرگاه بخواهیم نوزده‌هزارتا را مجدداً به جدول تعریف برگردانیم، حتماً لازم است که سه‌تا جدول را به صورت موازات درآوریم یا خیر؟

(س): در هر سطحی که بخواهید بروید، باید همین‌گونه عمل کرد؛ یعنی حتی اگر به سه مفهوم نیز برخورد کنیم و بخواهیم بصورت روش تعریف عمل کنیم، باید به آرایش ضربی توجه داشته باشیم. ولی در برنامه باید به برخورد همان «خاستگاه، جایگاه و پایگاه» با یکدیگر توجه داشته باشیم.

(ج): آیا می‌توانیم محصول هر مرحله را برگردانده و ساختار را در ستون بیاوریم؛ به عبارت دیگر آیا ما می‌توانیم با خطوط موازیِ عملکرد، در نوزده هزار تا و با ۷۲۹ محور حرکت کنیم؟ آیا حتی بر عکس این نیز می‌توانیم بگوئیم که ۷۲۹ مرحله (آرایش‌های مختلف آن) با ۲۷ محور عملیات باشد.

(س): می‌خواهم بگویم احتمالی در کنار این احتمال نیست نه اینکه نمی‌توانیم. ما اگر بخواهیم این کار را که انجام داده‌ایم بیشتر ضرب کنیم در واقع در برنامه نیز نسبت تقریب برنامه را تا نوزده‌هزارتا برده‌ایم.

(ج): مهم همین‌جا است. در برنامه تا آنجا که می‌توانیم وظیفه‌مان این هست که کار موازی را از متوالی جدا کنیم. اگر ما نوزده‌هزارتا داشتیم و گفتیم یک خط داریم، (یعنی یک محور عملیات است) باید کارها را پشت سرهم دیگر انجام داده و از اول جدول تعریف شروع به تحقیق نموده و تا نوزده‌هزارتا بالا برویم؛ این به معنای این است که نمی‌توانیم «سازمان» درست بکنیم؛ هرچند جدول تعریف داشته باشید. اگر بگوئیم برای هرکدام از این خطها یک مجموعه‌ای (دونفر یا سه‌نفر) می‌توانند کار کنند، معنایش این است که می‌توانیم در جدول تعریف، جدول برنامهٔ و جدول سازمان (که آنرا در قالب یک هرم معرفی می‌کنیم) با کثرت موضوع حضور داشته باشیم. اگر بخواهیم این کار را انجام دهیم یک کار این است که ابتدا «مقاطع، مراحل و سطوح» را با توجه به «توسعه، ساختار و کارآیی» در یکدیگر ضرب نموده و به جدول تعریف ببریم و بگوئیم این، نوزده‌هزار مطلب شد و سپس برای اینکه برای این نوزده هزار مطلب، برنامه عملیات سازمانی داشته باشیم، کارهای موازی و متوالی را معین می‌کنیم، یعنی کارهای متوالی را پشت سر هم می‌گذاریم و بر روی کارهای موازی همزمان کار می‌کنیم. آن وقت در همین محصول که نوزده‌هزارتا شده است (با روشی که ارائه دهیم) کارهایی را که همزمان می‌توان انجام داد، جدا می‌کنیم. آنگاه مثلاً می‌توانیم برای ۲۷ کار یا ۷۲۹ کار، خطوط موازی عملیاتی رسم نماییم.

(س): این یک احتمال جدیدی نیست.

(ج): کار به این نداریم که جدید باشد یک احتمال این است که مقاطع را ضرب نموده و محصول آن را بیاورید و احتمال دیگر این است که مقاطع را ضرب نکنید.

(س): در این‌صورت تنها دو احتمال وجود دارد و صحبت من نیز این است که دو احتمال وجود دارد.

۴/۱ ـ کارائی احتمال اول برای تنظیم کلیات برنامه

(ج): یک احتمال این است که ما هیچ کدام از آنها را ضرب نمی‌کنیم بلکه در داخل آنها ضرب را انجام می‌دهیم و ۲۷ تا سه‌تائی می‌گذاریم که فقط برای طرح کلیات خوب است. احتمال دوّم این است که مقاطع را (که از امور توسعه‌ای است) جدا نموده و درهم ضرب می‌کنیم تا اینکه یک ۲۷ تا بدست می‌آید، مراحل را نیز درهم ضرب می‌کنیم و بعد محصولش را در آن ضرب می‌کنیم که یک

۷۲۹ تا بدست می‌آید. همچنین سطوح را در هم ضرب کرده و بعد در آن ۷۲۹ تا ضرب می‌کنیم که یک نوزده‌هزار بدست می‌آید. در این نوزده‌هزاری که از ترکیب بدست آمده صحیح است به جای «خاستگاه»، «مقاطع» نوشته شود و زیر آن «خاستگاه، جایگاه و پایگاه» نوشته شود که مقاطعِ «خاستگاه، جایگاه و پایگاه» می‌شود. «مراحل نوشته شود و زیر آن مراحل «خاستگاه، جایگاه و پایگاه» نوشته شود و اینجا نیز سطوح نوشته شود و زیر آن سطوحِ «خاستگاه، پایگاه و جایگاه» نوشته شود. در اینجا حتماً میزان سطحها بیشتر از ۲۷ تا نمی‌شود و نمی‌توانید ۷۲۹محور عملیاتی پیدا کنید. تمام اینها برای شُما سطح درست می‌کند؛ یعنی ۷۲۹ مرحله در ۲۷ محور عملیاتی می‌سازد ولی اگر خاستگاه را با اعضای درونی خودش ضرب کنیم بگونه‌ای که در هر یک از ۲۷ تا، ۲۷ تای دیگر را ضرب کنیم و در هر ۲۷ تای بدست آمده این ۲۷ تای پایانیِ جایگاه را ضرب کنیم، این نوزده‌هزارتا بدست می‌آید ولی با ۷۲۹ محور عملیاتی؛ یعنی یا با نُه محور عملیاتی می‌توانید برنامه‌ریزی کنید و یا با ۲۷ محور عملیاتی می‌توانید برنامه‌ریزی بکنید و یا با ۷۲۹ محور عملیاتی. بنابراین سه فرض شد که یک فرض حتماً برای کلیات خوب است؛ یعنی وقتی کلیات طرح را می‌نویسید بهتر این است که این سه‌تا باشد.

۴/۲ ـ بررسی ۲۷ یا ۷۲۹ محورهای عملیاتی در احتمال دوّم و سوّم

حالا سئوال این است که آیا برای برنامه‌نویسی بهتر است مقاطع و مراحل و سطوح را آورده و با ۲۷ محور عملیاتی، «برنامه» را بنویسیم یا با ۷۲۹ محور عملیاتی بنویسیم؟

برادر مهندس حسینی: با ۷۲۹ در هیچ حالت نمی‌توان برنامه نوشت؛ یعنی حتی در حالت سوم که فرمودید، ضربهای درونی انجام می‌گیرد ...

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: ساختار ان را می‌آوریم. نُه‌تا عنوان سطوح را درآورده و به عنوان مضرب قرار می‌دهیم؛ یعنی ضرب می‌شود.

(س): سه‌تا نُه‌تا است؛ یعنی ۲۷ تا است. فرض اوّل شما این است که هر یک از این سه تا بصورت مجزا درون خودشان ضرب می‌شوند. این برای طرح کلیات ما خوب است. فرض دوم این است که این عناوین «مقاطع، مراحل، سطوح» در بالا قرار گرفته و بعد «خاستگاه، جایگاه و پایگاه» نیز در زیر قرار گرفته و سپس تماماً در هم ضرب شوند. در اینجا فرقی نمی‌کند، عین همین است؛ یعنی ضرب در یک روش است و تنها عناوین بالا و پائین شده است. در هر دو صورت تغییری در اینکه ۲۷ تا بیشتر ندارید، نمی‌کند؛ یعنی در اینجا سه محور کاری برای نُه‌تا مقطعِ ضربدر مرحله دارید و دو قسمت دیگر نیز به همین شکل است. در نتیجه بیشتر از ۲۷ محور عملیاتی ندارید.

(ج): سئوال می‌کنیم که وقتی اوّلی را در هم ضرب می‌کنید محصول ضربتان [چیست؟]

(س): ۲۷ خاستگاه خواهد بود نه ۲۷ سطح؛ یعنی سه سطح در ۲۷ خاستگاه بدست می‌آید.

(ج): وقتی در هم ضرب کنیم این جدول بدست می‌آید. آیا این ۹ تا و این ۳ تا درست است یا خیر؟

(س): بله.

(ج): بین اینها چند خانه می‌بینید؟

(س): ۲۷ تا.

(ج): از این ۲۷ تا چندتا باید به هر یک از «ساختار، کارایی و توسعه» بدهید؟

(س): سه تا نُه تا.

(ج): ایا ساختارهایتان را باید در آورده و به جای سطوح بگذارید یا خیر؟

(س): آیا این ۲۷ تا را می‌خواهید در آن جدول ببرید؟

(ج): شما محصولش را برای عمل ضرب می‌آورید، نه خود سرفصلها را. خود سرفصلها را در این شکل می‌آورید.

(س): یعنی آیا مثلاً آن قسمت وسط را می‌آوریم؟

(ج): مثلاً اگر گفتیم این ساختار می‌شود (البته فعلاً نمی‌گوئیم این ساختار است بلکه وقتی که در جدول تعریف وارد می‌شود می‌گوییم این ساختار می‌شود). باید ۹ تا را به عنوان ساختار بیاوریم نَه این ۳تای اولی را. سه‌تای اولی خودش است ولی حالا محصول و حاصل ضرب آن را می‌آوریم. برفرض که حاصل ضرب آن را بیاوریم و مجدداً در حاصل ضرب جدول دوم ضرب بکنید، ۹ ضربدر ۹ می‌شود که هشتادویکی می‌شود.

(س): ۹ ضربدر ۲۷ می‌شود؛ زیرا آن نیز یک ۲۷ تایی است.

(ج): خیر، مفروض این است که باز خط وسط آن (ساختار آن) را می‌گیرید. شما در اینجا نمی‌خواهید غیراز ساختارها را بگیرید.

حجةالاسلام رضایی: ۳ تا ۹ تا می‌شود.

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: آیا ۳تا ۹تا را بالای سرهم می‌گذارید تا ۲۷ تا شود یا اینکه عملیات ۹× ۹× ۹ را انجام می‌دهید تا ۷۲۹ تا محور عملیاتی شود؟ در فرضی که قرار است نوزده هزار تا داشته باشید و هر کدام از آن ۹ تا در تک‌تک اینها ضرب شود، لازم است ۸۱ را درست کنید. به عبارت دیگر فرض کنید که نمونه این جدول ۸۱ اینجا درست شده است. آن وقت جدول ۸۱ هم باید به طرف جدول ۷۲۹ برود. جدول ۸۱ همین جدول ۹ در ۹ است.

حال در ارزیابی عملیات سازمانی آیا بهتر است در عملیات سازمانی با ۷۲۹ محور عملیاتی کار کنیم؟ در این صورت سازمان بسیار گسترده می‌شود و یک اشکال دیگر نیز دارد که عرض خواهد شد. آیا بهتر است عملیات سازمان با ۷۲۹ محور عملیاتی در ۲۷ مرحله حرکت کند یا برعکس بهتر است؟ یعنی بگوئیم اصولاً این ضرب را که در همدیگر انجام دادید هرچند درست است که این محور، ساختار است ولی موضوعات ساختار شما در مرحله‌های مختلف پیدا می‌شود و غیر از ساختاری است که در سرفصل ذکر می‌کنید (که سه‌تا هست). اگر در مراحل مختلف پیدا می‌شود معنی ندارد که بتوانید آنرا به صورت موازی درست نمایید. تنها خطوط موازیِ در یک مرحله را می‌توانید کنار هم بیاورید؛ یعنی ضرب اگر بخواهد بشود، نمی‌تواند با ۷۲۹ تا ضرب شود بلکه باید با ۲۷ تا ضرب شود.

(س): یعنی دیگر ۹× ۹× ۹ نداریم بلکه ۳ تا ۹ تای موازی داریم؛ یعنی ۹ در ۹ ضرب نمی‌شود تا ۸۱ بدست آید.

(ج): ۲۷ محور عملیاتی دارید.

(س): اصلاً سه محور می‌شود. ۳ تا ۹ تایی می‌شود.

حجةالاسلام صدوق: ۳تا ۹، ۲۷ تا می‌شود.

برادر مهندس حسینی: خیر، این ۹ تا متوالی و مرحله است.

حجةالاسلام صدوق: ایشان نیز محور عملیاتی می‌گویند.

برادر مهندس حسینی: محور، این‌سه‌تایی است که زیر هم می‌نویسیم؛ یعنی می‌تواند موازی انجام گیرد؟

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: یعنی می‌خواهم بگویم: این سه تا ضربدر سه‌تای بعدی و ضربدر سه‌تای آخر می‌شود.

برادر مهندس حسینی: خیر، بنا شد فقط قسمت ساختار آن را بردارید.

(ج): خیر. فرق همین است. آیا ساختار این را برداریم یا ساختار آن را؟

(س): در یک فرض خط وسط را (به عنوان ساختار) برمی‌داشتیم و در خط وسط جدول بعدی ضرب می‌کردیم. ولی حالا می‌گوئیم: نباید ضرب شود بلکه باید در ذیل آن قرار گیرد.

(ج): خیر، در ذیل آن نیز نمی‌تواند بیاید.

(س): چرا؟ یعنی چرا نمی‌تواند موازی باشد؟

(ج): موازی هم نمی‌تواند بیاید؛ زیرا مفروض این است که در دستگاهی که می‌سازید اینجا مرحله اوّل کار است که مثلاً در همین ماه آذر انجام می‌دهید و ماه فروردین هم اینجا است. در این صورت ما در ماه آذر نمی‌توانیم تقسیمات ماه فروردین را داشته باشیم. اگر نمی‌توانیم باید اینجا آمده و بگوئیم: ۹ در ۹ در ۹.

(س): ضرب نمی‌شود. محورهای موازی شماسه‌تا محور نُه‌تایی می‌شود. ۹ مرحله در ۳ محور می‌شود.

(ج): مفروض این است که می‌گویید: دراین مرحله فقط می‌شود کار این مرحله را انجام داد، هر چند در داخل آن، عملیات ضرب انجام دهید و در مرحله دیگر نیز تنها می‌توان کار خودش را انجام داد؛ یعنی مراحل، متوالی است. متوالی بودن آنها به معنای این است که بعد از انجام این مرحله به مرحله دیگر می‌رسیم. بنابراین دیگر نمی‌توانید این نُه تا را تا پایان داشته باشید بلکه بعد از انجام این قسمت می‌توانید به این قسمت برسید.

(س): در این قسمت اشکالی نیست.

حجةالاسلام صدوق: فرق «برنامه» با «ضرب» همین است که توضیح داده شد.

برادر مهندس حسینی: در این خدشه‌ای ندارم؛ یعنی این نُه‌تا را که به عنوان ساختار قرار می‌دهید، نمی‌گویم زیرهم بنویسید بلکه می‌گویم اینجا را که ضرب کردید یک جدول ۲۷ تایی شد و فرمودید که خط وسطش را که به عنوان ساختار است بر می‌داریم و فقط این ۹ تا را داریم. بعد این را نیز دوباره در خودش ضرب می‌کنیم که یک ۲۷ تایی می‌شود که مجدداً خط وسطش را (که ساختار است) بر می‌داریم. قبلاً می‌آمدیم این ۹ را در این ۹ ضرب می‌کردیم که ۸۱ می‌شد ولی حالا می‌خواهیم ضرب نکنیم. ضرب نکردن به معنای این است که باید آنها را کنار یکدیگر بگذاریم.

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: حالا سئوال همین است که آیا باید ۳تا خط ۹ تایی کنار یکدیگر بگذاریم؟

(س): حتی اگر بخواهید ضرب نشود و عمود برهم نیز نباشد (یعنی موازی هم نباشد) باید تنها یک خط داشته باشید که ۸۱ خانه دارد. سه تا ۹کنار یکدیگر خواهید داشت که ۲۷ تا خانه می‌شود.

(ج): مفروض این است که در اینجا سه مرحله وجود دارد و جدول بعدی در آن خُرد شده است؛ یعنی هرخانه‌ای این را بزرگ کرده است. بزرگ کردن به معنای این است که هرکدام از این خانه‌ها را با خط ریز به سه قسمت تقسیم کنید. طبیعتاً وقتی به ساختارتان نیز می‌رسید سه‌تا خط ریز می‌زنید. بعدی هم آن خطها را ریزتر کرده است. حال آیا اگر این خطها را ریز کردیم معنایش این است که خطوط موازی عملیاتی می‌تواند ریز شود؟

(س): یک محور با ۲۷ تا خانهٔ پشت سرهم بدست می‌آید. یک محور می‌شود نه سه‌تا محور و نه ۲۷ تا محور.

(ج): آیا در نحوه تقسیم کردن در این قسمت که ساختار است می‌توانیم بلافاصله آن را مانند این قسمت به صورت عمودی قرار دهیم؟

(س): خیر، زیرا مراحلش متوالی است نه موازی.

(ج): دستگاه شما قبل از ضرب، ساختار یعنی سه‌تا به این شکل داشته است. حال آیا آن سه‌تا را می‌توانید در سه‌تای مربوط به بخش دوّم و در سه‌تای بخش سوم ضرب کنید و مشابهت عنوانی داشته باشید؛ یعنی بگوئید ما ۲۷ تا محور داریم؛ یعنی ضرب نکنید؟ به‌عبارتی دیگر آیا می‌توانید این سه‌تا را در سه سطح دیگر ضرب نموده و حاصلش را هم در سه سطح دیگر ضرب نمایید تا بگوییم حالا یک خط عمود با نُه محور عملیاتی می‌کشیم؟

(س): اگر ۳× ۳× ۳ شد، ۲۷ تا محور عملیاتی بدست می‌آید.

(ج): بله، ۲۷ تا محور عملیاتی بدست می‌آید. حال آیا می‌توانیم این کار را انجام بدهیم؟ آیا می‌توانیم ۲۷محور عملیاتی را در سیر ۷۲۹ محور انجام دهیم یا خیر؟

(س): با این فرض می‌توانیم انجام دهیم.

(ج): انشاءالله تعالی در جلسه آینده مجدداً پیرامون آن بحث می‌کنیم.

حجةالاسلام صدوق: در هر صورت سخن در این است که در هر سطحی که ضرب آغاز شود تکثیر واقع خواهد شد و نسبت تقریب مطالعه را خرد می‌کند و دید شما را نسبت به مطلب روشن‌تر می‌کند. حال در خود اینها می‌توان محور و ساختارشان را در آورد.

۴/۳ ـ ضرورت بررسی انعطاف و انقباض در مدل برنامه براساس امکان سنجی

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: دقیقاً سؤال این است که آیا خودمحورهای ساختار یا سطوح را می‌توانیم در خودش ضرب کنیم و محورها را زیاد کنیم؟ یک فرض این است که بگویید: نتیجه حاصل ضرب‌مان این می‌شود. بگونه‌ای که اگر جدول تعریف را به داخل جدول برنامه ببریم آنگاه تنها در یک خط، یک محور عملیاتی با طول نوزده‌هزار مرحله یا کمتر از نوزده‌هزارتا داریم (زیرا سه قسمت داریم که نوزده‌هزار تا به همین سه قسمت تقسیم می‌شود).

فرض دیگر این است که بگویید: اصولاً کار سازماندهی این است که تا امکان دارد بصورت موازی کار شود. اگر بخواهیم بصورت موازی کار شود و ساختارها را

در هم ضرب کنیم، تا چه اندازه‌ای می‌توانیم خطوط موازی را بالا ببریم؟ اگر گفتیم: ما یک امکانات و مقدوراتی داریم و امکان سنجی می‌کنیم که چندنفر نیروی انسانی، چه مقدار ابزار و چه اندازه پول در اختیار ما قرار می‌دهند. من می‌گویم: این یک طرف قصه است و طرف دیگر قصه، کارآمدی مدلتان درقدرت انعطاف و انقباض است. مدل شما بصورت عرضی چه مقدار می‌تواند انبساط پیدا کند؟

(س): حداکثر ۹ تا.

(ج): در جلسهٔ آینده این را بررسی می‌کنیم که آیا حداکثر ۹ تا می‌تواند انبساط پیدا بکند یا ۲۷ تا و یا ۷۲۹ و یا حتی بیشتر؟ هر قدر بتواند انبساط پیدا بکند، از آن طرف باید بتواند مدت زمان برنامه را کوتاهتر کند. اگر شما بصورت عرضی سازمان را بزرگ کردید باید زمانش خیلی کم شود.

(س): الان نسبت بین سازمان با روش تعریف را می‌گویم.

(ج): خیر، مثلاً ما سازماندهی می‌کنیم و دیگران می‌خواهند پول به ما بدهند. می‌گویند شما چگونه می‌توانید برنامه‌تان را تنظیم کنید؟ قدرت انعطاف مدل شما در برابر امکانات چقدر است؟ فرضاً با مدل کامل ما (تا نوزده‌هزار اطلاع) قرارداد بسته باشند آیا ما قدرت داریم که ۷۲۹ محور عملیاتی داشته باشیم؟ مثلاً اگر بگوئیم در هر محور با سه ماه یا شش ماه و یا یک سال کار کردن می‌توان ۲۷ موضوع بدست آورد به معنای این است که ما می‌توانیم در طول یک سال کل نوزده‌هزار تا را تحویل دهیم. حال اگر گفتیم: ۷۲۹ مرحله است، به معنای این است زمان آن طولانی می‌شود.

برادر مهندس حسینی: ما اگر ۷۲۹ را پایه بگیریم نَه ۱۹ هزار تا را عملی‌تر می‌توانیم کار کنیم؛ مثلاً بگوییم نُه محور موازی در نُه مرحله و در نُه مقطع کار کند.

(ج): این جلسات برای این است که احتمالات مختلف را بررسی کنیم؛ لذا زود نتیجه نمی‌گیریم. فعلاً نه حرف ما درست است و نه حرف شما را فوراً به عنوان حرف آخر قبول می‌کنیم.

«وَالسَّلامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَ بَرَكاتُهُ»

مدل برنامهٔ تحقیق

جلسهٔ ۹ — ۷۷/۰۹/۰۳

استاد: حجةالاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی — تنظیم از: گروه تحقیقات مبنایی

۱ ـ محدوده «انقباض و انبساط» مدل برنامه تحقیق
۲ ـ بررسی «توازی یا توالی» برخی از اوصاف «مقاطع، مراحل و سطوح»

فهرست

۱ ـ محدوده و طریق شکل‌گیری برنامه انقباض ۱

۱/۱ ـ متشکل شدن کلیات برنامه از سه جدول ۲۷ تایی ۱

۱/۲ ـ ترسیم ۹خط موازی در ۹ مرحله، کمترین حجم برنامه ۱

۱/۳ ـ ضرورت تنظیم کلیات برنامه ۲

۱/۴ ـ هریک از سه جدول کلیات برنامه، دارای ۹ مرحله و ۳ منتجه هستند ۲

۱/۵ ـ ۹ محور موازی حاصل بالای هم قرارگرفتن سه جدول کلیات ۲

۱/۶ ـ کنترل برنامه از طریق سه جدول و بدست آمدن یک منتجه از هر سه ۲

۲ ـ محدوده و طریق شکل‌گیری برنامه انبساطی ۳

۲/۱ ـ ضرب سه جدول اولیه و بدست آوردن ۱۹ هزار موضوع طریق تفصیل طرح کلیات برنامه ۳

۲/۲ ـ عدم قابلیت توازی برخی موضوعات (انقباض برنامه) با افزایش مقدورات ۳

۳ ـ امکان توازی عناوین «سطوح» و لزوم توالی عناوین «مقاطع» ۳

۳/۱ ـ لزوم توالی پیدایش، تغییرات، تکامل ۳

۳/۲ ـ لزوم توازی «بیرون، درون، ارتباط» ۳

۳/۳ ـ لزوم توالی «موجود، مطلوب، انتقال» ۴

۴ ـ قرار داشتن «بیرون، درون، ارتباط» زیر مجموعه «مراحل» در جدول تعریف و زیر مجموعه «سطوح» در جدول برنامه ۶
۴/۱ ـ تصرف در شرایط (بیرون) طریق تصرف در درون ۷
۴/۱/۱ ـ حاکم نبودن شرایط بر تغییر اختیار در جهت ۸
۴/۱/۲ ـ نسبی و قابل نقض بودن مدل تنظیمی ۸
۴/۱/۳ ـ قابل برنامه‌ریزی بودن سازماندهی اختیارات تا جایی که به جبر نیانجامد ۹
۴/۲ ـ امکان گزارش‌گیری هم زمان، از درون و بیرون علامت توازی آن ۱۱
۵ ـ امکان انقباض و انبساط برنامه بین ۳ تا ۷۲۹ محور به تناسب مقدورات ۱۲
۶ ـ متوالی بودن سه وصف «مبادی، مبانی و نتایج» ۱۲
۷ ـ متوالی بودن بودن سه وصف «ثبوت، اثبات و آثار» ۱۲
۷/۱ ـ تعریف «ثبوت» به قابلیت وقوع ۱۲
۷/۲ ـ تعریف «اثبات» به حکم تحقق نظری ۱۲
۷/۳ ـ تعریف آثار به ثمرات وجود عینی ۱۲
۸ ـ عدم قابلیت ضرب امور موازی ۱۳

مدل برنامه تحقیق

استاد:	حجة‌الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی	کد بایگانی:	۰۱۰۹۱۰۰۹
عنوان گذار:	حجة‌الاسلام پیروزمند	تاریخ جلسه:	۷۷/۰۹/۰۳
ویراستار:	حجة‌الاسلام جمالی	تاریخ انتشار:	۷۷/۰۹/۱۲
پیاده کننده:	آقای رضوانی	حروفچینی و تکثیر:	واحد انتشارات

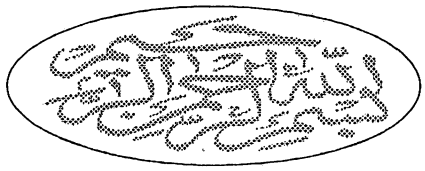

جلسه ۹ | مدل برنامهٔ تحقیق | ۷۷/۰۹/۰۳

« ۵۹ دقیقه »

۱ ـ محدوده «انقباض و انبساط» مدل برنامه تحقیق
۲ ـ بررسی «توازی یا توالی» برخی از اوصاف «مقاطع، مراحل و سطوح»

۱ ـ محدوده و طریق شکل‌گیری برنامه انقباض

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: بحث در جایگاه بسیار حساسی قرار دارد به اینکه باید بررسی کنیم که عناوین قدرت انقباظ و انبساط برنامه‌اش چه مقدار می‌باشد؟

۱/۱ ـ متشکل شدن کلیات برنامه از سه جدول ۲۷ تایی

ما برنامهٔ کلی داریم که کلیاتش کاملاً روشن است و معنای کلیات این است که سه تا جدول ۲۷ تایی بالای سر هم قرار بدهید تا کلیات برنامه شود.

۱/۲ ـ ترسیم ۹خط موازی در ۹ مرحله، کمترین حجم برنامه

این برنامه «ترتیب، توالی و توازی» آن بسیار محدود است یعنی کمترین حجم برنامه این است که در یک موضوع، ۹ مرحله برای سیر برنامه‌اش و ۹ خط موازی برای کنترل آن معین شود. این حداقل کاری است که برای یک برنامه لازم است و به نظر من برنامه از این کمتر اصلاً گویا نیست، یعنی معنای کنترل و معنای سیرش مشخص نمی‌گردد. اینکه یک کسی عنوان بنویسد و بگوید ما سه فصل داریم و همینطور تقسیم کند، معنایش این است که طرفی که می‌خواهد قرار داد با او بندد چندان در جریان نیست. حالا اگر بنا باشد که او بفهمد که این تنظیمی که دارد چیست، باید یک چنین کلیاتی وجود داشته باشد. به عبارت دیگر اگر شما می‌خواهید یک سدی بسازید باید کلیات ساختمان سد شما روشن باشد و یا اگر می‌خواهید یک خانه بسازید و معمار به شما بگوید یک جای می‌سازم که در آنجا بنشینید، این دیگر معنای قرار داد بستن نیست

بلکه باید یک کلیاتی را ذکر کنند تا یک حد معقولی را در پذیرش داشته باشد.

اگر کلیات از این حد پایین‌تر باشد روشن می‌شود که طرف خیلی ناشی است.

۱/۳ ـ ضرورت تنظیم کلیات برنامه

ممکن است شما بگویید الان در بسیاری از اداره‌ها در طرحهایی که داده می‌شود اینگونه کلیات را معنا نمی‌کنند ولی من می‌گویم: برای اینکه طرفهایشان اصلاً اهل کار کردن نیستند و براحتی می‌توانند کارشناس را گول بزنند. بعضی حتی اولیات طرح را هم نمی‌دانند ولی اگر یک قرار داد جدی بین دو شرکت خارجی باشد معنا ندارد که شما یک کلیاتی در بارهٔ زمان کارتان (یعنی نسبتهایی که زمان را معین می‌کند) و کلیاتی در نسبتهای توالی و توازی نداشته باشید. به عبارت دیگر برای بانک نمی‌توان طرحی برد و امضاء کرد که بانک نداند که قسط اولی را چه موقع و کجا پرداخت می‌کند و همچنین قسط دوم و سوم چگونه باشد.

در بانک هر قسط تعریف دارد و کارهایی هم که باید برای گرفتن قسط انجام شود معلوم است. اگر غیر از این باشد بنگاههای اقتصادی مثل بانک ورشکست می‌شوند. بنابراین حداقل معقولش به نظر ما می‌رسد که این سه جدولی است که بدون ضرب شدن بالای سر هم قرار می‌گیردد (جدول خاستگاه، جایگاه، پایگاه) که در سه مرحله زمانی اینها خودشان را بهینه می‌کنند.

۱/۴ ـ هریک از سه جدول کلیات برنامه، دارای ۹ مرحله و ۳ منتجه هستند

حجةالاسلام رضایی: چرا سه مرحلهٔ زمانی؟ چون خودش ۹ سطح است، یعنی در ۹ خط موازی کار می‌کند.

(ج): خیر، سه تا جدول وجود دارد که هر کدام ۹ تا مرحله و سه تا منتجه دارند که نتیجه‌ها با یکدیگر برخورد می‌کنند، یعنی می‌گویید در این مقطع منتجه مربوط به هر یک از جدولهاست.

۱/۵ ـ ۹ محور موازی حاصل بالای هم قرار گرفتن سه جدول کلیات

منظور من این است که این سه جدول بالای هم قرار نمی‌گیرند که سه خط موازی تشکیل شود.

(ج): ۹ خط موازی که عناوین هر جدولی فرق دارد. یعنی ضرب در هم نشده است و باید داخل یک دایره قرار گیرد تا این سه جدول را جمع بندی کند و مربوط به مرحلهٔ اول شود و یک دایره هم مربوط به مرحلهٔ اول بخش دوم و یکی هم مربوط به مرحلهٔ اول بخش سوم که روی هم سه دایره باید همدیگر را کنترل کنند.

(س): آیا در ۹ خط موازی کار می‌کنند یا نه؟

(ج): در ۹ خط موازی کار می‌کنند و نشان می‌دهند که در ۹ محور کار انجام می‌گیرد.

۱/۶ ـ کنترل برنامه از طریق سه جدول و بدست آمدن یک منتجه از هرسه

آن دایره‌هایی که کنترل کنندهٔ سه تا دایره هستند نمی‌توان با اولی جدول اول، اولی جدول دوم را کنترل کرد، بلکه منتجه این سه، یک دایره می‌شود و نتیجهٔ آن با منتجهٔ این یک منتجه تحویل میدهد.

(س): به همین خاطر می‌گوئیم سه منتجه تحویل می‌دهد.

(ج): سه منتجه در سه مرحله (مقطع اول، مقطع دوم و مقطع سوم) تحویل می‌دهد.

(س): که مجموعاً ۹ تا می‌شود.

۲ ـ محدوده و طریق شکل‌گیری برنامه انبساطی

۲/۱ ـ ضرب سه جدول اولیه و بدست آوردن ۱۹ هزار موضوع طریق تفصیل طرح کلیات برنامه

(ج): و باید این را طرح کلیات بگیریم، که اگر این طرح کلیات ما بخواهد تفصیل پیدا کند، باید درهم ضرب شوند. در مورد ضرب آن در جلسهٔ قبل مقداری بحث شد و بیان شد که از ضرب آنها ۱۹ هزار موضوع بدست می‌آید.

۲/۲ ـ عدم قابلیت توازی برخی موضوعات (انقباض برنامه) با افزایش مقدورات

آنچه باقی می‌ماند این است که با صرف نظر از توالی‌ها و توازی‌ها، یعنی صرف نظر از اینکه چه چیزهایی هم محور و هم همزمان می‌توانند انجام داد و چه چیزهایی بعد از آن انجام می‌گیرد، اولین سئوالی که در مورد برنامه (نه طرح) مطرح می‌باشد این است که چه اندازه می‌توان زمان برنامه را کم کرد؟ حالا اگر امکانات زیاد موجود بود و امکانات دولت بی نهایت بود، آیا شما در طول یک روز می‌توانید همهٔ کارها را انجام دهید یا یک کارهای متوالی و پشت سر هم هستند؟ یعنی باید نتیجه اولی بدست آمده باشد تا بعد کار دومی شروع شود. بله در کار دومی هم پول و نیروی انسانی کار نیاز است ولی توالی دارند. ابتدا باید سنگ آهن استحصال شود و از معدن استخراج شود و بعد از استحصال خالص شود و بعد از خالص شدن باید فرم داده شود تا لوله بدست بیاید و بعد از لوله شدن روی آن هدیده داده می‌شود و بعد هم آبکاری می‌گردد. بنابراین یک کارهایی دارد که باید پشت سر هم انجام بگیرد و امکان وقوع ندارد که در موازات هم قرار بگیرد.

۳ ـ امکان توازی عناوین «سطوح» و لزوم توالی عناوین «مقاطع»

حال سئوال اصلی این است که چه مقدار می‌توان زمان برنامه را کم کرد؟ در ابتدا باید امور موازی ـ که همزمان امکان انجامشان هست ـ از امور متوالی ـ که همزمان امکان انجامشان نیست ـ مشخص گردد. اموری که همزمان انجامش امکان پذیر است به آن یا ساختار می‌گوییم که می‌توان یک چیزی را برش زد و نظام و ترکیبش را مطالعه کرد و یا در اینجا بر آن سطوح می‌گوییم. ما عناوینی را که در اینجا داریم یک بار اصلاح و بهینه می‌کنیم.

۳/۱ ـ لزوم توالی پیدایش، تغییرات، تکامل

«پیدایش، تغییرات و تکامل» هرگز جزء عناوینی نیستند که بتوان به آنها برشی دست یافت. مثلاً شکوفهٔ گل سیب با دوران تغییراتی که گل سیب دارد و با خود سیب همزمان بدست نمی‌آیند. ممکن است یک سیب کال با یک سیب رسیده با یک شکوفه را مطالعه کرد ولی از شکوفه نمی‌توان بلافاصله سیب همان را هم مطالعه کرد.

بنابراین پیدایش، تغییرات و تکامل حتماً جزء امور متوالی یا زمانی هستند.

۳/۲ ـ لزوم توازی «بیرون، درون، ارتباط»

امّا «بیرون، درون و ارتباط» (در اینجا جای ساختار نوشته شده است و البته باید جای سطوح قرارگیرد. جدول اولی بر حسب جدول تعریف تنظیم شده است و البته فرض اینکه جدول اول هم جدول تعریف گرفته شود بعداً باید بررسی گردد و الان وارد آن نمی‌شویم) نسبت به شیء در هر مرحله قابلیّت طرح دارد. شکوفه «بیرون، درون و ارتباط» و سیب کال را «بیرون، درون و ارتباط» و در آخر

سیب رسیده هم «درون، بیرون و ارتباط» دارد. پس ما می‌توانیم «درون، برون و ارتباط» را جزء عناوینی قرار بدهیم که آن عناوین، عناوین ساختاری یا مکانی و یا عناوین موازی هستند و ما می‌توانیم آنها را مشاهده کنیم یعنی اینها می‌توانند همزمان واقع شوند.

۳/۳ ـ لزوم توالی «موجود، مطلوب، انتقال»

باز «موجود، مطلوب و انتقال» حداقل نظر به سه مرحله دارد. موجودش الان هست مطلوبش باید باشد ـ حالا یا بنا بر تعریفی که اکنون مطلوب را تعریف می‌کنیم یا مطلوب را موقعی که به آن دسترسی پیدا می‌کنیم ـ و انتقال هم آن برنامه و سیری است که دارد. موجود یک چیز با مطلوب همان چیز ـ نه اینکه اهداف مطلوبی را که برروی کاغذ می‌نویسیم ـ نمی‌تواند همزمان باشد، مثل تکامل و پیدایش و تحقق مطلوب مثل تکامل است. بنابراین انتقال هم شبیه تغییرات است.

آقای مهندس حسینی: معمولاً وقتی ما می‌گوییم موجود، مطلوب و انتقال برنامهٔ انتقال و برنامهٔ اهداف مطلوب را ذکر می‌کنیم و نه تحقق مطلوب، یعنی در تحقیقات، بررسی بر روی اهداف مطلوب و برنامهٔ انتقال می‌کنیم و نه بر روی تحقق مطلوب و تحقق انتقال.

(ج): دکتر نبض یک بیمار را می‌گیرد و بعد از اینکه نبض او را مطالعه کرد یک نسخه می‌نویسد و می‌گوید اینرا آزمایشگاه ببرید و سپس گزارشگری آماری نسبت به وضعیّت موجود می‌آید. پس از مطالعهٔ وضعیّت خونش و کلیهٔ خصوصیاتی که دارد برای تحقق مطلوب این موجود یک نسخه می‌نویسید و می‌گوئید پنج روز بعد یا سه روز بعد یا ۴ ساعت دیگر مراجعه کند. شاید یک مریض دیگری در همین بیمارستان و در همین اتاق روی تخت دیگری خوابیده است و نوع مریضی او هم این است ولی وضعیّت تعادل مایعات بدنش با قبلی یکسان نیست و لذا نسخه دیگری می‌خواهد. یا شدت بیماری هر دو یکسان نیست و مثلاً هر دو بیماری حسبه دارند یکی را امید دارد در طول ۱۵ روز درمان کند و آن یکی را امید دارد در طول یک ماه درمان کند. بنابراین وقتی اطلاع از موجود حاصل شد امکان نظر دادن به مطلوب ـ ولو تحققش بعداً باشد ـ حاصل می‌شود. یک مطلوب کلی داریم در اینکه خوب است آدم سالم باشد و یک مطلوب برای برنامهٔ عملی که ارائه برنامهٔ عملی هیچگاه بدون مطالعهٔ وضعیت امکان ندارد داده شود مگر تخمینی. یعنی اطلاع تسبت به موجود نمی‌تواند متأخر از مطلوب باشد برخلاف تئوری نظری که می‌تواند صرف‌نظر از تعریف موجود، صحبت از مطلوبها هم بکند و موجودش را به حداقل از اجمال بگذارد، مثلاً: دربارهٔ خدای متعال صحبت می‌کند (مبداء) و بعد می‌گوید خدا فعل لغو انجام نمی‌دهد و معاد می‌خواهد یعنی اصلاً دربارهٔ فلسفهٔ تاریخ و معاد صحبت نمی‌کند و بلکه می‌گوید: حالا باید پیغمبر باشد و بحث درباره اصل وجود این عالم می‌کند و به صورت کلی رسیده به اینکه تمام اشیاء افتقار الی‌الله دارند و محتاج به خالق هستند و دیگر به اینکه عالم چند سطح دارد و ملائکه هستند یا نیستند می‌گوید: چندان اعتقاد به آنها لازم نیست. اعتقاد به اینکه العالم متغیر وکل متغیر حادث همین مقدار کافی است، یعنی اجمالی‌ترین نظر نسبت به موجود به اینکه چون حادث است حتماً خالق و افتقار الی‌الله دارد هر خودش نمی‌تواند مستقل از خالق باشد زیرا خالق باید متغیر نباشد.

بنابراین باید محتاج نباشد، یعنی دیگر نفی صفات ماده در آنجا بکار می‌برد. باید با غرض خلق کند و غرض هم نمی‌تواند محدود به این عالم شود و باید در یک عالم دیگری باشد (عالم معاد) و از آنجا هم دوباره می‌آید و می‌گوید: پس باید رسول داشته باشد و اصلاً نمی‌گوید: وقتی که نوبت عامه اثبات می‌شود، اثبات جبرئیل هم می‌شود بلکه شما می‌گوید: باید پیغمبر باشد و بعد می‌گوید: اعتقاد و اطلاع به جزئیاتش برای شما واجب نیست. می‌گوید: التزام کلی کفایت می‌کند به اینکه نبوت خاصه و پیغمبر اکرم بایست با دلایل اثبات شود و بعد هم امامت و تقلید و بعد هم رساله و بعد هم نوبت به عمل می‌رسد و اصلاً یک شناختی از کل جهان هستی به عنوان فلسفهٔ تاریخ لازم نیست. حال آیا علوم اجتماعی و کلیهٔ علوم موجود را می‌خواهید؟ در بخش نظریش می‌توانید اجمال را داشته باشید و با آن می‌سازد. در بخش تحقیقات کاربردی که میخواهد عملاً نسخه بدهد، هر اندازه هم که کلیات نظری شما به معادله رسیده شده باشد و اگر، آنگاه باشد یعنی بگوید: اگر چگونه باشد اینگونه است. تا نگوید اینگونه است، نمی‌تواند معادلهٔ اینکه آنگاه چه باید باشد را معین کند. ممکن است احیاناً دکتر مریض را معاینه کند و مطلوب این است که آدم سالم شود ولی گاه معاینه می‌کند و می‌گوید او سالم نمی‌شود و آمادهٔ مرگ او باشید. می‌گویید: مگر تو طبیب نبودی و معادله نداشتی؟ می‌گوید: من معاینه کردم ولی نتیجه اینست: چیزی را که معاینه می‌گوید غیر از این است که بگوئید: موجود، مطلوب و انتقال اینست گاهی می‌گوئیم: به مطلوب دسترسی نیست، و مثلاً این مریض علاجی ندارد و این در وقتی است که برنامه کاملاً کاربردی باشد و اصلاً موجود فرضی و مطلوب فرضی و برنامهٔ انتقال، فرضی نباشد.

پس اول حتماً رتبتاً در کار تحقق مقدم است. لذا مسئلهٔ شاخصه درست کردن اینها یک حرف دیگر است ولی نمی‌تواند گزارشگیری آماری نباشد و فله‌ای نظر داد. انشاءالله اگر برای آقایان توفیق خدمت به نظام شد گاهی اینگونه نظردادن خطر هم دارد و نه اینکه فقط نفع دارند. گاهی یک مرتبه شما می‌گوئید: بنابر وضعیت تخمینی که داریم مثلاً ربا حرام است ولی اگر وضعیت جامعه و بدیهای آن را ندانید و یا نبض جامعه را نگرفته باشید نمی‌توانید بگوئید: از فردا صبح از بانک ربا حذف شود زیرا وقتی فردا صبح از رادیو اعلام کردند که امروز بانک ربا نمی‌دهد یک عده‌ای تلفنی پول خودشان را به خارج منتقل می‌کنند.

مثلاً الان دولت آقای خاتمی چندین‌بار تأکید کرده که ما آزادی اقتصادی و امنیت سرمایه را حفظ می‌کنیم. دیروز به من گزارش دادند که دوهزار میلیارد تومان در طول سال گذشته از ایران به شیخ‌نشینها منتقل شده و آنجا سرمایه‌گذاری شده است زیرا امنیت سرمایه در ایران دورنمای روشنی ندارد با اینکه اینجا سود بیشتر می‌دهند.

ما یک وقتی در وزارت بازرگانی بحث کردیم به اینکه انحصارات غلط است. آقای شفیق بدون اطلاع ما در میدان رفت و خواست حرف ما را تست کند و دستور داد چندتا نرخ‌گذاری اختصاری را برداشتند. هفته دیگر وقتی آنجا رفتم گفت شما دیگر این حرف را نگوئید برای اینکه وضع میدان چنان بهم خورد که بعد از سه‌روز ما همان مقررات را گذاشتیم و حالا باید به زحمت آنها را تدارک کنیم. گفتم:

چه کسی به شما گفت پیاده کنید؟ گفت: شما استدلال کردید، گفتم: من استدلال نکردم تا شما پیاده کنید زیرا پیاده کردن قانون می‌خواهد. بنابراین شما باید حداقل جامعه را ساده کنید و اگر فرضاً ۷۲۹ متغیر دارد حداقل ۲۷ تا از آنها را ببینید و اگر ۲۷ تا متغیر دارد حداقل سه‌تا از آنها را ببینید و نه اینکه به متغیرها کاری نداشته باشید.

بنابراین باید موجود را ببینیم تا بتوانیم بررسی کنیم که چه مطلوبی در چند مرحله قابلیت پیاده شدن دارد. پس از دیدن موجودات می‌توانیم بگوئیم فلان هدف غائی در طول مدت ۲۰ سال آینده برای این کشور ممکن است یا احیاناً بگوئیم برای این کشور معنا ندارد که ۲۰ سال آینده چهار هزار میلیارد در بازار جهانی مثلاً دلار بچرخد. ما هر مقدار قدرت هم که داشته باشیم که وضعیت ارزی‌مان را بالا ببریم نمی‌تواند مالکیت ما معادل چهارهزار میلیارد دلار باشد و آن هم در حال چرخش در بازار جهانی و لذا برای ۲۰ سال هم به درد نمی‌خورد. بله اگر به یک نحوی اوضاع سیاست دنیا بدست ما افتاد و از جمله خود آمریکا، در اینصورت اشکالی ندارد که شما دستور بدهید که تمام دلارها به نفع شما بچرخد و در قانون شما بچرخد ولی در برنامهٔ اقتصادی این زمان ممکن نیست که شش‌هزار میلیارد دلارش در بازار جهانی بچرخد. بله می‌توان یک کارهای دیگری انجام داد به اینکه کاری کنیم که در خرج و دخل داخلی کم نیاوریم و حتی زیاد هم بیاوریم. البته زیاد آوردنش هم باز یک سقفی دارد و نمی‌توانیم بگوئیم: در مدت ۲۰ سال کلیهٔ قوانین علوم را در همهٔ سطوح می‌سازیم و به استقلال تکنیکی می‌رسیم. البته ممکن است این را در سیاست، فرهنگ و در جای دیگر بگوئیم که البته آنجا هم باید سرجایش مطالعه شود. ولی در اقتصاد می‌توان یک سقفی را معین کرد که ۲۵ سال دیگر از نظر اقتصادی چگونه بود. براساس آن برنامه می‌توان گفت که ۵ سال بعد کجا و ۱۰ سال دیگر کجا و ۱۵ سال دیگر کجا و ۲۰ سال دیگر کجا باشیم.

پس موجود همیشه برنظر دادن مقدم و مطلوب قطعاً وقتی تحققی باشد مؤخر است. البته به صورت نظری قبل از اینکه بخواهد به طرف معادله بیاید مطلوب می‌تواند با توجه به ضرورتی که ملاحظه می‌کنیم و فرض وجود آنرا داریم معنای برنامه بدهد. طبیعی است که انتقال پس از ملاحظهٔ موجود و مطلوب می‌توانند برنامه قرار بگیرد. بنابراین «پیدایش، تغییرات و تکامل» و «موجود، مطلوب و انتقال» زمانی شد ولی «بیرون، درون و ارتباط» می‌توانند مکانی باشد.

۴ ـ قرار داشتن «بیرون، درون، ارتباط» زیر مجموعه «مراحل» در جدول تعریف و زیر مجموعه «سطوح» در جدول برنامه

(س): آنوقت جا عوض می‌شود؟

(ج): برای جدول تعریف ـ که یک فرض دیگر آن که بعداً خواهیم گفت ـ باید همین‌جا باشد و برفرض که گفتیم جدول تعریف عین همین باید باشد آنوقت این دارای روند نمی‌شود، بلکه موضوع روند می‌شود. یعنی در اینجا «بیرون، درون و ارتباط» می‌شود و آنوقت بیرون می‌تواند نظام فلسفی باشد و بعد ببینیم آیا درون می‌تواند فلسفهٔ تکامل درون این و ارتباطش هم الگوی ارزیابی باشد. این مطلب را بعداً باید بررسی کنیم:

(س): این مربوط به جدول تعریف است.

(ج): بله، این مربوط به جدول تعریف است و فعلاً مربوط به روند نیست. آیا وقتی می‌خواهیم روند را بنویسیم می‌توانیم این عناوین را آنجا بکار ببریم که آن یک بحث دیگر است. اگر اولی را جدول تعریفی معناکردیم آیا روندش هم لازم است (فرض بعد) به اینکه این دو را در هم ضرب کنیم و برای این روند درست کنیم یا نه؟

(س): چند سئوال مطرح است یکی اینکه تقدم موجود، مطلوب و انتقال مشخص است امّا تقدم مطلوب برانتقال به چه دلیل؟ دیگر اینکه در رابطه با تقدم بیرون بر درون و درون بر ارتباط و ...

(ج): تقدم مطلوب برانتقال حتماً باید پس از نبض گرفتن مطلوب مرحله‌ای معین شود تا برای رسیدن به آن نسخه داده شود. یعنی بگوئیم مثلاً برای کاهش وضعیت قند این شخص در مراحل مختلف این مقدار انسولین تزریق کنید.

(س): تحققاً متأخر از انتقال است؟

(ج): بله، یعنی من در برنامه دارم نگاه می‌کنم و در برنامه قند را آزمایش کردند. حالا می‌خواهند جراحی کنند، می‌گویند: قند او ۴۰۰ است و لذا باید سه تا سرم وصل کنید تا در هر سرمی مرتباً انسولین تزریق شود و قند تا درجهٔ فلان رسانده شود تا بتوان جراحی کرد. بنابراین معنای «موجود، مطلوب و انتقال» تحققی در برنامه است و نه تحققی خارجی.

۴/۱ ـ تصرف در شرایط (بیرون) طریق تصرف در درون

حال بیرون، شرایط است. شرایط اولین چیزی است که باید موضوع نظر شما برای تغییر هرچیزی باشد.

شما ذوب‌شدن را از داخل حرکت مولکولی شروع نمی‌کنید، یعنی حتی در آنجایی که به نظر شما می‌رسد که با اشعه کار می‌کنید باز دارید شرایط را مهیا می‌کنید. دست شما همیشه برای شیء متغیر شرایط است و از طریق شرایط، شی متغیر و موضوع نظر شما قرار می‌گیرد. یک تعریف هم از عوامل درونی این دارید که چه هستند و بعد می‌گوئید، بازتاب تغییری را که من در شرایط می‌دهم، عوامل درونی این در شرایط جدید کار می‌کند و با بیرون خودش یک منتجه‌ای دارد، یعنی یک ارتباطی دارد که ارتباط فعلی آن عوض می‌شود. مثلاً ارتباط آهن در وضعیت انجماد این است که فرم‌پذیر نیست و نسبت به بسیاری از موجودات هم‌فرم دهنده است. یک میلهٔ آهنی را بدست می‌گیریم داخل یک ظرف پر از آب می‌گذاریم، ظرف آب، محیط آب خودش راکنار می‌زند و یا داخل یک ظرف خمیری می‌آندازیم یا یک چیزی که شکل‌پذیر باشد و به محیط خودش شکل می‌دهد. بنابراین وقتی در قالب می‌گذارید قالب این میله را شکل نمی‌دهد ولی اگر شرایط و یا را بالا ببرید این میله آهن میعان پیدا می‌کند و مایع می‌شود و وقتی مایع شد داخل قالب می‌ریزیم و به فرم قالب در می‌آید. این یک رابطه‌ای بین خودش و بیرون دارد که اگر شرایط عوض شود، ارتباطش با بیرون عوض می‌شود و وقتی ارتباطش با بیرون خودش تغییر کرد یک کارهای دیگری را می‌توان با آن انجام داد.

ابزار شما برای تغییر درون همیشه دست زدن به بیرون و عوض کردن شرایط است، یعنی محیط را عوض می‌کنیم.

۴/۱/۱ ـ حاکم نبودن شرایط بر تغییر اختیار در جهت

البته این هرگز دربارهٔ یک چیز عمل نمی‌کند و بلکه دربارهٔ اختیارات تصرفی و حداقل اختیار در جهت است، یعنی محیط را عوض می‌کنید و کفار می‌شکنند ولی یک عده از کفار حداقل روی اختیارشان می‌ایستند و کشته می‌شوند یا محیط بدست کفار می‌افتد و متدینین مقاومت می‌کنند و شهید می‌شوند. فقط در مرحله اختیار ـ در آن حداقل ـ شرایط عمل نمی‌کند زیرا تصرفی است و باید متصرف نسبت به شرایط و حتی نسبت به آن مرحلهٔ اختیار در جهت به پایین (یعنی از وجه‌الطلب) که بیائید برای تنظیم رفتار انسانی قطعاً مؤثر است امّا دربارهٔ چیزهایی که اختیار ندارند آنها طبیعی است که مؤثر باشد که بعداً دربارهٔ آن بحث خواهیم کرد.

حجةالاسلام رضایی: پس این بیانگر نقص مدل است که در آنجا جواب نمی‌دهد. یعنی این «درون، بیرون و ارتباط» آنجا استثناء خود و برای چیزهای دیگر استثناء نخورد و مدل فقط مدل تغییر آدمها هست.

(ج): اختیارات تصرفی شما نمی‌تواند مطلق باشد.

(س): مدل شما می‌خواهد اختیارات آدمها را عوض و بهینه کند.

(ج): در چه سطحی منظور است؟ اختیاراتی که قابل برنامه‌ریزی است تحت کنترل در می‌آیند. یعنی موضوعاً نمی‌توانید ما بخواهیم آدمها آدم نباشند و یا خورشید، خورشید نباشد، یعنی اختیار ما وکلاً قدرت برنامه‌ریزی و تصرف ما آخرین خانهٔ آن در جدول قدرت تصرف در جامعه (نه تکوین) است. نظام تکوین می‌خواهد مختار باشد، در یک درجه حداقلی که بگوئیم ثواب و عقاب به این تعلق می‌گیرد؛ شما می‌گوئید: برنامه‌ریزی ما به‌گونه‌ای مطلق شود که این را صفر کنید.

۴/۱/۲ ـ نسبی و قابل نقض بودن مدل تنظیمی

(س): هر چند صفر نکند ولی مدل شما برپایهٔ اختیار تعریف شده و باید بتواند تنوع اختیار را در خودش برنامه‌ریزی کند ولو ما اختیار معصوم را خارج می‌کنیم و می‌گوئیم آن تحت تصرف نیست و نوع انسانهای معمولی مدنظر است ولی مدل ما باید بتواند والا با مدلهای دیگر چه تفاوتی دارد. مدلهای دیگر چنین ادعایی را ندارند آنها به همین جهت مدل را باز می‌گذارند و می‌گویند: این اصلاً قابل شناسایی نیست و ما هم داریم به یک نحو دیگر همان حرف را می‌زنیم منتهی آنها به آن صورت می‌گویند و ما هم به این صورت می‌گوئیم. به همین خاطر آنها عامل معرفی نمی‌کنند و مثل ما نمی‌گویند ۷۲۹ و تا ۱۹/۰۰۰ تا جلو بروند.

(ج): اولاً مدل ما مطلق نیست بلکه نسبی است. به عبارت دیگر این مدل یک زمانی هست و زمان دیگر نیست. پس اول باید دربارهٔ مدل خودمان بدانیم که مدل ما همیشه کار نمی‌کند و یک مدل دیگر پیدا می‌شود و از اول تا آخر این مدل باطل می‌شود.

(س): باطل نمی‌شود بلکه توسعه پیدا می‌کند.

(ج): خیر، باطل می‌شود و یک مدل دیگر می‌آید. مثل منطق صوری که برای این مرحله کارآمد نیست و مدلهای بعدی که می‌آیند می‌گویند: این مدل ما کارآمد نیست. بنابراین مدل با وحی فرق پیدا کرد زیرا مدل کار فکر شده ولی وحی اول، آخر و وسط آن مطلق است زیرا مربوط به

علم مطلق است، «ولا اختَلَفتْ اَقْوالک ولاتقلبتْ احوالک» این مطلب در زیارت علی‌بن‌ابیطالب(ع) آمده است به اینکه می‌فرمایند: حرفهای تو مختلف نیست و حالات تو تغییر نمی‌کند. باید اول بدانیم آنچه را یاد می‌گیریم فکر بشری است. بنابراین اولاً: نسبی است و ثانیاً: در نسبی بودنش احتمال خطا قطعاً وجود دارد. تلاش همه جانبه‌ای که همهٔ ما و بعداً هم بسیاری بعمل می‌آورند تنها می‌توانند به نسبت حکم ظاهری را تمام کنند، یعنی به نسبت وسع و تلاش و نه اینکه به نسبت به صحت برسند. به نسبت تلاش از عقاب معذورند و نه اینکه به حقیقت دست می‌یابند. مگر حقیقت اسم مغازه‌ای است که ما برویم از آن جنس بخریم. به نسبت تلاش‌مان معذور هستید. ثالثاً: علم شما ـ بنا به بحث در مبنا ـ وسیلهٔ تصرف شما شده است و نه اینکه علم شما کشف از حقیقت کرده است و چیزی از حقیقت است شما نیست و تنها وسیله نوکری دست شماست رابعاً: هر جا شما هستید، حضور شما مانع حضور بالاترهای شما (موالی تاریخی و ربوبیه مطلقه الهیه تکوینی) نیست. این نظام تکوین یکی از مراحلش عالم دنیا و یکی دیگر از مراحلش عالم آخرت است. و تناسباتی را که شما پیدا کنید و بعد هم عمل بکنید، تلاش و بذل وسع شما است و سعی دارید که آن را هماهنگ با آخرت بدست بیاورید ولی معیارهای هماهنگی شما آنچیزی است که از وحی رسیده است جوهرهٔ چیزی که هماهنگ با آخرت باشد اختیار داشتن در وجه‌الطلب است. انسان وجه‌الطلبش دست خودش می‌باشد. نمی‌توانیم مدلی بسازیم که انسان نتواند کافر شود و معجزه‌ای بالاتر از انبیاء بیاوریم.

خدا عالم را عالم امتحان خلق کرده و با اینکه انبیاء معجزه آوردند نتوانسته چنین کاری بکنند زیرا بنابراین است که این عالم، عالم دنیا باشد. البته جایی طوعاً و کرهاً همه تسلیم و به صف هستند و آنجا هیچ کس قدرت تخلف بالمره ندارد نه کافرش و نه دیگران و همه مطیع هستند و آن‌جا، قیامت و محضر سلطنت مطلقهٔ الهیه است. این مدلی راکه ما در شناخت برای امور جامعه داریم قوی‌تر از انبیاء کار نمی‌کند.

۴/۱/۳ ـ قابل برنامه‌ریزی بودن سازماندهی اختیارات تا جایی که به جبر نیانجامد

(س): ما هم نیز چنین حرفی نگفتیم. یک وقتی است که شما چنان برسر اختیار می‌زنید که ته آن چیزی باقی نمی‌ماند که نسبت به عوالم دیگر است که اصلاً آنجا آدم احساس می‌کند که دیگر اختیار ندارد و از اینطرف شما اختیار را چنان بالا می‌برید که ...

(ج): به اندازه‌ای که اختیار باقی می‌ماند و مصحح وجه الطلب برای عقاب آخرت یا ثوابش باشد و بقیه آن را می‌توانید بگوئید در علم جامعه‌شناسی و در برنامه می‌آید. می‌گوئید: می‌توانم اتوبان را تنگ بسازم به اندازه‌ای که مؤمن به تنهایی عبور کند و کافر هم اتوبان ۱۶ بانده داشته باشد و با سرعت ۲۰۰ کیلومتر در ساعت با ماشین حرکت کنید و یا برعکس می‌توانیم جادهٔ حرکت کفار را تنگ کنیم بگونه‌ای که فقط تک‌تک بتوانند عبور کنند و مؤمنین بتوانند از ۱۶باند عبور کنند و حتی گاهی می‌گوئید: یک کاری می‌کنم که کفر نتواند عبور کند و تنها کسی بتواند عبور کند که ایمان داشته باشد.

(س): در نظامهای اجتماعی بحث اختیار فردی نیست.

کفار نظامهای اجتماعی را به مرزی می‌رسانند که ولو نتوانند خداپرستی را از قلب ما بگیرند ولی در عمل اجتماعی به جایی می‌رسانند که قدرت حضور در خیابانهایشان را هم نداشته باشیم. یک وقتی در آن روزهای اول انقلاب یک ساعتی به بازار می‌آمد و آهنگ می‌زد و چون آهنگ برای مؤمنین بسیار قبیح بود می‌گفتند: این آهنگ راگوش نکنیم و سیم برق آنرا قطع کنیم. ولی امروز تکنولوژی کار را به جایی رسانده که شما دیگر قابلیت چنین تصرفی را هم ندارید. یعنی یا باید از آن دستگاه استفاده نکنیم یا اگر استفاده می‌کنیم باید لازمهٔ آن را بپذیریم. یعنی شرایط اجتماعی را آنقدر ضیق می‌کنند که ولو نتوانند اختیار را نفی بکنند و در قلب من خداپرستی را از بین ببرند ولی در عمل اجتماعی کار می‌کنند که من هیچ کاری نمی‌توانم انجام دهم، یعنی مدلهایشان این قدرت را دارد کما اینکه آنها دارند این کار را در دنیا می‌کنند. یعنی در عمل اجتماعی آمریکا چندصدمیلیارد دلار درگردش پولی دارد و اقتصاد ما اصلاً به حساب نمی‌آید و این بیانگر قدرت کارآمدی مدل آنها است. بله ما در رتبهٔ ولایت اجتماعی هم هستیم، و نه ولایت تکوینی و تاریخی، ولی او می‌تواند سعه و ضیق ایجاد کند. بنابراین مدل ما هم باید این قدرت در مقابل مدل کفار داشته باشد.

(ج): به همین دلیل است که دو رئیس جمهوری آمریکا بعد از انقلاب و با موضعگیریهای عوض شده است!

(س): با مشی امروز نصفش را هم نمی‌توانیم عوض کنیم.

(ج): کاری به مشی نداشته باشید. امام دو رئیس‌جمهوری آمریکا را عوض کرد.

(س): مدل آنها امروز قوی‌تر شده است.

(ج): پس باید یک تحقیقی بکنیم که تغییراتی که در دانش مدل در این دههٔ اخیر چگونه بوده است؟

(س): مثال واضح آن اینکه یکسال پیش آقای خاتمی رئیس‌جمهور شد و بعد از یک سال برنامه‌ریزی کردند و آثارش اینستکه بحران را در کشور ایجاد کردند.

(ج): مهم این است که یک وقتی می‌گوئید الان کسی نیست که جنگ ایجاد کند و اگر امام بود الان جنگ را به راه می‌انداخت.

(س): پس مدل نمی‌خواهیم.

(ج): خیر، مدل برای اینست که رفتار عمومی را به پائین تنزل بدهد.

(س): بله می‌دانیم که سهم تأثیر فرهنگ ۲ و سهم تأثیر سیاست ۴ است ولی اگر سهم تأثیر فرهنگ را اینجا حذف کردیم ...

(ج): این نه بحث نظری و نه بحث عینی است. بحث نظری بگونه‌ای است که شما بتوانید انسجام (تلائم) آنرا در باب نظر تمام کنید. بحث عینی این است که بتوانید محورها را با همدیگر ببینید که سیاست، اقتصاد و فرهنگ چیست؟ مثلاً اگر امام(ره) بود می‌خواست تصمیم بگیرد که آقای هاشمی رفسنجانی سازندگی نکند، محتاج این نبود که مثل آقای خامنه‌ای سکوت کند امام در برابر مراجع هم می‌ایستاد ولی آقای خامنه‌ای آن قدرت را ندارد البته با حفظ وضعیتی که ایشان دارند تا آنجایی توانسته‌اند جلوی کار را بگیرند.

اگر ایشان نبود ما الان در دامن آمریکا افتاده بودیم. ایشان آنقدر تهاجم فرهنگی را مطرح کردند تا اینکه یک

عده از متدینین اوقاتشان تلخ شد و عدالت اقتصادی را مطرح کردند، یا پشت آقای خاتمی را آقای خامنه‌ای گرفت تا ایشان پیروز شد. سه‌بار آقای خاتمی گفت که من با عرض معذرت می‌خواهم کنار بروم ولی ایشان به راحتی قبول نکردند

۴/۲ ـ امکان گزارش‌گیری هم زمان، از درون و بیرون علامت توازی آن

بحث اختیار از موضوع مقداری خارج است.

(س): مربوط به درون و بیرون است.

(ج): آیا درون و بیرون را مطلق کنیم، یعنی تشخیص را بدست دکتر بسپارید و بحث چه‌قدر و در چه شاخه‌هایی جلو برود؟

ما دربارهٔ بیرون، درون و ارتباط یک چیز می‌خواهیم و آن اینکه می‌توان آنها را همزمان ملاحظه کرد و هم می‌توانیم نمونه‌برداری از بیرون بکنیم و عوامل درونی همه‌چیز را هم معین کنیم و آثارش را باز نمونه‌برداری کنیم هم می‌توانیم بیرون از اقتصاد ایران، در اقتصادی جهانی عوامل برون‌زا را مطالعه کنیم و همزمان سفارش آمارگیری بدهیم. یعنی هم در داخل سفارش می‌دهیم و هم در برخورد اینها در موازنه ارزی سفارش می‌دهیم و می‌توانیم چنین کاری بکنیم ما در «درون، بیرون و ارتباط» فقط این را می‌خواهیم. در رابطه با تقدمش بعداً بحث می‌کنیم که آیا درون اول باشد یا بیرون اول که به نظر ما بیرون اول می‌باشد.

حجةالاسلام حسینیان: پس همزمان نمی‌توانند باشند؟

(ج): به نظر ما درون همزمان با بیرون قابل گزارشگیری است و نهایت هرآن با آثار و این هم با آثار خودش و می‌توان بگونه‌ای تحلیل کرد که بگوئیم باید اول بیرون و بعد درون و بعد ارتباط باشد.

(س): چون آثارشان متأخر هستند.

(ج): از آن طرف هم می‌توان بگوئیم اول ارتباط را بگیریم و ببینیم نبض درون چگونه می‌زند و بعد برای شرایط بیرونی دوا درست کنیم یعنی هرسه فرض می‌شود و فعلاً آن وجه موضوع بحث است اینست که «بیرون، درون و ارتباط» از اموری هستند که همزمان قابلیت (حداقل در یکی از فرضها) مطالعه دارند.

مهندس حسینی: سئوال بعدی این است که ما چرا مقاطع را«پیدایش، تغییرات و تکامل» گذاشتیم در حالیکه وقتی «موجود، مطلوب و انتقال» را ذیل مراحل می‌آوریم شاید بهتر این باشد، یعنی «موجود، مطلوب و انتقال» را به عنوان مقاطع حساب کنیم.

(ج): به عنوان یک فرض می‌پذیریم و می‌گذریم. یعنی «موجود، مطلوب و انتقال» ذیل مقاطع و «پیدایش، تغییرات و تکامل» جای مراحل و «بیرون، درون و ارتباط» جای سطوح قرار می‌گیرد.

(س): از نظر استدلالی هم می‌خواهید بیان کنید یا نه؟

(ج): ما فعلاً هر فرض را در نظر می‌گیریم و در این مرحله هستیم که امور متوازی را پیدا کنیم و ببینیم امور متوازی نسبت به هم کنار هم قرار می‌گیرند یا در یکدیگر ضرب می‌شوند؟ در یک قسمت بحث می‌کردیم که نشان بدهیم که آیا محورها را می‌توانیم تکثیر کنیم و ۲۷، ۹، ۲۷ و ۷۲۹ محور داشته باشیم یا خیر؟

۵ ـ امکان انقباض و انبساط برنامه بین ۳ تا ۷۲۹ محور به تناسب مقدورات

یعنی اساس طرح بحث در جلسه این بود که آیا انقباض و انبساط برنامه (یعنی قدرت مأنور تحرک ما) در ۱۹هزار مفهوم چقدر است؟ امکان‌سنجی کردیم و گفتیم که فرض عالی آن این است که ما از سه محور تا ۷۲۹ محور باز کنیم و این عالی‌ترین سطح است. یعنی می‌گویم اگر امکانات شما ماهانه یک میلیون تومان است. روی سه محور بروید و با زمان طولانی مثلاً بعد از ۵ سال یا بعد از ۲۰ سال برسید. اگر امکانات شما زیادتر شد با ۹ محور حرکت کنید و اگر باز امکانات خیلی زیادتر است با ۲۷ محور حرکت کنید و اگر امکانات فوق‌العاده زیاد است با ۷۲۹ محور حرکت کنید. البته بعداً می‌گوئیم: هرکدام از اینها زمان سازماندهی می‌خواهد، یعنی وقتی آن ۷۲۹ تا شد هرم سازمان شما هرم بسیار بزرگی می‌شود. راه انداختن این مطلب (یعنی گزینش و تنظیم و ابزار) یک برنامه می‌خواهد و آنوقت باید بگوئیم برنامه برای برنامه‌ریزی کلان بزرگ چنین و چنان، باید به مدت دو سال طول بکشد. اگر سه محور باشد نه سازمانش چندان طول و تفصیل دارد و نه برنامه‌اش.

۶ ـ متوالی بودن سه وصف «مبادی، مبانی و نتایج»

قسمت دوم بحث پیرامون سه وصف «مبادی، مبانی و مقاصد» می‌باشد که اینها متوالی می‌باشند. اول مقدمات یک کار و بعد مبانی و ریشهٔ آن و بعد نتایج آن کار است و لذا این تقسیم زمانی مفروض می‌شود.

۷ ـ متوالی بودن سه وصف «ثبوت، اثبات و آثار»

حالا وضع «ثبوت، اثبات و آثار» چگونه است؟

۷/۱ ـ تعریف «ثبوت» به قابلیت وقوع

اگر ثبوت را برابر با فرض نظری بگیریم، مثل تحلیل کتابخانه‌ای یعنی فرض نظری یک چیز و ابتدای یک چیز تمام شود ولی اثبات در تحلیل نظری می‌آید یعنی از کتابخانه یا تتبع خارج می‌شود. آیا این فرض درستی است؟ وقتی می‌گویند: ثبوتاً یک چیز ثابت شد یعنی امتناع عقلی شکست و قابلیت وقوع پیدا شد که این مرحلهٔ ثبوت است.

۷/۲ ـ تعریف «اثبات» به حکم تحقق نظری

اثبات یعنی علاوه براینکه امکان عقلی تمام شد در مرحلهٔ بعد عقل حکم به امکان نمی‌کند بلکه حکم به تحقق نظری می‌کند. پس اولی امکان عقلی را تمام می‌کند ولی در دومی هرجا گفتند مطلبی ثبوتاً تمام است یعنی عقلاً نفی نمی‌شود. بن‌بست امور معقول در عالم ثبوت است و امکان عقلی ندارد و دیگر اصلاً اثبات عقلاً نمی‌تواند بیاید یعنی چیزی که برایش امکان عقلی نباشد. اثبات عقلی برایش محال و تحقق و آثار عینی برای آن محال‌تر است یعنی «ثبوتاً، اثباتاً و آثاراً» محال است. ثبوت یعنی امکان عقلی و امکان عقلی، ایجاب عقلی است و ایجاب یعنی واجب شدن و ضرورت عقلی. اثبات یعنی نه فقط عقلاً امکان داردو بلکه عقلاً باید چنین باشد.

۷/۳ ـ تعریف آثار به ثمرات وجود عینی

پس از تحقق وجود عینی آثار می‌آید. البته در مرحلهٔ نظر هم می‌توانید برای یک چیز لوازم پیدا کنید و بگوئید: پس از ایجاب عقلی در مرتبهٔ بعدی آثار وجود عقلی یک چیزی در همان وعاء عقل ملاحظه می‌گردد، و سپس برای استدلال مقدمه قرار می‌گیرد.

حجةالاسلام صدوق: اگر موضوعاً عقلی باشد اینگونه است.

(ج): ولکن اگر موضوعاً کاربردی شد، آثار حتماً باید به خارج برگردد. نسبت به کارهای عینی خارجی هم می‌توان چیزی خواست و آنرا سفارش داد. معمار بگوید: ثبوتاً ممکن نیست می‌گوئیم: چرا؟ می‌گوید: برای اینکه شما یک زمین ورزشگاهی میخواهید و می‌گوئید: باید زیر سقف آن ستون نباشد و هزارمتر دهانه داشته باشد و لذا امکان ندارد و من نمی‌توانم چنین سقفی بنا کنم. حالا یک وقتی است که می‌گوید می‌توانم بزنم ولی اثباتاً پول و امکانات و منابعی که نیاز دارد محقق نیست. امّا وقتی که هردو حاصل باشد معنا ندارد که بگوئیم آثار نباشد.

مرحلهٔ سوم «نسبت، استناد و تناسب» است.

حجةالاسلام حسینیان: آیا تناوب این مشخص است؟

۸ ـ عدم قابلیت ضرب امور موازی

(ج): الان ما می‌خواهیم سه سطح (سه امر موازی) را پیدا کنیم و ببینیم آیا سه امر موازی قابلیت ضرب در هم را دارند یا اینکه قابلیت ضرب ندارند و باید در حقیقت در یک ردیف قرار بگیرند و هم‌عرض باشند.

حجةالاسلام رضائی: آیا در ردیف قراردادن فرض اضافه راه دارد یا ندارد؟

(ج): مثلاً بگوئیم سه جدول یا دو جدول دیگر در کنار آن می‌آوریم.

(س): فرض اضافه باشد.

(ج): پس از اینکه جدول را کاملاً تمام کردیم آنگاه فرض اضافه را بیاورید. به نظر خود ما اینگونه است که فرض اضافه ندارد، یعنی اگر یک چیزی با حفظ تفصیلی که برای پیدایش، تغییرات و تکامل آن می‌باشد وتا آخر اینها خوب تعریف شود و مشخص شود که چه چیزی گفته می‌شود به نظر ما می‌رسد فرض اضافه ندارد.

به عبارت دیگر در هیچ علمی بیشتر از ۱۹هزار اطلاع دربارهٔ خود آن علم نمی‌توانید پیدا کنید. اگر بخواهد موضوع علمی طبقه‌بندی گردد ـ که باز آن غیر از خود علوم است ـ به نظر ما می‌رسد که حد نهائی آن این مقدار است.

«وَالسَّلامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَ بَرَكاتُهُ»

مدل برنامهٔ تحقیق

جلسهٔ ۱۰ ۷۷/۰۹/۰۴

استاد: حجةالاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی تنظیم از: گروه تحقیقات مبنایی

بررسی عناوین جایگاه موضوعی پژوهش در کاربرگ ارزیابی روند تکاملی پژوهش

فهرست

۱ـ بررسی جایگاه «مبادی، مبانی و مقاصد» نسبت به تقسیمات «مقاطع، مراحل و سطوح»..... ۱

۱/۱ ـ بررسی «مبادی، مبانی و مقاصد» در دو سیر آموزشی و پژوهشی..... ۲

۱/۲ ـ متوالی بودن «مبادی، مبانی و مقاصد» در دو سیر آموزش و پژوهش..... ۲

۲ ـ بررسی جایگاه «ثبوت، اثبات و آثار» نسبت به تقسیمات «مقاطع، مراحل و سطوح»..... ۲

۲/۱ ـ «امکان عقلی، ضرورت عقلی، تحقق» تفسیر «ثبوت، اثبات و آثار»..... ۲

۲/۲ ـ تبیین «ثبوت، اثبات و آثار» در دو میدان پژوهش کاربردی و پژوهش نظری..... ۲

۲/۳ ـ توضیح تمثیلی برای آثار..... ۳

۲/۴ ـ «ثبوت، اثبات و آثار» بمعنای کارائی در جدول تعریف..... ۵

۲/۵ ـ «ثبوت، اثبات و آثار» بمعنای مراحل در جدول روند و برنامه..... ۵

۳ ـ بررسی جایگاه «نسبت، استناد و تناسب» نسبت به تقسیمات «مقاطع، مراحل و سطوح»..... ۵

۳/۱ ـ تعریف نسبت به گمانه سنجشی از رابطه یا اثر در موضوع نظری..... ۵

۳/۲ ـ تعریف استناد به «منطق ملاحظهٔ نسبت» و تعریف تناسب به «حکم به نسبت»..... ۶

۳/۳ ـ بررسی موازی بودن اوصاف «نسبت، استناد و تناسب»..... ۶

۳/۳/۱ ـ بیان دو مثال در علم اصول (أسناد، استناد و إسناد) و در روش علوم (مسائل، احکام و منطق) بر اثبات موازی بودن..... ۶

۳/۴ ـ «علوم موجود» موضوع پژوهش در «نسبت، استناد و تناسب» ۷

۳/۵ ـ بررسی موازی بودن اوصاف «نسبت، استناد و تناسب» در دو میدان پژوهش نظری و پژوهش کاربردی ۷

۳/۶ ـ زمانی بودن پژوهش تئوری بر روی علوم موجود در ملاحظهٔ «نسبت، استناد و تناسب»..... ۸

۴ ـ ضرورت بررسی فعالیتهای موازی و متوالی در موضوع پژوهش برای تعیین انعطاف برنامه در پژوهش ۱۰

۴/۱ ـ نسبت سرعت پژوهش به ایجاد قدرت منطقی در فعالیتهای موازی ۱۱

۵ ـ پرسش و پاسخ به سؤالات ۱۱

مدل برنامه تحقیق

استاد:	حجةالاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی	کد بایگانی:	۰۱۰۹۱۰۱۰
عنوان گذار:	حجةالاسلام صدوق	تاریخ جلسه:	۷۷/۰۹/۰۴
ویراستار:	حجج اسلام جبرئیلی، حسینی‌نژاد	تاریخ انتشار:	۷۷/۰۹/۰۸
پیاده کننده:	حجج اسلام کتابی، میرزائی و حسینی‌نژاد	حروفچینی و تکثیر:	واحد انتشارات

جلسه ۱۰ | مدل برنامهٔ تحقیق | ۷۷/۰۹/۰۴

« ۵۶ دقیقه »

بررسی عناوین جایگاه موضوعی پژوهش در کاربرگ ارزیابی روند تکاملی پژوهش

۱ ـ بررسی جایگاه «مبادی، مبانی و مقاصد» نسبت به تقسیمات «مقاطع، مراحل و سطوح»

حجة‌الاسلام والمسلمین حسینی: قسمت دوّم «مبانی، مبادی و مقاصد» است که اگر مبادی یک چیز مورد بررسی قرار گیرد نمی‌تواند مأخر از مبانی یا مقاصد آن باشد، مخصوصاً اگر «تحقیق»، تحقیق عینی باشد. البته می‌شود کسی بگوید: مقصد و غایتی که لازم داریم، همیشه از نظر عمل مقدم قرار می‌گیرد، یعنی انگیزه عمل، همان انگیزه‌ای است که نسبت به مقصد پیدا می‌شود، بیان این معنا ممکن است، و لکن هرگز نمی‌توان گفت در زمان تحقق کارهایی که باید بصورت مبادی در هر تحقیقی انجام بگیرد، این کارها می‌تواند مأخر از کارهایی که بعنوان مبانی یا مقاصد است، انجام بگیرد.

بنابراین واضح است که قسمت اول جایش، در جای مقاطع است؛ امّا اگر قرار شد یک پژوهش مورد شناسائی قرار بگیرید آیا همین حکم را دارد یا خیر؛ یعنی وقتی می‌خواهید یک شیء متغیر را بشناسید؛ واضح است که مبادی کار، غیر از شناخت متغیرهایش است. یک کارهایی را باید اول انجام داد و یک کارهایی ما را به یک عمقی می‌رساند و یک حاصلی هم خواهد داشت؛ ولی اگر یک پژوهش باشد، چگونه است؟ مثلاً اگر علم اصول یا هر علم دیگری، حتی خود روش تحقیق، مورد شناسائی قرار بگیرد، این علم یک مبانی و یک مبادی و یک نتایج در بارهٔ خودش دارد؛ یعنی دارای مبادی کارها (کارهای مقدماتی) و کارهای اصلی و نتایج کار است. البته هر علم یک تغییراتی هم دارد.

۱/۱ ـ بررسی «مبادی، مبانی و مقاصد» در دو سیر آموزشی و پژوهشی

آیا می‌توان گفت در بکارگیری این «مبانی، مبادی، مقاصد» در همه جا، حتی در بررسی یک پژوهش، ابتدائا به ریشه آن علم نمی‌رسیم ـ چون مفروض این است که از آن اطلاع ندارید ـ بلکه ابتدائاً به بعضی از خصوصیات آن علم می‌رسیم، تا تدریجاً به ریشه‌هایش برسیم. آن وقت سؤال این است که آیا ابتدائاً «به آثار» علم مانند علم پزشکی، روش تحقیق و علم اصول می‌رسیم، بعد از طریق آثار به مبنای آن و سپس مبادی آن می‌رسیم یا خیر سیر، سیر از مبادی به مبانی و به مقاصد است؟ اگر کلاس آموزشی باشد، حتماً شروع کار از مبادی است؛ یعنی در آموزش می‌گوئید مثلاً اول باید صرف و نحو، و بعد منطق بخوانید، یعنی برای هر علمی که ملاحظه شود، یک مقدماتی قرار می‌دهند، پس در روش آموزش مسلماً اول مبادی، بعد مبانی و بعد مقاصد است. ولی آیا برای پژوهش هم به همین گونه است؟ آیا در پژوهش اول به سراغ مقاصد می‌روید و آثار یک علم را ملاحظه می‌کنید، یا اول مبادی آن را ملاحظه می‌کنید؟ این بحث، به همین اندازه ـ یعنی برای توجه کردن و در ذهن دوستان جای بازکردن، لازم است بیشتر از این مقدار را باید بعداً در برگشت تشریح و ضرب کنیم و مورد ملاحظه قرار گیرد.

۱/۲ ـ متوالی بودن «مبادی، مبانی و مقاصد» در دو سیر آموزش و پژوهش

پس فعلاً همین اندازه بدانیم که اینها از امور متوالی هستند و همزمان نیستند، یعنی اول خوب است انسان چیزی را که مقدماتی و ضرورتی دارد، شناسائی کند، بعد سراغ ریشه‌ها برود و بعد هم سراغ نتیجه‌ها برود خواه این سیر از مبادی باشد یا بالعکس از آثار باشد که ابتدا آثاری را ملاحظه می‌کند که آن آثار منشأ دقت و پژوهش می‌شود.

۲ ـ بررسی جایگاه «ثبوت، اثبات و آثار» نسبت به تقسیمات «مقاطع، مراحل و سطوح»

۲/۱ ـ «امکان عقلی، ضرورت عقلی، تحقق» تفسیر «ثبوت، اثبات و آثار»

در بارهٔ «ثبوت، اثبات و آثار» هم گفته شد، امکان یک شیء و اثبات شدنش را، ثبوت می‌گویند؛ یعنی امکان عقلی «ثبوت» و ضرورت عقلی «اثبات» و «آثار» همان تحقق می‌شود، اگر کارمان تحقیق کاربردی باشد و آثار همان لوازم عقلی می‌شود؛ اگر کار ما تحقیق نظری باشد.

۲/۲ ـ تبیین «ثبوت، اثبات و آثار» در دو میدان پژوهش کاربردی و پژوهش نظری

به عبارت دیگر لوازم عقلی در کار نظری «آثار» است، ولی اگر کار عینی باشد، آثار همان تحقق خارجی است. پس وقتی ثبوتاً گفته می‌شود، یعنی امکان عقلی آن تمام شده است. هر گاه امتناع عقلی باشد، گفته می‌شود اشکالش در مرحله ثبوت است. مثلاً در مسئله اقتصادی که یک برنامهٔ پنج ساله ریخته شود، می‌توان از نظر اقتصادی مسئله را بررسی نکرد و از نظر سیاسی بررسی نمود، چون از نظر سیاسی هم فرض دارد. اگر ایران بتواند در عرض ۲۵ سال یک انقلاب سیاسی جهانی و هم یک انقلاب فرهنگی انجام دهد که جهان را متحول کند و بعد بتواند هماهنگی آنرا بعهده بگیرد؛ آن وقت صحیح است که گفته شود کل دلارهای آمریکا در بازار بین المللی بدست ایران می‌چرخد. این یک برنامه سیاسی می‌شود. ولی در برنامه

تولیدی اقتصادی که بخواهند، ملت کار صنعتی بکنند و اختراع و زراعت بکنند. در اینجا معنا ندارد که کسی بگوید در ۲۵ سال آینده پول ایران مثلاً هر یک تومان پول به سنگینی یک دلار بشود و در بازار جهانی بگونه‌ای بچرخد که پول دنیا را تحت تأثیر قرار دهد، چون این حجم از کمیّت ثبوتاً امتناع دارد. اگر بگویید چرا؟

گفته می‌شود که نفرات و ابزار شما چه اندازه است و سیری که می‌خواهید بروید چگونه است و... پس این محال است. ولی همین ثبوت از نظر عقلی امتناع ندارد؛ یعنی اگر عقل غیر کاربردی ببیند، می‌گویند چه امتناع اجتماع نقیضین‌ای پیش می‌آید؟ می‌گوییم امتناع اجتماع نقضین که پیش نمی‌آید. چون در فرض عقلی محض فارق از نسبت‌ها می‌شویم. همانطور که در بخش سیاسی هم در سر جای خودش قابل برنامه ریزی است و اینگونه نیست که در آنجا ممتنع باشد.

تا اینجا بحث «ثبوت، اثبات و آثار» تمام شد، اینها هم باید از نظر نظری پشت سر هم قرار بگیرد، امتناع عقلی نداشته باشد و ضرورت عقلی هم داشته و محقق هم شده باشد. البته در تحقیق کاربردی، معنای ثبوت با تحقیق نظری فرق پیدا می‌کند. در تحقیق نظری گفته شد ثبوتاً امتناعی ندارد که ایران بوسیله برنامه، از نظر اقتصادی ۶ هزار میلیارد دلار پول پیدا کند. نه فقط در ۲۵ سال دیگر، حتی در پیدا شدن این پول تا پنج سال دیگر هم امتناع عقلی وجود ندارد.

اگر گفته شود که آیا امتناع عقلی دارد که فردا صبح کوه دو برادران قم، طلا بشود، می‌گویید امتناع عقلی که ندارد، البته بنا بر عقل غیر تحققی؛ ولی بنا بر عقل تحققی نمی‌توان روی آن حساب کرد که یکدفعه این کوه به طلا تبدیل بشود و مثلاً قبل از ظهر هم به آن دست بزنند و از هم بپاشد و به سکه تبدیل شد و دیگر احتیاجی هم به ضرب سکه نباشد و بعد از ظهر هم صندوق‌های را بردارید و ۶ هزار میلیارد دلار بدست آید و در بازار هم بچرخد. این از نظر عقل نظری امتناع ندارد؛ ولی این معنا در مرحله ثبوت مطرح می‌شود؛ اما در ضرورت عقلی قابل طرح نیست. نمی‌توان گفت که ضروری است؛ این گونه بشود، بله، در مقام ثبوت امتناعش برداشته می‌شود؛ ولی در مقام ضرورت نمی‌توان آن را آورد و اثبات کرد، چه برسد به اینکه بخواهید آثار عقلی هم بر آن بار کنید. البته در اینجا اشاره‌ای شد که می‌توان امکانش را ثبوتاً ملاحظه کرد و تمام کرد؛ ولی اثباتاً نمی‌توان ضرورت عقلی آنرا تمام کرد. اثباتاً می‌تواند یک آرزویی باشد؛ ولی ضرورت عقلی نمی‌تواند داشته باشد.

مهندس حسینی: در آثار هم مثال بزنید؟

۲/۳ ـ توضیح تمثیلی برای آثار

(ج): «آثار» لوازم عقلی هر دستگاه در دستگاه عقلی خودش است. بعنوان مثال خط و نقطه را تعریف می‌کنید، بعد در نسبت بینشان، سطح را تعریف می‌کنید، بعد سلب و ایجاب را مطرح می‌کنید، بعد تعاریفی را ارایه می‌کنید، مثلاً در تعریف دایره می‌گوئید انحناء تامّ است که هیچ گونه استقامتی در هیچ سطحی در آن فرض نداشته باشد. با این فروض حتماً دایره بدست می‌آید، چون اگر دائره حتی یک مقدار هم شکل حلزونی پیدا کند، مقداری از انحنای تام، کم می‌شود.

اما ما می‌گوییم دائره‌ای که قطر پنج سانتی متری دارد، یک مرتبه پنجاه سانت شود، سئوال می‌کنیم که این دایره چند دور خورده تا بزرگ شده‌است، می‌گوئید تنها یک دور خورده تا پنج سانت شده است می‌گوئیم پس حتماً در آن استقامت آمده است، یعنی دیگر انحناً تام نیست. پس اگر دائره اول پنج سانت شد و بدون برداشتن قلم به طرف کشیدن دائره دوم باشید حتماً بدون خط مستقیم این کار، انجام نمی‌شود. چون مفروض این است که از نقطه‌ای حرکت کرده است و تا به نقطهٔ بزرگتر می‌رود و فرض این است که یک دائره هم بیشتر نباشد، در این صورت مجبور می‌شود که خط مستقیم بکشید. عین همین مطلب در درست کردن یک دور حلزونی هم می‌آید و در آنجا هم استقامت تدریجی حاصل می‌شود.

پس آنها می‌گویند انحناء تام تام در دائره است، بعد انحناء تام را در خط مثال می‌زنند و استقامت را هم بمعنای ضد انحناء و نفی هر گونه انحنائی تعریف می‌کنند و اشکالی را با خط مستقیم درست می‌کنند و اشکالی را هم با خط منحنی درست می‌کنند و نسبت اینها را بیان می‌کنند و اینها همان لوازم است.

اگر گفته شد مجموعه زوایای مربع، ۳۶۰ درجه می‌شود، در واقع بیان نسبت بین دائره و مربع است. اگر گفته شد، مجزور شعاع ضرب در عدد پی، در واقع این محاسبه مساحت دائره به متر مربع است؛ یعنی این لازمه دو تعریفی است که قبلاً شده‌است. درست است که ضرورت دارد و نمی‌شود، انکارش کرد؛ ولی بنا به تعریف اینگونه است، هرگاه تعریف را تغییر بدهید و بگوئید امتداد مستقیم، خارجاً ممتنع است ولو بصورت فرضی بین دو نقطه باشد. آنگاه لوازمش هم تغییر می‌کند مثلاً در اینجا می‌گویید امتداد مستقیم در خارج ممتنع است، چون اتصال بین دو نقطه اگر در خارج باشد، بصورت بسیط نیست و حتماً از جاذبه عبور می‌کند ولو اینکه با دوربین نگاه کرد، و بین دو نقطه را با نور وصل کنید نه با بند، ولی نور هم باید از میدان جاذبه بگذرد و مجبور به انحناء است، پس لازمه تعریف همان اثر تعریف می‌شود.

پس یک مرحله ثبوت نظری (امکان عقلی) داریم و بعد از آن مرحلهٔ اثبات عقلی و بعد از آن هم اثرش است. در کلیه علوم نظری بدون استثناء، هر گاه که کارتان استدلالی می‌شود، در حال مشاهده آثار اصول اولیه آنها در مسائلشان می‌باشید و آثار در امور عینی، همان نسبت و رابطه بین یک چیز و چیز دیگر است. اثر آتش سوزاندن است و سوزاندن تأثیری است که آتش نسبت به چیز دیگر دارد.

حجةالاسلام رضائی: در اینجا فقط علوم عقلی را می‌پوشاند؛ ولی اگر فرض «ثبوت، اثبات و آثار» تحققی فرض شود، دیگر فقط بحث علوم نظری مطرح نیست، بلکه علوم کاربردی را هم در بر می‌گیرد، به عبارت دیگر «ثبوت، اثبات و آثار» یک مرتبه ثبوت عقلی...

(ج): یعنی گاهی امکان عقلی گفته می‌شود و گاهی مقدمات تولید بیان می‌شود که امکان عینی را فراهم می‌کند. امکان عینی را فرضاً برای درست شدن یک ساعت درست می‌کنید؛ یعنی ثبوت تحققی است.

(س): امکان عملی است.

(ج): امکان عینی است؛ یعنی امکانی است که وقتی به ضرورت می‌رسید، این ظهور پیدا می‌کند و اثرش هم اثری

است که این روی چیزهای دیگر دارد.

(س): پس در آنجا دیگر بحث از امکان عقلی نمی‌شود؟

(ج): چرا در آنجا هم باید تئوری داشته باشید و بدون تئوری نمی‌توانید کار کنید، یعنی در حقیقت کار در دو مرحله انجام می‌گیرد، یک مرحله، نظری است و یک مرحله دیگر هم مرحلهٔ تحققی آن است. بعدها خواهیم گفت که ابتدا باید یک مرحله انگیزش روحی پیدا بشود و بعد یک مرحله نظری و سپس یک مرحله عملی پیدا بشود، در هر سه تای اینها هم صحیح است که گفته شود مرحله پیدایش امکان، پیدایش ضرورت و مرحله پیدایش اثر وجود دارد.

به عبارت دیگر صحیح است که گفته شود نسبت به خود فعل انسان (محصولات اجتماعی) نیز مثلاً ابتدا نیازش بوجود می‌آید و... یعنی در همان دستگاه هم «ثبوت، اثبات، آثار» دارد و بعد در مرحله نظری که آمد باز «ثبوت، اثبات، آثار» دارد و در مرحله عینی هم «ثبوت، اثبات، آثار» دارد.

۲/۴ ـ «ثبوت، اثبات و آثار» بمعنای کارائی در جدول تعریف

قسمت بعدی «نسبت، استناد و تناسب» است، به نظر می‌رسد در بحث «ثبوت، اثبات و آثار» ذکر کردنش در قسمت مراحل، بمعنای کارآئی صحیح باشد؛ یعنی جابجا شود و به آخرین سطر بیاید، البته این در صورتی است که بخواهید آنرا در جدول تعریفِ ببرید. همیشه سطوح داخل جدول تعریف در وسط قرار می‌گیرد. شاید پرسیده شود که خاصیّت جدول تعریف چه بود که باید جای سطوح اینگونه باشد؟ در جدول تعریف باید ساختار وزنش از کارائی بیشتر باشد و همیشه سطوح عملکرد مبنا یا اوصاف توسعه داخل ساختار می‌آید و کارائی نیز مقیاس تأثیرها را می‌گوید. همه اینها هم روی هم در پیدایش تعریف، در بین ۲۶ تا منتجهٔ دیگر سهم تاثیر دارند.

۲/۵ ـ «ثبوت، اثبات و آثار» بمعنای مراحل در جدول روند و برنامه

ولی اگر بخواهد داخل روند بیاید، در آخر کار همیشه سطوح محاسبه می‌شود، سطوح یک خط عمودی است که حرکتهای موازی را می‌توان در کنار آن داشته باشیم.

آیا «نسبت، استناد و تناسب» بصورت همزمان قابل فرضی است یا اینها همزمان نیستند؟ در یک قضاوت، «نسبت، منطق و تناسب» وجود دارد، خواه نسبت اثبات و خواه نفی بشود؛ یعنی چه گفته شود متناسب است و چه گفته شود که متناسب نیست، هر دو وجود دارد.

۳ ـ بررسی جایگاه «نسبت، استناد و تناسب» نسبت به تقسیمات «مقاطع، مراحل و سطوح»

۳/۱ ـ تعریف نسبت به «گمانه سنجشی از رابطه یا اثر در موضوع نظری

حجةالاسلام پیروزمند: فرق نسبت و استناد را بفرمائید؟

(ج): نسبت رابطه بین دو چیز در خارج به عنوان اثر است و رابطهٔ بین دو موضوع نظری به عنوان گمانه سنجشی است.

۳/۲ ـ تعریف استناد به منطق ملاحظهٔ نسبت و تعریف تناسب به «حکم به نسبت»

استناد منطقی است که آن نسبت را ملاحظه می‌کند، تناسب هم حکم به نسبت است، پس اگر بخواهیم این سه را در منطق صوری ملاحظه کنیم، تصور، همان ملاحظه نسبت می‌شود، بعد منطق (مثلاً قانون اندراج) استناد است و بعد تناسب هم نسبت حکمیه را تمام می‌کند.

۳/۳ ـ بررسی موازی بودن اوصاف «نسبت، استناد و تناسب»

اگر نسبت همان رابطهٔ بین تصور و تصدیق شد، ابتدائاً به نظر می‌آید این «زمانی» است؛ ولی حین التصدیق هم نسبت هست و هم تناسب و هم «نسبت حکمیه» وجود دارد، اندراج نیز هست؛ یعنی آیا در قضیهٔ «العالم متغیر و کل متغیر حادث فالعالم حادث» وقتی می‌گویید فالعالم حادث، هر سه تا با همدیگر هستند یا فقط فالعالم حادث وجود دارد؟ آیا می‌شود عده‌ای را وارد در تحقیق کرد که فقط بروند در باره یک نسبت کار کنند و یک عده هم فقط درباره استناد و یک عده هم در باره تناسبش تحقیق کنند.

۳/۳/۱ ـ بیان دو مثال در علم اصول (أسناد، استناد و اِسناد) و در روش علوم (مسائل، احکام و منطق) بر اثبات موازی بودن

یک مثال ساده، در دو سه قسمت ذکر می‌کنم تا معلوم شود آیا این جزو سطوح و امور متوازی است یا خیر و یا احیاناً اگر لازم باشد، باید عنوان عوض شود؟ آیا می‌توان عده‌ای را واداشت که فتوایِ در باره مسئله دفاع را بررسی کنند و یک عده هم اسنادی را که منشأ این فتوایْ شده ببینند؛ یعنی آیات و روایات را ببینند مانند «لن یجعل ا... للکافرین علی المسلمین سبیلا» ویک عده هم بروند، منطق آنرا یعنی علم اصولی که در باره این فتویْ بکار گرفته‌شده؛ بررسی نمایند؛ یعنی بروند بخش استدلالی مطلب را ملاحظه کنند که از چه اصلهایی استفاده شده است، احیاناً یک عده هم بروند اسناد را بهینه کنند، یعنی با یک قواعدی بروند بگویند چیزهای دیگری هم می‌تواند سند باشد و سند این مطلب مخصوص این پنج آیه و این ده تا روایت نیست. تا در نهایت ابزار هم بهینه بشود، فتویْ هم بهینه بشود، آیا چنین چیزی ممکن است؟

برای ملاحظهٔ «نسبت، استناد و تناسب» در این مثالی که ذکر شد باید بدانید که در هر مرحله‌اش «نسبت، استناد و تناسب» وجود دارد؛ یعنی هر کدامش علم استدلالی متناسب با خودش را دارا است، علم فقه الحدیث می‌تواند تکامل پیدا کند، در اینجا هم «نسبت، استناد و تناسب» وجود دارد، این علم مواد را برای شما تهیه می‌کند. علم اصول هم می‌تواند «نسبت، استناد و تناسب» داشته باشد و کامل بشود، علم بکارگیری اصول؛ یعنی موادی که این علم بکار گرفته شده (فقه استدلالی) هم می‌تواند تکامل داشته باشد. یعنی در هر سه «نسبت، استناد و تناسب» وجود دارد، در سه محور متوازی هم می‌توان آنها را انجام داد. ولی آیا این برای محل استشهاد ما کافی است که سه محور متوازی می‌تواند در سه علمی باشد که خودش در درون خودش هر کدامش «نسبت، استناد و تناسب» متناسب دارد یا اینکه حتماً باید در یک موضوع ملاحظه شود که آیا تحقیق در سه محور ممکن است یا خیر؟ یعنی همزمانی یا همکانی یا همان امکان توازی در برنامه، اگر در سه علم انجام بشود که هنری نیست، هر چند نسبت بین سه علم را

که بهم ملاحظه کنید بتوان گفت:

۱ ـ اوّلی، سند یا نسبت به خدا را درست می‌کند.

۲ ـ دوّمی، نحوه استناد (علم اصول) را درست می‌کند.

۳ ـ بکارگیری علم اصول در آن اسناد را درست می‌کند.

در سه تا علم، شکی نیست که سه خط موازیِ تحقیق می‌توان قرار داد، اما سئوال این است که آیا در یک علم می‌توان سه خط موازی را قرار داد یا خیر؟ اگر در یک علم هم بتوان یک عده را واداشت که مسایل را دسته‌بندی کنند و یک عده هم احکام و دسته دیگر روش استدلال را دسته‌بندی کنند، این مهم است که در «مسائل، احکام و روش استدلال (روش رسیدن به احکام) بتوان کار را بصورت متوازی انجام داد.

۳/۴ ـ «علوم موجود» موضوع پژوهش در «نسبت، استناد، تناسب»

مهندس حسینی: آیا اساساً آن علم وجود دارد که می‌خواهید روی آن تحقیق کنید.

(ج): در این فرض، علمی موجود است؛ یعنی در حال پژوهشی نسبت به یک علم موجود هستید آن وقت به مرحله بعد هم می‌رسیم که ...

(س): خیر، با آن فرض قبلی که نسبت به «مبادی، مبانی و نتایج» بود که ...

(ج): این سیر بعنوان مقدمه انجام می‌شود، بعد به آنجا هم می‌رسیم، آیا در آنجا که یک علم باشد نه سه علم، می‌توان برای «نسبت، استناد و تناسب» در سه محور از هم جدا، دستور تحقیق کتابخانه‌ای داد؟

مهم مطلب همین است و معنای سه محور بودن این است که اینها نخواهند از هم سؤال کنند و با موضوعات یکدیگر هم کاری نداشته باشند؛ یعنی وقتی من می‌گویم، بروید مسائل را پیدا کنید، دیگر کاری به استدلالها ندارد. شاخصه‌اش در مسئله معین است، مثلاً می‌گوئیم مسئله سلامتی بدن با ۲۰۰ نوع بیماری ارتباط دارد، طبعاً پزشک فقط همین مسئله را بررسی می‌کند و کاری با چون و چرای آن ندارد. آیا می‌توان در یک علم گفت که می‌شود تناسبها را از نسبتها جدا کرد و نسبتها را مانند مسائل بیاوریم و تناسبها را مانند احکام و استناد را برای دلیلی که می‌تواند این حکم را روی مسئله ببرد، ذکر کنیم.

۳/۵ ـ بررسی موازی بودن اوصاف «نسبت، استناد، تناسب» در دو میدان پژوهش نظری و پژوهش کاربردی

در اینجا از سه علم پایین‌تر آمده و وارد موضوع واحد شدیم که من دو باره عین همان اشکال را بررسی می‌کنم، می‌گویم در شناسایی بیماری می‌شود «نسبت، تناسب و استناد» را داشته باشیم، در معالجه نمودن هم می‌توان این هر سه را داشت، در آن دستگاه استدلالی هم، خواه برای شناسایی و خواه برای نسخه دادن می‌توان «نسبت، استناد و تناسب» را داشت. پس در داخل یک علم هم همان تقسیمات مربوط به سه علم می‌آید که در اینصورت یک درجه، مطلب دقیقتر و ریزتر می‌شود.

مسائل در جای نسبت است، حکم (احکامی که در مورد یک مسئله داریم) ولو در تشخیص باشد نه در تدافی، در جای تناسب بوده و آنگاه یک منطق هم بین آن برای استناد قرار می‌گیرد. آیا می‌شود گفت در هر علمی تا هر قضیه ساده آن این مسئله ثابت است؛ به عبارت رائج که می‌گویند «موضوع العلم ما یبحث عن عوارض الذاتیه» آیا

می‌توان گفت برای موضوع، فروض مختلفی وجود دارد، هر فرضی را که هم ما بعنوان عرض یک علم نسبت به موضوع آن علم ملاحظه کنیم، این قضیه قابل لحاظ است؟

وقتی «نسبت» اثبات شد، به معنی «تناسب» است، بنابراین هر قدر هم که آنرا کوچک کنید باید بتوانید بگوئید که ابتدائاً نسبتی که بین یک موضوع علم با موضوع دوّمی (که به آن می‌گوئید غرض) بعنوان یک مفهوم نظری وجود دارد، چگونه است نسبت بین خط و نقطه دارای فرضهای مختلفی است که هر فرضی از آن برای شما مسئلهٔ خاصی را طرح می‌کند، مثلاً می‌گوئیم مسائل، احکام و آن چیزی که می‌تواند واسطه قرار بگیرد و حکم آن مسئله را مشخص کند (استناد).

بنابراین می‌توانیم بگوئیم که انجام این کار در رابطهٔ با تحقیق ـ در هر علم نظری که مد نظر شما باشد ـ قابلیّت دارد، یعنی یک عده در رابطهٔ با نسبت‌ها و مسائلش تحقیق و جمع‌آوری کنند، مثلاً یک عده نسبت به احکام و یک عده‌هم در بارهٔ این منطقی که این رابطه را برقرار می‌کند، تحقیق کنند؛ یعنی سه خط موازی می‌توانند باشند.

حالا بیائیم ببینیم که آیا در علوم کاربردی و مرتبه تحقق هم مسئله همین گونه است؟ در جواب می‌شود گفت که عده‌ای می‌توانند وضعیتهای مختلف یک شیی متغییر را (عملاً از یک سطح بالاتر) گزارشگری کنند و عده‌ای دیگر مسئله عوامل متغیر را ـ که می‌خواهید استدلال کنید که این وضعیتها ناشی از آن هست ـ چه در مرحله تئوریک و چه در مرحله کنترل عینی بررسی کنند. و منطقی هم که می‌خواهد بین این دو تا حکم کند و بگوید که این تغییرات حاصلِ چه عوامل تغییری است، نیز قابل بررسی است.

حالا یک مقدار بصورت دقیق‌تر مسئله را بررسی می‌کنیم، و به بیان متغیر و نسبت بین آنها (یعنی موضوعهای مفروض در تئوری و نسبتهای مفروض در تئوری) می‌پردازیم؛ می‌گوییم مثلاً اگر بخواهیم این شیء را ساده کنیم باید آن را به سه عامل تقسیم کنیم، مثلاً در رابطه با «جامعه» می‌گوییم همدلی، همفکری، همکاری، یعنی جامعه به سه عامل تقسیم می‌شود و یک نسبتی را هم بین آنها برقرار می‌کنیم و یا می‌گوئیم به سه عامل «مبنا، موضوع، مقیاس» تقسیم می‌شود و بعد یک نسبتی را هم بین آنها برقرار می‌کنیم، شما در آنجا (پیدایش یک مجموعه) هم باز یک موضوعاتی دارید که یکسری نسبتهائی بین آنها وجود دارد که به منزلهٔ حکم است و یک دستگاهی هم این تناسب خاص را برای این موضوعات اثبات کرده است.

آیا تا اینجای بحث برای تحقق پیرامون عملیات یک طرح تحققاتی کافی است؟ البته منظور ما قسمت اخیر بحث است. دیگر از اینجای بحث به سراغ پژوهشی می‌رویم که مثلاً می‌خواهیم روی پژوهش کاربردی شخص دیگری انجام دهیم.

۳/۶ ـ زمانی بودن پژوهش تئوری بر روی علوم موجود در ملاحظهٔ «نسبت، استناد و تناسب»

در این صورت پژوهش خودمان چگونه باید باشد؟ در بخش تئوری آن حتماً بصورت زمانی هست، یعنی اول باید نسبت بین موضوعات را ملاحظه بکنیم و همچنین باید با منطق خاصی تعادل یا عدم تعادل مطلوبی را که می‌خواهیم تعریف نماییم، تصدیق کنیم. یعنی در سه امر «نسبت، استناد و تناسب» اول «نسبت» هست، البته فرض این

مطلب هم وجود دارد که اول «استناد»، (منطق ملاحظهٔ نسبت) باشد و بعد، بیائیم خود نسبت را ملاحظه بکنیم و بعد از بررسی، به تناسب یا عدم تناسبش حکم کنیم.

(س): اگر بعد منطق باشد، همان تناسب نمی‌شود؟

(ج): خیر، منطق می‌تواند وسیلهٔ گمانه زدن بشود. البته در جای خودش باید پیرامون آن بحث بشود و احتیاج به اثبات دارد. یعنی اینگونه نیست که «تصوّر» همیشه در هر دستگاه منطقی، قبل از منطق باشد، می‌شود تصور در یک دستگاه منطقی قرار گیرد که ابتدا جدول گمانه‌زنی را در اختیار شما قرار دهد.

(س): پس این مسئله در رابطه با قبلی هم امکان دارد، یعنی نسبت به پژوهش انجام گرفته هم باید ببینید گمانه این رابطه، چگونه و با چه منطقی بوجود می‌آید؟

(ج): البته مفروض است که همهٔ منطقها، تصوّر را مقدم نمی‌دارند. مگر اینکه شما ثابت کنید که در «منطق عمل» چنین چیزی امکان دارد.

ولی در منطق نظر حتماً اینگونه نیست، یعنی اینگونه نیست که ضرورتاً منطقی که «کنترل تکامل» را در اختیار ندارد، کار منطقی را که کنترل تکامل را در اختیار دارد، انجام دهد.

(س): به هر حال، آن مواردی را که در اینجا مقدم می‌کنیم، همان موارد را در انجا هشم مقدم می‌کنیم و بالعکس.

(ج): البته چنین احتمالی هم قابل تصور است، حالا باید ببینیم که آیا اصلاً این طرحی را که داریم پی‌ریزی می‌کنیم می‌تواند علاوه بر کار پژوهشی روی یک پدیده هم اجرا شود یا خیر؟ یعنی باید ببینیم که آیا در یک پدیده هم «نسبت، استناد، تناسب» می‌تواند هم زمان واقع بشود؟ یعنی یک عده‌ای مشغول کار «نسبت»، یک عده مشغول استناد و یک عده مشغول تناسب باشند؟ البته تردیدی نیست که اگر بخواهیم این سه مورد را بصورت سه تا جریان ملاحظه بکنیم، حتماً شدنی است، یعنی می‌شود در درون سازمان و برنامه سه خط کاری وجود داشته باشد؛ یک خط کاری مرتباً نسبتها را بهینه کند و یک خط هم تناسبات نسبتهای بهنیه شده را ملاحظه کند. ضرورتاً کار اینها متوقف بر آنها نیست، ولی حتماً تقدّم زمانی در آنها وجود دارد. مثلاً امروز کار بهینه می‌شود و یک ساعت بعد گمانه‌ها برای «بهینهٔ تناسبها» فرستاده می‌شود. منطق آنها قابل بهینه است، پس در سه جریان قابل اجرا است.

حجة‌الاسلام رضائی: آیا آن سه جریان باید با اختلاف باشند و یا سه جریان هم زمان نیز قابل اجرا است.

(ج): سه جریان هم زمانی که یک «موضوع» با «اختلاف» در آن می‌چرخد، نه اینکه یک جریان تعطیل شود و جریان دیگر شروع به کار کند. جریان این امور غیر از آن امور متوالی است. در امور متوالی (در یک اموری که توالی در آن اصل است) می‌گویید تا آن کار انجام نگیرد و تمام نشود این کار را نمی‌شود انجام داد.

حجة‌الاسلام حسینیان: اگر جزو امور جریانی هم باشد باز این موضوع است که باید به گردش در آید جریانی که باشد کانه تقدّم و تأخر در درون موضوع صورت می‌گیرد.

(ج): مثلاً اگر یک شکوفه داشته باشیم، اگر بنا باشد که همان شکوفه سیب شود در این صورت تا شکوفه، و بعد از آن سیب کال بوجود نیاید، سیب به وجود نمی‌آید.

(س): آیا می‌شود که از این سه جریان، مثلاً یکی شکوفه را ملاحظه کند و دیگری سیب را ملاحظه کند؟

(ج): یعنی سه نوع موضوع در اختیار آنها باشد، یعنی یکی از آنها موضوعشان سیب رسیده، و یکی از آنها هم سیب نرسیده، یکی از آنها هم موضوع شکوفه را در دستور کار داشته باشد.

(س): در آنجا هم مطلب همینطور است، یعنی در آنجا وقتی که موضوع در قسمت مبادی قرار می‌گیرد، نسبتی که برای آن ملاحظه می‌شود هیچ وقت همان نسبت در روند سوّمی ملاحظه نمی‌شود.

(ج): درست است، ما هم همین را عرض کردیم.

(س): نه، در فرمایش شما نحوه اختلاف بین ...

(ج): گفتیم که مسلماً امکان دارد، گفتیم که شکی نیست که می‌شود سه تا به صورت ....

(س): یعنی در همه این موارد قابل جریان است؟

۴ ـ ضرورت بررسی فعالیتهای موازی و متوالی درموضوع پژوهش برای تعیین انعطاف برنامه درپژوهش

(ج): بله، صحیح است، حالا سؤال این است که آیا برای یک فعالیت تحقیقاتی هم می‌توان سه خط موازی در نظر گرفت یا نه؟ به این قسمت بحث یک قسمت کوچکی را اضافه می‌کنم و بعد نتیجه می‌گیرم، یک وقت می‌گوئیم اختلاف موضوع در سه جریان، تا چه میزان برای کار موازی پذیرفته است شاید بگویید صفر است، یعنی برای یک کار موازی هیچ گونه اختلاف موضوعی پذیرفته نمی‌شود. یک وقت می‌گوئید خیر، در یک نسبتی، اختلاف موضوع هیچ عیبی ندارد، یعنی در یک نسبت هیچ مانعی وجود ندارد، هر چند که در یک نسبت دیگر آن انجام نگیرد.

به این نکته خوب عنایت بفرمائید. اگر در نظرتان باشد طبق این روند زمانی که در اینجا رسم شده، مسئله درست کردن ابزار یک مرتبه مقدّم است و همین یک مرتبه از اختلاف، کافی است، ولی ضرورتاً لازم نیست که، نُه مرتبه تقدّم داشته باشد. منطق اوّلی را که تهیه کردید مربوط به این خانه است، با وجود این منطق امکان عملیات پیداشده است هر چند منطق دوّمی درست نشده است. یعنی «صفر، یک» اینجا برابر با «صفر، یک» اینجا است، لازم نیست که ما بگوئیم ما اوّل باید از صفر تا نُه را یکبار تولید کنیم، بعداً به سراغ یک ردهٔ بعد بیائیم.

یعنی مسئلهٔ «توالیِ لازم»، و «ترتیب» و «توازی لازم» که برنامه‌ریزی را ممکن می‌کند، چگونه است. در حال حاضر ما به دنبال این هستیم که آیا باید در یک خط، نوزده هزار کار را انجام دهیم یا درون سه خط، سه تا، هفت هزار تاداریم و یا درون نُه خط و یا ۲۷ خط بوده و یا می‌توانیم ۷۲۹ محور عملیاتی معرفی کنیم. چرا دراین‌باره بحث‌می‌کنیم؟

بر فرض محال اگر یک نفر بخواهد در یک خط، در نوزده هزار موضوع کار بکند کار ما چه وقت نتیجه می‌دهد؟ اگر عمرمان وفا کرد، بدست می‌آید، چونکه سال ۳۶۰ روز است، پس ده سال ۳۶۰۰ روز می‌شود و نوزده هزار تا از پنجاه سال هم بیشتر وقت می‌برد. تازه اینها در صورتی است که هر موضوعی یک روز کار ببرد اگر سه روز کار ببرد از صد سال هم رد می‌شود.

۴/۱ ـ نسبت سرعت پژوهش به ایجاد قدرت منطقی در فعالیتهای موازی

می‌گوئید که کار جمعی و سازمانی سرعت را زیاد می‌کند، شاید بگویید تا چه قدر می‌تواند سرعت را زیاد کند؟ می‌گویم تا اندازه‌ای که قدرت منطقمان ایجاب کند که کار موازی و محور همزمان درست کند. البته از یک سقفی هم می‌گذرد که دیگر نمی‌توانید، یعنی کارهای متوالی را که نمی‌شود بصورت موازی انجام داد، البته عیبی ندارد که تقدم رتبی سه جریانی را که در کارهایمان ملاحظه می‌کنیم به اندازهٔ یک مرحلهٔ کوچک یعنی $\frac{1}{9}$ باشد، یعنی ضرورت ندارد که همیشه همزمانی «نسبت، استناد و تناسب» به قطعیت یک به یک برسد، شما در مرحله «تحقق» اصلاً قطعیّت یک به یک ندارید، به نسبت باید امکان توازی را اثبات کنید.

۵ ـ پرسش و پاسخ به سؤالات

آقای مهندس حسینی: به نظر می‌رسد که یک گمانه دیگر این باشد که قضیه بر عکس این است و این حتماً لزوم توالی دارد، علتش هم این است که این توالی که شما روی این محورها نشان می‌دهید و یک مرحله را مقدّم می‌کنید در واقع یک مرحله نیست؛ بلکه همان توالی مورد نظر ما هست؛ یعنی در مرحله اول، تا منطق گمانه‌های تأمینی تمام نشود، مرحله اوّل پائینی آن را نمی‌توان شروع کرد، نباید بگوئیم که این یک قسمت از منطق کلی‌مان است و با درآمدن، آن کار جریان پیدا می‌کند.

این منطق، مثلاً با منطق گمانه‌های پردازشی دو چیز است و از زمین تا آسمان فرق می‌کنند، پس حتماً این توالی باید رعایت شود. بله، توازی آن با منطق دیگری مثل گمانه تجزیه‌ای یا ترکیبی می‌تواند همزمان باشد که همان مرحلهٔ قبلی‌مان بوده است یعنی ...

(ج): حالا به آن چیزی که خودتان رسم کردید، توجه بفرمائید، در اینجا «تأمین منابع»، تجزیه موارد، و ترکیب»، وجود دارد که سه تای آن هم در یک مرحله قرار می‌گیرد؛ یعنی سه مرحله نیست.

(س): مگر سه تا منطق ندارد؟

(ج): سه منطقی که دارد به این معنا است که سه تا روش جزئی ... .

(س): یعنی سه تا استناد دارد. وقتی که یک استناد آن مقدم می‌شود، در واقع بیانگر توالی است.

(ج): همه جا اینطوری نیست.

(س): چرا؟ هر مرحله تا استخراج نشود، قیمت عملیات ...

(ج): نسبت به موضوع آن؛ یعنی می‌شود ...

(س): در اینکه آیا نسبت به علوم مختلف می‌توان بصورت همزمان کار کرد، جواب مثبت است.

(ج): نسبت به مسائل مختلف هم امکان دارد. امّا آن مسائل مختلف متعلق به یک علم است، یعنی من مسائل را طبقه بندی می‌کنم، بعد با حفظ طبقه‌بندی در یک علم به سراغ آثار می‌روم. البته «نسبت، استناد و تناسب»، «نسبت» برای یک خط (یک موضوع) پیدامی‌شود، و برای «تناسب» به سطح بعدی تحویل داده می‌شود، در حین اینکه نسبت آن هم با موضوع دیگر تمام می‌شود. در عین حال، کل اینها موضوع علم واحد دارد؛ یعنی موضوع شامل دارد.

(س): اگر کامل نشده باشد، حتماً بصورت تخمین عمل می‌شود؟

(ج): خیر، تمام حرف من این است که کمالش در خطی دیدن کار نیست، شما اگر بناشد مجموعهٔ یک چیزی را ببینید لازم نیست که مسائلش خطی دیده بشود. مگر اینکه آنرا تجریدی حساب بکنید، مثلاً من از ده زاویه مسائلی را مورد توجه قرار می‌دهم. (البته با حفظ طبقه‌بندی مسائلش)، اگر کار را اینگونه ملاحظه کنیم، کدام «توالی» مضرّ به «توازی» است؟ «توالی جزئی» یا «توالی در کلیات» مضرّ است؟ آنچه که در اینجا هست، این عقلاً ممتنع است که بر آنجا تقدم پیدا کند و آنچه که در آنجا هست ممتنع است که بر قسمت سوم تقدم پیدا کند.

(س): آیا در زیر بخشهایش هم اینگونه است؟

(ج): در زیر بخشها، ابتدائاً نسبت جزئی این بخش انجام شده است و در حال بررسی نسبت جزئی مسئله بعدی است و اینجا است که خط پائین می‌آید کار خودش را انجام می‌دهد.

(س): این در حقیقت همان معنای «توالی» است، چرا اسم آنرا «توازی» می‌گذاریم؟

(ج): اگر ما بخواهیم، بگوییم که در برنامه ریزی، این کار فقط در یک خط انجام می‌گیرد. یعنی بگوئیم...

(س): مگر شروع کار شما با یک خط نبوده است؟

(ج): شروع با یک خط است، حالا اگر بگوئید که به هیچ عنوان بیش از یک خط نداریم چی؟ مثلاً بگوئید باید کار را به یک گونه انجام بدهد، در اینصورت آیا آن یک نفر باید مثلاً نُه منطق تولید کند؟ یا اینکه از روز شنبه تا یکشنبه یک منطق تولید کند و روزهای یکشنبه و دوشنبه آن منطق را در یک مطلب پیاده کند و در روزهای دوشنبه و سه شنبه در مطلب دیگری پیاده کند و در روز چهارشنبه اینجا بیاید.

(س): این مطلب در مورد توازی چیزهای دیگر است.

(ج): خیر، اینکه توازی چیزهای دیگر باشد یا نباشد مهم نیست.

(س): یعنی توازی بوسیله ابزار صورت نگرفته است؛ یعنی استناد با نسبت و تناسب خودش توازی پیدا نکرد، بلکه با نسبت و تناسب چیز دیگری توازی پیدا کرده است.

(ج): این تحلیل نظری نسبت به برنامه است، بنا بود تحلیل عینی این باشد که بجای ۱۵۰ سال وقت گذاشتن، در یک سال کار انجام شود. ما اشکال نظری بر توازی نداریم که بگوییم آنچه که واقع شد، آیا با این عقلاً همزمان است یا خیر؟ آیا می‌توان محورهای عملیاتی را متعدد ساخت و زمان کل یعنی زمان ۱۹ هزار روز را کم کرد؟ می‌گوییم بله، تایک اندازه‌ای نه مطلقاً.

(س): کسی منکر این شکل نیست، ولی این نشان نمی‌دهد که ...

(ج): در همین شکل که کشیده شده است، نمی‌توان یکمرتبه گفت زمانی را که من در اینجا دارم به ضرب پول و نفر با زمان آنجا یکسان می‌کنم.

(س): بله، این را قبول دارم.

(ج): ولی به نسبت می‌توانید بین این قرار دهید. شناخت این مطلب مهم است، شناخت نسبی این مطلب در اینجا محقق می‌شود و وقتی ۱۹ هزار تا شد، آنگاه قضیه تفاوت می‌یابد و می‌توان سرفصلهای اینجا را در کناری اش ضرب نمود. اگر مکانی اینها باشند، ولو بصورت نسبی، آنگاه می‌توان گفت ۳×۳×۳ بوده و ۲۷ خط درست

می‌شود یا در نهایت می‌گوییم ۷۲۹ تا می‌شود.

(س): در مورد سطوح جدول دوم، گمانه‌ای بذهنم می‌آید که اصولاً، از «نسبت، تناسب و استناد» بی نیازیم با توجه به اینکه «مبادی، مبانی و نتایج» را داریم، شاید باید در آن قسمت کلمات دیگری قرار داد، چون این «مبادی، مبانی و مقاصد» گاهی در مورد یک علم است و گاهی در مورد یک مسئله آن است. در بارهٔ یک مسئله، مبادی آن همان تصور آن و مبانی و مقاصدش همان منطق و حکمی است که در مورد ان بیان می‌شود. بنابراین اگر این را در مورد تک تک مسایل بیاوریم، از اصطلاح نسبت، استناد و تناسب بی نیاز می‌شویم.

(ج): اگر برای موضوع، تبدیل را در نظر نگیرید، آنگاه می‌توان آنرا زیر بخش مقاطع هم نوشت.

(س): بله، ولی باید برای سطوح از الفاظ دیگری استفاده شود.

(ج): آیا در مقاطع، نمی‌خواهید تغییرات یک موضوع را بیان کنید؟! چون در مقاطع ...

(س): نقطه عطف تغییرش را بیان می‌کنیم.

(ج): معنای این حرف آن است که اینجا هزاران مسئله دارد و تنها یک مسئله نیست. فرض چند مسئله، باعث می‌شود که نسبت، تناسب و استناد را نسبت به هر مسئله تکرار کنید.

(س): کلی این «مبادی، مبانی و مقاصد» همانند چندین مسئله، در مورد یک مسئله هم پیاده می‌شود. همانگونه که برای کل علم، «مبادی، مبانی و مقاصد» را ذکر می‌کنیم که کل علم دارای مسائل مختلف است، در مورد یک مسئله هم این سه قضیه تکرار می‌شود.

(ج): تفاوت بین اولین تعبیر شما با تعبیر به نسبت، استناد و تناسب در چیست؟

(س): هیچ تفاوتی ندارد.

(ج): پس بهتر است که سئوال کنید، این دو با هم چه تفاوتی دارند، یعنی چه چیزهایی در ذیل عناوین «مبادی، مبانی و مقاصد» قابلیّت طرح دارد، ولی در نسبت، استناد و تناسب قابلیّت طرح ندارد. مفروض این است که اگر چیزی یک پیدایش ویک اعدام و فنا داشته باشد، در بین آن هم یک تغییراتی است، لذا گفته‌ایم پیدایش، تغییرات و تکامل؛ یعنی پس از تکامل، موضوع عوض می‌شود و دیگر موضوع قبلی نیست، حتی نسبت به علم.

گرچه در درون علم هم تغییراتی وجود دارد، امّا خود علم هم قابلیّت تغییر و فنا دارد، مثلاً علم مردنگی‌سازی (چهل‌چراغ‌سازی) الان وجود ندارد، علم قلمدان سازی الان دیگر وجود ندارد، امّا یک روزی این علم رایج بوده‌است. علم کنترل جریان الکتریسته توسط لامپهای پر مصرف حرارتی و بوسیله داغ کردن و شدت جریان الکتریکی، الان وجود ندارد. آن موقع یک سیم فرونیکل در لامپ قرار می‌دادند تا این مانند بخاری برقی، سرخ شود تا ۲ فلز در کنار آن بر اساس داغ بودن این قسمت، دارای شدت جریان بشود، الان ترانسیستور این کار را انجام می‌دهد، ولی جدیداً ترانسیستور هم نیست، بلکه مدارهای **I.C** قرار می‌دهند. پس علم قدیمی رفت و علم جدید آمده است. در کل علم فیزیک هم وضع به همین صورت است؛ یعنی کل فیزیک هم علمی است که در تاریخ تکامل می‌یابد؛ یعنی در کل موضوعش ظهور و فنا دارد. این نکته که شما از ابتدا تا آخر یک چیز را در نظر

می‌گیرید با تغییرات جزئی درونی‌اش متفاوت است، تغییرات بخشی هم همان تغییرات مرحله‌ای است.

آنچه در مبادی و مبانی و مقاصد از آن صحبت می‌شود، در مورد نفس موضوع است که همان پیدایش، تغییرات و تکامل می‌باشد که این از زاویه‌ای است که با تغییرات جزیی نسبت، استناد و تناسب یکی نیست. ممکن است یک علم در کل عالم مفهوم نسبتی داشته باشد؛ ولی حتماً نسبت مرکب است؛ یعنی نظام نسبتها است؛ این بمعنای این است که موضوع و همه عوارض ذاتی آن هست. البته می‌شود موضوع و عوارض ذاتی‌اش یک روزی از بین برود.

«وَالسَّلامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ»

مدل برنامهٔ تحقیق

جلسهٔ ۱۱ ۷۷/۰۹/۰۴

استاد: حجةالاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی تنظیم از: گروه تحقیقات مبنایی

بررسی تعریف و کیفیت ارتباط «نقد، نقض، طرح»

فهرست

۱ ـ معرفی «نسبت، استناد، تناسب» به عنوان اوصاف سطوح ۱

۲ ـ تعریف «نقد، نقض، طرح» عملی ۲

۲/۱ ـ نشان دادن کمبودها به وسیله ایجاد آرایش جدید، شیوه مؤثرتر «نقد» نسبت به نقد نظری ۲

۲/۱/۱ ـ شیوه فوق، شیوه رایج نقد در علوم انسانی غرب ۲

۲/۱/۲ ـ محدود بودن تأثیر برهان نظری ۳

۲/۱/۳ ـ تأثیر بیشتر بدست گرفتن شرایط توسعه نسبت به برهان نظری ۴

۲/۱/۴ ـ ایجاد گرایش غالب به سمت کفر در صورت بدست گرفتن شرایط توسعه توسط کفار ۴

۲/۲ ـ نشان دادن ریشه کمبودها به وسیله نظام تعاریف و احکام جدید شیوه مؤثرتر «نقض» نسبت به نقض نظری ... ۴

۲/۳ ـ معرفی مبنای جدید در «طرح» ۵

۲/۳/۱ ـ بهینه در عمل بهترین شیوه بهینه (بیان تمثیلی) ۵

۳ ـ شمولیت معنای «نقد، نقض، طرح» نسبت به نقد، نقض و طرح «عملی و نظری» ۷

۳/۱ ـ نمایان ساختن ناهنجاری در «نقد» ۹

۳/۲ ـ تعمیق ناهنجاری در حد مشخص شدن علت آن در «نقض» ۹

۳/۳ ـ معرفی مبنا و علت جدید برای ایجاد کارآمدی جدید در «طرح» ۹

۴ ـ تعریف «مبانی» به پایگاه تأسیس یک دستگاه ۱۰
۴/۱ ـ تغییر کلیه مسائل با تغییر مبنا ۱۰
۴/۲ ـ ضرورت وحدت مبنا ۱۰
۴/۳ ـ طولی نبودن رابطه دو مبنا ۱۰
۵ ـ طولی بودن رابطه نقد، نقض، طرح ۱۱

مدل برنامه تحقیق

استاد:	حجةالاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی	کد بایگانی:	۰۱۰۹۱۰۱۱
عنوان گذار:	حجةالاسلام پیروزمند	تاریخ جلسه:	۷۷/۰۹/۰۴
ویراستار:	حجةالاسلام رضوی	تاریخ انتشار:	۷۷/۰۹/۱۱
پیاده کننده:	خ چاوشی	حروفچینی و تکثیر:	واحد انتشارات

جلسه ۱۱ | مدل برنامهٔ تحقیق | ۷۷/۰۹/۰۴

« ۴۰ دقیقه »

بررسی تعریف و کیفیت ارتباط «نقد، نقض، طرح»

۱ ـ معرفی «نسبت، استناد، تناسب» به عنوان اوصاف سطوح

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: آیا مسئلهٔ «نسبت، استناد و تناسب» می‌تواند بعنوان سه سطح باشد؟ گفته شد که بله، اگر یک پژوهشی باشد که ما بخواهیم نسبت‌ها و مسائل آن پژوهش را مورد دقت قرار دهیم می‌تواند «مسائل»، «احکام این مسائل» و «منطق» و استدلالی که این کار را می‌کند هرکدام جداگانه در یک محور بیاید.

بنابر ضرب نوزده هزارتایی، سه‌تا سطح هم قبلاً به نام «بیرون، درون و ارتباط» داشته‌ایم. حالا اگر ما بخواهیم «سطح» را اینگونه ضرب کنیم و بگوییم «پیدایش، تغییرات و تکامل» در «موجود، مطلوب و انتقال» ضرب می‌شود سپس حاصل ضرب آنها ضرب در «مبادی، مبانی و مقاصد» و «ثبوت، اثبات، آثار» می‌شود. بعد ضرب قسمت سوم هم انجام می‌گیرد که ضرب اول ۹تا و ضرب دوم نیز ۹تا می‌شود و ضرب این دوتا ۹ نیز ۸۱ می‌شود. ۹تا نیز در مرحله سوم داریم که در ضرب با این ۸۱، ۷۲۹ موضوع برای سطر پیدا می‌کنیم. این ۷۲۹ موضوع اعم است از اینکه در محور بیرونی بخواهد در موردش تحقیق شود (یعنی شرایطش بخواهد ملاحظه شود؛ به عبارتی دیگر موضوعش بررسی شرایط باشد) یا در محور عوامل درون‌زا مسائل درونی یک علم موضوعش باشد یا مسائل ارتباط و تأثیر آن علم نسبت به بیرون و بیرون نسبت به درون یعنی ارتباط موضوع آن باشد. کل این نسبت‌هایی را که در سه محور بزرگ در ابتدای کار داریم در درون این بیرون، سطح موضوعات باشد یا مسائل باشد؛ یعنی نسبت‌ها باشد یا منطق‌ها باشد یا بررسی بر روی تناسب‌ها و احکام باشد، این ۹تا می‌شود.

۲ ـ تعریف «نقد، نقض، طرح» عملی

۲/۱ ـ نشان دادن کمبودها به وسیله ایجاد آرایش جدید، شیوه مؤثرتر «نقد» نسبت به نقد نظری

حالا بررسی می‌کنیم که سه مورد آخر چگونه خواهد بود. قبلاً «نقد، نقض و طرح» به دو شیوه طرح شده است؛ نحوهٔ طرح یک شیوه این بوده که ما نقد کنیم بدون اینکه اصلاً ایرادی وارد کنیم و ابراز کنیم که چیزی خلاء دارد؛ به این صورت که یک جدول می‌کشیم و یک آرایش جدیدی به موضوعات می‌دهیم. این نقد اوقع در نفوس است و هرگز بر آن اعتراضی وارد نمی‌شود. شما وقتی موضوعات را آرایشی می‌دهید و یک طبقه‌بندی می‌کنید، در حقیقت تناسب‌های قبلی را نقد کرده‌اید؛ یعنی فرض نقص برای آن ارائه داده‌اید و بعد فرض دومی را ارائه داده‌اید. همچنین تناسب‌های دیگری هم می‌دهید، یعنی تناسب‌هایی بین احتمالات و تناسب‌هایی بین گزینش‌ها و آرایش‌هایی بین پردازش‌ها می‌دهید تا یک چیز دیگری در حیات انسان حاصل شود.

۲/۱/۱ ـ شیوه فوق، شیوه رایج نقد در علوم انسانی غرب

قبلاً گفته شد که کلیه علوم انسانی غرب اینکار را می‌کنند. به صورت نظری بحث نمی‌کنند که این اعتقادات صحیح است یا صحیح نیست بلکه یک آرایش خاصی برای اطلاعات برپایه رفتار مادی فیزیک قائل هستند و با آن علوم پایه‌ای را تعریف می‌کنند. اصلاً اصول اعتقادات را طرح نمی‌کنند تا شما بگویید: ما قبول نداریم که معنای اصول و اعتقادات این باشد که قوانین نسبیّت، حاکم بر رفتار ماده است. می‌گویند: ما از قوانین عام فیزیک صحبت می‌کنیم. اشکال می‌کنید که شما علوم پایه را نسبت به همه علم‌ها پایه می‌دانید. در جواب می‌گویند: «این یک نحوهٔ آرایش است و شما می‌توانید آن را پایه علوم ندانید.» در حالیکه با همین علوم پایه در بخش زیست و حیات وارد می‌شوند بعد از بخش زیست و حیات به علوم تجربی می‌آید و تعریفشان را از انسان و از فیزیک فلزات، اشعه، اجرام، مایعات و... در علوم تجربی بررسی می‌کنند، در همه موارد هم از علوم پایه صحبت می‌کنند؛ یعنی از قواعدی که در رفتار فیزیک تمام کرده‌اند استفاده می‌کنند می‌گویند: در این شکل اصلاً جایی نمی‌ماند که بخواهیم به انبیاء رجوع کنیم؛ اصول اعتقادات شما فلسفه را بالا می‌برد اما در این شکل در پایین‌ترین قسمت قرار می‌گیرد.

این آرایش جدید «نقد، نقض، طرح» است. در مرحلهٔ تحقیق کتابخانه‌ای می‌گوییم در آرایش جدید، نقد می‌کنیم؛ یعنی با عمل خود عمل دیگری را کنار می‌گذاریم نه اینکه برهان بیاوریم که آرایش قبلی ناقص است. مرحله بعد از آن با عملی که داریم نقض می‌کنیم؛ یعنی اثبات تناسب می‌کنیم. در جدولی که عناوین «تأمین موارد، تجزیه موارد و ترکیب موضوعات» وجود دارد، ترکیب آنجایی است که طبقه‌بندی جدید ارائه می‌دهیم و اصلاً صحبتی از نقد نمی‌کنیم. ولی همین نیز خود نقد به ایجاد یک نظام است. در مرحله دوم با «تعمیم آثار، تخصیص جایگاه و توزین سهم تأثیر» یک کل درست می‌شود بگونه‌ای که آنچه را دیگران در مرحله قبل برای یک کل منزلتی قائل بودند ما در این مرحله منزلت دیگری بر آن قائل می‌شویم. طبیعتاً در این مرحله تعریف عملی ما غیر از تعریف دیگران در مرحلهٔ قبل می‌شود و به عبارت دیگر اصلاً به تعریف آن

نپرداخته‌ایم که بخواهیم نقض کنیم. دیگران در کارآمدی، اداره عینیّت را به دست می‌گیرند و بهینه و آزمون و خطا می‌کنند. اینکه گفته می‌شود علم، یک کالای جانشین دیگر تحویل می‌دهد، صحیح نیست. علوم موجود کالای جانشین نمی‌دهد بلکه دین را رد می‌کند. با مدل کاربرد یعنی با مدل عمل، دین را ردّ می‌کند نه اینکه کالای جانشین می‌دهد. امّا دین را چگونه رد می‌کند؟ می‌گوییم: ردّ نظری نمی‌کند بلکه رد عملی می‌کند؛ یعنی علوم پایه را درست می‌کند و براساس آن، علوم تجربی را پی‌ریزی می‌کند و پس از اینکه علوم تجربی را پی‌ریزی کرد علوم تجربی قدرت کارآمدی را در جهت علوم انسانیِ متناسب با خودش تعریف مطلوب می‌کند و ایجاد شرایط می‌کند. در شرایط ایجاد شده بر پایگاه علوم پایه، اعتقادات ملتها قابل تعریف می‌شود و برای تغییرش برنامه‌ریزی عینی انجام می‌گیرد. در هیچ‌جا برای ابطال بحث نمی‌شود. بحث نظری نمی‌کنند که این اعتقادات شما درست نیست بلکه می‌گویند اعتقاد آزاد باشد و شما برای ما محترم هستید. می‌گوییم: اگر محترم است پس نظام پولی براساس این احترام بچرخد. می‌گویند: خیر، علم می‌گوید که چگونه بچرخد. علم براساس ربا اداره می‌کند. اگر از پایگاه علوم پایه نگاه کنیم احترامی را به شما می‌گذارد که مرتباً شما را در خودش منحل کند. اصلاً برای حالتی که شما به آن تعلق، وابستگی و احترام می‌گویید، تعریف دارد و قدر و منزلت خاصی برای آن قایل است. در این صورت دیگر جایی برای اصول اعتقادات شما نمی‌گذارد. اگر کسی می‌خواست یک دین را ردّ نظری کند و با تطابق صددرصد نیز شبهه را وارد می‌کرد محال بود بتواند همه را کافر کند. شما از نظر گزارش‌گیری آماری نمی‌توانید میزان نفوذ شبهه را کنترل کنید.

۲/۱/۲ ـ محدود بودن تأثیر برهان نظری

برای ابطال نظری یک اعتقاد نه‌تنها شبهه بلکه برهان نظری نیز نمی‌تواند صددرصد کار را تمام کند. اولاً که اختیار وجود دارد و باید توجه داشته باشیم که معجزه انبیاء هم به شکل صددرصد عمل نمی‌کند؛ یعنی جهت تولی مؤثر است. جهت تولی قید اول برهان است. در مورد شاکّ متفحّص (به بیان آقایان) که سعهٔ نظری او به اندازه‌ای باشد که بتواند بر همه برهان و خصم شما احاطه پیدا کند، چند درصد نظر می‌دهید؟ اختلافاتی که در خود بحث کلامی میان فلاسفه (نه میان متکلّمین) وجود دارد چقدر از آن را به اندازهٔ شاکّ متفحّص عمل می‌کنند؟ یعنی برهان را از زاویه قدرتِ عملکرد و منطق عمل نگاه کنیم. مثلاً بهائیت یک دین باطل و ساختگی است و در دنیا نیز این مسئله مشخص شده است و برهان درجه یک هم برعلیه آن است، حال آیا کارآمدی این برهان در منحل کردن افرادش صددرصد است؟ این بدین معناست که هم عامل اختیار را حذف نموده و به صورت جبر عملی نگاه کنید و هم در مرحله بالاتر برای شناخت مرتبه‌ای قائل نباشید؛ یعنی محدودیت و مراتب ذهنی را قبول نداشته باشید و برای تعلّقات و محیط پرورشی نیز هیچگونه نسبتی قائل نباشید. خیلی از خانواده‌های بهایی هستند که محیط پرورشی یعنی شرایط محیطی آنان ایجاب نمی‌کند که با ذهنیت خود تماماً در اصول اعتقاداتشان تحقیق کنند.

۲/۱/۳ ـ تأثیر بیشتر بدست گرفتن شرایط توسعه نسبت به برهان نظری

پس محیط خارجی، محیط ذهنی، وضعیت اختیار و جهت تعلّق و نظام حساسیت‌ها وجود دارد. اگر از این باب نگاه کنیم، سئوال می‌کنیم که آیا برهان در «نقد و نقض و طرح» موفقیت عملی‌اش بیشتر است یا به دست گرفتن شرایط توسعه؟ مثلاً اگر در عینیّت، جادهٔ اختیار صلاح را تنگ کنند بگونه‌ای که حتی دو نفر هم نتوانند با هم از آن جاده عبور کنند و جاده فساد را هم آنقدر باز بگیرند که بتوانند تعداد زیادی با هم از آن عبور کنند قطعاً در کنترل کسانی که عبور می‌کنند اثر می‌گذارد.

۲/۱/۴ ـ ایجاد گرایش غالب به سمت کفر در صورت بدست گرفتن شرایط توسعه توسط کفار

پس «نقد، نقض و طرح» می‌تواند کفر و یا دینداری را در عمل عینی ردّ کند. این به معنای ردّ تطابق صددرصد نظری برای کسی که در عالم مفاهیم نظری به صورت مطلق لوازم عقلی یک مفهوم را ملاحظه می‌کند، نیست بلکه به معنای این است که گرایش غالب را ایجاد کند و می‌تواند برای شرایط، سلطه و یا انفعال ایجاد کند؛ یعنی وقتی شرایط تغییر کرد و در مرحله بعد قرار گرفت درست است که مثلاً شما قصد و نیّت ربا گرفتن و ربا دادن و گرفتن مال حرام ندارید امّا در ماهیت هر ریال از پول شما ربا اخذ شده و شما مبتلای به این شرایط می‌شوید. این شرایط در هرگونه فعالیت تولیدی، توزیعی و مصرفی شما حضور دارد. مصرف محال است بدون تولید باشد به‌هرحال بگونه‌ای با تولید ارتباط پیدا می‌کند هرچند وجوهات بریّه را مصرف کنید، یا فرضاً کسی که خدمات تولیدی یا خدمات توزیعی انجام می‌دهد مالیات خود را به شما پرداخته باشد. آن شخص از این مجموعه خارج نبوده است. ما از این فرض نیز بالاتر می‌گوییم؛ مثلاً شب هنگام به منزل شما آمدند و کسی هم ندید و گفتند: این حوالهٔ فلان شخص بزرگواری است که در مراکز چاپ اسکناس چاپ نشده است. ولی حواله که تا سال آینده در دست افراد زیادی می‌چرخد طبیعی است که در یک نظام اجتماعی می‌چرخد و نمی‌تواند خارج از آن نظام فرض شود. البته بنا به تکلیف فردی بر فرض که بگوییم ایشان خصوصیاتش را رعایت می‌کند، نسبت به امور فردی در یک مقیاسی می‌توانیم بگوییم مظهر نداشته باشد.

۲/۲ ـ نشان دادن ریشه کمبودها به وسیله نظام تعاریف و احکام جدید شیوه مؤثرتر «نقض» نسبت به نقض نظری

حجةالاسلام پیروزمند: پس تفاوت نقد و نقض چیست؟

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: «نقد و نقض و طرح» دوگونه است یکی نظری است و دیگری درست کردن یک دستگاه است بگونه‌ای که برای مرحله نقد، چینش جدید و برای مرحله نقض، نظام حکم جدید بر روی چینش جدید و برای مرحله طرح، کارایی جدید انجام می‌گیرد. در مرحلهٔ طرح، کارایی جدید به جای کارایی سابق قرار می‌گیرد و محیط جدید ایجاد می‌کند. اما در نقد نظری شما در مرحله تئوریک هستید نه در مرحله برنامه؛ یعنی می‌خواهید خودتان به این برسید که چگونه آرایش بدهید. از فلسفه منطق یعنی از فلسفه آرایش‌های سه‌گانه صحبت می‌کنید. در اینجا منطق عملتان را به کار نمی‌گیرید بلکه

فلسفه منطقتان را ایجاد می‌کنید. در زمانی که فلسفه منطقتان را ایجاد کنید حتماً «نقد، نقض و طرح» آن با مرحلهٔ برنامه تفاوت دارد.

حجةالاسلام رضایی: نقد نظری می‌شود.

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: بله، وقتی هنوز نظام منطقیتان را ایجاد نکرده‌اید و خودتان نیز نمی‌دانید چگونه بچینید تا حاصل دیگری بدهد، کار نظری شما شروع می‌شود. کار نظری نیز طبعتاً در سه سطح «نقد، نقض و طرح» وجود دارد.

پس برای ایجاد فلسفهٔ منطقِ عمل، کار تئوری و نظری نیاز است. از روبنا هم آغاز می‌کنید؛ یعنی مثالهایی را طرح می‌کنید که شما را به وجود خلأهایی هدایت می‌کند. در اینجا وضعیت را نقد می‌کنید. یک ناکارآمدیها و عدم توجه‌هایی را ذکر می‌کنید. بعد هم نقض می‌کنید و آنها را از روبناها به زیربناها منتقل می‌کنید.

۲/۳ ـ معرفی مبنای جدید در «طرح»

نهایتاً از زیربناها به طرح امر جدید می‌رسید؛ یعنی «نقد» زیربناها شما را به جایی می‌رساند که مبنا هم «نقض» شود و مبنای جدید بیاید (آنهم مبنای جدیدی که نقض‌های قبلی را نیز نداشته باشد) که بعد نیز به «طرح» منتهی می‌شود. حال وقتی منطق عمل «طرح» شد دیگر برای بکارگیری منطق عمل بهتر این است که سراغ «نقد، نقض و طرحِ» نظری نرویم.

۲/۳/۱ ـ بهینه در عمل بهترین شیوه بهینه (بیان تمثیلی)

حجةالاسلام حسینیان: آیا این بهینه صورت می‌گیرد یاخیر؟

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: بهینه در عمل انجام می‌گیرد. ما موضوعات را بگونه‌ای خاص آرایش داده و تعاریف آنرا ارائه می‌دهیم؛ یعنی اگر منطق عمل را در اختیار داشته باشیم آیا ضرورت دارد که بگوییم: «ای مردم! علوم جهت دارد و بر همین اساس باید یک علم اسلامی بسازیم»؟ برای عده‌ای از افراد متدینی که ناراحت باشند، انگیزه‌اش را هم داشته باشند، استیحاش نیز نداشته باشند و در فکر باشند که چه کاری نسبت به علوم انجام دهند و چنین بلوغی پیدا کرده باشند، عیبی ندارد. آما اگر اختیارات برنامه‌ریزی تحقیقات داشته باشیم دلیل ندارد که چنین ادعایی داشته باشیم. مثلاً در رشته پزشکی اگر بخواهیم برای وزارت بهداشت صحبت کنیم قطعاً خیلی راحت‌تر است که بگوییم ما با هرج و مرج در پزشکی مخالفیم. این بساطی که عطاران درست کرده‌اند مصداق هرج و مرج در پزشکی است؛ در حالیکه بشر رشد کرده و الان آسیب‌شناسی و مانند آن دارد. ما نیز برای اینکه آنرا مقنن نموده و قدرت آسیب‌شناسی آن را نشان دهیم، روش ساخته‌ایم؛ مثلاً می‌گویند چرا در فلان قسمت مسائل اسلام را مطرح کرده‌اید؟ می‌گوییم: یک عده نیز گرایش به داروها و درمانهایی دارند که در کتابها هست. حال ما از اینکه بدون آسیب‌شناسی و غیرمقنّن کار شود، ناراحت هستیم؛ زیرا دستگاه پزشکی دچار هرج و مرج می‌شود و سلامت بشر به خطر می‌افتد.

اگر شما معادله اسلامی آن را پیدا کنید خود به خود دستگاه مقابل آسیب می‌خورد. همچنین مثلاً شما برای آزادی، تعریف جدیدی ارائه بدهید تا موضوعاتی را کنار هم قرار دهد که بتوانید بگویید: ما واقعاً نمی‌توانیم این مسئله را که بشر تحت ستم باشد بپذیریم. ما برای تکامل منشور جهانی صحبت می‌کنیم.

به این ترتیب شما مسائل مختلف را فقط آرایش می‌دهید. در سطوح مختلف می‌گویید که ساختارها تخصیص‌های کمّی و تعاریف چگونه است. بعد می‌گویید: حال باید ادبیات ادارهٔ جهان بازسازی شود. در این صورت دیگر بحث شما بحث عدل و آزادی می‌شود که هر دو طرفدار دارد. آزادی، عدالت سیاسی است. تا به امروز در دنیا می‌گفتند: هرکس عدالت سیاسی را مطرح کند به معنای این است که عدالت اقتصادی نباشد؛ یعنی آزادی باشد و رقابت وجود داشته باشد که لازمه رقابت مالی، حاکمیتِ ثروت بیشتر است والاّ ارگانیزه و سازماندهی نمی‌شود و هرج و مرج به وجود می‌آید. هرکسی هم بگوید: عدالت اقتصادی اصل است؛ به معنای این است [که آزادی] نباشد. اینها می‌گویند: به هرحال وقتی آزادی دادید و فرد رأی داد و نهایتاً اجرا شد، می‌خواهند سهمی به آن فرد بدهند، حال ما می‌توانیم از همان ابتدا این سهم را موضوع اصلی قرار بدهیم و به نفع سرمایه ندهیم بلکه به نفع کار و انسان بدهیم. بنابراین روبروی عدالت اقتصادی، عدالت سیاسی قرار می‌گرفته و هر دو نیز وقتی به ناهنجاریها حمله می‌کردند در واقع به پایگاه تنظیم تعاریف حمله می‌کردند. در زمان درگیری میان سوسیالیست‌ها و دمکراتها یک عده می‌گفتند: شما محدودیت سیاسی ایجاد می‌کنید و قدرت انتخاب را از بین می‌برید و عده دیگر هم می‌گفتند: شما با نام انتخاب، انتخاب مؤثر اجتماعی را قبلاً از بین برده‌اید. انتخاب مؤثر همان قدرت توان اقتصادی است که شما آنرا به سرمایه‌دار داده‌اید. حال اگر شما بگویید: ما «عدالت سیاسی، فرهنگی و اقتصادی» را می‌توانیم تعریف کنیم و نشان دهیم و طرحی برایش بدهیم، در آن صورت حتماً در بین جامعه بین‌المللی گوش شنوا در موجهای بزرگ بشری که ملتها باشند خواهید یافت و دولتها هم نمی‌توانند مقاومت کنند. این دیگر به معنای نقد و نقض کردن نظری نیست که بگوییم: شما خداپرست نیستید و فساد از این می‌باشد.

(س): در بهینه نقد عملی و نقض عملی، در نفس به کارگیری منطق آن نه در خود منطق، ما باید شرایط را ملاحظه کنیم و بگوییم این نقایص، کمبودها و ناهنجاریها موجود است و سپس برای رفع ناهنجاریها اقدام نمود.

(ج): وقتی که منطق را به کار می‌گیرید، در واقع مسائل و موضوعات را آرایش جدید می‌دهید؛ ولی دفاع نمی‌کنید که بگویید این آرایش بهتر از آن آرایش است.

(س): اگر خلأیی نباشد چه دلیلی دارد که این نحوه آرایش، بکار گرفته شود؟

(ج): شما یک چینش جدید می‌دهید و بعد حکم‌های و اتصالاتی جدید در این چینش جدید واقع می‌شود و سپس آنرا به‌کار می‌گیرید. البته می‌توانید چینش قبلی را نیز مورد دقت قرار داده و به صورت نظری محرومیتها را اصل قرار دهید و حتی می‌توانید در چینش جدید تلائم جدیدتان را نشان دهید.

(س): در غیراینصورت ضرورتی برای چینش جدید پیدا نمی‌شود. سؤال می‌شود این ضرورت از کجا پیدامی‌شود؟

(ج): در مورد این ضرورت می‌گویید: در این چینش جدید کارآمدی بهتری را نتیجه می‌دهیم؛ یعنی آنالیزیم و بهینهٔ سیستم بهتر واقع می‌شود. در اینجا لازم نیست «نقد، نقض و طرح» تا مبنا انجام گیرد. مثلاً الآن که مدیریت جهانی دچار مشکل است، ما اگر چیزی که موضوع بحث قرار می‌گیرد این است که می‌گویند کارآمدی محصولات شما ضعیف است. دیگر نمی‌گویند که ریشه‌ها و مبانیِ شما ضعیف است بلکه می‌گویند: از آنجا که محصولاتتان ضعیف است، آرایش بهینه جدیدی لازم دارید. تمامی ادارات نیز همین کار را می‌کنند، یعنی عده‌ای را برای بهینه‌سازی سیستم اداره می‌آورند تا کارها بهتر بچرخد؛ یعنی می‌گویند: ما برای چرخش بهتر امور این کار را انجام می‌دهیم. حالا اگر قدرت شما مقداری بالا باشد لزومی ندارد در چینش نیز همین را بگویید ولی اگر در موضع ضعف باشید و باید کارفرما را توجیه کنید، اینگونه می‌گویید و اگر نخواهید کارفرما را توجیه کنید، تناسب جدید و معادله جدیدتان را درست می‌کنید که این معادله جدید در جامعه کارآمدی دارد و به میزان کارآمدی‌اش برایتان کارگشایی می‌کند. وقتی کارگشایی کرد دیگران از شما اقتباس خواهند کرد.

(س): در حقیقت ناهنجاریها در ضمیر ناخودآگاه جامعه وجود دارد و ما از آنها استفاده می‌کنیم.

(ج): مردم می‌خواهند کارشان بهتر انجام گیرد. مثلاً وقتی می‌خواهید ماشین بخرید، دو مدل ماشین باشد که یکی بنزین بیشتری مصرف می‌کند و ظرفیت کمتری دارد و ماشین دیگر ظرفیت بیشتری دارد و بنزین کمتری مصرف می‌کند شما کدام را انتخاب می‌کنید؟ اگر ماشین اوّل را انتخاب کنید، می‌گویند چرا؟!

۳ ـ شمولیت معنای «نقد، نقض، طرح» نسبت به نقد، نقض و طرح «عملی و نظری»

حجةالاسلام پیروزمند: این شیوه از «نقد» و «نقض» را که می‌فرمایید در واقع صیغه اصلی‌اش «طرح» است یعنی از ابتدا وارد «طرح» می‌شوید منتهی طرحی که عملاً خاصیتی برای آن اثر نیز دارد.

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: همیشه صحیح است بگوییم: در تولید روش و به اصطلاح در فلسفه روش (که عمیق‌ترین کار نظری می‌باشد و همه کارهای نظری از شؤون آن است) ابتدا نقد نظری و سپس نقض و در پایان طرح انجام می‌گیرد.

(س): «نقد» لزوم ندارد که در «فلسفه» انجام گیرد.

(ج): فلسفه منطق را می‌گوییم.

(س): شما همان وقت که کارآمدی را نقد می‌کنید؛ یعنی وقتی از طریق بیان نمونه‌ها ابتدائاً ناکارآمدی آن دستگاه را نشان می‌دهید، کاری به فلسفه ندارید.

(ج): خیر، معنای این کار همین است که دارید منطقش را از موضع مصداق زیر سؤالِ نظری می‌برید.

(س): زیرسؤال می‌بریم ولی زیرسؤال نظری نمی‌بریم بلکه کارآمدی‌اش را در عمل نقض می‌کنیم. می‌گوییم: شما با این بن‌بست‌ها روبرو هستید. در عمل نیز بحث نظری انجام نمی‌دهیم بلکه می‌گوییم فلان‌جا با مشکل و چالش مواجه شده‌اید ولی نتوانسته‌اید آن را حل کنید. این

صرف‌نظر از این است که ما وقتی بخواهیم آن را درست کنیم، چگونه آنرا حل می‌کنیم. طبعاً وقتی بخواهیم طرح کنیم ابتدا آرایشی درست می‌کنیم.

(ج): آرایش جدیدتان را چگونه انجام می‌دهید؟

(س): آرایش جدید باید براساس یک منطق باشد که خود فلسفه‌ای دارد.

(ج): شما در اینجا باید نقد و نقض تئوریک داشته باشید. در طرحدان وقتی می‌خواهید بگویید این جدول را اینگونه بکشید، لازم است درجایی بحث «زمان و مکان و کارآیی» داشته باشید. رسیدن به بحث زمان و مکان و کارآئی نیز نیازمند این است که تعاریفی که از زمان شده با تعاریفی که از مکان شده و ارتباط بین این دو را موضوع دقت قرار داده باشید.

(س): خود نقد و نقض می‌تواند در سطوح مختلف مطرح شود. در فلسفه و روش و محصولات آن نیز ممکن است نقد و نقض انجام گیرد. لزومی ندارد که حتماً در فلسفه این کارها انجام گیرد.

(ج): اگر بخواهیم نظام موضوعات و طبقه‌بندی علوم درست کنیم، سطح پایانی، سطح روش است. قبلاً گفته‌اید که «نقد و نقض و طرح» در حال تألیف یا تصنیف یا تأسیس است و یا مصداق یا فلسفه و یا روش است. اگر موضوع شما روش قرار بگیرد، روش مثل ابزار دقیق اولیه شما خواهد بود. در آنجا دیگر مجبورید به نقد نظری و نقض نظری بپردازید.

(س): چرا با قید «نظری» می‌گویید؟

(ج): هر روش کاربردی در پایان بر پایه امور نظری می‌چرخد.

(س): امّا لزومی ندارد نقد ما همیشه به ریشه‌های نظری برگردد.

(ج): شما در تأسیس منطقتان یعنی در تأسیس پایه‌های آن منطق، نمی‌توانید از عینیت آغاز کنید. این نوزده‌هزار موضوعی که پیدا می‌کند از موضوعاتی است که نقدش معنا ندارد نقد عملی باشد. آنجا باید گمانه زده و بگوییم این در جامعه انجام نمی‌گیرد و بعد بگوییم چرا انجام نمی‌گیرد و بعد از میان آن صحبت کنیم.

(س): ما نقد و نقضی را که می‌خواهیم معنا کنیم ابتدائاً لازم نیست قید یک موضوع خاصی به آن بزنیم.

(ج): احسنت. می‌خواهیم عمومیت آن را بگوییم نه خاص بودنش را. می‌گوییم چه بخش‌هایی را شامل است.

(س): حتی الان نیز لازم نیست بگوییم چه بخش‌هایی را شامل است. فعلاً باید آن چیزی را بگوییم که ماهیتاً در این مسئله اتفاق می‌افتد. وقتی می‌گویید: یا از طریق آرایش جدید و یا از طریق نمونه‌های عینی یک کار جدید انجام می‌دهیم، در واقع این کار جدید به معنای نقض است. وقتی عدم کارآمدی این را ثابت می‌کنیم، این اثبات عدم کارآمدی، «نقد» می‌شود که ممکن است از طریق آرایش جدید باشد و یا از طریق نمونه‌های عینی باشد. وقتی نیز نقض می‌کنیم به معنای این است که این عدم کارآمدی را به دستگاه منطقی‌اش مستند می‌کنیم که این مستند کردن به دستگاه منطقی خود ممکن است یا از طریق ارائه تعاریف جدید باشد و یا از طریق یک بحث استدلالی و ربط دادن ایجاد ارتباط منطقی بین اثر و زیربنای آن باشد. در هنگام «طرح» نیز می‌گویید: ما این عدم کارآمدی را که ریشه‌اش هم معلوم شده است می‌دانیم که چگونه می‌توانند به

کارآمدی تبدیل شود. حال اینکه چگونه کارآمدی را ثابت می‌کنید ممکن است از راه‌های مختلف باشد. بنابراین طریقش می‌تواند در تعریف این واژه مدخلیتی نداشته باشد.

(ج): گاهی این واژه را به صورت یک مفهوم انتزاعی دیده و می‌خواهیم انواع نقدها را (از نقد نظری تا نقد عملی) طرح کنیم. گاهی نیز عرض می‌کنیم که در نقد نظریِ محضِ محض چه رخ می‌دهد؟ می‌گویید: با یک مفاهیم نظری، ناکارآمدی آن مفاهیم را نسبت به یک لوازم عقلی اثبات می‌کنیم، بگونه‌ای که اگر به این مطلب قائل شوید باید به این لازمه ملتزم شوید و به این لازمه نمی‌توان ملتزم شد، پس نمی‌توان به این مطلب قائل شد. حال می‌گوییم: عین همین کار را در عمل نیز می‌توان انجام داد. در نقد نظری ممکن است ثبوتاً امکان یک شیء را نقد کنیم یا اثبات و ضرورت و یا لازمه‌اش را نقد کنیم. در عینیّت نیز این کار را می‌توانیم به وسیله چینش‌ها انجام دهیم.

حال اگر این سه موضوع را فعلاً ملاحظه و مطالعه کنیم آیا از موضوعات زمانی است یا موضوعات مکانی؟ سؤال اصلی ما اینجاست. اینجا باید یک ادراکی پیدا کنیم که هم شامل دسته‌بندی جدید موضوعات شود و هم شامل یک نحوه آرایشی بین لوازم یک موضوع از لحاظ نظری و التزام به آن شود.

۳/۱ ـ نمایان ساختن ناهنجاری در «نقد»

(س): باید بگوییم که این چیست و همان را پایه قرار دهیم برای اینکه زمانی است یا خیر. شما در تعاریف برخی واژه‌ها نیز همین کار را انجام می‌دهید. مثلاً شما وقتی می‌خواستید «نسبت، استناد و تناسب» را معنا کنید نسبت را به رابطه تعریف می‌کردید که حالا رابطه ممکن است عملی باشد یا نظری؛ استناد را به منطق تعریف می‌کردید که حالا این منطق ممکن است منطق عینی باشد یا منطق نظری؛ تناسب را نیز به حکم تعریف می‌کردید که ممکن است حکم نسبت به عینیت باشد یا یک حکم نظری باشد.

(ج): در اینجا «نقد، نقض و طرح» در سطح و افق دیگری است. در «نقد» یک نحوه ناهنجاری را تمام‌می‌کنید.

۳/۲ ـ تعمیق ناهنجاری در حد مشخص شدن علت آن در «نقض»

در «نقض» این ناهنجاری را تعمیق می‌دهید تا اینکه یک رابطه‌ای را قطع کنید. پس بیان ناهنجاری نسبت به یک کارآمدی «نقد» نامیده می‌شود. تعمیق آن ناهنجاری نیز به‌گونه‌ای که علت مبتلا شدن به این نارسایی مشخص شود و از آن علت دست برداشته شود، «نقض» نامیده می‌شود.

۳/۳ ـ معرفی مبنا و علت جدید برای ایجاد کارآمدی جدید در «طرح»

«طرح»، معرفی یک مبنا، سبب و ابزار دیگری است که مدعی این است که این ابزار، ناکارآمدی فوق را ندارد. هرچه قبلی می‌توانسته، این طرح اضافه برآن را نیز حل می‌کند. از آنجا که خلاء مبنای قبلی را شناخته‌اید اکنون مبنایی را پی‌ریزی می‌کنید که آن خلاء در آن فرض نداشته‌باشد.

۴ ـ تعریف «مبانی» به پایگاه تأسیس یک دستگاه

(س): حالا این روشن‌تر شد. بعد فرقش با «مبادی، مبانی و نتایج» چیست؟

(ج): می‌دانید که در اینجا موضوع بحثمان در خود سطح قبلی قابلیت ضرب دارد؛ یعنی مبادی می‌تواند در مسئله نقد کردن بیان شود. همچنین مبانی نقد کردن، نتایج نقد کردن، مبادی نقض کردن، مبانی نقض کردن و نتایج نقض کردن و مبادی طرح، مبانی طرح و مقاصد یا نتایج طرح می‌تواند بیان شود. کل اینها نیز می‌تواند در مرحله پیدایش یک چیز باشد و در سطح نیز می‌تواند ضرب شود.

(س): ضرب ظاهری چیزی را حل نمی‌کند بلکه خود معنی واژه باید متفاوت شود.

(ج): در تعریف «مبادی، مبانی و نتایج» می‌گوییم که مبنا همیشه پایگاهی برای تأسیس یک دستگاه است که اگر موضوعش کوچک باشد می‌توانید بگویید مبنای استدلال این قضیه و استدلال این است؛ لکن غلط است این کار را انجام دهید؛ زیرا باید یک مجموعه مسائل به یک مبنا برگردد نه یک مسئله.

۴/۱ ـ تغییر کلیه مسائل با تغییر مبنا

شما می‌توانید «نحوهٔ استناد و تناسب» یک مسئله را ملاحظه کنید، امّا این مسئله با پیدایش یک مسئلهٔ دیگر در کنار خود زوال پیدا نمی‌کند بلکه در عرض و طول آن می‌تواند دهها مسئله باشد. امّا اگر مبنا عوض شد کلیه مسائل باید عوض شود. تا وقتی کل دستگاه عوض نشده معنایش تغییر اصولی در مبنا نیست. اگر گفتیم علی‌المبنا و کسی رأی داد، لازمه این مبنا در کلیه مسائل وارد می‌شود.

۴/۲ ـ ضرورت وحدت مبنا

بسیار بد است که در یک جا دو مبنایی شوید و معنایش این است که جامع را پیدا نکرده‌اید و به مبنا دست نیافته‌اید. اگر گفتند دهها دستگاه در ریاضی داریم باید بگویید: متفکران آنها اشتباه می‌کنند. از آنجا که اینها همه دستگاهها را صحیح می‌دانند، می‌گویند: «هرکدام یک کارایی دارد که بستگی به این دارد چه کاری بخواهید انجام دهید». در حالی‌که شما باید یک مبنای جامع در عمل سنجش و محاسبه داشته باشید. اگر اینها جامع نداشته باشند و یکدیگر را نقض کنند باز باید گفت اشتباه می‌کنند که نمی‌توانند دستگاه خود را به یکدیگر عرضه کنند. نقص داشتن به معنای این است که در محاسبه اشتباه باشد؛ یعنی التزام به آن باطل باشد. حال اگر بگویند اینها را می‌توانند به مبنای واحد برگردانند (بگونه‌ای که مثلاً با روش قیاسی، تلائم را ملاحظه می‌کنند و قائل به اصل موضوعه می‌شوند؛ بعد هم اثبات می‌کنند که روش قیاسی همراه با قاعدهٔ اصل موضوعه در این دستگاهها جواب داده است.) معنایش این است که به یک دستگاه برگردانده‌اند هرچند دستگاه آنان با دستگاه خداشناسی حتماً تفاوت دارد؛ زیرا اگر هرچیزی را توانستید اصل قرار دهید، به معنای این است که حتماً درست و غلط از نظر ارزشی زیر سؤال می‌رود.

۴/۳ ـ طولی نبودن رابطه دو مبنا

پس مبنا آن زمانی است که با تغییر در آن، تغییر در کل لوازم آثار پیدا شود. لوازم آثار در عرض و طول یکدیگر می‌توانند باشند، امّا مبانی نمی‌توانند در طول هم باشند. عمر یک مبنا می‌تواند متناسب با یک مرحله باشد که

ممکن است مرحله قبلی تمام شده باشد. در مبنای جدید اصولاً مسائل جدید و روابط جدیدی طرح می‌شود که شاخ و برگ جدیدی را دارد امّا در «نسبت، استناد، تناسب» و «ثبوت، اثبات، آثار» اینگونه نیست. در یک مبنا ممکن است ابتدائاً امکان عقلی مسایل آن ثبوتاً ملاحظه شود و بعد ضرورت عقلی آن اثباتاً و بعد آثار آن ملاحظه شود. بنا بوده است که بحث مفردات اینجا را تمام کنیم و بعد در مسئله ضرب آن نیز دقت کنیم.

۵ ـ طولی بودن رابطه نقد، نقض، طرح

تا اینجا فعلاً دو سطح از امور مکانی تمام شده است. «نقد و نقض و طرح» چه به صورت یک نظام عملی باشد و چه در جای خودش به صورت نظری باشد، در هر جایی که باشد از امور متوالی است. اگر کسی در مورد مکانی‌بودنش استدلالی دارد بفرماید.

حجةالاسلام رضایی: جایگاه کلی آن را که به لحاظ پایگاه ارزشی نگاه کنیم، همان جایگاه کارآمدی است؛ یعنی نسبت بین زمان و مکان است؛ یعنی خاستگاه، زمان است و جایگاه، مکان است و پایگاه، نسبت بین زمان و مکان است.

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: در خود پایگاه (یعنی در اموری که رابطه بین زمان و مکان است) نیز بحث زمان و مکان و کارایی را داریم. الآن شما در اینجا سه جدول خاستگاه، جایگاه و پایگاه دارید. این ۳جدول زیرهم قرار گرفته است بگونه‌ای که ۹تا محور به‌جای این ۳محور درست شده است. بنا شده که هرکدام از اینها در هر مرحله‌ای تبدیل به یک منتجه و یک دایره‌ای شوند و همدیگر را کنترل کنند. این برای طرح کلیات نوشتن است. همچنین بناشده در اینها امور مکانی از امور زمانی جدا شود. بنابراین در «ارزش» نیز همین کار را انجام می‌دهیم. پس در این نیز باید زمان و مکانش را تحویل بدهید. شما باید همرا با روند (یعنی امور زمانی) بتوانید تا ۹مرحله جلو بیایید بگونه‌ای که محورهایی که تقسیم‌پذیرِ کار موازی است، منتجه‌هایش یکدیگر را کنترل کنند. اگر اینگونه است باید سومین قسمت نیز وارد جدول شود؛ یعنی بگوییم: مثلاً برای مرحله اول، «نقد» و برای مرحله دوم «نقض» صورت می‌گیرد و یا مثلاً چینش کتابخانه‌ای، نقد آرایش قبلی را تحویل می‌دهد. وقتی حکم به آن اضافه شود، نقض می‌کند. وقتی هم کارایی نتیجه بدهد، یک اثر جدید را طرح می‌کند.

«وَٱلسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ ٱللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ»

مدل برنامهٔ تحقیق

جلسهٔ ۱۲ — ۷۷/۹/۵

استاد: حجةالاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی

تنظیم از: گروه تحقیقات مبنایی

۱ـ بررسی عناوین پایگاه ارزشی کاربرگ
۲ـ تبیین عناوین «مقطع، مرحله، سطح» و اختلاف آنها با هم

فهرست

۱ ـ بررسی عناوین پایگاه ارزشی کاربرگ ۱

۱/۱ ـ بررسی «نسبت، استناد، تناسب» در جایگاه سطوح و امور همزمان ۱

۱/۲ ـ تعریف «نقد، نقض، طرح» و جایگاه آن در مقاطع پایگاه ارزشی ۱

۱/۳ ـ تعریف عناوین «تألیف، تصنیف، تأسیس» و جایگاه آن در سطوح پایگاه ارزشی ۲

۱/۴ ـ تعریف عناوین «مصداق، روش، فلسفه» و تعیین جایگاه آن در ساختار پایگاه ارزشی ۳

۱/۵ ـ بررسی مجدد تعاریف «نقد، نقض، طرح» ۳

۱/۶ ـ بررسی مجدد عناوین «مصداق، روش، فلسفه» و بررسی جایگاه آن در مراحل پایگاه ارزشی ۵

۲ ـ تبیین عناوین «مقطع، مرحله، سطح» و اختلاف آنها با هم ۶

۲/۱ ـ ضرورت توجه به عناوین «مقاطع، مراحل، سطوح» برای مسئله برنامه‌ریزی در پژوهش ۶

۲/۲ ـ همزمانی در سطوح و توالی فعالیتها در مقاطع و مراحل ۷

۲/۳ ـ بررسی امور متوالی و موازی در کلیات طرح جامع پژوهش ۷

۲/۴ ـ تبیین امور موازی و متوالی بوسیله تقسیم فعالیتهای پژوهشی در مثال علوم پزشکی ۹

۲/۵ ـ ضرورت توجه به موضوع واحد در تقسیمات فعالیتهای تبیین امور متوالی و موازی در برنامه‌ریزی پژوهشی ۱۰

۲/۶ ـ ضرورت همزمان بودن عناوین «بیرون، درون، ارتباط» در تحقیق نسبت به اقتصاد ایران ۱۱

۲/۷ ـ تأکید بر زمانی بودن عناوین «پیدایش، تغییرات، تکامل» ۱۱
۲/۸ ـ بررسی معیار زمانی یا مکانی بودن عناوین کاربرگ (مطالعه محقق یا تحقق خارجی) ۱۲
۲/۹ ـ «توالی و ترتیب» معیار «زمانی و توازی» بودن عناوین ۱۳
۲/۱۰ ـ تطبیق امور متوالی و متوازی به جدول کلیات طرح پژوهش علوم پزشکی ۱۴
۲/۱۱ ـ جمع‌بندی از تعاریف «مقاطع، مراحل، سطوح» ۱۶
۳ ـ پرسش و پاسخ به سئوالات ۱۶

مدل برنامه تحقیق

استاد:	حجةالاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی	کد بایگانی:	۰۱۰۹۱۰۱۲
عنوان گذار:	حجةالاسلام صدوق	تاریخ جلسه:	۷۷/۰۹/۰۵
ویراستار:	حجج اسلام میرزایی ـ جبرئیلی ـ حسین‌نژاد	تاریخ انتشار:	۷۷/۰۹/۲۱
پیاده کننده:	حجج اسلام حسین‌نژاد ـ میرزایی ـ جبرئیلی	حروفچینی و تکثیر:	واحد انتشارات

« ۸۰ دقیقه »

۱ـ بررسی عناوین پایگاه ارزشی کاربرگ
۲ـ تبیین عناوین «مقطع، مرحله، سطح» و اختلاف آنها با هم

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: بحث درباره «امور زمانی» بود که گفته شد، چه در مرحله توسعه و چه در مرحله کارائی، در عین حالی که کارایی بصورت مطلق جزو امور زمانی محاسبه نمی‌شود، لکن حتماً خصوصیت ارتباط آن با زمان و همچنین با مکان باید قابل ملاحظه باشد، در امور مکانی وقتی که قرار است جدول روند تحقیق، تنظیم شود، مکان می‌تواند موازی قرار بگیرد، چون سطوح یک چیز است، یعنی می‌توان درباره آن همزمان تحقیق کرد.

۱ ـ بررسی عناوین پایگاه ارزشی کاربرگ

۱/۱ ـ بررسی «نسبت، استناد، تناسب» در جایگاه سطوح و امور همزمان

در اولین قسمت کاربرگ در بخش خاستگاه ذکر شد که «درون، بیرون و ارتباط» همزمان قابل ملاحظه است. اما در بخش جایگاه «نسبت، استناد و تناسب» اگر جزو خصوصیات موضوعی لحاظ شود که درباره آن پژوهش انجام می‌گیرد، یعنی تحقیق درباره یک تحقیق است مثل تحقیق درباره علم پزشکی است که درباره آن قبلاً تحقیق شده است، لذا در اینجا «نسبت، استناد و تناسب» را می‌توان همزمان، موضوع بررسی قرار داد. «نسبت، استناد و تناسب» برای امور عقلی، «نسبت‌های معقول» است، و اما برای امور عینی «مسائل و موضوعات عینی» یک علم است. آنگاه درباره آن مسئله، یک حکمی هست که همان «تناسب» می‌باشد و یک استنادی است که همان «منطق» می‌شود.

۱/۲ ـ تعریف «نقد، نقض، طرح» و جایگاه آن در مقاطع پایگاه ارزشی

در مرحله سوم باید بررسی شود که آیا «نقد، نقض و

طرح» جزو امور زمانی یا جزو امور مکانی هستند؟ در مرحله «نقد، نقض و طرح» که جزو مقاطع است، یعنی هر موضوعی باید اولاً: نقد شود و بعد از ملاحظه نارسائی آن به ابزارهای تنظیم، یعنی به استدلال برگشت داده شود تا نقض شود. و بعد از نقض کردن باید حرف جدید طرح بشود. این «نقد، نقض و طرح» گاهی بوسیله تنظیم یک جدول (یک نظام موضوعات) و بعد بوسیله یک «نظام احکام» انجام می‌شود، که در نتیجه در «نظام موضوعات»، «نقد جایگاه» است، بدون اینکه نارسائی آن طرح شود، ولی وقتی عملاً جایگاهش را عوض کردید و آرایش جدید به خود گرفت، نسبت به جایگاهی که در دستگاه قبلی داشته بدون اینکه اعلان کنید در حال نقد منزلتی هستید، وقتی برآن استدلال می‌آورید جایگاه قبلی نقض شده و یک جاگاه جدیدی درست می‌شود، یعنی جایگاه جدید جایگاه قبلی را نقض می‌کند و وقتی به آثار کاربردی می‌رسید یعنی یک موضوعاتی را برای اثر طرح می‌کنید. این سه تا بعنوان سه مقطع از «پایگاه ارزشی» بود که ذکر شد.

۱/۳ ـ تعریف عناوین «تألیف، تصنیف، تأسیس» و جایگاه آن در سطوح پایگاه ارزشی

مرحله بعد «تألیف، تصنیف و تأسیس» است که این سه عنوان، سه «مرحله» یا «کارائی» است همیشه ساده‌ترین وجه کار، کار «تألیف» است، یعنی کنار هم قرار دادن و آرایش جدید، بدون طرح احتمال جدید است. «تصنیف» احتمال جدید است، اما بدون اینکه پی‌ریزی جدیدی در کار باشد، به بیان دیگر تطبیق یک منطق است به مسائل و مواردی که قبلاً تطبیق نشده است. «تأسیس» آن است که از زیربنا و مبنا چیزی عوض می‌شود، البته تا اینجا هنوز بحث از روش در میان نیست. به عبارت دیگر تأسیس افزوده شدن یک اصل جدید به یک علم است، نه اینکه تطبیق قاعده‌ای به یک مورد باشد، چون تطبیق قاعده به یک مورد جدید، «تصنیف» است و آرایش جدید هنری که خاصیتش القاء بهتر و تبلیغ، آموزش و طرح سئوال بهتر باشد، «تألیف» است.

مطلب بعدی این است که آیا همزمان می‌توان نسبت به وضعیت هنری و اضافات و تأسیسات یک علم بصورت همزمان به «تحقیق» پرداخت یا خیر؟

یعنی سه سطح همزمان است که می‌توان نام آن را ساختار یا کارائی نهاد، به بیان دیگر مراتب یک اطلاع را نشان می‌دهد که باید اطلاعات در سه سطح وجود داشته باشند، یعنی اصلی تأسیس بشود و مسئله‌ها به وسیله آنچه که تأسیس شده، پاسخ داده شود و برای تبلیغ، آموزش و ایجاد سئوال و امثال آن آرایش جدیدی پیدا کند.

در نقد نیز همچنین «تألیفی، تصنیفی و تأسیسی» وجود دارد «نقد به تألیف، بمعنای نقد به «نحوه آرایش» یک مطلب است. نقد به «تصنیف» بمعنای نقد به «تطبیق کردن» آن است و در نهایت هم نقد به تأسیس می‌باشد و همچنین نقض «تألیف، تصنیف و تأسیس» هم خواهیم داشت و همچنین طرح «تألیفی» به این معنا است که کسی یک هنری را بصورت جدّی در آموزش مطالب بیاورد، اگر حتی طرح هم باشد، طرح تألیفی می‌شود، چون معنایش این است که محتوای جدید و کارآمدی جدیدی (سرفصل جدیدی) در اطلاعات آن نیاورده است، بلکه در آموزش آن اطلاعات طرحی کرده است. و «تصنیف طرح» به این است که

توانسته نحوه بکارگیری قواعد را در پوشاندن موضوعات بیاورد. و «تأسیس طرح» به این معناست که طرحی برای ایجاد یک اصلهایی و قواعدی آورده است.

بحث بعدی این است که آیا می‌توان با اضافه قید گفت «نقد تالیفی مصداقی»؟ یعنی نقد هست و تألیف هم هست، اما فقط در مثالها کار می‌کند و نسبت به نمونه‌ها و نمودها سئوال می‌شود تقریباً نوع فیلهای نقدی این کار را انجام می‌دهند چون نمونه‌ها را کنار هم قرار می‌دهند و از این طریق موضوعی را نقد می‌کنند بخلاف نقدهای «تصنیفی مصداقی» که از آن سطح باید بالاتر باشد، یعنی مثلاً فیلم علمی باشد و بخلاف «نقد تأسیسی مصداقی» که از راه نمونه می‌خواهد یک قاعده را نقض کرده و مورد بررسی قرار داده و یا چیزی را تأسیس کند. همین مطلب در مراحل بعدی هم هست؛ یعنی اینها در نقض و در طرح هم ضرب می‌شود.

۱/۴ ـ تعریف عناوین «مصداق، روش، فلسفه» و تعیین جایگاه آن در ساختار پایگاه ارزشی

در مرحله بعد اگر از مصداق و مثالها بالاتر آمدید و استدلالها را آوردید دیگر کار، کار آموزشی و تخصصی می‌شود و دیگر بدرد فیلمهای عمومی نمی‌خورد و اگر هم روی آن فیلم درست کنند؛ فیلمهای اصطلاحی باید باشد مثل فیلم ویدئویی که سرکلاس درس استفاده شود و اگر از فلسفه و استدلال بالاتر آمد و به سراغ روش رفت، معنایش این است که در حال زیرورو کردن بنیان یک استدلال است و حتی خود استدلال هم موضوع بحث نیست، پس از بررسی مفردات سه ستون قسمت پایگاه، در کاربرگ بانک باید دقت کرد که آیا می‌توان گفت «مصداق، فلسفه و روش» از امور ساختاری هستند؟ یعنی هر علمی حتماً یک نمودی، یک ثمره‌ای و یک مصداقی دارد.

۱/۵ ـ بررسی مجدد تعاریف «نقد، نقض، طرح»

حجةالاسلام رضائی: قبلاً وقتی عناوین «نقد، نقض و طرح» ضرب در «مبادی، مبانی و نتایج» می‌شد به ذهن می‌آمد، اگر نقد بیان روبناست. آنوقت نقد مبانی به چه معناست؟ چرا که در نقد بیان روبناست، ولی مبانی توجه به زیربنا دارد و یا آنجائی که نقد متوجه تأسیس می‌شود، نقد خودش موضوعاً نمونه است و در بحث روبنا می‌آید نه بحث زیربنا باشد؛ ولی وقتی که به قید دیگری اضافه می‌شود. مثل نقد مبانی آنجا...

(ج): نقد همیشه به معنای عدم کفایت است، یعنی نقد صحبت از عدم کفایت می‌کند و نقض عدم ارتباط یک برهان را اثبات می‌کند بحث دیگر این است که نقد تا کجا پیش می‌رود؟ یعنی مثلاً آیا منطق را هم می‌توان نقد کرد؟

(س): سئوال همین است.

(ج): بله! حتما باید بتواند نقد کند، مثل کتاب حاشیه یا منطق مظفر را وقتی جلوی روی خودتان قرار می‌دهید، اصلاً کاری به این معنا ندارید که این علم در ریاضی بکار گرفته شد و از طریق ریاضی که یک روش قیاسی است در علم نمونه‌برداری پزشکی زیست یا فیزیک هم بکار رفته است، بلکه خود منطق مقابل روی شماست که یک استدلالهایی دارد بعد براساس قانون اندراج یک مثال می‌زند بعد یک تعاریفی و یک احکامی و در خود منطق هم یک مبنائی وجود دارد. مثلاً وقتی می‌گویند: وجود با عدم برابر نیست، این زیربنای بحث منطق است، این عدم برابری به این معنا است که وجود آثاری دارد که عدم آن

آثار را ندارد. بعد امتناع اجتماع نقیضین را براین اساس بدست می‌آورند، امتناع اجتماع نقیضین یعنی بود و نبود با هم جمع نمی‌شوند، اثر داشتن و اثر نداشتن مساوی نیست. بعد قیاس شکل اول درست می‌کنند و می‌گویند اگر قضیه کلی وجود داشت، می‌توان یک قضیه جزئی را درون آن قرار داد که قضیه کلی کبریٰ می‌شود و قضیه جزئی صغریٰ می‌شود آنوقت اگر این کلیت داشت و آنهم موجبه بود درون این قرار می‌گیرد، مثل یک دائره‌ای که درون یک دائره دیگری قرار می‌گیرد که هر حکمی برای دائره بالاتر اثبات بشود، برای دائره کوچکتر هم اثبات می‌شود.

حال در مرحله نقد وارد می‌شویم و سئوال می‌کنیم که مفهوم وجود به چه معناست؟ می‌گویند: وجود بدیهی است در جواب می‌گوئید موجود بدیهی است؛ امّا وجود که بدیهی نیست، چراکه مردم با آن چیزی که تماس دارند، موجود است، وجود نیست. آنوقت اگر مثال بزنند و بگوید نمی‌شود یک چیز بود و نبودش به یک گونه باشد، در پاسخ می‌توان گفت مردم از این اشیاء ادراک‌های مختلفی دارند، بفرض یک روستائی که وقتی صبح زمستان از خواب بلند می‌شود، اولین کاری را که می‌کند منقلی می‌آورد و مقداری هیزم و زغال و فضولات گوسفند روی آن قرار می‌دهد و مقداری نفت می‌ریزد و آتش می‌زند این فرد از «النّار حارة» (آتش گرم است) از آتش تنها «شعله» را می‌فهمد و به بچه می‌گوید نزدیک آتش نیا که می‌سوزی اما کسی که به عمرش حتی گاز هم ندیده و همیشه سروکارش با فر برقی بوده و اصلاً شعله را ندیده است مثل غذاپزیهای مایکرویوی که با موج کار می‌کنند در اجاق را باز می‌کنند و مرغ یخ زده و را از فریزر در می‌آورند و داخل دیس چینی قرار داده و رویش سس روغن و هرچه قرار است بریزید، می‌ریزند و می‌گذارند داخل آن و بعد از پنج دقیقه پخته شده آنرا خارج می‌کنند پس در اینجا نه شعله‌ای و نه قُل قُلی هست و اگر ظرف هم فلزی باشد، مثل منفجر شدن عمل می‌کند، این فقط موج می‌فرستد، اصلاً النار حارة با موج برای آن روستایی قابل ملاحظه نیست و «النار حارة» با شعله هم برای کسی با مایکروویو غذا می‌پزد، قابل ملاحظه نیست. یا مثل کسی که اسکی باز است از برف، لذت بردن را می‌فهمد و آن کسی هم خانه‌اش در حال پائین آمدن است و باید برود در آب یخ لباس و ظرفش را بشوید از زمستان چه سختی چیز دیگری نمی‌فهمد. و اگر به او بگویند زمستان که می‌آید نشاط می‌آورد تعجب می‌کند می‌گوید زمستان به‌جز بدبختی چیز دیگری نمی‌آورد اوّل بهار که شد می‌گوید حالا وضع خوب شد.

پس ادراک از خصوصیات موضوعات، یعنی ادراک از نمونه‌ها را پشت سرهم برای شکستن یک مطلب مثال می‌آورید. در بحث اصول مثلاً می‌گوئید مدادتراش از داخل زمین سبز نمی‌شود، مدادتراش دارای جنسی و قیمتی و... است. بعد شروع به تغییر دادن صفاتش می‌کنید، غرض شما در اینجا بحث از مدادتراش نیست، بلکه بحث در منطق است. بحث یعنی در بحث اصول با بیان مثال مدادتراش در حال بیان حکم نسبت به یک موضوع است، یعنی تعیین موضوع در زمان یا در مکان است و اوصاف آنرا عوض می‌کنید، آنوقت از طریق بیان اوصاف آن حمله به یک قضیه منطقی می‌کنید، پس تک‌تک مباحث منطق را می‌توان آورد و از راه مصداقها، موضوع را نقد کرد و می‌توان کارآمدی منطق را در علم دوم مثل فلسفه یا ریاضی

که منطق ابزار آن است، موضوع بحث قرار داد. می‌توان آنرا در علم سوّمی که کارآمدی علم دوّم در آن هست، مورد بحث قرار داد. به بیان دیگر وقتی علوم را طبقه‌بندی می‌کنید اینگونه نیست که در حال نقد فقط برای طبقه پائین مثال بزنید. البته مثالها متناسب با سطح استدلال است، از اول علم اصول تا آخر آن ممکن شما با مثالهای بسیار زیادی برخورد کنید؛ ولی مثالها همیشه مثالهایی است که متناسب بحث اصول است.

۱/۶ ـ بررسی مجدد عناوین «مصداق، روش، فلسفه» و بررسی جایگاه آن در مراحل پایگاه ارزشی

پس ثمره‌ای که در هر مسئله و در هر سطحی گرفته می‌شود آن ثمره جزو مصادیق است. اگر ثمره‌ای را در ریاضی بیان شد، معنایش این است که در حال بیان مصداق هستید. و وقتی استدلالی بر صحت تولید آن مطلب می‌آورید جزو فلسفه در خود آن علم است؛ اگر فلسفه نسبی بیان شود، فلسفه برهانی بودن یک ضرورت است، خواه عقلی یا کاربردی باشد. روش آن چیزی است که استدلالی شدن یک «ضرورت» بوسیله و به اتکاء او انجاء می‌پذیرد. بعبارت دیگر از این معنا در هیچ علم استدلالی فارغ نیستید، هرچند علوم نسبت به هم، بازهم دارای طبقاتی هستند که یک علم کل مبنایش نسبت به علم دیگری از قبیل مصداقش است.

مهندس حسینی: با این فرض فرق فلسفه با مبانی چه می‌شود؟

(ج): در اینجا فلسفه روبروی مسئله مبانی قرار دارد. البته سئوال دقیقتر این است که آیا روش را باید در برابر مبنا و فلسفه را در برابر نتیجه قرار داد یا خیر؟ که بعداً مورد بررسی قرار می‌گیرد فعلاً بحث درباره این است که آیا در سطوح صحیح است که گفته شود، هرعلمی سه سطح دارد؟ نمونه‌ها (یا ثمره‌ها) استدلال‌ها و روشها در صورتی که این سه سطح پذیرفته شد معنایش این است که هیچ علمی نیست که ثمره نداشته باشد. به بیان دیگر اگر یک آرایش بسیار بزرگی صورت بگیرد، یک دسته از علوم با مسائل آن می‌تواند ثمره برای علوم بالاتر قرار بگیرد و یک دسته از علوم منزلتشان نسبت به آن ثمرات منزلت استدلال باشد و یک دسته از علوم جایگاهشان، جای ریشه‌ها و مبناها باشد. (که فعلاً این معنا مورد بحث نیست)

پس در یک علم که دارای «ثمره، استدلال و روش» است، آیا می‌توان گفت درباره اینها تحقیق بصورت همزمان امکان دارد؟ یعنی به گروهی بگوئید بروند مسائل و مصداقهای یک علم را جمع‌آوری کنند و گروهی دیگر نیز استدلالهایش را بیاورند. مثلاً در فقه کتابهایی است مثل رساله که کتاب استدلالی نیست بلکه فقط ثمرات است و یک کتابهایی است که کتاب استدلال بر همان فروع است، یعنی مانند فقه استدلالی، هندسه استدلالی، ریاضیات استدلالی است به عبارت دیگر همه علومی که با تحقیق بدست آمده حال با تحقیق میدانی یا تحقیق نظری، بهرحال بخشی از آنها استدلالی است. و یک کتابهایی هم درباره روش می‌توان بدست آورد در این معنا که هر علمی حتماً سه سطح دارد، شکی نیست ولی سئوال این است که وقتی کار علمی انجام می‌شود چه کاری صورت می‌گیرد؟ روشی است که با آن استدلالی می‌کنید و به نتیجه‌ای می‌رسید. یعنی برای عملیات پژوهش داشتن روش مقدم می‌شود و

بعد از آن استدلال و مصداق در مرحله آخر قرار می‌گیرد.

پس اگر یک موضوع مورد تحقیق باشد، اینها را می‌توان جزو سطوح آورد، ولی اگر جزو فعالیتهای شما باشد نمی‌تواند جزو سطوح بیاید، مگر اینکه در جریان، تقدم و تأخر جزئی پذیرفته شود.

۲ ـ تبیین عناوین «مقطع، مرحله، سطح» و اختلاف آنها با هم

البته آنوقت باید قاعده ذکر شود که چه تقدم و تأخرهایی قابلیت تبدیل شدن به سطح را ندارد؟ مثلاً می‌گوئید: اگر تقدم و تأخر در بیش از سه‌تا خانه شد، یعنی قرار شد اولین کار تا اینجا انجام بگیرد، بعد رده بعد آن شروع شود، در اینجا اگر بیش از یکی شد، معنایش این است که از مرحله اولی گذشته است. آنوقت می‌توان گفت دیگر این سطح نیست، چون موضوع کارش مراحل است پس اگر در جدول تنظیم روند از سه تا خانه گذشت، معنایش این است از یک مقطع گذشت و به مقطع دوم رسیده دیگر موضوع آن تبدیل شده است (که تبدیل موضوع و پیدایش، تغییرات و تکامل است قبلاً گفته شد) و اگر از سه مرحله بگذرد، معنایش این است این موضوع اصلاً وجود خارجی ندارد. چون مفروض این است که مرحله تکامل، آخرین نقطه حیات یک چیز است، دیگر فرض بعدش این نیست که همان چیز باشد؛ ولی تکمیل بشود؛ این دیگر کنار گذاشته می‌شود و صحبت از تکمیل شدن نیست. ولی اگر گفته شد موضوع در «پیدایش، تغییرات و تکامل» حفظ می‌شود و سه مقطع مهم از گذر کردن آن است در اینصورت می‌گوئید اگر در درون یک مقطع، یک مقطع باشد، اختلافش قابل پذیرفتن است، آنوقت از یک مرحله می‌توان تقدم و تأخر را پذیرفت؛ ولکن از سه مرحله نمی‌توان تقدم و تأخر را پذیرفت چون در سطح آمده است.

۲/۱ ـ ضرورت توجه به عناوین «مقاطع، مراحل، سطوح» برای مسئله برنامه‌ریزی در پژوهش

علت پذیرش یا عدم پذیرش امکان آن به این خاطر است که اگر شما فرض کردید که بهترین وضعیت شناخت تناسب در همزمانی یا موازی، نسبت به تنظیم متوالی است، باید قدرت مانور داشته باشید، یعنی اگر گفته شود امکانات کم است بتوانید خطوط موازی را کم کنید، اگر گفته شد «امکانات» زیاد است، بتوانید «زمان» را کم بکنید. این قدرت مانور شما باید بتواند یک موضوع در «امور زمانی» ببرد، آنوقت زمان طولانی و مکان کم می‌شود، یعنی با مقدورات کمتر در زمان طولانی‌تر می‌توانید انجام‌بدهید. (این انقباض و انبساط را عنایت کنید) اگر گفته شد در خُرد کردن موضوعات به جای یک خط از ۱۹هزارتای هر موضوع، سه روز کار کنید، ۱۵۰ سال می‌شود. ولی اگر سه خط شد و روی هر موضوعی هم سه‌روز کار کنند، ۵۰ سال می‌شود، اگر نه خط باشد یک مرتبه ۵۰ سال، ۱۵سال می‌شود و اگر ۲۷خط بشود یک مرتبه ۱۵سال، ۵سال می‌شود. پس برنامه ۱۵۰ساله، ۵ ساله می‌شود، اگر با ۲۷ محور باشد. و اگر ۷۲۹ محور باشد $\frac{۱}{۲۷}$ ۵سال، یعنی ۶۶روز می‌شود. پس اگر شما بتوانید برنامه‌ریزی را ۱۵۰سال فرض کنید و فعالیت سازمان خودتان هم دو ماه‌ونیم باشد و یک سال هم درست کردن سازمان طول بکشد یعنی سازماندهی طول بکشد و یک سال هم کار بعدیتان طول بکشد کار را دوساله

تمام می‌کنیم، این قدرت شما در برنامه‌ریزی باید موجب معلوم شدن اولویت این امر باشد که چه چیزهایی باید از سطر به ستون برگردد و چه چیزهایی هم می‌بایست از ستون به سطر برود، این اساس مطلب است؛ یعنی قدرت مانور نخواهید داشت مگر اینکه بتوانید چنین کاری انجام دهید. ما می‌توانیم کلیه مطالبی را که در سطوح هست، در ۱۵۰سال در یک خط قرار دهیم؛ یعنی ابتدا یک کاری را انجام دهند و برگردند بقیه کارها را انجام دهند.

حجةالاسلام رضایی: بصورت تولیدی.

(ج): بله، به همین دلیل می‌توانیم در سطر هم بصورت فشرده کار کرده و همه را همزمان کار کنیم. می‌گوییم این کار درست نیست. بله، در طولانی کردن می‌توان کارهای متوالی را با حفظ اولویت‌بندی پشت سرهم انجام داد؛ اما در کارهای موازی این مسئله سقف دارد و یکسری از کارها را نمی‌توانید انجام دهید؛ یعنی دچار محدودیت می‌شوید، چون باید چیزی تولید شده باشد تا بتوان کار بعدی را روی آن انجام داد. بنابراین طولانی کردن کارها، در یک خط ممکن است؛ اما در محورهای موازی نمی‌توان آنها را در یک خط آورد و انجام داد.

۲/۲ ـ همزمانی در سطوح و توالی فعالیتها در مقاطع و مراحل

حجةالاسلام حسینیان: اگر ملاک این تنها زمان باشد، معنایش این است که حتی در یک مرحله هم نمی‌توان چنین کاری کرد، چون وقتی در یک شی یک مرحله، تغییر ایجاد شده، باید این مرحله بگذرد تا مرحله بعد انجام شود. پس حتی نسبت به یک مرحله هم نمی‌توان همزمان نمود. اینکه انتخاب می‌کنیم و می‌گوییم در بعضی اوقات همزمان می‌شود و بعضاً نمی‌شود؛ یعنی برای همزمانی سقف قرار می‌دهیم، این درست نیست.

(ج): یعنی می‌گویید هیچ چیز آن همزمان نمی‌شود.

(س): بله، اگر بشود باید بتوان همه مراحل را همزمان کرد، مثلاً تمام مراحل ۲۷موضوع در ۲۷عنوان، دارای ۲۷مرحله باشد و همعرض هم فعالیت کند.

۲/۳ ـ بررسی امور متوالی و موازی در کلیات طرح جامع پژوهش

(ج): حالا من مطلب را بصورت عینی‌تر با ذکر یک مثال بیان می‌کنم. در جدولی که برای تحقیق روی علم پزشکی معین کرده بودیم، یک روند داشتیم که در یک‌جا باید تحقیقات کتابخانه‌ای و در دو قسمت دیگر تحقیقات نظری و تحقیقات آزمایشگاهی انجام گیرد. آیا می‌شود تحقیقات آزمایشگاهی را با تحقیقات کتابخانه‌ای بصورت همزمان انجام دهیم؟

(س): همانطور که دو مرحله از طرح کتابخانه‌ای را می‌توان همزمان انجام داد. شما اول اثبات بفرمایید که دو مرحله از طرح کتابخانه‌ای چگونه بصورت همزمان انجام می‌گیرد، چون موضوع اینها که تغییر نمی‌کند، اگر قرار باشد که یک موضوع در همه مراحل حرکت کند...

(ج): در پزشکی گفته‌ایم تامین مواد لازم است؛ یعنی در علم پزشکی روز مطالعه شود تا ببینیم که نسبت به انسان در چند موضوع سخن گفته‌اند، مثلاً بیماری ریوی، بیماری دستگاه تنفس، دستگاه گردش خون، دستگاه گوارش و... را ذکر کرده‌اند، بعد گفتیم که اینها را طبقه‌بندی کنید و نسبت آنها را با هم معین کنید و مواردش را تجزیه کنید تا ببینید در مورد بیماری ریوی چند مطلب گفته شده

است، مثلاً گفته دستگاه تنفس به تنها دارای، انواع بیماری است. آنگاه در پزشکی اسلامی مطابق جدول و روشی که درست شده، خصوصیات انسان را بررسی کرده‌اید و گفته‌اید اولین مرحله امور روحی است و در آخرین مرحله امور فیزیولوژی و جسم انسان است. آنگاه گفته‌ایم براساس این ۲۷سئوال بروید تحقیق کنید تا ببینید که در علوم جدیددر این مورد چه گفته‌اند؛ یعنی در این مرحله روش درست شده است، ابتدا نظام سئوالات را درست کرده‌ایم، دو نسخه از آن تکثیر کرده و یک نسخه را به کسی می‌دهیم که درکتب کتابخانه‌ای بررسی کند و یک نسخه را هم به کسی می‌دهیم که باید احادیث را بررسی کند. آیا ایندو کار را می‌توان بصورت موازی انجام داد.

(س): ایندو کار نسبت به موضوع...

(ج): موضوع سلامت انسان است.

(س): یک وقت می‌گویید اطلاع بعدی متقوم براطلاع قبلی است، تا اطلاع قبلی حاصل نشود، نمی‌توان کار جدید انجام داد. مگر اینکه بخواهید در ۱۰ کتابخانه بگردید و ۱۰ نوع کتاب پیدا کنید.

(ج): احسنت، معنای خط موازی این است که می‌توان مستقل از یکدیگر روی آن کار کند.

(س): معنای خط موازی این است که ما نمی‌خواهیم روی یک موضوع چند کار انجام دهیم. اگر بخواهیم روی یک موضوع کار کنیم حتماً قید تغییرپذیری لازم است.

(ج): نتیجهٔ آخر کار این است که معادله پزشکی اسلامی روبروی معادله الحادی قرارگیرد. در ابتدای کار ما دو خط ارایه می‌دهیم تا ایندو را بررسی نمایند. در کار بعدی از این مقطع می‌گذرند، لذا می‌گوییم الان کار نظری انجام دهید و دیگر کسی کار کتابخانه‌ای انجام ندهد. یعنی در ابتدای کار، کار نظری انجام می‌دهند؛ البته یک مقداری هم برای این امر زمان قرار می‌دهیم، نه اینکه تمام زمان و پول را خرج یک مرحله کنیم؛ مثلاً یک تیم را به کتابخانه حضرت آیت‌الله نجفی مرعشی فرستاد و ۵۰ عدد کتاب در علم پزشکی پیدا کرد و مثلاً ۵۰۰تومان خرج کرد و بعد هم می‌توان تا آخر عمر همین تیم را به دنبال کتاب بفرستیم، مثلاً اینها را به هند، آفریقا، انگلستان و... بفرستیم و بگوییم احتمال است که در آنجاها کتابی باشد و حدیثی در آنجا باشد که به دست ما نرسیده است. بعد هم علم یقینی پیدا کنیم که با توجه به این کتابهایی که جمع‌آوری شده، دیگر در کتابخانه‌ها چیز دیگری نیست. پس می‌توان تا آخر عمر به دنبال کتاب بگردیم و می‌توان هم گفت که باید مطابق برنامه، به دنبال کتاب باشیم؛ یعنی این کار کتابخانه‌ای دارای وقت خاصی است، کار نظری هم دارای وقت خاص به خودش است، البته وقتی که در حال کار نظری هستیم دیگر کار عملی انجام نمی‌دهیم، این همان معنای توالی است، یعنی وقتی کتابها را آوردید و آنها را طبقه‌بندی کرده و برای آن نظام هم معین کردید، الان باید روی آثار آن بحث کنید.

حجةالاسلام حسینیان: اینکه نمی‌توانیم کار کنیم به همین معنا است که کار بعدی متقوم به نتیجه کار قبلی است؛ یعنی روی نتیجه کار قبلی، کار جدید انجام می‌شود. در اینجا موضوع کارمان واحد است؛ اما در مرحله قبل، موضوع واحد نیست؛ یعنی درباره یک موضوع، بدون رسیدن به نتیجه، از ابعاد مختلف دنبال جمع‌آوری اطلاعات باشیم.

(ج): تجزیه موضوعات یک علم بگونه‌ای است که برای آنها بصورت مستقل محور درست می‌کنیم و در یک مقطعهایی آنها را به جمعبندی می‌رسانیم و چند موضوع را به یک موضوع تبدیل می‌کنیم.

(س): ملاک این قسمت معین نیست، حتی در آن جدول که بیرون، درون و ارتباط بیان می‌شود...

(ج): اگر ما بتوانیم معنای حجم را جدای از وزن مورد توجه قرار دهیم و در بار دیگر وزن جدای از حجم را مورد بررسی قرار دهیم، آنگاه یک محل تلاقی معرفی کنیم و بگوییم در این قسمت باید بحث دربارهٔ نسبت و رابطهٔ حجم و وزن باشد، آنگاه می‌توانیم بگوییم که ما الان یک موضوع جدید داریم، مثلاً می‌گوییم وزن مخصوص آهن چیست؟ که در اینصورت نه وزن تنها و نه حجم تنها بحث می‌شود، بلکه هردو ملاحظه می‌شود.

(س): در تطبیق به این موارد، شما نمی‌توانید تجزیه به آن معنا را داشته باشید یعنی حجم را بریده از وزن ملاحظه کنیم، بعد در یک مرحله اینها را در هم جمع کنیم.

۲/۴ ـ تبیین امور موازی و متوالی بوسیله تقسیم فعالیتهای پژوهشی در مثال علوم پزشکی

(ج): من در همان مثال علم پزشکی، مطلب را بصورت دقیقتر معین می‌کنم، ما الان رابطهٔ بیماریهای دستگاه گوارشی را موضوع بحث قرار می‌دهیم، گوارش هم شامل دستگاه معده و روده اثنی‌عشری و روده بزرگ و... می‌شود، حال این موضوع را مورد بحث قرار می‌دهیم و یک اکیپ مشغول به کار می‌شوند، می‌گوییم جناب آقای رضایی، پنج نفر در خدمت شما باشد و شما دربارهٔ تغذیه و گوارش و حل شدن (قابلیت جذب پیدا کردن) غذا تحقیق کتابخانه‌ای کنید. ایشان می‌روند غذاهایی را شرع مستحب می‌داند تا غذاهایی را که شارع مکروه می‌داند، بررسی می‌کند. مثلاً انار خوردن مستحب است، ولی بعضی از غذاها هم مکروه یا حرام است. بعد هرکدام از این موارد هم مورد دقت قرار می‌گیرد که مثلاً غذای مستحب چگونه در دستگاه گوارش کار می‌کند و همچنین غذای مکروه و حرام چگونه است. بعد به آقای شمس‌الدین می‌گوییم شما در مسئله گردش خون تحقیق‌کن؛ یعنی از ابتدا که کبد شیره جذب شده را برای تبدیل شدن به مایعات لازم برای درست شدن خون می‌گیرد و همچنین طحال را ملاحظه کنید تا قلب که موجب گردش خون می‌شود. بعد به آقای پیروزمند هم می‌گوییم که شما به سراغ سلسله اعصاب بروید، در عین حال که اینها در سه محور به جلو می‌روند، اما مرتباً به یکدیگر نزدیک می‌شوند؛ یعنی آقای رضایی می‌گویند ضمناً حالات مختلف دستگاه گوارشی به عصبانیّت و خوشحالی ربط دارد، انسانی که عصبانی باشد، مزه و طعم غذا را متوجه نمی‌شود.

حتی ترشحات معده‌اش مانند ترشحات معده کسی که در حالت عادی است، انجام نمی‌گیرد. همچنین گزارشی که از آقای پیروزمند می‌آید، نشان می‌دهد که تولید خون در زمانیکه شخص عصبانی است بخوبی تولید نمی‌شود، البته اگر عصبانیت او ناهنجار باشد والاّ اگر عصبانیت به هنجار باشد، منشأ تشتت دستگاه عصبی نمی‌شود، (بغض فی‌الله وحب فی‌الله) ولی عصبانیت ناهنجار عصبیتی است که توان به وحدت رساند کثرت خود را ندارد.

پس یکی گزارش می‌دهد که غذا خوب جذب

نمی‌شود و دیگری گزارش می‌دهد خون بد تولید می‌شود، در عین حالی که این دو نفر محل کار و اتاق کارشان حتی کتابهایشان جداست، اما هر دو خبر از اختلال در گوارش و سیستم خون‌رسانی می‌دهند. از طرفی دیگر آقای پیروزمند می‌گویند سلسله عصاب خوب کار نمی‌کند. و آقای صدوق می‌گویند عملیات اکسیژن‌رسانی و تنفس بخوبی کار نمی‌کند.

در مرحله بعد این گزارشها وقتی بهم رسیدند، در تحلیل نظری مشخص می‌شود که عامل «روحی» در بین همه آنها مشترک است، یعنی عامل روحی روی هر چهار قسمت اثر منفی گذاشته است. در سطح بالاتر می‌گویید در نسخه آزمایش خود بنویسید، وقتی که انسان دارای بغضی است که منشأ آن «حسادت و حرص» است، اثرش در گوارش، «کبد سلسله اعصاب» و تنفس چه چیزهایی است، در حالی هرچهار نفر بصورت همزمان در حال تحقیق هستند. در صورتی که می‌توان همین چهار کاری را که در تحقیق بصورت همزمانی انجام می‌شود، بصورت متوالی انجام داد، یعنی بفرض آقای رضائی پنج سال در زمینه گوارش کار کند و بعد ۵ سال درباره تولید خون و گردش آن کار کند و بعد ۵ سال هم در اعصاب و ۵ سال هم در تنفس کار کند، که در واقع ۲۰ سال از عمر ایشان سپری می‌شود، در صورتی که می‌توانست همین مطلب را در عرض ۵ سال متوجه شود.

پس، آیا امور و مسائل یک علم را یعنی همین طرح کلیات که در حال بررسی می‌باشید، به چند رشته می‌توان تقسیم کرد؟

۲/۵ ـ ضرورت توجه به موضوع واحد در تقسیمات فعالیتهای تبیین امور متوالی و موازی در برنامه‌ریزی پژوهشی

حجةالاسلام رضائی: در آن «موضوع واحد» مورد بررسی قرار نگرفته است.

(ج): در سیر حرکت به موضوع واحد رسیدید که «روحیه» انسان است.

(س): بعداً «روحیه» موضوع واحد شد.

(ج): مطلب همین جاست شما نظام سئوالاتی را که درباره موضوع، روحیه انسان است، چه اموری از آنرا می‌توانید «موازی» و چه اموری از آنرا باید حتماً متوالی قرار دهید؟ در این که همه این کارها را می‌توان بصورت متوالی انجام داد بحثی نیست، مثل تحقیقات فردی که قبلاً در دنیا انجام می‌گرفت، یعنی کسی کاری را تا یک مرحله می‌رساند بعد از دنیا می‌رفت بعد شاگردش کارش را دنبال می‌کرد و همین‌طور ادامه پیدا می‌کرد تا فرضاً بعد از ۵۰۰ سال یک علم بجای می‌رسید. فرضاً از علم اصول حدود ۵۰۰ سال می‌گذارد، آیا برای تکاملش ۵۰۰ سال دیگر نیز باید صبر کرد تا احکام حکومتی بدست بیاید؟

حجةالاسلام حسینیان: مثالی که ذکر شد بحمدالله نتیجه رسیده و روشن است اما هر شیء که زمان دارد، حتماً مکان هم دارد، یعنی یک کثرت مکانی و یک وحدت زمانی دارد، به عبارت دیگر ابعاد مختلف شی را باید بررسی کرد تا یک موضوع به وحدت برسد و یک مرحله تغییر ایجاد بشود، اما موضوعاتی که در اینجا بصورت تطبیقی بدست آمده همه آنها خصوصیت زمانی دارد، به بیان دیگر از یک بعد که ملاحظه می‌شود خصوصیت

زمانی دارد که بیک نحوه تقدم تأخر باید در آن لحاظ شود و از یک بعد هم بیان می‌کنند که در آنها یک نحوه تجزیه صورت می‌گیرد.

(ج): اینها باید عناوین کلی باشد که قدرت مانور را برای عملیات تحقیق در درست کردن جدول تجزیه که هم بتواند مکانی و هم زمانی بشود، هرچند همین کار هم سقف دارد و بعضی از چیزیها را نمی‌پذیرد.

۲/۶ ـ ضرورت همزمان بودن عناوین «بیرون، درون، ارتباط» در تحقیق نسبت به اقتصاد ایران

(س): همان شاخصه‌ها روشن نیست؟ بفرض چرا «درون، بیرون و ارتباط» «مکانی» ملاحظه می‌شود و یا «پیدایش، تغییرات و تکامل» حتماً باید «زمانی» باشد؟ «درون، بیرون و ارتباط» هم در یک مرتبه دیگر تفسیر...

(ج): در یک موضوعی که شیء متغییر وجود دارد مثلاً اگر بخواهید اقتصاد ایران را ملاحظه کنید، در اقتصاد ایران عوامل برونزایی دارد که طبق کتاب برنامه ۱۵۰تا عامل می‌باشد و یک عوامل درونزایی دارد که ۱۵تا است، آیا برای آمارگیری این عوامل می‌شود، هردو را همزمان انجام داد یا خیر؟

(س): اگر «درون و بیرون» ملاحظه شود تغییرات آن...

(ج): خیر! سئوال این است که آیا می‌شود روی وضعیت پولی جهانی گزارشگیری آماری کرد یا خیر؟

(س): گزارشگری که ممکن است.

(ج): آیا گزارشگری بخش درونی را هم می‌توان انجام داد؟ یعنی بانک مرکزی بگوید هم بروید سبد قیمت لباسها، میوه‌ها را بدست آورید.

(س): بدون ملاحظه بیرونی؟

(ج): به عبارت دیگر عده‌ای را جلوی در مغازه‌ها می‌فرستند.

(س): مکانیزم آن روشن است، منتهی سئوال این است که آیا بدون ملاحظه شرائط بیرونی است؟

(ج): گزارشگیر که اصلاً کاری به این صحبت‌ها ندارد، بلکه گزارشگر یک دفترچه سئوال دارد، که می‌رود سئوالها را پر می‌کند و در بخش خودش می‌آورد و اصلاً تحلیل پولی نمی‌کند، حتی گزارشگر بیرونی هم تحلیل پولی نمی‌کند. وقتی اینها جمع‌بندی شد حتماً تحلیل درون بیرون بدست می‌آید.

(ج): بنابراین وقتی ملاک، ملاک تحلیل باشد همه این مواد را می‌توان بصورت مکانی ملاحظه کرد، یعنی یک نفر مأمور بررسی پیدایش و یکنفر مأمور بررسی تغییرات می‌شود.

۲/۷ ـ تأکید بر زمانی بودن عناوین «پیدایش، تغییرات، تکامل»

(ج): سئوال همین است که آیا «پیدایش، تغییرات و تکامل» یک علم هم همین‌گونه است یا خیر؟

(س): اگر موضوع تحلیل باشد، بله.

(ج): خیر! تحلیل که داخل دائر می‌آید. به بیان دیگر گزارشگری یک حرفی است، اما در یک مقطعی که اینها هم جمع می‌شوند، بحث دیگری است.

(س): خیر! آیا همان گزارشگری را در سطح «پیدایش، تغییرات و تکامل» را می‌توان در یک زمان انجام داد یا خیر؟

(ج): قرار است برای کارهای پشت‌سرهم عنوان معین کنید، شما یک عنوان تحویل دهید، که قوی‌تر از «پیدایش،

تغییرات و تکامل» باشد آنوقت بلافاصله صحیح است. بحث روی حرف شما برگردد (عنایت کنید) در عملیات پژوهشی اگر سه چیز را کنار هم قرار دادید «شکوفه سیب»، سیب کال سیب رسیده بعد شروع به کار کردید عملیات شما یک پیدایش، یک تغییرات و یک تکامل دارد، البته این غیر از موضوع مورد مطالعه شما است، چون مفروض در موضوع مطالعه این است که «شکوفه سیب‌کال، سیب رسیده» هرسه باهم باشد، ولی عملیات شما چطور؟ آیا پیدایش یک اطلاع، تغییرات یک اطلاع، تکامل یک اطلاع، می‌تواند بصورت همزمان واقع شود؟

(س): نسبت به همه، همین مطلب جاری است، «در درون، بیرون و ارتباط» همین‌طور است. به بیان دیگر وقتی کسی گزارشگیری می‌کند، اول باید بیرون را ملاحظه کند، بعد به درون برسد و سپس به ارتباط برسد.

(ج): کسی که گزارشگری بیرونی را می‌کند اصلاً مسئولیت کار درونی را ندارد.

(س): تنظیم فعل شخص حتماً خط می‌خورد یعنی باید در یک خط واقع بشود.

(ج): صحیح است، شما در یک از اینها هستید.

(س): به عبارت دیگر شخص می‌خواهد آخر کار تحلیل کند، یعنی سه‌تا گزارش از «درون، بیرون و ارتباط» بدست او رسیده است، لذا در تحلیل باید اول از بیرون شروع بکند و سپس بعد درون و در مرحله آخر به ارتباط برسد.

(ج): آیا نسبت «درون، بیرون و ارتباط» را بیکدیگر می‌سنجید یا اول درون یا اول بیرون را ملاحظه می‌کنید؟

(س): یعنی اول باید بیرون ملاحظه شود، سپس درون تا بتوان در مرحله آخر نسبت را ملاحظه کرد، به عبارت دیگر نحوه ملاحظه نسبت چگونه واقع می‌شود؟ آیا جز این است که یک مرحله‌ای را باید پشت سرگذاشت، بعد در نتیجه اول کار دوم را انجام داد؟

۲/۸ ـ بررسی معیار زمانی یا مکانی بودن عناوین کاربرگ (مطالعه محقق یا تحقق خارجی)

حجةالاسلام پیروزمند: بحث سراین است که «معیار» در تفاوت بین اینکه یک شیء مرحله‌ای، مکانی، موازی یا متوازی است، چیست؟ یعنی زمانیکه گفته می‌شود، مطالعه شخص «معیار» است، مثلاً وقتی شخص مطالعه می‌کند، آیا می‌تواند این سه را بصورت همزمان انجام دهد یا خیر! اول مجبور است یکی را انجام بدهد و بعد مابقی را انجام دهد. به عبارت دیگر فعالیت شخص و ملاک است یا فعالیت مجموعه که می‌خواهد پژوهش بکند ملاک است که آیا همزمان انجام می‌شود یا خیر؟ ولی زمانی به فعالیت افراد کاری ندارید بلکه در تحقق شی خارجی چه چیزی ملاک است. و حتی به تحقق شی هم کاری ندارید، بلکه می‌گوئید همه آنچیزی که می‌خواهد واقع شود را کل می‌گیرید، مثلاً «من البدو الی الختم» آنرا یک کل می‌گیرید، بعد کل را ملاحظه می‌کنید که در آن چه چیزهای موازی و چه چیزهائی موازی نیستند. اگر به این بزرگی مورد دقت باشد، حتی «پیدایش، تغییرات» در آن مورد بحث است، یعنی در واقع یک «پیدایش، تغییرات و تکاملی» واقع شده است، بعد این مجموعه را بعنوان یک کل مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهید. تا اینکه گفته شود همه اینها هستند، تغییراتی که واقع شده است که در آن پیدایش، تغییرات و تکامل است لذا از اول باید «معیار» مشخص باشد؟

(ج): یک کل وجود دارد یعنی اطلاعاتی که تا بحال در فرهنگستان در فلسفه آن بدست آمده است، آیا پیدایش آن قابل ملاحظه است؟ فرضاً می‌گوئید پیدایش آن از امور غیرقابل انکار است و تغییرات آن تغییر از «اصالت ربط، تعلق، فاعلیت» تا ولایت است و تکامل آنهم از وقتی است که شروع به کار فلسفی برای درست کردن زمان، مکان، نمی‌کند یعنی در آن بحثها عمدتاً بحث «اختیار و آگاهی»، «زمان و مکان» وحدت، کثرت مورد دقت قرار می‌گرفت، بعد به بن‌بستهایی می‌رسید، آنوقت گفته می‌شد مثلاً این اصل «اصالت ربط» جواب نمی‌دهد باید سراغ تعلق رفت تا بحث به ولایت رسید. وقتی از آنجا شروع شد دیگر این بحثها نبود، حتی اگر مفهوم «زمان» هم مورد دقت قرار می‌گرفت در تطبیق و پیاده کردن مفهوم زمان احتیاج بود و همچنین اختیار و آگاهی... به بیان دیگر دوره تکامل از آنجا شروع می‌شود که دیگر کاری به علت اینها ندارد، چون مفروض این است که توانسته علت اینها را هماهنگ کند، آنوقت نظام اصطلاحات، معادله، شاخصه چیزهائی که الان دنبال آن هستید، مال دوره تکامل است.

اما وقتی قرار شد ترسیم روند کنید آیا می‌توان گفت در روند اینها همزمان قابلیت تولید دارند؟

(س): یعنی الان «معیار» عوض شد، منظور این است اگر کسی بخواهد یک کاری بکند، کدامیک را اول باید انجام دهد، در اولی شروع به انجام کاری نیست بلکه یک چیزی است که واقع شده و همه آن هم است.

(ج): خیر! می‌خواهید همه آنرا آرایش بدهید، یعنی می‌خواهید یک طبقه‌بندی بکنید، که وقتی کسی داخل بانک اطلاعات می‌رود کد بدهد به عبارت دیگر عوض اینکه بگوید شماره الف بگوید موضوع چه دورانی را می‌خواهم؟

(س): خیر! الان که دورانش مهم نیست بلکه مجموعه اطلاعاتی است که باید دید سهم تأثیر آن در روند چقدر است؟

(ج): خیر! اگر مفروض در ملاحظه مجموعه اطلاعات استحکام یک دستگاه باشد، آنوقت آیا «پیدایش، تغییرات و تکامل» آن در آن دستگاه دخیل است یا خیر؟

(س): الان بحث سراین نیست که «پیدایش، تغییرات و تکامل» لازم ست یا خیر؟ بلکه بحث اینجاست که معیار «زمانی بودن و مکانی بودن» چیست؟

(ج): «توالی» در معیار تعریف، زمانی می‌شود.

(س): توالی در فعل فرد یا در تحقق او است؟

۲/۹ ـ «توالی و ترتیب» معیار «زمانی و توازی» بودن عناوین

(ج): «توالی» زمانی است، «ترتیب» یا «توازی» معیار مکانی است.

(س): پس مرحله و مقاطع چیست؟

(ج): قبلاً گفته شد که مقاطع بر توالی بزرگ، اطلاق می‌شود.

(س): آنوقت به چقدر آن بزرگ می‌گوئید؟

(ج): توالیهایی که همزمانی آن امکان نداشته باشد «بزرگ» گفته می‌شود، که شناسائی آن با تغییر موضوع فعالیت است اگر فعل باشد، هرچند خود موضوع هنوز حفظ شده، ولی باید عنوانش حتماً عوض شود، عنوان «شکوفه سیب» با عنوان «سیب کال» دوتاست و با عنوان «سیب رسیده» سه‌تاست. «توالی» موضوعی است که هیچ

وقت نتوان آنرا به «توازی» آورد، لذا به آن «بزرگ» یا «مقطع» اطلاق می‌شود ولی اگر توالیهای کوچک داخلی باشد که هم فعل و هم برنامه‌ریزی درباره آن، امکان تقدم، تأخری جزئی را تنظیم بکند...

(س): «توازی» می‌شود.

(ج): خیر! مطلقا نمی‌تواند «موازی» شود چون مفروض این است که یک دسته از اموری است که هم خصلت مکانی و هم خصلت زمانی دارد، یعنی رابطه بین این دوتاست لذا لقب توالیهای جزئی و هم ترتیبهای جزئی را می‌توان به آن داد، به عبارت دیگر می‌توان گفت آنچیزی که در این جدول است، (که خانه آن با ص۲ مشخص شد) هم است، چیزهایی که در ستون قرار می‌گیرند و چیزهای هم از آن در سطر قرار می‌گیرد، ولی یک چیزهایی است که در اینجا بهم باید «ملتقاء» (محل تلاقی) سطر باشد و هم «ملتقا» ستون باشد.

اینکه می‌گوئیم اگر مصداق مربوط به سطح بالایی باشد حتماً باید یک واسطه بخورد به این معناست که، این سطر مراحل ما هم خصوصیتی از این و هم خصوصیتی از این را داراست.

حجة‌الاسلام پیروزمند: پس باید آنرا بصورت سلبی تعریف کنیم؟

حجة‌الاسلام والمسلمین حسینی: (بله، در دنباله بحث عرض خواهم کرد) آن امور اموری هستند که در جدول تعریف به آنها «کارایی» می‌گوئیم ولی در جدول تنظیم روند، کارایی «با حفظ تقدم و تأخّر جزئی» می‌تواند «مکانی» شود. نه اینکه مطلقاً بتواند «مکانی» واقع شود، فرق «مکانی مطلق» این است که بدون مؤونهٔ تقدم و تأخّر محقق می‌شود پس یا تقدم و تأخّر آن قطعی است و به هیچ عنوان در کنار همدیگر قرار نمی‌گیرند که به آنها «توالی‌های بزرگ» یا «مقطع» می‌گوئیم یا اینکه تقدم و تأخرهای آن جزئی است و می‌تواند با یک مرحله کوچک تقدم جمع شود... مثلاً اگر سه امر داشته باشیم و یکی از آن امور، در یک فرصت زمانی بسیار کم جلوتر از دو امور دیگر باشد، می‌توانیم آنرا جزو توازی بیاوریم. که در اینجا بحث منطق آن، دقیقاً همین‌گونه است. منطق آن در روند کار بصورت ۰۱ آمده است و بعداً نتیجه‌اش پائین آمده است و ۰۱ دو امر با همدیگر شروع شده است. و همزمان اینها، یک دوی منطق هم کار انجام داده است.

پس بصورت همزمان می‌توانیم ورخط منطق‌سازی با خط تطبیق سه خط کاری داشته باشیم.

۲/۱۰ ـ تطبیق امور متوالی و متوازی به جدول کلیات طرح پژوهش علوم پزشکی

در یک‌جا منطق را درست کنیم و در جای دیگر با علم پزشکی روز تطبیق دهیم و در جای دیگر هم پزشکی اسلامی را بیان کنیم. ولی از آنجا که خط منطق ما امری مرحله‌ای است یک مرتبه آنرا جلوتر آوردیم. این سه خط کاری را بصورت مطلق نمی‌توان «سطح» گفت. اگر بصورت مطلق «سطح» بود لازمه‌اش این بود که باید امکان داشت سه صفر در کنار همدیگر قرار بگیرند.

(س): یکی را با صفر آن بصورت موازی قرار می‌دهیم، یعنی این فعالیت موازی آن فعالیت انجام می‌گیرد؟

(ج): نه، ۰۱ ایندو با همدیگر موازی مطلق است.

(س): در یک محور، متوالی است ولی در سه محور تقدم و تأخر دارند.

(ج): در دو محور کاری ما یعنی محور طب اسلامی و محور طب روز، ۰۱ ما همزمان است و هیچ فاصله زمانی بین آنها وجود ندارد به این «توازی مطلق» می‌گوئیم، مکانی مطلق آن است که هر دو ۰۱ با هم باشند. حالا اگر ۱۰تا صفر داشتیم، که می‌شد برای آن یک صفر گذاشت مثلاً گفت کار ما از صبح شنبه این هفته شروع و در صبح شنبه آینده تمام می‌شود. و کاری به این نداریم که کار ما یک محور داشته باشد و یا ۲۷ محور داشته باشد. در این مورد می‌گوئیم مکانی بودن آن مطلق است. اگر کار ما براین روال صورت گرفت و مجبور شدیم یک پله کار را زودتر انجام دهیم، در اینجا می‌گوئیم که این کار جزو امور مرحله‌ای بود و ما آنرا همردیف این قرار دادیم.

(س): ما داریم مرحله‌ای بودن را در مقایسه بین عملیاتی که در یک محور انجام می‌گیرد با یک محور دیگر، معین می‌کنیم؟ امّا اگر از آن دو محور یگر صرف‌نظر کنیم، آنوقت آیا باید بگوئیم رابطه صفر و یک رابطهٔ توازی است یا توالی؟

(ج): حتماً توالی است. رابطهٔ همه اینها توالی است. «توالی» یعنی کارهایی که در محورهای موازی انجام می‌گیرد. یعنی وقتی از کیلومتر اوّل رد شدید به کیلومتر دوّم می‌رسید و الی آخر... و تا کیلومترهای ۱ تا ۹ را طی نکنید به کیلومتر ۱۰ نمی‌رسید. معنی توالی یعنی همین.

(س): منظور بنده این است که ما موضوعاً مفهوم سوّمی غیر از «توالی» و «ترکیب» ارائه ندادیم. بلکه داریم می‌گوئیم چون دو محور توالی که نسبت به همدیگر یک تقدم و تأخّر جزئی زمانی دارند، به اینها مراحل می‌گوئیم؟

(ج): نه، شما یک ترتیبی دارید یعنی آنهایی که صفرهایشان با همدیگر متحد باشد. یک امور توالی هم دارید، یعنی آنها را نمی‌توان همزمان کرد. یک اموری هم بین ایندو قرار دارد یعنی فاصله تقدم و تأخّر آنها بسیار کم است. هرچند فاصله دارد، خط منطق شما فاصله دارد ولی می‌توان با زودتر آغاز کردن یک مرحله از عملیات، کل مباحثی که در آن وارد می‌شویم در یک محور ترسیم کنیم. این کار غیر از مرحله نظری، مرحله کتابخانه‌ای و مرحلهٔ کاربردی است، مرحله کاربردی را نمی‌توان بر مرحله کتابخانه‌ای و مرحله نظری مقدم نمود. با یک مرحله جزئی نمی‌توان اینها را موازی هم قرار داد. بعبارت دیگر، وقتی که ما براساس برنامه‌ریزی خاصی کارهایمان را تقسیم می‌کنیم مثلاً شما ممکن است بگوئید که من کارم را به ۲۷ محور عملیاتی تقسیم می‌کنم که ۹ محور عملیاتی آن سه ماه زودتر شروع می‌شود. می‌گویم آیا کار شما با سه ماه زودتر شروع شدن، خاتمه پیدا می‌کند؟ می‌گوئید نه تا سه ماه قبل از پایان کار هم ادامه پیدا می‌کند این سه محور از ۹ محور کار فقط سه ماه زودتر شروع می‌شود و سه ماه هم زودتر از زمان مقرر ختم می‌شود. بعد مثلاً می‌گوئید ۹محور دیگر کاری هم داریم که آنها بصورت همزمان شروع می‌شوند و بعد از پنج‌سال بصورت همزمان ختم می‌شوند.

(س): روی این بحث تأمل بیشتری خواهیم کرد. حالا بر می‌گردیم به سؤال قبلی، و آن اینکه معیار مرحله‌ای بودن و توالی و ترتیب چیست؟ آیا «فعالیت» می‌شود و یا...

(ج): باید در مورد موضوع آن سؤال شود نه معیارش! باید مشخص شود که آیا موضوع آن «فعل» است و یا «شیء» است. این یک بحث دیگری است. تا اینجای بحث

پیرامون جواب سؤال آقای حسینیان در رابطهٔ با جلسه بود (به هرحال این هم کار خوبی است که دوستان حرفشان را به جلسه بزنند!).

۲/۱۱ ـ جمع‌بندی از تعاریف «مقاطع، مراحل، سطوح»

در طی این بحث فرق بین مراحل توالی و توازی روشن شد، یعنی «مراحل، مقاطع، سطوح» را بیان کردیم و گفتیم که در جدول تعریف، «سطوح»، «مکانی» و برابر با «ساختار» هستند «مقاطع»، برابر با «توسعه» و در اینجا به امور زمانی که لازم باشد موضوع آن تغییر بکند اطلاق می‌شود، حال چه «فعل» باشد و چه «تحقق شیء» باشد فرقی نمی‌کند مثلاً وقتی می‌گوئید «همدلی، هم‌فکری، هم‌کاری» وقتی که از «حالت» خارج می‌شود و به «سنجش» می‌رسد، دیگر لقب همدلی در آن وجود ندارد هرچند اختیار استمرار دارد. همان اختیاری که در همدلی وجود دارد در سنجش ظهور پیدا کرده است ولی کارایی آن عوض شده است دیگر صحبت از وابستگی‌ها و تعریفها و حساسیتها نیست. صحبت از نسبت‌هاست. هرچند از همدلی خارج شده است ولی همان اراده است منتهی به مرحله همکاری رسیده است مانند این است که بخواهیم به کمک همدیگر میزی را بلند کنیم حالا فرق نمی‌کند که موضوع آن «کار» و یا «شیء» باشد مثال در شیء مثل سه مرحله «شکوفه سیب، سیب کال و سیب رسیده» است مثال موضوع مانند، «تحقیق کتابخانه‌ای، تحقیق نظری و تحقیق کاربردی» است که این مراحل با هم متفاوت هستند. از این جهت که موضوع اصلی ما در جریان تکامل قرار دارد و نیست نشده است «استمرار» دارد، اگر مفروض ما این باشد که عنوان «مقاطع» را زمانی بکار بردیم که «موضوع» از بین نرفته است هرچند عوض شده باشد. در آنجایی که موضوع از بین رفته باشد دیگر بکار بردن «مقاطع» غلط است مثلاً آنچه که در مراحل رشد انسان بوجود می‌آید مثلاً از تولد تا دوران خاصی «دوران کودکی» نامیده می‌شود و یک دوران خاصی هم دوران «تکلیف» نامیده می‌شود و یک دوران خاصی را هم سن رشد می‌نامیم. به هرحال اگر برای این مراحل تغییرات خاصی را قائل شویم. و مثلاً چهل‌سالگی را سال تکامل انسان بدانیم یعنی انسان در این مرحله از عمر هرچه می‌خواست بشود، شده است. البته خود دوران تکامل هم سیر خاصی را دارد اینگونه نیست که تا به حد تکامل رسید متوقف شود بلکه انسان یک مدت دیگری را هم زندگی می‌کند و بعد از دنیا می‌رود.

۳ ـ پرسش و پاسخ به سئوالات

حجة‌الاسلام رضایی: تکامل استمرار پیدا می‌کند اینکه حضرتعالی قائل به قطع تکامل هستید خودش جای سئوال دارد. چونکه تکامل قطع شدنی و تمام شدنی نیست. ما قائل به جهش و تحوّل که نیستیم؟

(ج): این مسئله سرجای خودش بحث می‌شود، ما برای موجودات یک وجود... مثلاً شما برای چیزهایی مانند نور و چراغ، مفهومی مثل مفهوم اوّلیه چراغ قائل نیستید.

(س): نه همین هم قابل تکامل است.

(ج): بله، ولی آیا واقعاً حالت فعلی را به دنبال حالت قبلی می‌دانید؟ این چراغ مثل انواع چراغ‌های چربی‌سوز هست؟

(س): به هرحال «یک جهت خاصی در تکامل ثابت است. هرچند موضوع آن عوض می‌شود.

(ج): این موضوع دیگر از بین رفت، گاهی شما کمال را برای لامپ می‌خواهید در اینجا می‌گوئید آن موضوع از بین رفت و یک خصلت دیگری جایش را گرفت و آنرا کامل کرد. شما یک وقت می‌گوئید که «کمال»، حتی موضوعاً هم متبدّل نمی‌شود. آنوقت اصلاً توسعه معنا ندارد.

(س): اینکه شما می‌گوئید «تکامل» در یک جا تمام می‌شود؟

(ج): می‌گوئیم که تکامل یک موضوع تمام می‌شود. به قید آن توجه بفرمائید! خود موضوع عوض نمی‌شود. می‌گوئیم تکامل یک موضوع پایان پیدا می‌کند.

(س): پس تکامل چه چیزی باقی می‌ماند؟

(ج): اگر بگوئیم یک جوهرهٔ متّصله بین اینها وجود دارد آن جوهر باقی می‌ماند.

مثلاً تمدن دارد تکامل پیدا می‌کند هرچند یک چراغ آن از بین برود و چراغ دیگر جایش را بگیرد.

(س): آیا به خصلت بالاتر آن تکامل اطلاق می‌شود؟

(ج): البته اگر به جلسه خطاب نکنید یک اشکال در بحث پیدا می‌شود و آن اینکه کند به پیش می‌روید در «توسعه» می‌گوئید «موضوعات» باید عوض شود، یعنی الان کسی درشکه سواری نمی‌کند، یعنی معازه‌های درشکه‌سازی هم وجود ندارد، به هر تقدیر این مطلب را باید بپذیریم.

(س): آیا تکامل پیدا نکرده است؟

(ج): در حال حاضر اصلاً درشکه‌سازی وجود دارد یا ندارد؟

(س): نه، تبدیل به ماشین‌سازی شده است.

(ج): آیا الان ماشین‌ساز با یراق درشکه‌سازی تسمه چرمی می‌سازد و با میخ می‌کوبد یا نه؟

(س): نه، اصلاً موضوع آن عوض شده است.

(ج): عوض شدن موضوع به چه معناست؟

(س): یعنی تکامل پیدا کرده است.

(ج): نه، آیا خود درشکه‌سازی دورهٔ تکامل داشته است؟

(س): خودش بله داشته است.

(ج): این تکامل خارج از موضوع است و کمال او نیست، در جهان خارج، تکامل حمل و نقل صورت گرفته است نه اینکه درشکه تکامل پیدا کرده باشد، ولی خود تکامل درشکه را هم می‌توان بعنوان موضوع بحث قرار داد. مثلاً می‌شود گفت که درشکه در چه سالی بوجود آمد و...

(س): این تکاملی که شما می‌فرمائید مربوط به کدامیک از این دو تکامل است؟

(ج): مربوط به تکامل خود درشکه است. یعنی می‌خواهد بگوید که درشکه در چه سالی پیدا شد؟ و چه کارهایی روی آن انجام گرفت؟ و آخرین بلوغ آن چه زمانی بود؟ و در چه زمانی کنار گذاشته شد؟

(س): آیا در اینصورت برای تحقیق ما محدودیت ایجاد نمی‌شود و کارهای بالاتر را می‌توانیم با این روش انجام دهیم؟

(ج): حتماً تحقیق ما محدود است و برای مراحل بالاتر باید موضوع را عوض کنید و موضوع شاملتری را انتخاب کنید. البته با این جدول، علم شما مطلق نمی‌شود. برای

چندمین بار عرض می‌کنم که علم شما با این جدول مطلق نمی‌شود. علم شما در محدودهٔ این مدل می‌تواند کار کند، ما چیزی را ارائه نکردیم که اگر کسی آنرا بخورد پیغمبر شود، شاید یکعدهٔ دیگری آمدند جدول دیگری آوردند و این را کنار گذاشتند. و باید هم کنار برود. ما العیاذبالله منتظر خدا و یا پیغمبر شدن که نیستیم.

(س): ما هروقت این سؤال را میکنیم جواب سؤال ما را نمی‌دهید.

(ج): ما موضوع کارمان را «اطلاعات بشر» قرار می‌دهیم، خود قضاوت دربارهٔ اطلاعات بشر خودش امر جداگانه‌ای است که بوجود می‌آید و از بین هم می‌رود.

(س): پس جامعیت جدول چگونه معنا می‌شود؟

(ج): جامعیت جدول به این معناست که شما موضوع را بزرگ قرار بدهید...

(س): پس این جدول و روش شما در تحلیل جامعه عاجز است. فقط مسائل کوچک را در مقاطع کوچک می‌تواند تحلیل کند مثلاً درشکه‌سواری مربوط به بیست‌سال قبل بود...

(ج): بستگی به این دارد که چه موضوعی در آن قرار گیرد. اگر آن موضوع درشکه بود، درشکه را تحلیل می‌کند و اگر موضوع آن «توسعه جامعه» بود همان مورد بحث قرار گرفت ولی در همه این موارد با قید «علم محدود» کار می‌شود بر فرض اینکه «امور کلان» را هم موضوع کار قرار بدهیم خود این امور کلان هم مراحل پیدایش و ختم کمال را دارا خواهد بود.

تعریف دسته‌بندیهای کلان، از زمان خاصی موجودیت پیدا کرد، در زمان خاصی هم از بین خواهد رفت. حالا این دسته‌بندیهای کلان چه بصورت جزئی باشد، مثلاً بگوئیم دسته‌بندیهای کینز، و... چه بصورت کلی، آیا امکان ندارد که علم کلان دیگری پیدا شود تا بتواند ماوراء علوم کلان موجود را بسنجد؟ و بعد اینها دموده (از مد افتاده) بشود؟ حتماً امکان دارد.

آیا این جدول نمی‌تواند جامعه را بسنجد؟

(س): آیا نسبت جامعه را با سطح شاملترش ـ مثل تاریخ ـ می‌تواند تحلیل کند؟

(ج): تاریخ را در سطح فعلی خودش می‌تواند تحلیل کند، امّا در سطحی که مطلق شود ـ مثل سطح دید پیغمبران ـ نمی‌تواند آنرا تحلیل کند در سطح فعلی‌اش جهان و حتّی کل تاریخ را می‌تواند ببیند. (با یک مقدار تأمّل بیشتر مشکل حل می‌شود).

حجة‌الاسلام صدوق: نسبت به مسائلی را که در زمینه تکامل مطرح فرمودید سؤالی برایم پیش آمد البته فقط روی مثال بحث اشکال دارم...

حجة‌الاسلام والمسلمین حسینی: هرمنطقی که یک عمر کارآمدی خاصی دارد ـ چه در صحت و چه در اطلاق و شمول ـ هرگز نمی‌تواند جای علم نبوت را بگیرد، این منطق را هیچ یک از خلایق از کفار و غیرکفار و اجنه و ملک دارا نیستند. علم ائمّه علم خاصی است که در آن هیچ اختلافی پیدا نمی‌شود چونکه مربوط به علم مطلق است. می‌فرمایند آنچه که گذشته و آنچه که هست و آنچه که در آینده می‌آید در نزد ما هست.

(س): منظورم این است که آیا آن مثالی که زدید، با «مبادی، مبانی، نتایج» تطبیق می‌کند.

(ج): بعداً که به بحث مفردات رسیدیم آنرا

بررسی می‌کنیم.

(س): بعنوان مثال در مرحله پیدایش، اینکه حضرتعالی در رابطه با خبرگان به بحث موضوع‌شناسی توجه پیدا کردید و در دفتر بحث موضوع‌شناسی پیدا شد، و لذا وقتی که در رابطه با مرحلهٔ «پیدایش» بحث می‌کنیم باید بگوئید آن توجهی که برای حضرتعالی دربارهٔ تأسیس بحث موضوع‌شناسی در خبرگان پیدا شد را باید «پیدایش» بنامیم، امّا بحث غیرقابل انکارها را به نسبت به وحدت و کثرت و زمان و مکان و بحث مدل و تکامل باید با بحث «مبادی، مبانی، نتایج» تطبیق شود.

(ج): اینها وقتی که در مرحله پیدایش با همدیگر ضرب شوند ممکن است صدها نوع پیدایش پیدا شود. یعنی پیدایش می‌تواند از ریشه‌ای‌ترین علم شروع کند و تا ساده‌ترین نتیجه هم جاری شود.

(س): پیدایش آن، نسبت به کل پژوهش فرهنگستان وارد علم نمی‌شود... نوع اشکال دوستان در مرحله تطبیق است. یعنی دوستان فکر می‌کنند در معنی توسعهٔ ساختار...

(ج): نوع اشکال دوستان در این است که تأمّل و مباحثه کم می‌کنند و خیال می‌کنند ما هم بدون تأمّل حرف زدیم لذا می‌گویند ما هم یک حرفی می‌زنیم تا ببینیم چه می‌شود.

(س): اینها سؤال جلسه بوده حضرتعالی جواب ندادید، خواستیم بدانیم که ملاک جلسه مطالعه است یا تحقق است. اینها در ذهن ما هست و اگر بخواهیم روی اینها مباحثه کنیم.

(ج): شما سئوال را روی این مطالب متمرکز نکردید. فقط آقای پیروزمند یک سئوال کرد که آیا منظور شما شیء است یا...

آخر دعوئینا ان الحمد لله رب‌العالمین

«وَٱلسَّلامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ ٱللّٰهِ وَ بَرَكاتُهُ»

مدل برنامهٔ تحقیق

جلسهٔ ۱۳ — ۷۷/۰۹/۰۵

استاد: حجةالاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی

تنظیم از: گروه تحقیقات مبنایی

تبیین شاخصه‌های اصلی «روش تحقیق» و «روش برنامه»

فهرست

۱ ـ شاخصه‌های اصلی تعریف «روش تحقیق» ۱

۱/۱ ـ ترسیم وحدت «موضوع» و «منتجه» در یک زمان واحد ۱

۱/۲ ـ کنترل تغییرات عوامل درونی «موضوع» نسبت به عوامل بیرونی از طریق «منتجه» ۱

۱/۳ ـ دستیابی به روند تغییرات بوسیلهٔ تعیین «معادله» (اگر و آنگاه) در «روش تحقیق» ۲

۱/۴ ـ دستیابی به تحلیل قاعده‌مند از وضعیت بحران، توقف یا رشد بوسیلهٔ «معادله» ۲

۱/۵ ـ امتناع دستیابی به «برنامه‌ریزی» بدون «روش تحقیق» و داشتن تحلیل منطقی نسبت به وضعیت و اهداف ۲

۱/۶ ـ نسبت جدول تحلیل و «روش تحقیق» به «روش برنامه»، مانند نسبت قطب‌نما به حرکت کشتی در دریا ۳

۱/۷ ـ کنترل دایمی بوسیله «روش تحقیق» در برنامه‌ریزی کلان ۳

۲ ـ شاخصه‌های تعریف «روش تنظیم برنامه» ۳

۲/۱ ـ هماهنگی سرفصلهای «روش برنامه» با «روش تحقیق» ۳

۲/۲ ـ ضرورت امور متوالی و متوازی در «روش برنامه‌ریزیِ» کلان و توسعه ۳

۲/۳ ـ استدلال «امتناع توازی»، «ضرورت توالی» و «امکان بعض امور» در برنامه‌ریزی کلان و توسعه ۳

۲/۴ ـ نسبی شدن «برنامه»، بدلیل محدودیت در مقدورات ۴

۲/۵ ـ تعریف «علم برنامه» به تخصیص مقدورات ۵

۳ ـ «شیء خارجی، ادراک از شی، فعل و فعالیت» موضوع بالاجمال در روش تحقیق و روش برنامه..... ۵

۴ ـ (جمع‌بندی و طرح یک سئوال) شاخصه تفکیک «روش تحقیق» از «روش برنامه»، توجه به جریان اوصاف و جریان افعال..... ۷

۴/۱ ـ بیان اصول مشترک حاکم بر «روش تحقیق» و «روش برنامه» ۸

۴/۲ ـ مقید ساختن «روش تحقیق» و «روش برنامه» به موضوع خارجی برای هماهنگی روشها..... ۸

۴/۳ ـ ضرورت هماهنگی «روش تحقیق»، «روش برنامه»، «مدل سازمان» با موضوع متغیر خارجی ۹

۴/۴ ـ تعیین اولویت (خوبی و بد) تغییرات در «روش تحقیق» و گزارشگیری دائمی برای کنترل وضعیت در «روش برنامه» .. ۹

۴/۵ ـ هدایت و نسخه دادن در «روش تحقیق» و کنترل در «روش برنامه» ۹

۵ ـ پرسش و پاسخ به سئوالات ۱۰

مدل برنامه تحقیق

استاد:	حجةالاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی	کد بایگانی:	۰۱۰۹۱۰۱۳
عنوان گذار:	حجةالاسلام صدوق	تاریخ جلسه:	۷۷/۰۹/۰۵
ویراستار:	حجةالاسلام رضوی، محسن محفوظی‌نژاد و خانم چاوشی	تاریخ انتشار:	۷۷/۰۹/۱۷
پیاده کننده:	خانم چاوشی	حروفچینی و تکثیر:	واحد انتشارات

جلسه ۱۳ | مدل برنامهٔ تحقیق | ۷۷/۰۹/۰۵

« ۶۰ دقیقه »

تبیین شاخصه‌های اصلی «روش تحقیق» و «روش برنامه»

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: اولین سؤالی که در این بحث مطرح است تفاوت روش تحقیق و روش برنامه است. سه چیز باید ملاحظه شود که در اینجا از دو چیز آن سؤال شده است. «سازمان»، «برنامه» و «روش تحقیق» یعنی ابزاری که برای فعالیت در برنامه بکار گرفته می‌شود. قسمت سازمان را که الان موضوع بحثمان نیست تا خصوصیاتش را بحث کنیم. فعلاً چیزی که موضوع بحث قرار گرفته بحث «روش تحقیق» و «برنامه» است. فرق اساسی‌ای که این دو با هم دارند این است که در برنامه باید توالی و توازی باشد. کارها پشت سرهم و منظم برای انجام یک فعالیت تحقیقاتی انجام می‌گیرد و به یک معنا عام است. در اینجا اسم برنامه را که می‌آوریم دیگر دلیلی ندارد که مخصوص برنامهٔ تحقیق هم باشد. به یک معنا اصولِ اصلی برنامه همین است که فعلاً اینجا در موضوع تحقیق به کار گرفته می‌شود.

۱ ـ شاخصه‌های اصلی تعریف «روش تحقیق»

روش تحقیق یا شناسایی کلاً عبارت است از اینکه نسبت تأثیرها را هم‌زمان با هم قرار می‌دهد و در جدول تعریف هم مشاهده می‌شود.

۱/۱ ـ ترسیم وحدت «موضوع» و «منتجه» در یک زمان واحد

اساسی‌ترین مطلب جدول نظام تعریف این است که یک موضوع در ابتدا و یک منتجه در پایان می‌باشد. یک موضوع یک کثرتی پیدا کرده، سپس جمع شده و یک منتجه‌ای پیدا کرده است.

۱/۲ ـ کنترل تغییرات عوامل درونی «موضوع» نسبت به عوامل بیرونی از طریق «منتجه»

منتجه، جایگاه و وزن مخصوص موضوع را در بین موضوعات دیگر نشان می‌دهد آنهم وقتی که وزنهای داخلی این شروع به تغییرکردن کند. گزارشهایی را تهیه

کرده و به صورت تک‌تک آورده‌ایم، نسبت‌هایش را معین کرده‌ایم و به نوشتن در اینجا رسیده است. حالا اینکه یک جدول شاخصه‌ای باید درست شود تا آن کار انجام گیرد، آن کار تمام شد که غیر از این کار است. بعد در این تعریف آمده است که مثل یک وزن‌سنج نشان می‌دهد که الان وزن مخصوص این موضوع بالای جدول تعریف دیگر یا پایین آن قرار گرفت و بدین وسیله تغییراتش را کنترل می‌کند. این را تحقیق می‌گوییم.

۱/۳ ـ دستیابی به روند تغییرات بوسیلهٔ تعیین «معادله» (اگر و آنگاه) در «روش تحقیق»

علت نام‌گذاری این عملیات به نام روش تحقیق این است که اوّلاً بصورت مجموعه‌ای می‌بیند و ثانیاً نسبت تغییر عوامل درونی را با عوامل بیرونی از طریق ارتباطش در منتجه معین می‌کند و به همین دلیل منتجه، قابل کنترل می‌شود. پس بصورت مجموعه‌ای قابل کنترل است؛ یعنی در بیرون یا در درون چه کارهایی انجام دهیم تا منتجه چگونه شود؛ یعنی «اگر و آنگاه» تحویل دهد. به این دلیل است که به آن تحقیق می‌گوییم؛ یعنی می‌توانیم «اگر و آنگاه» بگوییم و معادله به‌دست بیاوریم. می‌توانیم «روند تغییرات» را مشخص کنیم.

۱/۴ ـ دستیابی به تحلیل قاعده‌مند از وضعیت بحران، توقف یا رشد بوسیلهٔ «معادله»

در هر لحظه روش تحقیق به ما می‌گوید: الان، شیء (موضوع متغیّر) کجاست؛ چه حالتی دارد؛ شتاب رشد آن خوب است یا بد، متوقف است یا در حال بحران. تحقیق نیز کارش جز این نیست که بتواند موضوع متغیّر را کنترل بکند و معادلهٔ «اگر و آنگاه» آن را نسبت به وضعیت‌های مختلف به ما تحویل دهد. پس امکان بهینه نیست مگر اینکه امکان کنترل تغییرات باشد. امکان هدایت (که همان بهینه است) نیست مگر اینکه امکان کنترل تغییرات باشد. نحوهٔ ترکیب جدول تعریف بگونه‌ای است که امکان تحلیلِ قاعده‌مند می‌دهد.

۱/۵ ـ امتناع دستیابی به «برنامه‌ریزی» بدون «روش تحقیق» و داشتن تحلیل منطقی نسبت به وضعیت و اهداف

حالا آیا صحیح است بگوییم امکان برنامه‌ریزی را هم می‌دهد؟ حتماً اگر جدول تحقیق نداشته باشید نمی‌توانید وضعیت شیء را معیّن کنید و نبض وضعیت شیء را نمی‌توانید بگیرید بعد از آن هم نمی‌توانید بگویید در چند مرحله و چه زمانی به کجا می‌رسد. پس همیشه از ارکان برنامه ما داشتن قدرت تحلیل منطقی نسبت به وضعیت و اهدافی را که می‌توان قرار داد می‌باشد. یک سری اهدافی هست که هرچقدر هم درجه یک و آرمانی باشد نمی‌توانیم قرار بدهیم. مطالعه وضعیت به ما می‌گوید که چه اهدافی را می‌توانید قرار دهید و برای چند مرحله و چگونه.

بنابراین این قسمت اول بود که تمام شد. پس از اینکه در روش برنامه امکان مطالعه وضع و همچنین امکان تعریف مطلوب قابل تحقّق پیدا شد، طبیعی است که شما باید برنامه انتقال یعنی اینکه باید چه چیزهایی را تغییر دهید تا به هدف برسید، داشته باشید که باز هم مرتباً به کنترل به وسیله برنامه (روش تحقیق) سروکاردارید. آیا نتیجهٔ مورد انتظار از آن کاری که انجام داده‌اید در گزارشی واقع شده است یا اتفاقاً نتیجه برعکسی از کار حاصل گردیده است؟ یعنی برنامه در اجرا حتماً متصل به

همین‌جاست و این از ارکان برنامه می‌باشد.

۱/۶ ـ نسبت جدول تحلیل و «روش تحقیق» به «روش برنامه»، مانند نسبت قطب‌نما به حرکت کشتی در دریا

مطلبی را که در آغاز به آن اشاره نمودم، به خاطر داشته باشید که این به طرف شاخصه می‌رود تا اینکه گزارش‌گیری کمی عینی می‌شود و باز به جدول تحلیل برمی‌گردد. این جدول تحلیل ما درست مثل قطب‌نمایی است که راه کشتی یا هواپیما را مشخص می‌کند. اینگونه نیست که برنامه‌ای را که درست می‌کنید و تحویل می‌دهید، اگر کنترلی وجود نداشت، بتوان برآن اصرار ورزید که حتماً به همین صورت باشد، حتی اگر منجر به مرگ شخص گردد یا اینکه باعث از بین رفتن اقتصاد کشورشود.

۱/۷ ـ کنترل دایمی بوسیله «روش تحقیق» در برنامه‌ریزی کلان

شما هرقدر هم که نسبت به موضوع متغیّر شناخت داشته باشید، باز باید اینرا مدّ نظر قرار دهید که همیشه امکان ناشناخته ماندن یک یا چند عامل برای شما وجود دارد. و این امکان هست که بروز یکی از عوامل ناشناخته که قبلاً پیش‌بینی نگردیده بود، عملکرد برنامه را تغییر دهد. به جز در برنامه‌های بسیار خرد، در سایر برنامه‌هایی که کلان هستند کنترل دائمی لازم و ضروری است. هنگامی که برنامهٔ ما تا اندازه‌ای خرد است که مثلاً می‌گوییم فلان نوع چوب را می‌آوریم و می‌تراشیم تا مداد درست کنیم و اینکه بتوانیم آن را بفروشیم یا نه، برای ما اهمیتی نداشته باشد، در اینجا چوبهایی را که داریم می‌توانیم به این صورت به مداد تبدیل نماییم. این غیر از برنامه‌هایی است که حتماً لازم است در آن انعطاف‌پذیری نسبت به جریان تغییر، وجود داشته‌باشد.

۲ ـ شاخصه‌های تعریف «روش تنظیم برنامه»

یک مسئله‌ای که وجود دارد، مسئله روش تنظیم برنامه‌می‌باشد.

۲/۱ ـ هماهنگی سرفصلهای «روش برنامه» با «روش تحقیق»

می‌خواهیم بدانیم که چه چیزهایی در روش تنظیم برنامه وجود دارد؟ یکی اینکه با سرفصلهای روش تحقیق شما همخوانی و هماهنگی داشته باشد.

۲/۲ ـ ضرورت امور متوالی و متوازی در «روش برنامه‌ریزی» کلان و توسعه

دوم اینکه ضرورت دارد در برنامهٔ مجموعه یک دسته از امور متوالی باشد و یک دسته موازی. ضرورت داشتن، یعنی از یک حداقل میزانی که پایین‌تر می‌آییم باید بگوییم که تحقیق مجموعه‌ای (یعنی تحقیق شیء متغیّر عینی) بدون برنامه‌ای که عملیات موازی داشته باشد امکان‌پذیر نیست و در غیراینصورت تحقیق انتزاعی می‌شود.

۲/۳ ـ استدلال «امتناع توازی»، «ضرورت توالی» و «امکان بعض امور» در برنامه‌ریزی کلان و توسعه

به این نکته‌ای که عرض می‌کنم دقت بفرمایید. اگر قرار شد که متغیّرهای یک مطلب را (که سطوح ساختاری و نظام یک چیز را معین می‌کنند) در یک خط مستقیم بیاوریم به غیر از اینکه زمانش طولانی می‌شود فایدهٔ دیگری ندارد. یعنی منطقاً باطل است بگونه‌ای که از یک طرف وضعیت یکی از عوامل متغیّر را در یک برهه از زمان

بررسی کرده و از جانب دیگر وضعیت آخرین متغیّر را (در صورتی که شیء در حال تغییر باشد) نیز زمانی مطالعه کرده‌اید که اصلاً نمی‌دانید چه نسبتی با متغیر اول دارد؛ زیرا مفروض این است که نسبت متغیّرها از هم جدا شده و در حال تغییر است. مثلاً خواسته‌ایم جامعه را مورد مطالعه قرار دهیم. برای این منظور متغیّر سیاست را گرفته و در مورد آن تحقیق کرده‌ایم که اینکار پنج‌سال به طول انجامیده است. در وضعیت فعلی معلوم نیست که متغیّر سیاست چگونه باید باشد، تا اینکه من در مورد متغیّر فرهنگی شروع به کار بکنم. نسبت بین عوامل یک نتیجه‌ای را به نام «جامعه» تحویل می‌دهد. ساختار، نسبت بین متغیرهاست و نمی‌توان نسبت بین متغیّرها را قطع کرد و یک موضوع را از دو موضوع دیگر برید. می‌توان آنرا ساده کرد، ولی در یک حداقلی باید موازی باشد. مثلاً بگویید حتماً به سه عامل که رسید باید موازی باشد و اگر بخواهیم به ساده‌ترین شکل برخورد کنیم، آن را به سه سطح یا سه تا متغیر می‌رسانیم. و دیگر کمتر از این نمی‌شود. بنابراین ضرورت دارد که در برنامه، توازی وجود داشته باشد. توالی هم که باید در موردش بحثی صورت می‌گرفت، باید ضرورت داشته باشد. یعنی نسبت به موضوع توالی یعنی شیء متغیر باید «امکان، امتناع و ضرورت» قابل ملاحظه باشد. هرگاه تغییرات شیء متغیّر این قابلیت را نداشته باشد که تأخّر و تقدّم حتی به صورت نسبی از آن حذف گردد، می‌گوییم «توازی» برای آن ممتنع است. پس اگر نسبت به دسته‌ای از موضوعات برنامه امکان همزمانی وجود نداشت، توازی ممتنع می‌گردد. در بند قبلی گفته بودیم که توازی یا همان همزمانی ضرورت دارد و قابلیت شناسایی مجموعه به صورت مجموعه‌ای نیز امتناع دارد و همه آن هم باید متوالی باشد. پس یک امتناع در این سرخط است، یک امتناع هم در آن سرخط. چه چیزی از این دو امتناع بیرون می‌آید؟ از یکی از این دو امتناع امور همزمان یا ساختاری بیرون می‌آید که می‌گویید اگر همین امور همزمان را حذف کنیم و متوالی‌اش کنیم دیگر بصورت مجموعه‌ای شناخته نمی‌شود و نسبت بینِ عوامل به دست نمی‌آید. تا بیاییم عامل اول را بررسی کنیم، وضعیت عامل دوم تغییر کرده است. تا بیاییم عامل دوم را ملاحظه کنیم، نسبت آن به عامل اول عوض شده است. پس در آن حتماً همزمانی شرط است و توالی امتناع دارد. برعکس این نیز باید امتناع داشته باشد. باید همزمان کارکردن بر روی یک دسته از امور متوالی امتناع داشته باشد. این امکان باید وجود داشته باشد که هم در توازی قرار بگیرد و هم در توالی. باید بتوان برای مجموعه، کلمهٔ «امتناع، امکان و ضرورت» نوشت. و همچنین بتوان معکوس نمود. باید بگوییم هرجا گفتیم «توالی» و پشت سرهم واقع شدن امتناع دارد، به این معناست که «توازی» ضرورت دارد. و هرجا گفتیم «توازی» امتناع دارد، به این معناست که «توالی» ضرورت دارد.

۲/۴ ـ نسبی شدن «برنامه»، بدلیل محدودیت در مقدورات

یک امکان هم در وسط واقع می‌گردد که آن امکان این اجازه را به ما می‌دهد که هنگام ضرورت و به دلیل نبود امکانات، یک اموری را که می‌تواند مکانی شود به امور زمانی تبدیل کنیم و زمان را طولانی‌تر کنیم و یا بالعکس به دلیل وجود امکانات، یک سری اموری را که می‌توان در

زمان پشت سرهم قرار داد، بصورت همزمان قرار داد؛ یعنی در واقع یک چیزی است که برنامه را از نظر زمان نسبی می‌کند. امّا آیا نسبی‌شدن از نظر زمان برای برنامه ضرورت دارد؟ باید بگوییم حتماً ضرورت دارد. اگر برنامه نسبی نشود اصلاً برنامه عینی نخواهد بود. «زمان، مکان و نسبی‌شدن زمان و مکان» جزء ضرورت برنامه است. چون شما منطق برنامه دارید، در حالیکه مرتباً مقدورات جزء متغیّرها قرار می‌گیرند. مقدورات که نمی‌توانند به صورت مطلق فرض شوند. اگر بگوییم حتی مقدورات هم زیاد شود اصلاً نمی‌توانیم در برنامه تغییری به وجود آوریم. می‌گویند پس «علم برنامه» را ندارید. اگر بگوییم محدودیت نیز اثری ندارد؛ یعنی اگر امکانات محدود باشد نمی‌توان برنامه را تغییر داد.

۲/۵ ـ تعریف «علم برنامه» به تخصیص مقدورات

این هم به آن معناست که «علم برنامه» را ندارید. اصلاً تخصیص مقدورات و حل مسائلی را که داریم جزء تعریف «علم برنامه» است. باید مقدورات جزء متغیّرها باشد و برنامه از نظر زمانی و مکانی نسبیت‌پذیر باشد (یعنی نسبی باشد). روش شما نیز حتماً باید این مسئله را بپذیرد. حالا اگر بنا شد این سه مطلب را جزء ارکان برنامه بگیریم و «امتناع، امکان، ضرورت» و «زمان، مکان و نسبت بین زمان و مکان» را برای نسبی کردن برنامه داشته باشیم، ما نیز شاخصهٔ این چیزهایی را که برای روش تحقیق و روش برنامه می‌خواهیم تا اینجا به صورت خیلی کلّی معلوم کردیم. تا اینجا به نظرمان می‌آید از میان سؤالاتی که مطرح شد سؤال اول کاملاً تمام شده است. البته به نظر خودم اگر یک چیز دیگری را هم به آن اضافه کنم بهتر است. تا بعد برسیم به اینکه شیوه به‌دست‌آمدن مواد کاربرگ چیست؟

۳ ـ «شیء خارجی، ادراک از شی، فعل و فعالیت» موضوع بالاجمال در روش تحقیق و روش برنامه

آیا موضوعی که می‌خواهد موضوع تحقیق و موضوع برنامه قرار بگیرد و بعد هم موضوع سازمان قرار بگیرد، یک فعل است یا یک موضوع خارجی؟ برای پاسخ به این سؤال ابتدا به موضوع روش تحقیق می‌پردازیم. موضوع روش تحقیق، موضوع متغیّر است و موضوع متغیّر هم یعنی موضوع دارای تغییر. پس روش تحقیق موضوعی را که می‌خواهد مطالعه کند یک موضوع دارای تغییر است. هدفش از این کار، کنترل و هدایت تغییر و تصرف است. حالا موضوع متغیّر همیشه می‌تواند عناوین متعددی را پیدا کند. یعنی مصداقهای مختلفی تحت آن، جا می‌گیرد و این یعنی اینکه، موضوع متغیّر می‌تواند یک شیء خارجی باشد؛ مثلاً می‌تواند یک سیب باشد یا می‌تواند یک علم باشد مانند تاریخ ریاضیات، یا تاریخ اصول که در آن تغییرات در یک ابزار پیدا شده که به وسیله خود آن نیز علوم و فقه به دست آمده است؛ ولی موضوع متغیّر ما یک علم است. موضوع متغیر می‌تواند یک فعل باشد؛ مثلاً می‌گوییم فعالیتهای یک سازمان را بهینه کنید. در مطالعه‌ای که صورت می‌گیرد نواقص و کمال یک سازمان مورد مطالعه قرار می‌گیرد تا افعال و حرکتهای خاصی که از روی فهم و اراده توسط یک فرد انجام می‌گیرد مطالعه گردد. می‌گویید فعالیت تحقیقاتی آن را مطالعه و بهینه کن یا فعالیت عینی‌اش و یا فعالیت روحی‌اش را بهینه کن. در اینجا روان‌شناس، روش تحقیق را برای شناسایی حالات روحی فرد به‌کار می‌برد. این حالات روحی فرد که گاهی با

نشاط است، گاهی افسرده، مثلاً دم‌دمی مزاج است یا قدرت پشتکار ضعیفی دارد، چگونه باید درمان گردد؟ علت ضعف در حالات روحی و تصمیم‌گیری او چیست؟ از حساسیت تصمیم‌گیری پایین‌تر می‌آییم و می‌گوییم وضعیت تصمیم‌گیری‌اش عالی است. بعد از آن فعل سنجش چه از نظر هوش چه از نظر حافظه و چه از نظر ابزارها یعنی روشهایی که برای کارهایش دارد، مورد مطالعه قرار می‌گیرد. فرضاً یکی از ابزارهایی که الان به عنوان یک منطق به نظر نمی‌آیند، همین جدولها هستند. اگر این جدولها وجود نداشت و می‌خواستید به وسیله کار ذهنی، نسبت‌هایی را به یکدیگر مربوط ببینید، مطلب بسیار گنگ می‌شد؛ نه از نظر ترسیم برای چشمتان بلکه از نظر جایگاه مطالب برای خود شما تا بتوانید عمل سنجش را آسان کنید. ابزارهایی را درست می‌کنید که قدرت سنجش را بسیار بالا می‌برد. پس یک کارهایی فعل خارجی می‌باشد؛ (مثلاً اگر فردی تمرین جودو و کاراته ببیند در این‌صورت قدرت تحرک عضلات و اعصاب او بالا می‌رود. زمانی نیز می‌گویند فردی که می‌خواهد خلبان شود لازم است این تمرینها را داشته باشد یا فردی که می‌خواهد فلان کار نظامی را انجام دهد، باید این تمرینات را انجام دهد. یک سری دستورات هم برای انجام یک دسته از حرکات برای عموم افراد ارائه می‌گردد.) که می‌تواند بعنوان یک شیء متغیّر موضوع تحقیق قرار بگیرد. علم نیز می‌تواند بعنوان یک موضوع متغیّر قرار بگیرد. شیء خارجی هم می‌تواند به عنوان یک موضوع متغیّر، موضوع قرار بگیرد. پس سه موضوع متغیر بنام «شیء»، «ادراک از شیء» و «فعل و فعالیت» وجود دارد که فعلاً وارد اقسام آن نمی‌شویم.

در ادامه بحث به بررسی روش تحقیق می‌پردازیم. روش تحقیق دربارهٔ چیست؟ روش تحقیق دربارهٔ موضوع متغیر است که موضوع متغیّر باید بهینه شود.

حجةالاسلام حسینیان: آیا حالات در شیء نمی‌تواند طرح شود؟

(ج): باید همیشه به خاطر داشته باشیم که اگر حالات به شیء رسید باید مفهوم جاذبه را به کار ببریم. هرچند درست است که در آنجا هم نظام فاعلیت هست ولی اگر به انسان رسید، نظام تمایلات می‌شود که نهایتش تولّی ولایت است. در دستگاه منطقی خودمان، هم شیء فاعل است، هم ادراک فاعل است و هم انسان فاعل است که فعل را منسوب به آن می‌دانیم و در شکل فردی و سازمانی و... نیز فاعل می‌باشد. البته الان وارد آن بحث نمی‌شویم ولی کلاً وقتی موضوع متغیّر را می‌گوییم، در نظام فاعلیت بدون تغییر نیست. در مورد جدول تعریف که اوصاف زمانی، مکانی و کارایی را ذکر کرده باید گفت جایی نیست که این جدول تعریف آن نباشد. در قسمت شناخت نمی‌توانیم بگوییم که این جدول، قادر نیست تعریفی از شناخت ارائه بدهد. اینرا هم نمی‌توانیم بگوییم که این جدول تعریف، روی آن چیزی که مورد شناسایی قرار گرفته، تطبیق نمی‌کند. نمی‌توانیم بگوییم همچنین خود فاعلی که در حال انجام کار است یا هر حرکتی که از او سربزند، از این جدول خارج است. فلسفه شما مدعی این است که به وسیلهٔ این جدول می‌توان از تمام چیزهایی که قابل تطبیق با آن است، «تعریف» ارائه نمود.

۴ ـ (جمع‌بندی و طرح یک سئوال) شاخصه تفکیک «روش تحقیق» از «روش برنامه»، توجه به جریان اوصاف و جریان افعال

حجةالاسلام پیروزمند: حضرتعالی قبلاً تفاوتی بین روش تحقیق و روش برنامه فرموده بودید که امروز منظم‌تر و کاملتر فرمودید. به وسیلهٔ روش تحقیق، مطالعه نموده و سمت تأثیر عوامل مختلف را در یک کل می‌بینیم و جایگاه یک موضوع را در یک کل بزرگتر می‌بینیم ولی در روش برنامه، توالی و توازی را می‌بینیم ولی می‌خواهیم موضوع را به سمت مطلوبی حرکت دهیم و حرکتهای متوالی و موازی را که بتواند برای این منظور صورت بپذیرد، بیان می‌کنیم. البته صحبت امروز شما نکات اضافه‌ای در توضیح روش تحقیق داشت و آن اضافه کردن تغییر و مطالعه تغییر به وسیله روش تحقیق بود که من می‌خواستم روی همین نکته دست بگذارم. یک تفاوتی را که قبلاً قائل شده بودید محفوظ است. حالا به گونهٔ دیگری تفاوت را عرض می‌کنم. در روش تحقیق که طبیعتاً مبتنی و به تعبیری مترادف است با روش تولید اطلاعات و تولید علومی که داشتیم، روش تولید اطلاعات ما منحصر به روش تعریف نبوده، بلکه روش معادله هم داشته است. غیر از چیزهایی دیگر فعلاً این دوتا مد نظر ماست. در روش معادله علاوه بر توصیف و بیان سهم تأثیر یک عامل در کل و جایگاهش در کل بزرگتر، بیان مراحل تغییر هم امکان داشته است؛ یعنی قدرت بیان توالی اوصاف در جریان تغییر فراهم می‌گردیده است. بنابراین در روش تحقیق علاوه بر اینکه سهم تأثیر اوصاف را در یک کل و در یک کل بزرگتر می‌بینیم باید قدرت بیان جریان تبدیل اوصاف (و اینکه چه وصفی باید اول حرکت کند، چه وصفی بعد و چه وصفی موازی و چه وصفی حضور داشته باشد) را نیز داشته باشیم که دارا بوده‌ایم و دنبال این هم بوده‌ایم. بنابراین به همین دلیل که حضرتعالی اشاره فرمودید تفاوت روش تحقیق و روش برنامه را نباید در این جستجو کرد که در روش برنامه توالی و توازی دیده می‌شود و در روش تحقیق دیده نمی‌شود، بلکه این دو خصوصیتی که قبلاً یکی برای روش تحقیق و یکی برای روش برنامه عنوان کردیم هر دو در روش تحقیق موجود است. اگر به خاطر داشته باشید زمانی که می‌خواستیم «معرفی‌نامه» را تنظیم کنیم بحث تفاوت «روش‌علوم» با «روش‌برنامه» و مدل برنامه مطرح شد. در آنجا هم از خدمت شما این بهره را برده‌ایم که در برنامه ما فعالیت خودمان را نسبت به موضوعات خاص نگاه می‌کنیم؛ یعنی بحث از جریان اوصاف خارج می‌شود و به موضوعات عینی تبدیل می‌شود و در آن بحث از فعلی می‌شود که می‌خواهیم نسبت به این موضوعات عینی انجام دهیم که جوهره‌اش این است که چه فعلی نسبت به چه موضوعی با هم انجام گیرد و چه فعلی متوالی انجام‌گیرد. براین اساس هم در روش تحقیق و هم در روش برنامه توالی و توازی وجود دارد و در هر دو باید مجموعه و نسبت بین عوامل و تغییر ملاحظه شود با این تفاوت که عوامل در روش‌تحقیق، اوصاف هستند و در برنامه، مقدورات عینی و اشیاء عینی و نیروهای انسانی موجود هستند. امّا تفاوت اساسی در این است که در روش تحقیق تماماً جریان اوصاف است و فقط اطلاع تولید می‌کند و در «برنامه»، جریان موضوعات عینی ملاحظه می‌شود. حالا براین اساس این نکته اخیری هم که فرمودید: وقتی

می‌خواهیم ملاک را در «مقاطع و مراحل و سطوح» محاسبه کنیم آیا باید ملاک را توالی و توازی قرار دهیم یا چیز دیگری؟ اینجا کاملاً نمود پیدا می‌کند؛ یعنی این تلقّی (که چون توالی و یا توازی است و برنامه‌ای است و باید ببینیم ملاکش شیء عینی می‌شود یافعل) با تغییر این پیش‌فرض تفاوت پیدا می‌کند؛ یعنی صحیح است بگوییم در روش تعریف، جریان اوصاف را می‌بینیم؛ یعنی جریان شیء عینی را از مجرای وصف می‌بینیم ولی در برنامه، فعل خودمان را نسبت به شیء می‌بینیم. این نکته که فرمودید منافاتی با این مسئله ندارد؛ یعنی درست است که ما فعل را نیز می‌توانیم بعنوان یک موضوع متغیّر ببینیم و برای خود این می‌توانیم جریان وصف ملاحظه کنیم و آن را زیر روش تحقیق بیاوریم. گاهی نسبت به خود فعل می‌خواهیم جریان اوصاف را ملاحظه کنیم و گاهی نیز نمی‌خواهیم جریان اوصاف را ملاحظه کنیم بلکه می‌گوییم چه فعلی نسبت به چه موضوعی انجام بگیرد تا چه اتفاقاتی بیافتد. این قسمت وارد برنامه می‌شود. بنابراین به نظر می‌آید تفاوتی که بین برنامه و روش تحقیق قائل هستیم یک چنین تفاوتی است.

حجة‌الاسلام والمسلمین حسینی: در روش تعریف که زیربنای کیفی روش معادله است؛ یعنی روش معادله در حقیقت بیان کمّی همان روش تعریف است.

(س): فعلاً به این تعبیر کاری نداریم.

۴/۱ ـ بیان اصول مشترک حاکم بر «روش تحقیق» و «روش برنامه»

(ج): به عبارت دیگر نسبت‌های تنظیم شده و انعکاس آنها در هم، کیفیت‌های منطقی‌ای هستند که بر تعریف نسبت‌های کمّی حاکم می‌باشند. منحل کردن کمیّت در نسبت و منحل کردن نسبت در تناسباتِ اثبات‌شدهٔ تعریفی، یک اساسی است که ما اگر ولایت یا توسعه را در جایی قرار دادیم باز نسبت حاکم باید به این برسد. مثلاً بگوییم محکوم یا متقوّم درجه یک، بعد متقوّم درجه دو و بعد انعکاس آنها در هم باید اینگونه باشد. باز خود آن نسبت‌ها در سطح بالاتر معرّف مسئله «زمان و مکان و کارایی» هستند؛ یعنی «ولایت، تولی، تصرف» اساس تعریف از «زمان و مکان و کارایی» است. آن تعریف و اولویت و تقدّم دائمی زمان بر مکان، اولویت نسبت کمّی را تمام می‌کند. هر نسبتی که در آنجا مفروض باشد باید نسبت حاکم شود؛ یعنی معادله به تعریف وابسته است کما اینکه تعریف به نظام اصطلاحات وابسته است و نظام اصطلاحات به اصولی وابسته است که نسبت به وحدت و کثرت در نظام ولایت است.

۴/۲ ـ مقید ساختن «روش تحقیق» و «روش برنامه» به موضوع خارجی برای هماهنگی روشها

حالا پایین می‌آییم و می‌گوییم نوع تغییری که در نظام تعریف هست چه خصوصیتی داشته که ملاحظه روش تحقیق و برنامه ضرورت یافته است؟ هماهنگی سرفصلها متناسب با منزلت [ضرورت بخش این ملاحظه است]؛ یعنی نمی‌تواند بین خصوصیات شیء متغیّر و فعلی که دربارهٔ آن انجام می‌گیرد بینونیت حقیقی باشد. در چند جلسه قبل گفته‌ایم که زیاده و نقصان هماهنگیِ سازمان، تنظیم فعالیتها نسبت به خصوصیات سازمان و تحرّکی که موضوع متغیّر دارد و روش تحقیق که می‌خواهد آن موضوع و شیء متغیّر را مطالعه کند، باید ملاحظه شود.

این روش تحقیق نیز نمی‌تواند متغیّرهای اصلی شیء را به عنوان متغیّر اصلی خودش نپذیرد و نشناسد و تحقق را در تحقیقش دخالت ندهد. پس یک موضوع متغیّر در خارج دارید و یک روش تحقیق دارید. مفروض این است که روش تحقیق شما می‌تواند متغیرهای اصلی و فرعی و تبعی او را بشناسد و در دستگاه بیاورد تا بتواند تغییرات را از طریق شرایط کنترل کند. در غیر اینصورت نمی‌تواند چنین کاری انجام دهد. مفروض این است که دستگاه تحلیل‌کنندهٔ تغییر، از وضعیت تغییر در تحقق تبعیت می‌کند و بهینه می‌شود و اگر نتواند باید حتی تا زیربنای فلسفی نیز برگردد و آن را درست کند.

۴/۳ ـ ضرورت هماهنگی «روش تحقیق»، «روش برنامه»، «مدل سازمان» با موضوع متغیر خارجی

یعنی روش تحقیق نمی‌تواند هیچگونه بینونیت حقیقی با شیء متغیّر پیدا کند. باید در اصول هماهنگ باشند. برنامه و سازمان و دستگاه فعال شما و فعالیت‌های دستگاه هم باید در سرفصلهای اصلی به‌گونه‌ای با روش تحقیق هماهنگ باشند. در غیر اینصورت کارهایی اضافه و بی‌نتیجه انجام می‌گیرد و کارهایی لازم و ضروری انجام نمی‌گیرد؛ یعنی روش تحقیق پیاده نمی‌شود. پس علاوه بر هماهنگی روش تحقیق با شیء متغیر، هماهنگی سازمان و برنامه با روش تحقیق نیز لازم است.

۴/۴ ـ تعیین اولویت (خوبی و بد) تغییرات در «روش تحقیق» و گزارشگیری دائمی برای کنترل وضعیت در «روش برنامه»

نوع تغییراتی که در روش تعریف است مفهوم سهم تأثیری را دارد، برای نسخه‌دادن هم معرفی می‌کند که خوب است شما چه کارهایی را برای تغییر شیء و در چه اولویتی آغاز کنید. مثلاً خوب است سه ماههٔ اول این تغییرات را بدهید، سه ماههٔ دوم این تغییرات را و سه ماهه سوم هم این تغییرات صورت بپذیرد؛ یعنی یک اولویت‌بندی‌های مرحله‌ای را انجام می‌دهد، امّا آنچه که در مدل برنامه مورد نظر است در توالی و توازی و اولویت‌بندی‌های مرحله‌ای خلاصه نمی‌شود، بلکه چیز دیگری است. هرچند نسبت به مجموعه باید افعال همزمان انجام گیرد (ولو با تصرف در یکی از آنها) ولی تحقیق بصورت خطی انجام نمی‌گیرد. یک حداقلی که توازی آن ضرورت دارد برای این است که بتوان وضعیت متغیرها را نسبت به هم دید و لازم هم نیست تغییری در آن داده شود بلکه نسبتش را می‌بینیم. بعنوان مثال وقتی می‌گویم: «لازم است حداقل سه دیده‌بان داشته باشید تا از سه زاویهٔ متفاوت این را ببینید.»، غیر از این است که بخواهند کاری انجام دهند یا خیر. عمل دیدن و شناسایی باید انجام گیرد و مرتباً نیز باید کنترل گردد. شما باید کارهایی را همزمان انجام دهید نه اینکه همزمان تصرفاتی نسبت به شیء متغیّر انجام دهید. شما باید گزارش‌گیری کنید.

(س): آیا کارها، تصرفات نیست؟

۴/۵ ـ هدایت و نسخه دادن در «روش تحقیق» و کنترل در «روش‌برنامه»

(ج): خیر، زیرا نسخه نمی‌دهید بلکه گزارشگیری می‌کنید تا دائماً قدرت تحلیل از موضوع متغیّر داشته باشید. در این شکل نسخه نمی‌دهید تا تصرف کنند. به عنوان مثال در بیمارستان در جایی عکس می‌گیرند، در

جایی خون آزمایش می‌کنند، در جایی نبض و فشار خون می‌گیرند و... اینها باید انجام بگیرد ـ هرچند نسخه ندهند ـ وگرنه بیمار کنترل نمی‌شود. «هدایت» غیر از «کنترل» است. شما برای این قسمت چه کارهایی را ضرورتاً باید موازی انجام دهید؟ برای اینکه بدانید متغیّرها چه نسبت‌هایی به هم دارند، باید از آنها تعریف داشته باشید؛ یعنی آنها را بشناسید. حالا می‌گویید برای اینکه وضعیتِ نسبتِ بین متغیرها تغییر کند مثلاً به شمارهٔ ۸ پول و یا نفر تزریق کن یا اینگونه کم یا اضافه کن یا می‌گویید به این بیمار این دارو داده شود. حتی بعد از دارودادن نیز کنترل می‌کنید. دستگاه کنترلی شما مرتباً از زوایای مختلف بایستی شیء متغیر را کنترل کند. حالا آیا متناسب با برنامهٔ تغییراتی که داریم باید در جدول تعریف ببینیم تغییر چه چیزهایی همزمان اولویت دارد تا آنها را در برنامه به عنوان محور قرار دهیم یا خیر؟ تفاوت عمده در کجاست؟ به عبارت دیگر اوصاف «توسعه، ساختار و کارایی» را که در برنامه‌ریزی و در شناسایی یک موجود متغیّر می‌خواهیم چه تفاوتی با یکدیگر دارند؟ پس معنای «اولویتِ تصرفی» که به معنای «نسخه‌دادن برای هدایت» است با معنای «شناسایی» که به معنای «کنترل» است تفاوت دارد؛ یعنی باید بین «کنترل» و «هدایت» تفاوت قائل شویم. در کنترل چه چیزهایی موازی است و چه چیزهایی متوالی؟ در هدایت چه چیزهایی متوالی است و چه چیزهایی موازی؟ این، یک صحبت است. صحبت دیگر این است که در عملیاتِ کنترل و هدایت یک کارهایی باید انجام گیرد. حال آیا تفاوتش فقط تفاوت جریان اوصاف نسبت به موضوع و تبدیل شدن آن به اشیاء عینی خرد است یا خیر؟ به نظر می‌رسد نه در جدول برنامه و نه در جدول سازمان نمی‌توانیم به موضوعات خرد تعریفش کنیم و همچنین شیء متغیّر را به تنهایی نمی‌توانیم به اوصاف تعریف کنیم. اگر شیء متغیّر خارجی که می‌خواهد متصرفٌ‌فیه شود تا حدّ واحد کمّی، خرد نگردد [قابل اندازه‌گیری نیست.] اصلاً اندازه‌گیری و گزارشگیری درباره شیء متغیر نیست. پس شیء متغیر باید از تعریف پایین بیاید تا به امور خردِ عینی برسد. و بالعکس اگر فعالیتها به دسته‌بندیهای کلان نرسد، برنامه نه قابل بهینه است و نه قابل امضاء. برنامه قبل از اجرا است؛ لذا می‌خواهم ببینیم این برنامه خوب است یا نه و بعد امضاء کنم. صرفاً اینطور نیست که بگوییم صدتا کار داریم پس باید چکار کنیم. باید دید کار در چه سطوحی و برای چه اینگونه نوشته شده است. بنابراین چه در موضوع متغیّر و چه در شناسایی آن، چه در افعالی که برای تصرف در شناسایی یا تصرف در تغییر یا کنترل، تنظیم می‌گردد و چه در سازمان آن، باید هم مرتبه اوصاف و هم‌مرتبه خُردشدن وجود داشته باشد.

۵ ـ پرسش و پاسخ به سئوالات

(س): فکر می‌کنم نهایتاً تفاوتی که بین روش تحقیق و روش برنامه قائل هستید در مسئله کنترل و هدایت است. می‌فرمایید ما در روش تحقیق هدایت می‌کنیم؛ یعنی تصرف می‌کنیم؛ یعنی غایت آن بگونه‌ای می‌شود که می‌توانیم بگوییم چه تصرفاتی را در چه زمانی باید انجام دهیم؛ امّا در روش برنامه می‌گویید: برای انجام این تصرفات چه کنترلی باید صورت گیرد. عمل کنترل عملی است که دائماً باید صورت بگیرد اما عمل تصرف، مقطعی‌است.

(ج): این صحبت را تکمیل بفرمایید. آیا در شناسایی کنترل نمی‌کنیم که وضعیت چیست؟ آیا اینکه وضعیت چیست، جز تحقیق نمی‌باشد؟ به نوع زمانی و مکانی‌کردنی که در برنامه دارید، [توجه نمایید.]

(س): ابتدائاً می‌خواهیم ببینیم در برنامه و روش تحقیق چه‌کاری می‌خواهیم انجام دهیم تا بعد ببینیم توالی و توازی در یکی می‌شود و در دیگری نمی‌شود یا به دو طریق صورت‌می‌گیرد.

(ج): احسنت. پس مشترکات برنامه و روش تحقیق این شد که هردو باید بنابر مبنا اوصاف زمانی، مکانی و کارآیی داشته باشند و این اوصاف زمانی، مکانی، کارآیی داشتن در دو چیز باید به دوگونه خود را نشان دهد؛ یعنی درباره شناسایی و درباره تنظیم فعلهایی که برای شناسایی انجام می‌گیرد [باید به دوگونه‌باشد.]

(س): آیا تفاوت «روش تحقیق» و «برنامه» را در «شناسایی» و «فعل» می‌دانید.

(ج): بله.

(س): پس دوباره با صحبتهای قبلی تفاوت پیدا کرد.

(ج): آنجا فقط یک مثال زدم، برای اینکه یک چیز دیگری را بشکنند. خواستید بگویید توالی در آن تنها برحسب جدول باشد امّا ما می‌گوییم توالی آنجا باید به‌گونه‌ای دیگر باشد.

(س): خوب، منافاتی ندارد. حال اگر بخواهیم بگوییم روش شناسایی در اینجا یکی است و اینکه تغییر چگونه صورت می‌گیرد [چه باید بگوییم؟]

(ج): افعال چگونه تنظیم شود تا متناسب با مراحل کنترل هدایتِ شیء متغیّر، تغییر کند؟ باید یک دسته‌بندی داشته باشد اما آرایشش چگونه باید باشد؟ آیا فعل بریده از هم و تک‌تک داریم یا فعل به صورت مجموعه‌داریم؟ موضوع متغیر یک مجموعه است که اگر به صورت تک‌تک بخواهیم نسبت اینها را بگیریم، آن زمانی که نسبت اینها را می‌گیریم فرضاً یکسال طول می‌کشد. اگر سال دوم نسبت این را گرفتیم معلوم نیست این نسبت در زمانی که داریم کنترلش می‌کنیم با نسبت قبلی‌اش چگونه است. بنابراین از آنجا که این یک مجموعه است باید یک مجموعه تحقیقاتی نیز روبروی آن بگذاریم. مجموعهٔ فعل برابر مجموعه تغییر لازم است. یک شیء متغیّری داریم که اجزایی دارد، روابطی دارد که نسبت‌های آنها هستند و در حال تغییر هستند؛ یعنی یک فعلها و یک گونه‌گونه‌شدن حرکتهایی در اینجا وجود دارد. اولاً یک فعل، یعنی یک‌گونه حرکت نمی‌تواند بصورت خطی مقابل اینها بیاید بلکه باید یک مجموعه‌ای باشد تا آن مجموعه اینها را کنترل کند. ثانیاً نسبت‌های شیء متغیّر تغییراتی می‌کند که باید این فعل نیز تغییراتی هماهنگ با آن داشته باشد. ثالثاً اگر قرارشد موضوع تغییر و شیء متغیّرمان ادراک باشد، لازم است برای ادراک میدانی و یا تحقیق میدانی سه‌کار انجام بگیرد: ۱ ـ دستیابی به ادراکات گذشته ۲ ـ تحلیل نسبت به آنها ۳ ـ کنترل شیء و موضوع متغیّر که نسبت به آن برای تولید ادراک جدید ادراک صورت گرفته است، چه در مرحله تحقیقات گذشته و چه دربارهٔ تحلیل نظری. برنامه در اینجا موضوعاً نسبت به درک گذشته، درک نظری و درک عینی است.

(س): اینها را چکار می‌کند؟

(ج): در اینجا روش تحقیق میدانی که می‌آورید جدول

تحلیل نظری شما است. اولاً باید در نظر داشته باشیم که در هیچ جایی ابتدائاً و دفعتاً نمی‌توانیم تحقیق میدانی را آغاز کنیم. در واقع حداقلِ ارتکاز و ادراک گذشته از فرهنگ جامعه را داریم که می‌توان به آن نپرداخت. آن را وارد جدول تأمین نظری می‌کنید، بعد هم در کنترل و تحقیق خارجی و میدانی می‌آورید پس حتماً در اینجا برنامه و روش تحقیق روی عملیات ادراکی شما نسبت به سه موضوعی آمد که موضوع واحد محل بحث آن است. مثلاً اگر این فلز مورد بحث باشد، یک ادراکاتی از آن وجود داشته است و یک تحلیل نظری در رابطه با این ادراکات دارید و یک کنترل عینی هم دارید.

(س): به نظرم، این منحصر کردن کاراییِ روش تحقیق در شناسایی درست نباشد؛ یعنی ما به وسیله روش تحقیق‌هم شناسایی می‌کنیم و هم تصرفاتی را که باید صورت پذیرد و می‌تواند صورت بپذیرد، نشان می‌دهیم و نسخه می‌دهیم.

(ج): همیشه روش تعریف ما اولاً باید بتواند وضعیت را روشن نماید، ثانیاً بگوید وضع مطلوب نسبت به این وضع و در مراحل مختلف چیست؛ یعنی اهداف را معین کند، ثالثاً بگوید روند تغییراتی که باید انجام گیرد چه چیزهایی هست.

(س): در این هم، توالی و توازی وجود دارد ولی از نوع توالی و توازی اوصاف.

(ج): خیر.

«وَالسَّلامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَ بَرَكاتُهُ»

مدل برنامهٔ تحقیق

جلسهٔ ۱۴ — ۷۷/۰۹/۰۷

استاد: حجةالاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی

تنظیم از: گروه تحقیقات مبنایی

بررسی اختلافات مدل برنامه و مدل تحقیق

فهرست

۱ـ روش تحقیق ترکیبی از روش «تعریف، معادله، شاخصه» ۱

۱/۱ـ قدرت تحلیل روش شناسائی از عینیت بدلیل اختلاف و زن اعداد مطلوب با اعداد نظام شاخصه ۱

۲ـ تبیین امور موازی و متوالی در مدل تحقیق و مدل برنامه ۱

۲/۱ـ بررسی امور متوالی و متوازی در برنامه بدلیل «امتناع، وجوب و امکان» در نظام فعالیتها ۲

۲/۲ـ انقباض و انبساط برنامه بدلیل محدودیّت مقدورات عینی ۲

۳ـ بررسی شاخصه‌های مشترک و مختلف در مدل برنامه، تحقیق ۳

۳/۱ـ حاکمیّت اصول مشترک فلسفی بر مدل برنامه، تحقیق، سازمان ۳

۳/۲ـ جریان «شناسائی، کنترل، هدایت» در مدل «برنامه، تحقیق، سازمان» با سه خصوصیّت ۳

۳/۳ـ حضور بالفعل کارهای موازی و متوالی در مدل برنامه و حضور بالنسبة امور موازی و متوالی در مدل تحقیق ... ۴

۳/۴ـ تقسیم زمان بر روی روند ترسیم شده و تطبیق موضوعات توسعه زمانی به معنای حضور بالفعل ۵

۳/۵ـ ملاحظهٔ انعکاس زمان در مکان و کارایی و ملاحظهٔ بعد اوصاف و تعیین اولویت در تغییرات، بمعنای ملاحظه به نسبت ۵

۳/۶ـ بیان قواعد حاکم بر تخصیص بوسیلهٔ جدول تعریف و بیان تخصیص بوسیلهٔ مدل برنامه ۶

۴ـ کارائی مدل تحقیق ۷
۴/۱ـ امکان تنظیم مدل تحقیق برای برنامه و سازمان ۷
۴/۲ـ بهینه برنامه و سازمان بوسیله تنظیم جدول تعریف از برنامه و سازمان در کل و بهینه تمامی بخشها از همین طریق ۹
۴/۳ـ ضرورت کثرت جدول تعریف و وحدت در برنامه در عملیات پژوهش ۹
۵ـ بررسی وجه اختلاف و وجه اشتراک مدل تحقیق و مدل برنامه ۱۰
۵/۱ـ «گزارشگیری از مناسبات شیء متغیر و تصرف از ما در مدل تحقیق» و ایجاد مناسبات فعل در مدل برنامه ۱۰
۵/۲ـ تصرف در شیء متغیر از طریق برنامه و سازمان ۱۱
۵/۳ـ فرق ملاحظه تناسبات در مدل تحقیق و مدل برنامه ۱۱
۵/۴ـ همزمانی ملاحظه تناسبات در مدل تحقیق ۱۲
۵/۵ـ ضرورت ملاحظه تناسبات در مدل برنامه ۱۲
۵/۶ـ بهینه و نسبت خوبی و بدی «تحقیق»، «برنامه»، «سازمان» بعهده مدل تحقیق ۱۳
۶ـ پرسش و پاسخ به سئوالات ۱۳

مدل برنامه تحقیق

استاد:	حجةالاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی	کد بایگانی:	۰۱۰۹۱۰۱۴
عنوان گذار:	حجةالاسلام پیروزمند	تاریخ جلسه:	۷۷/۰۹/۰۷
ویراستار:	حجةالاسلام جبرئیلی ـ آقای پرور	تاریخ انتشار:	۷۷/۰۹/۱۹
پیاده کننده:	حجةالاسلام جبرئیلی ـ آقای پرور	حروفچینی و تکثیر:	واحد انتشارات

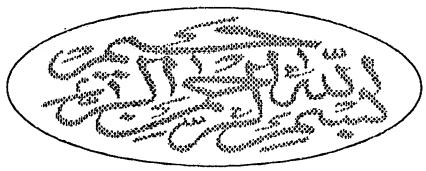

جلسه ۱۴ | مدل برنامهٔ تحقیق | ۷۷/۰۹/۰۷

« ۶۰ دقیقه »

بررسی اختلافات مدل برنامه و مدل تحقیق

۱ـ روش تحقیق ترکیبی از روش «تعریف، معادله، شاخصه»

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: مسلماً اطلاعاتی را که بوسیله شاخصه بدست می‌آوریم را می‌توانیم بوسیلهٔ روش تعریف، (که همان روش شناسایی و روش تحقیق است و اسم آنرا فعلاً بصورت خلاصه لااقل در این بحث «روش تحقیق» می‌گذاریم که در حقیقت ترکیبی از روش تعریف؛ معادله و شاخصه است) در جدول قرار بدهیم و نسبت آنرا برقرار کنیم.

۱/۱ـ قدرت تحلیل روش شناسائی از عینیت به‌دلیل اختلاف و زن اعداد مطلوب با اعداد نظام‌شاخصه

اساساً خاصیت جدول روش تعریف ما این است که پس از بارم‌بندی شدن (یعنی وقتی که معادله در آن قرار گرفت) به ما «قدرت تحلیل» را می‌دهد یعنی یک اعداد مطلوبی را در این قسمت داریم و یک اعداد دیگری از شاخصه در جای اینها قرار می‌گیرد. یعنی این سه‌تایی که مربوط به «ارزش» می‌باشد با اعدادی که بوسیله شاخصه تعیین شده پر می‌شود. طبیعتاً محال است که آنها عین این عددها باشند حتماً اختلاف خواهند داشت، بنابراین قدرت تحلیل ما این خواهد بود که فاصله این را با این جدول مشخص کنیم به همین دلیل هم اسم آنرا روش شناسایی می‌گذاریم.

۲ـ تبیین امور موازی و متوالی در مدل تحقیق و مدل برنامه

کار ما مانند معاینه کردن بیمار است مثلاً نبض بیمار را می‌گیریم و می‌بینیم که براساس این معیارهای تعیین شده نمی‌زند. در اینجا هم قدرت «تحلیل از وضع» و هم قدرت «برنامه‌ریزی» را پیدا می‌کنیم یعنی چگونگی «پیدایش تغییر» را به ما اعلام می‌کند مثلاً معلوم می‌کند که از چه

خانه‌ها و چه وزنهایی باید شروع بکنیم و چه تبدیلهایی را باید همزمان انجام دهیم و همچنین تبدیلهایی را که بصورت موازی نمی‌توان انجام داد و حتماً باید بصورت متوالی انجام گیرد را بیان می‌کند. ولی هرگز موارد زیر را در روی جدول نمی‌تواند بیان کند.

۲/۱ـ بررسی امور متوالی و متوازی در برنامه بدلیل «امتناع، وجوب و امکان» در نظام فعالیتها

اساس صحبت شما در جدول برنامه این است که مفهوم امور متوالی و موازی را در یک «امتناع، امکان، وجوب (ضرورت)» آنهم بصورت متعاکس (قدرت عکس شدن) بررسی می‌کنید. منظور از قسمت «امتناع» این است که؛ اگر کار را بصورت مجموعه ملاحظه می‌کنیم وسایل شناسایی آن حتماً باید بوسیله امور موازی، (امور مکانی) باشد؛ یعنی افعال، و کارایی این مجموعه (چه در کنترل و چه در هدایت) باید در همین مجموعه صورت گیرد، یعنی در یک خط کاری نمی‌تواند انجام گیرد. البته دلیلش را قبلاً روشن کردیم و گفتیم که اگر در یک خط باشد، این متغیّر را باید بصورت جداگانه از این ملاحظه کنیم بنابراین وقتی که داریم متغیّر دوّم را کنترل می‌کنیم معلوم نیست که چه نسبتی بین او و متغیّر بعدی وجود دارد ما بصورت یک مجموعه به آن نگاه می‌کنیم پس حداقل یک مجموعه‌سازی باید در «مجموعه افعال» داشته باشد. البته این مطلب مخصوص مرحلهٔ شناسایی نیست بلکه در مرحله تصرّف هم همینگونه است. در کنترل شیء متغیّر، امکان ندارد که همه افعالی که نسبت به یک متغیّر صورت می‌گیرد متوالی باشد بلکه یک حداقلی داریم که باید بصورت «موازی» انجام گیرد. و برعکس آن هم یک حداقلی از افعال را داریم که نمی‌تواند بصورت موازی باشد بلکه حتماً باید بصورت «متوالی» انجام گیرد.

اینکه ما بیائیم سه نوع تغییر مثل شکوفه سیب، سیب کال و سیب رسیده را بصورت جداگانه بررسی کنیم غیر از کنترل متغیّر در کل جریان است متغیّر اصلی در کل جریان (یعنی از شکوفه تا سیب) چه عاملی است و چه تبدیلی می‌تواند انجام گیرد؟ در اینجا فقط یک روند متغیّر باید حاکم باشد. مخصوصاً در بعضی از موارد امکان ندارد که در کنار هم قرار گیرند مثلاً امکان ندارد که دو جامعه را در کنار همدیگر بسنجیم. مثلاً جامعه ۱۳۷۷ یک جامعه با خصوصیات خاص خودش هست که در سال ۱۳۶۷ وجود نداشت و در سال ۱۳۸۰ هم وجود نخواهد داشت. بنابر مفروض جامعه ایران ویژگیهای خاص خودش را دارد که هرچند ممکن است معادله عام آن با جامعه آفریقا یکی باشد ولی معادله خاص آن حتماً متفاوت خواهد بود مثلاً در آنجا قهوه تولید می‌شود ولی در اینجا نفت استخراج می‌گردد. اگر بخواهد خاص شود یعنی برنامه تصرف و تغییر... بعبارت دیگر باید «مدل برنامه» وجود داشته باشد تا بتوانند تصرف کنند نه «معادله اقتصادی». در اینجا سرفصلهای شاخصه باید تحت عنوان نفت بیاید و چه بسا اصلاً با عنوان قهوه سازگار نباشد. کما اینکه در جای دیگر فقط سرفصلهای آن باید قهوه باشد و اصلاً نفت جواب نمی‌دهد.

۲/۲ـ انقباض و انبساط برنامه بدلیل محدودیّت مقدورات عینی

بنابراین یکسری از امور حتماً باید بصورت «متوالی» و یکسری از امور هم باید بصورت موازی انجام گیرد این دو

حداقل تعریف پذیرفته شده ماست. این دو «حداقل» برای برنامه جمعی که برای کار مجموعه ضرورت دارد، قطعی است. آیا امکان بازو بسته‌شدن برنامه ـ یعنی یک اموری داشته باشیم که هم بتواند در زمان و هم بتواند در مکان جا بگیرد ـ ضروری است؟ بله مقدورات عینی را در هیچ برنامه‌ای نمی‌توان حذف کرد. مقدورات عینی، حتماً در شرایط مختلف، فرق می‌کند. بنابراین جمله «ممکن است در توالی قرار بگیرد و ممکن است در توازی قرار بگیرد» برای مجموعه ضروری است، خود وجود «امکان» ضروری است. البته این امکان می‌تواند برنامه را توسعه دهد و یا تقلیل دهد مثلاً در رابطه با تقلیل، ممکن است که از ۲۷محور عملیات فقط به سه محور اکتفا کند. و همچنین ممکن است که طول آنرا زیاد کند و یا به ۹ یا ۲۷محور برگرداند... اگر احیاناً برنامه ما بتواند در ۱۹۰۰۰ فعالیت به گونه‌ای عمل کند که به ۷۲۹ تا هم برسد بسیار بسیار خوب است. یعنی حداکثر ضرورت تراکم زمانی و انبساط را داراباشد.

۳ـ بررسی شاخصه‌های مشترک و مختلف در مدل برنامه، تحقیق

۳/۱ـ حاکمیّت اصول مشترک فلسفی بر مدل برنامه، تحقیق، سازمان

بعد از این بحث چند مطلب دیگر هم باقی مانده است که باید پیرامون آن بحث شود ما یک شیء متغیّر داریم که نسبت به آن یک جدول شناسایی (جدول تعریف) داریم که به آن اشاره کردیم و یک روش تنظیم برنامه برای فعل، (یعنی یک سازمان مولّد فعل) داریم، در این بحث ما بدنبال سازمان نیستیم. موضوع بحث ما در اینجا شیء متغیّر و راههای شناسایی او و روش تحقیق و برنامه شناسایی است. البته در پایان بحث حتماً باید به سراغ سازمان هم برویم والاّ بحث ما کامل نخواهد بود.

یکی از مباحث بصورت اجمالی تمام شده است. و آن اینکه خصوصیات آن دستگاهی که ما با آن شیء متغیّر را ساده می‌کنیم باید در روش شناسایی و برنامه و در سازمان رعایت شود، یعنی یک اصولی مشترکی باید بر هر سه مرحله آن حاکم باشد.

که آن اصول مشترکی که در سرفصلهای اینها در نظر می‌گیریم باید با خود موضوع متغیّر ما هماهنگی داشته باشد. یعنی هر فلسفه‌ای را که برای «تغییر» (از بزرگترین تا کوچکترین تغییرات عالم) بیان کردیم، همان فلسفه، باید بر روش شناسایی و برنامه‌ریزی (افعالی که می‌خواهند تغییر را هدایت و کنترل کنند) و سازمان، جاری باشد، چونکه مسئله «شناسایی، کنترل و هدایت»، در هر سه مرحله اینها وجود دارد.

۳/۲ـ جریان «شناسائی، کنترل، هدایت» در مدل «برنامه، تحقیق، سازمان» با سه خصوصیّت

یعنی سازمان، باید در «کنترل و هدایت و شناسایی» حضور داشته باشد. «برنامه» و «روش تحقیق» هم باید همین‌کار را کنند. اینها جزوه اصول مشترک اینهاست. یعنی «روش تحقیق» نمی‌تواند در شناسایی، کنترل، هدایت» حضور نداشته باشد. نهایتاً «نحوه» و شکل حضور او باید تفاوت داشته باشد. آنگونه‌ای که بوسیله او «شناسایی، کنترل، هدایت» صورت می‌گیرد اگر بگوئیم که در جدول تعریف از موضوع واحد به منتجه واحد ختم می‌شود، سازمان باید...

منظور ما از اینکه می‌گوئیم جدول تعریف باید شناسایی کند این است که با بیان «نسبت» بین آنچیزهایی که از شاخصه بدست آمده «تطبیق» را برای شما ممکن کند تا بتوانید وضعیت شیء را شناسایی کنید.

شرایط و نسبت بیرون و درون آنرا هم ملاحظه کردید که مسلماً آنچه که در رابطه با شناسایی در کل اینها مشترک است همان روش تعریف است. یعنی یک روش تعریفی دارید که برای ۷۲۹ تاست و عنوان زیربخش آن هم باز به ۲۷تا تبدیل می‌شود که نسبت آنرا در نسبت ۲۷تای شامل ملاحظه می‌کنید. که این مباحث انجام شد و کنترل هم صورت گرفت و گفتید که وضع یک موجود متغیّر در حال بحران است که این همان «مرحلهٔ شناخت» بود. برحسب آنچه که در جدول تعریف مطلوب شما وجود دارد اینکه از کجا باید تغییر داد را معین کردید گفتید که سفارشات تغییر داده می‌شود و عملیات هم کنترل می‌شود، آیا تغییر واقع می‌شود یا خیر؟ این سؤال دوّمی است که جدول تعریف باید جواب دهد. دوباره براساس شاخصه شروع می‌کند و مثلاً می‌گوید ۲٪ تغییر صورت گرفت یا نگرفت و یا احیاناً بر فرض محال بدتر شده است. معنی کنترل همین است.

در پایان مشروط شدنها و فعلهایی را که با روش تعریف انجام می‌دهید باید بتوانید علاوه بر «کنترل»، هدایت هم بکنید. یعنی باید بتوانید نقص کارا را پیدا کنید، مثلاً بتوانید بگوئید که چرا نسبت تغییر مورد نظر ما تا درصد خاصی انجام گرفت و چرا بیشتر و یا کمتر نشد بنابراین «شناخت، کنترل، هدایت» در هر سه مرحله تغییر حضور دارند. حالا ببینیم که کار برنامه چگونه است؟ باید ببینیم که آیا «برنامه» حتماً باید از یک مطلب واحد (یک فعل) باشد؟ سازمان، حتماً روبروی شیء متغیر است، (الان وارد بحث آن نمی‌شویم) پس آن هم باید وحدت پیدا کند. آن هم باید افعال مختلفی زا در سطوح مختلف انجام دهد. بالاترین سطح آن باید یک بشود یعنی در حقیقت اگر بخواهیم در روبروی سازمانی پایهٔ متغیّری را درست کنیم کانّه وحدت این، یک رفتاری را انجام می‌دهد که این وحدت را در شناسایی، کنترل، هدایت»، تحت تأثیر خود قرار می‌دهد. نحوهٔ آن جدولی که از یک آغاز می‌شود لازم نیست که حتماً مثل جدول تعریف باشد آن جدول موضوع را به کثرت می‌رساند و بعد افعالی را انجام می‌دهد که حاصل آن افعال، یکسری منتجه‌هایی است. منتجه نهایی او هم باید یک باشد. یعنی در سازمان باضافهٔ فعلش (که برنامه هست) باید یک «وحدتی» تبدیل به «کثرت» و یک «کثرتی» بتدیل به یک «منتجه» و «وحدت» شود. منتجه‌اش را باید در کنترل و تغییر شیء متغیّر مشاهده کنیم بنابراین منظور از «برنامه» در «برنامه و سازمان»، برنامه فعالیت سازمان بر روی شیء متغیّر است. پس بنا شد که نحوهٔ ترکیب در «کنترل»، «هدایت» نحوهٔ ترکیب در «سازمان» و «برنامه» فرق داشته باشد و موضوع فعلی ما هم «برنامه»است.

۳/۳ـ حضور بالفعل کارهای موازی و متوالی در مدل برنامه و حضور بالنسبة امور موازی و متوالی در مدل تحقیق

برنامه حتماً باید کارهای «موازی» و «متوالی» داشته باشد که نوع آن باید با نوع موازی و متوالی جدول تعریف فرق داشته باشد فرق او این است که گذشته و آینده باید در او بالفعل حضور داشته باشند، نه حضور به نسبت «حضور

به نسبت» در جدول تعریف مطرح است چونکه سهم تأثیر را ملاحظه می‌کند.

۳/۴ـ تقسیم زمان بر روی روند ترسیم شده وتطبیق موضوعات توسعه زمانی به معنای حضوربالفعل

«حضور بالفعل» یعنی باید یک روندی را ترسیم کند که روی آن روند «زمان» تقسیم شده است و موضوعات توسعهٔ زمانی هم تطبیق داده شده است. مثلاً موضوعات توسعه زمانی سه مرحله بوده است (بعنوان امر قطعی نیست) سازمان باید بر شناسایی کتابخانه‌ای، (که مال گذشته است) و بعد یکسری کارهایی انجام دهد یعنی اگر «گمانه،گزینش، پردازش» یا هر چیز دیگری که قائل شویم. بهرحال نسبت به این موضوع متغیّر مربوط به گذشته است. وقتی که می‌خواهد نسبت برگذشته را نسبت به این موضوع متغیّر تحلیل کند، از نظر زمانی نسبت به شروع به تحلیل آن مقدم است یعنی تحلیلی که نسبت به گذشته صفر باشد اصلاً وجود ندارد. صفر باشد به این معنا که هیچ چیز از گذشته را در ذهن نداشته باشد امکان ندارد. لااقل لازم است که یک ارتکاز ابتدایی را داشته باشد تا درباره آن گمانه زده شود. البته می‌شود گمانه‌زنی کرد و گمانه هم این قدرت را دارد که تطرّق احتمالات را بیاورد و جمع‌بندی کند و روی آن کار نظری انجام دهد ولی به این معنا نیست که ادراک او هم نسبت به آن باید صفر باشد. هرچه دامنه‌اش وسیع‌تر باشد امکان گسترش بستر احتمالات آن بیشتر خواهد بود. لذا ما برای درست کردن، فیزیک، شیمی، پزشکی، علوم انسانی، هندسه و... بنابر همه علومی که هست حتی پی‌بردن به علومی که در اختیار نداریم باید براساس یک نظام خاصی در آن علومی که در اختیار داریم باید اندیشه کنیم و ضرورتی را اثبات کنیم تا به علوم جدید برسیم ولی جواب این قسمت را ندارد. اینگونه نیست که از کلیه ارتکازات مطلقاً مستغنی بشوید بعبارت دیگر نه صحیح است که در برابر ارتکازها آنقدر منفعل شوید که ذهن شما هیچ تحرکی نداشته باشد. و ذهن شما فقط به حافظه و ضبط صوت و کامپیوتر تبدیل شود که آنها را حفظ کنید ولی روی آن کار نکنید، و نه بالعکس، بگوئیم ما تا آخر کار هیچ کاری به ارتکازات نداریم شما حتی آن وقتی که مطالعه نمی‌کنید دارید با شرایط برخورد می‌کنید یعنی با محصول گذشته برخورد می‌کنید. می‌گوئید این نیست. حتی کسی که متدین هم نباشد و به وحی هم متمسّک و متعبّد نباشد بخواهد بگوید که شرایط این نیست این شخص در حقیقت به محصول یک چیزی برخورد کرده است که آنرا منکر شده است.

۳/۵ـ ملاحظهٔ انعکاس زمان در مکان و کارایی و ملاحظهٔ بعد اوصاف و تعیین اولویت در تغییرات، بمعنای ملاحظه به نسبت

بنابراین وقتی می‌گوئیم این موضوع یک روند گذشته‌ای داشته و گذشته آن به نسبت می‌تواند در جدول تعریف وارد شود. یعنی اوصاف توسعهٔ زمانی بصورت بالفعل نمی‌توانند مقدم و مؤخّر بیایند اصلاً هنر جدول تعریف همین است که زمان شیء متغیّر را نسبت به انعکاسش در «مکان» و در «کارایی»، و انعکاس «کارایی» و «ساختار» را در «زمان»، بیان می‌کند یعنی به نسبت حضور دارد یعنی زمان را بصورت بُعد می‌بیند، بصورت وصف می‌بیند امّا وصف بُعدی را هم می‌بیند کما اینکه مکان را هم به همین

صورت می‌بیند شما در برنامه هم مجبور هستید به صورت اوصاف ببینید، ولی بصورت بُعدی نمی‌بینید. اینکه می‌گوئیم زمان بصورت اوصاف، بُعد دیده شود و یا زمان بصورت اوصاف بُعد دیده نشود یعنی چه؟

حجةالاسلام پیروزمند: همان کاری که در جدول تعریف می‌کنیم نمی‌شود؟ یعنی در روش تعریف زمان را از بُعد بودن خارج می‌کنیم و می‌گوئیم اوّل این کار باید صورت گیرد و بعد اینکار باید انجام شود. هم وصف است و هم توالی دارد.

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: نه، البته در مرحله شناسایی، بُعد است ولی در اینکه بگوئید کدامیک را در اولویت تغییر بدهید، ابتدائاً به نظر می‌رسد که بُعد نیست. مثلاً: می‌گوئیم ۴ از ۲۳۳ و ۴ از ۳۳۱ و ۴ از ۲۳۲ و ۴ از ۱۳۳ را با هم تغییر بدهید. و بعد هم می‌گوئیم بقیه را تغییربدهید.

۳/۶ـ بیان قواعد حاکم بر تخصیص بوسیلهٔ جدول تعریف و بیان تخصیص بوسیلهٔ مدل برنامه

ولی حتماً رسم زمانی منطبق با روند که بگوئیم این قسمت از امکانات باید به این قسمت از کار تخصیص پیدا کند معنای این نسبت این است که اصلاً نیاز به محدودیت امکانی نداریم. امّا در برنامه مجبور به «تخصیص» هستید در جدول تعریف قواعد حاکم بر تخصیص را بیان می‌کنید. می‌گوئید آیا در آنجا هم در حالیکه تخصیص می‌دهیم کلمه «وصف» را بکار می‌بریم؟ می‌گوئیم بله، چونکه برنامه دارای «جزئیات» و «کلیاتی» است برنامه جزئیات همان برنامه تفصیلی از امکان‌سنجی، ملاحظه مقدورات و تخصیص جزئی که می‌دهید است. آیا تخصیص غیر جزئی هم امکان دارد؟ بله تخصیص به نسبت همان تخصیص غیرجزئی است. ولی این تخصیص به نسبت با تخصیص به نسبت‌های اینجا (که نسبت‌های حاکم را بیان می‌کند) فرق می‌کند. در تخصیص به نسبت می‌گوئیم $\frac{1}{7}$ امکاناتتان را برای تأسیس کتابخانه اختصاص بدهید $\frac{2}{7}$ آنرا برای قسمت تحلیل نظری و $\frac{4}{7}$ آنرا به آزمون اختصاص بدهید. بعد در داخل خود آن هم تقسیماتی را انجام می‌دهیم. امّا در اینجا داریم نسبت‌های وصفی را متناسب با اوصاف زمانی ملاحظه می‌کنیم یا احیاناً برعکس آن. که البته سرجای خودش باید مورد دقت قرار گیرد. چونکه از موضوعات مهم کاری است. یک وقت ممکن است گفته شود که تحقیقات کتابخانه‌ای باید $\frac{4}{7}$ باشد، مثلاً $\frac{2}{7}$ در رابطه با علوم نظری و $\frac{2}{7}$ مربوط به علوم کاربردی باشد. البته این مطلب بستگی به این دارد که در برهان به چه نتیجه‌ای برسیم حالا بعد از اینکه «مقدورات» را با این نسبتها تقسیم کردیم چه «زمانی» را باید به آن اختصاص بدهیم؟ حالا نسبتهای تخصیصی‌مان را می‌آوریم و می‌گوئیم شما چقدر امکان دارید امکان‌ها را ذکر می‌کنیم و تناسب آن با فعالیتها را هم بیان می‌کنیم. در اینجا تناسب از بین می‌رود. یعنی تناسب قبلی نسبت به مقدورات تغییر می‌کند. یعنی اینکه می‌گوئید ما در ابتدای کار که طرح کتابخانه را دادیم باید کتاب بخریم برای بخش نظری خریدن کتاب لازم نیست. فقط باید برای نیروی انسانی پول خرج کنیم. کانّه پول اوّل را برای حافظه و پول دوّم را برای هوش خرج می‌کنیم اگر بنا باشد هم کار کنیم و هم خرج بدهیم پس خریدن کتاب لازم نیست. باید روی آن چیزهایی که داریم کار نظری انجام دهیم. یعنی همان سرمایه مرتباً پالایش می‌شود البته نوع پالایش آنرا

برای جمع‌آوری کتاب نمی‌خواستید هرچند نیاز به کار فکری داشتید، کار فکری را برای تأمین منابع نیاز داشتید. مثلاً اگر نیاز به مسافرت بود باید مسافرت کنید و اگر نیاز به تماس با انتشارات داشته باشد و یا هزینه پست را نیاز داشته باشد و یا اینکه خود کتاب نیاز به هزینه داشته باشد باید پی‌گیری شود.

بعد از اینکه هزینه شد باید به صورت فیش در بیاید و به کامپیوتر داده شود و کارهای تأمینی اینچنینی تا ترتیب باید صورت گیرد.

وقتی آن کارها انجام گرفت صرفاً کارهای «تحلیلی» می‌خواهد آغاز شود. و لذا نوع مقدورات و نوع محصولات و نحوهٔ تخصیص آن تغییر می‌کند. همه کارها براساس همان $\frac{1}{7}$، $\frac{2}{7}$ و $\frac{4}{7}$ است ولی ممکن است در آنجا (مرحلهٔ کتابخانه‌ای) بگوئیم نیروی انسانی را $\frac{2}{7}$ در نظر بگیرید و امکانات اقتصادی را $\frac{4}{7}$ و امکانات فرهنگی را $\frac{1}{7}$ در نظر بگیرید.

حالا اینجا (مرحله تحلیل نظری) ممکن است نیروی انسانی را $\frac{4}{7}$ و امکانات و وسایل را $\frac{2}{7}$ و کتابها و فیشها را $\frac{1}{7}$ در نظر بگیریم. در مرحله سوّم ممکن است همین کار اصلاً بالمرّه عوض شود. نه مثل کتاب و نه مثل کار فکری باشد. مثلاً بگوئیم می‌خواهیم آزمایش انجام بدهیم، در اینصورت همه کارها عوض می‌شود. اینکه جدول تعریف بصورت کلی می‌خواهد شیء متغیّر را ملاحظه کند حرف درستی است می‌توان گفت که؛ جدول تعریف را می‌توان برای طبقه‌بندی و پیدا کردن منابع بکار گرفت.

۴ـ کارائی مدل تحقیق

۴/۱ـ امکان تنظیم مدل تحقیق برای برنامه وسازمان

(س): می‌توان در طبقه‌بندی منابع بکار برد.

(ج): بله، می‌توان در طبقه‌بندی بکار برد ولی طبقه‌بندی منابع به عنوان شیء متغیر نیست. بکار بردن آن در سه مرحله هم امکان‌پذیر است. بدین معنا که می‌توان جدول گمانه، جدول گزینش و جدول پردازش در موضوعات خود تأمین منابع درست کرد. البته در آنجا هم می‌توانیم متغیر مفروض دیگری داشته باشیم و بگوئیم اطلاعات بشر یا تاریخ علم پزشکی چه تغییراتی کرده است و این قابل مطالعه است، یعنی که ادراک و شناخت بشر مورد توجه قرار گیرد، اما در آنجا موضوعش بدن نیست؛ بلکه آگاهی نسبت به بدن است، این متغیر را می‌توانیم در آنجا داشته باشیم و در جدول تعریف هم بکار بگیریم و تا شاخصه هم جلو برویم و بعد هم برنامه و سازمان از آن استفاده کنند.

بعد سراغ تحلیل می‌آئیم و این دیگر دربارهٔ ادراک خودمان است یعنی با جدول تعریف می‌توانیم خودمان را هم بهینه کنیم. یعنی این جدول تعریف مرحلهٔ دوم، باز نسبت به متغیر است، ولی نه آن متغیر اولی؛ بلکه یک متغیر دیگری است.

در مرحلهٔ سوم جدول تعریف، دربارهٔ مطالعهٔ انسان است و به ادراک خودمان یا تکامل ادراک تاریخی جامعه مربوط نمی‌شود؛ یعنی مثلاً کنترل کردن یک انسان مریض و صحبت کردن دربارهٔ او مطرح است.

پس سه‌بار جدول تعریف را با منضمات آن بکارگرفتیم که این در سه مرحله از توسعه عملیات سازمان (عملیات برنامهٔ سازمان) صورت می‌پذیرد. یعنی یک سازمان برای تحقیقات در زمینهٔ مدیریت تحقیقات پزشکی ایجاد شده و یک روندی برای آن ترسیم شده بود و اعلام کرده بودیم که ما باید توسعه را در رابطه با کل این کار توصیف کنیم. یعنی ما یک ادراک اولیه‌ای داریم که مثلاً پیدایش، تغییرات و تکامل و یا یک «تکیّف، تبدّل و تمثلی را نشان می‌دهد. حال گفته‌ایم که ادراک باید توسعه پیدا کند و علامت توسعه هم این است که موضوعات و روابطش عوض می‌شود و وحدت و کثرت جدید پیدا می‌کند.

پس (براساس فلسفهٔ ما) اوصاف توسعه این است که ظرفیت باید بالا رود، جهت هم ارتقاء یابد، و عاملیت هم بیشتر شود. نتیجه‌اش هم این است که شرایط از آنها (به نسبت) منفعل شود؛ یعنی قدرت حضور شما در شرایط بالا برود.

حالا سازمان شما مشغول انجام فعالیت است، آیا همان ابتدا می‌توانستیم جدول تعریف را در تغییرات شیء متغیر بکار بگیریم؟ نه نمی‌توانستیم. چون شناسایی، کنترل و هدایت شیء متغیر در برنامهٔ تحقیقی که تنظیم کرده‌ایم در آخرین مرحله است نه اولین مرحله و ادراک نسبت به این موضوع نیز سه مرحله داشت که انجام گرفت و برنامهٔ تحقیق غیر از روش تحقیق شد.

(س): آن سه مرحله چیست؟

(ج): همان «کتابخانه، نظری و کاربردی» است و ما از این موضوع جدا و دور نشدیم و همهٔ مطالب در همین زمینه بوده است. البته سرفصلهای برنامهٔ تغییر و روش تغییر در همهٔ مراحل با شیء متغیر سازگار است؛ یعنی تحلیلی است که به صورت فلسفی (و به نحو اجمالی و کلی) نسبت به شیء متغیر داریم در ابتدای کار که یک نظام سئوالات از مسایل پزشکی درست کردیم در این جدول تعریف همان است که در انتها برای نسخه دادن مطرح می‌شود؛ نهایت اینکه مرحله به مرحله این جدول تعریف عوض می‌شود. یعنی ابتدا که می‌گوئیم آگاهیهای تاریخی و تاریخ تکامل پزشکی چیست، یک جدول تعریف داریم هرچند که موضوع آن در مورد بدن، معین شده که شامل چه چیزهایی است ولکن اضافهٔ به عینیت شده است. همچنین اینکه در چه مقاطع زمانی ـ که البته بحث از مقطع در سربرگ مطرح نشده است ـ و در چه سده‌هایی و در کدام قسمت‌های دنیا چه تمدن‌هایی دربارهٔ پزشکی بوده است. برای مثال اگر بنا به تقسیمات فعلی، جهان را به پنج‌قاره تقسیم کنیم، در یک دورانی هم زمین را به عنوان اقالیم سبع می‌شناخته‌اند (یعنی اقلیم‌های هفت‌گانه) که باید آنها را هم لحاظ کنیم و شاید در برخی دورانهای دیگر هم چیزهای دیگری مطرح بوده است. خلاصه برحسب تقسیماتی که در تاریخ برای همان رخ داده است درچه سده‌هایی، چه کسانی و در چه مناطقی، چه نظریات طبی و پزشکی داشته‌اند.

طبیعتاً ابتدا باید برای این (از لحاظ زمانی) نسبت کلی معین کنیم چون امکان ندارد که ما تا آخر عمر تحقیق کنیم که بفهمیم چند نوع پزشکی در طول تاریخ ظهور یافته و بعد از بین رفته است، پس باید متناسب با مقدورات و زمانی که داریم سقف داشته باشد. در اینجا شما می‌گوئید در مورد کل این هم یک جدول تعریف است که نسبتها را

معین می‌کند، من هم پاسخ می‌دهم که عیبی ندارد؛ ولی بهرحال باید بشناسیم که چه چیزهایی را تعریف می‌کنیم. چون هم می‌توان سازمان را تعریف کرد و هم می‌توان برنامه یا موضوع متغیر را تعریف کرد.

۴/۲ـ بهینه برنامه و سازمان بوسیله تنظیم جدول تعریف از برنامه و سازمان در کل و بهینه تمامی بخشها از همین طریق

حجة‌الاسلام پیروزمند: ما از مطالب شما دو چیز را متوجه شدیم. یکی اینکه تفاوت برنامه و روش تحقیق، منحصر به تخصیص مقدورات می‌شود یعنی در روش تعریف صحبت از این است که این فعلی که می‌خواهد انجام بگیرد چه مقدار باید به آن تخصیص داده می‌شود، و این فعل صورت می‌پذیرد نیست. ـ من فقط جنبه اثباتی آنرا عرض می‌کنم ـ نکتهٔ دیگر اینکه شما می‌فرمائید خود برنامه هم به وسیلهٔ روش تعریف صورت می‌پذیرد منتهی با یک عوامل و مغیرهای دیگری.

(ج): یعنی حتماً بهینه‌سازی برنامه باید به وسیلهٔ روش تعریف انجام گیرد.

(س): بهینه‌سازی خود برنامه چگونه انجام می‌شود یعنی روش برنامه؟

(ج): سرفصلهای آنها هم باید متحد باشد تا بتوان آنرا بهینه کرد، ضمناً از سطح کلی تا بخشهایش هم باید همین کار را کرد یعنی همهٔ کلیات برنامه (از ابتدا تا انتهاء) را باید بتوان در جدول تعریف برد و در مورد بخشی هم، بخش کتابخانه‌ای آن جداگانه است که باید در روش تعریف قرار گیرد همچنین از بخش کتابخانه‌ای به سراغ تجزیه موارد بروید و به بعد پائین‌تر از آن به سراغ تعمیم موارد بروید. در همه این قسمتها جدول تعریف باید بتواند در جزیی‌ترین کارها هم نسبت‌ها را معین کند و هرکجا که نتواند نسبتهای کارها را معین کند در آنجا دیگر مدیریت آن کار ممکن نیست. یعنی در همه‌جا باید بتوانیم خوب بودن را تعریف کنیم و جدول تعریف هم همین را می‌گوید که خوب بودن یعنی چه و بد بودن یعنی چه به خود سازمان هم که می‌رسیم اینکه اختیارات خوب است یا خوب نیست را باید جدول تعریف بیان کند. ولکن چون همهٔ این دستگاه برای شیء متغیر است باید نسبت به شیء متغیر باشد.

۴/۳ـ ضرورت کثرت جدول تعریف و وحدت در برنامه در عملیات پژوهش

بنابراین ممکن است فرض کنیم ماده بار جدول تعریف را بکار می‌گیریم که البته متناسب با موضوع و مرحله خودش است ولی در مورد برنامه، فقط یک برنامه برای رسیدن به آن تغییر لازم است که این می‌تواند کلی و جزیی بشود ولی بهرحال فقط یک برنامه و یک کار متناسب و متصل است و تناسبات فعلی است که می‌خواهد این غایت را محقق کند. مثلاً صدتا فعل داریم که باید به یک منتجه تبدیل شوند.

پس ترتیب تنظیم رفتن از وحدت به کثرت برای افعال و تبدیل از کثرت به وحدت برای حاصل افعال، باید برای این حتماً روند زمانی تعریف کنیم و غیر از مفهوم زمانی بیان شده در نظام اوصاف، باید امکان تطبیق به عینیت و خرد شدن در زمان و مکان را هم پیدا کند.

در آنجا کافی بود که ما شاخصه‌هایی را در جای دیگر درست کنیم و فقط نسبت‌هایش را ببینیم، ما اینجا علاوه بر نسبتها باید بگوئیم مثلاً از روز دهم آذر یا دهم مهر، یعنی

عملیاتی و جزیی و خرد و انتزاعی می‌شود اما خُردی که نسبتش از سطر و ستون، جایگاهش را تعریف کند. یعنی خُردی نیست که مثل شاخصه بیرون رود و دیگر کاری به نسبت نداشته باشد، و خردی نیست که به عهدهٔ خود موضوع متغیر باشد.

۵ـ بررسی وجه اختلاف و وجه اشتراک مدل تحقیق و مدل برنامه

۵/۱ـ «گزارشگیری از مناسبات شیء متغیر و تصرف از ما در مدل تحقیق» و ایجاد مناسبات فعل در مدل برنامه

شما موضوع متغیر را جداگانه بنویسید و با شمارهٔ الف آنرا مشخص کنید موضوع متغیر دارای یک اجزاء خردی است که ما در شاخصه‌گیری هم سراغ آنها می‌رویم و گزارشگیری آماری می‌کنیم، اما در اینجا خود ما اعضای خرد را تعیین می‌کنیم. این مطلب را تکرار می‌کنم که در شیء متغیر، تعیین اعضاء متعلق به خود شیء متغیر است و تصرفات به عهده ماست؛ اما در برنامه و سازمان ما هستیم که خرد را معین می‌کنیم. چه موضوعاً و چه از نظر وزن و چه از نظر تخصیص یعنی ما معین کرده‌ایم که چه موضوعی چه وزن و بهایی برایمان دارد و حالا چه چیز به آن تخصیص بدهم آیا نیروی انسانی به آن تخصیص بدهم مثلاً اگر قرار است در اینجا ده‌هزار تومان خرج کنیم بخش اعظم آنرا به نیروی انسانی بدهم یا به کتاب یا به ابزار آزمایشگاهی تخصیص دهم.

بنابراین برابر شیء متغیر، یک متغیر که موضوع خودمان است درست می‌کنیم.

(س): در نظام تعریف هم همین کار را می‌کنیم، این مصنوع بنابراین دستگاه متناسب‌ترین با شیء خارجی است و ممکن است بنا به یک دستگاه دیگر هم، مناسب به شکل دیگری باشد. یعنی اینکه می‌فرمائید تطابق با شیء خارجی، اصلاً تطابقی در کار نیست بلکه تناسب است و تناسب هم بنا به این دستگاه است.

(ج): در یکجا شما تنظیم کننده مناسبات هستید (البته با حفظ محدویت‌ها) اما در یکجا شما تنظیم کننده مناسبات نیستید؛ بلکه مناسباتی هست و شما می‌توانید از آن تعریف داشته باشید. ایجاد مناسبت در فعل خودتان است و تعریف مناسبت در آن چیزی است که مناسبتش در اختیار شما نیست در شیء متغیر است.

(س): ما در روش تغییر وقتی می‌گوئیم عامل چهارم از این موضوع را تغییر بدهید؛ یعنی ایجاد مناسبت می‌کنیم و در دست خودماست.

(ج): این برای تغییراتش است نه برای اصل آن، مثلاً سیب یک نظامی دارد و شما می‌خواهید قرمزی یا شیرینی آن بیشتر شود؛ یعنی می‌خواهید در آن تصرف کنید، اما چیزهای دیگرش را خودش داراست یعنی خودش است که این اندازه نور می‌گیرد، اینقدر آب دارد و این مقدار هوا می‌گیرد، ریشه‌اش می‌داند که چکار کند، برگ هم می‌داند که چه کند نسبتهایش با شرایط را خودش معین می‌کند و شما یک گوشهٔ آنرا می‌گیرید و تغییر می‌دهید یا اینکه همهٔ آنها را بررسی می‌کنید و می‌خواهید بعضی را کم و زیادکنید.

۵/۲ـ تصرف در شیء متغیر از طریق برنامه وسازمان

(س): در همان مثال قبل مگر همه چیزهای برنامه‌ریزی در اختیار ماست؟

(ج): نه، ولی کار خودتان در اختیار خودتان است.

(س): اینجا هم کار خودمان در اختیار خودمان است، وقتی من می‌خواهم رنگ این سیب را بیشتر کنم در اختیار خودم است.

(ج): عنایت کنید. شما می‌گوئید من صدهزار تومان پول دارم و به آن نیاز ندارم، حال به وسیلهٔ این پول چه کارهایی می‌توان انجام داد و برای آن کارها چه لوازمی وجود دارد. در اینجا همهٔ مناسبات موجود متغیر به عنوان سازمان و فعلی که انجام می‌دهد در اختیار شماست. شما می‌گوئید صدنفر را استخدام کنید یا نه ده نفر را استخدام کنید درست است که جدول برنامه، روی کار شما نظر می‌دهد ولی برای ایجاد یک چیزی به نام سازمان دارای برنامه فعالیت، و برای تصرف در آن سیب است.

حالا از اینجا موضوع را عوض می‌کنیم، ما می‌خواهیم سازماندهی را بحث کنیم ـ نه تحقیق در مورد بدن را ـ در اینجا سازمانی که درست می‌کنیم غیر از سازمانی است که مورد مطالعه قرار می‌دهیم شما در ایجاد سازمان باید یک موجود متغیر و هم عرض با موجود مورد تصرف‌تان ایجاد کنید که افعال این متغیر تغیر می‌کند و یک نوع فعل خاص مستمر ندارد. برای اینکه در پایان بتواند افعال شیء مورد تصرف‌تان را تغییر دهد.

شما وقتی تحلیل کتابخانه‌ای می‌کنید آیا در انسان تصرف می‌کنید؟ یا وقتی تحلیل نظری می‌کنید آیا تصرف در انسان می‌کنید؟ یا اینکه خیر، باید سازمان شما یک سیری را طی کند و تغییراتی در آن صورت گیرد تا در پایان قدرت تصرف داشته باشید و قدرت تصرف به صرف جدول تعریف به دست نمی‌آید. ممکن است لازم باشد که جدول تعریف در یک مجموعه‌ای از موضوعات بچرخد ـ هرچند چرخیدن خود آن هم قابل تعریف است ـ تا به آخرین فعل که تصرف است برسد.

۵/۳ـ فرق ملاحظه تناسبات در مدل تحقیق و مدل‌برنامه

(س): پس روش برنامه با روش تعریف از لحاظ روشی فرقی ندارد؟

(ج): اصول حاکم که از فلسفه به دست آمده، حتماً باید هم بر جدول تعریف و هم بر سازمان و برنامه و هم بر شیء متغیر، حاکم باشد پس این تمام شد. حال جدول تعریف به صورت ملاحظه کردن وحدت موضوع و منتجهٔ واحد، باید در سطوح مختلف و از جمله خود برنامه و سازمان بکار گرفته شود؛ یعنی هرکجا کلمه بهینه و خوب بودن مطرح می‌شود؛ یعنی کنترل خود برنامه هم در اینکه خوب انجام گرفت یا بد انجام گرفت...

(س): آیا کنترل برنامه با خود برنامه‌ریزی فرق می‌کند؟ یعنی ما کنترل برنامه را با یک روشی انجام می‌دهیم و خود برنامه‌ریزی با روش دیگر؟

(ج): تفاوتهای آنرا بیان می‌کنم و اینکه جدول تعریف را بکار می‌بریم معنایش این نیست که به یک‌گونه انجام می‌گیرد. حضور زمانی اوصاف زمانی در جدول تعریف بگونه‌ای نیست که در جدول برنامه است؛ چون در اینجا نسبتها هستند و اگر می‌گوئیم ابتدا چهار و چهار و چهار را

تغییر دهید و بعد سراغ هشت و هشت و هشت بیائید و بعد سراغ شانزده و شانزده و شانزده بیائید و بعد سراغ سی و دو، سی و دو، و سی و دو بیائید، این به معنای تعریف روند متناسب با زمان و مقدورات نیست، بلکه این به معنای بهینه نسبت و حفظ تناسبات است.

ولی در جدول برنامه می‌گوئیم مثلاً زمان دورهٔ کتابخانه‌ای $\frac{1}{7}$ یا $\frac{4}{7}$ باشد و مقدار نیروی آن هم اینقدر باشد و بیش از این هم نمی‌توانیم امکانات به آن تخصیص بدهیم. می‌گویند اگر از این هفت‌ماه فقط چهارماه آنرا دنبال کتاب بگردیم کتاب به اندازهٔ کافی به دست نمی‌آوریم، می‌گویم به هر مقداری که به دست می‌آید اکتفا کنید.

۵/۴ـ همزمانی ملاحظه تناسبات در مدل تحقیق

بنابراین کنار هم گذاشتن آنها به نحوی که بعد از آن بگذریم و در یک زمان خاص هم تمام شده باشد، لازم است. در حالیکه در نسبت که ملاحظه می‌کنید می‌گوئید حتی در آن زمانی که می‌گوئید حالا دیگر تغییرات چهار را متوقف کنید و شانزده را تغییر دهید، بازهم زمان چهار دارد کار می‌کند و قابل مطالعه است و باید آنرا مطالعه کنید. ما از چهار به هشت و بعد به شانزده آمده‌ایم ولی هرگز سئوالات خودمان را از چهار قطع نمی‌کنیم و همیشه وقتی شاخصه می‌گیریم شاخصهٔ چهار را هم ذکر می‌کنیم و وضعیت آن در تصمیمگیری ما دخالت دارد. الان مشغول تغییر دادن هشت و شانزده هستیم باید کنترل کنیم که چهار چطور شد یا اگر مشغول سی و دو هستیم کسی نمی‌گوید که تنها به سی و دو مشغول باش و به چهار کاری نداشته باش. ما باید مرتباً بازخور اینها را هم در آنها کنترل کنیم.

۵/۵ـ ضرورت ملاحظه تناسبات در مدل برنامه

ولی در برنامه مثلاً اگر کسی بگوید در هند یک کتابخانه پیدا شده و کتابهای زیادی هم دارد، ما می‌گوئیم الان دیگر به آن کاری نداریم و انشاءالله در دورهٔ بعدی یک عده‌ای را به سراغ این کتابها می‌فرستیم.

حجةالاسلام حسینیان: آنچه که جزء وظایف نظام و مدل تعریف است ظاهراً همان چیزی است که توصیف از نسبت بین موضوعاتی است که هست (یعنی هست‌ها و آنچیزی که باید توزین شود) و همچنین بایدها در سطحی که بتواند نسبت‌هایش را با هم بسنجد و وزنش را در خود جدول با هم مقایسه کند.

اما آنچه که در مدل برنامه لازم است دیگر صحبت از نسبیت نیست.

(ج): خیر، تخصیصهای کلان به نسبت...، چون کلان هم خیلی ما را به نسبت موظف می‌کند. مثلاً برای بخش کتابخانه باید بحث کنید و ببینید در برنامه، چه ارزشی دارد آیا باید $\frac{1}{7}$ باشد یا $\frac{4}{7}$؟ ابتدا باید این مشخص شود. مثلاً یک بار از یکی از بزرگان سئوال کردیم که موضوعات با هم مزاحم هستند و ما برای تخصیص پول مسلمین چکار کنیم؟ ایشان فرمودند همه را مساوی تقسیم کنید و هیچ حکمی بر هیچ حکم دیگر رجحان ندارد ما گفتیم نمی‌شود گفت به همه مساوی بدهید و اصلاً خود اینکه می‌گوئید مساوی باشد هم دلیل می‌خواهد.

برای مثال اگر کسی بگوید به خیابان کشیدن، آب، برق، تلفن کشیدن، کشاورزی کردن و سایر امور به اندازهٔ هم پول تخصیص بدهید، خوب این درست نیست و ما حتی در خانهٔ خودمان هم این کار را نمی‌کنیم یعنی ما وقتی به درب

مغازه برویم یک کیلوونیم بادمجان و کدو می‌گیریم ولی بعداً نیم‌کیلو گوشت می‌خریم نه اینکه یک کیلوونیم هم گوشت بخریم.

۵/۶ـ بهینه و نسبت خوبی و بدی «تحقیق»، «برنامه»، «سازمان» بعهده مدل تحقیق

(س): جدول تعریف، جدول بیان نسبتهاست چه در تخصیص یعنی پائین‌تر مرحلهٔ تغییر و چه در بالاترین مرحلهٔ تعیین اصول تصرف یعنی اصول کلانی که براساس آنها تصرف می‌کنیم. منظور حضرتعالی همین است؟

(ج): جدول تعریف یعنی اینکه من برای تعریف نسبت چه کنم؟ یعنی خوبی را معین می‌کند، برنامه می‌ریزم و یک نفر دیگر می‌آید و می‌گوید برنامهٔ خوبی تنظیم کرده‌ای، پس بدی و خوبی به عهدهٔ جدول تعریف است. شیء متغیر را باید لحاظ کند و بگوید آیا خوب تغییر می‌کند یا بد تغییر می‌کند، پس خوبی و بدی را جدول تعریف باید مشخص کند یا مثلاً سازمان درست کرده‌ایم که غیر از برنامه است باید بگوید این خوب است یا بد است. یا حتی روش تحقیق درست کرده‌اید باید حتی در مورد این روش هم اظهار نظر کند که خوب است یا بد است. یا می‌خواهید بروید کتاب بخرید، اینکه چند تا کتاب که بخرید خوب است. خوب مساوی نباید داشته باشیم.

۶ـ پرسش و پاسخ به سئوالات

(س): یعنی در هر مرحله‌ای که ما تحقیق می‌کنیم یک بار باید در هر بعد آن روش تحقیق را بکار بگیریم.

(ج): اگر فرصت کنیم که بکار بگیریم مطلوب این است که در همه‌جا این قطب‌نما در دست ما باشد.

(س): پس فعالیت ما در تحقیق، حداقل دارای دو بعد است که یک بعد آن بعد شناسایی است که این بعد با همین ابزار یعنی روش تعریف ملاحظه می‌شود و یک بعد آن هم بعد عملیاتی است که در این عملیات می‌خواهیم نسبت بین این فعل با فعل قبل یا بعد را می‌خواهیم بسنجیم.

(ج): افعالی که قبلاً انجام شده و کارهایی که الان باید انجام بگیرد و کارهایی که بعداً باید انجام بگیرد را باید مورد دقت قرار داد.

البته قابل توجه است که برنامه‌ای که دارید چه نوع برنامه‌ای است؟ اگر برنامهٔ روش تحقیق است حتماً باید اطلاعات گذشته، حال و آینده جمع‌آوری شود. ولی اگر موضوع برنامه، شناسایی نباشد (وقبلاً شناسایی انجام گرفته باشد) باز هم همینطور است؟ یعنی الان برنامهٔ مداوا کردن است آیا این برنامه باز هم نیاز به شناسایی به معنای تحقیق کتابخانه‌ای دارد؟ یعنی برنامهٔ تحقیق و روش تحقیق الان موضوع بحث ماست یعنی ادراک را ذکر می‌کنید و مثلاً انسان مریض و سالم را، اما اگر ادراک را از آن حذف کنید و بگوئید روش تحقیق نیست بلکه روش مدل برنامه‌ریزی برای اقتصاد کشور است در اینجا هم شناسایی می‌کنید ولی مثل روش پزشکی است، نه روش تحقیق برای بدست آوردن پزشکی.

(س): یعنی آن چیزی که می‌گوید در مرحلهٔ بعد سراغ این موضوع برویم آیا این روش تعریف است؟

(ج): برنامه عبارت از عملیات متوالی و موازی و منسوب به هم برای انجام یک هدفی است که آن هدف، ممکن است تحقیق باشد ممکن است ساختن یک پل باشد.

(س): خود همین از متن روش تعریف بدست می‌آید.

(ج): نه، قواعد حاکم بر آن روش تعریف است و خوبی و بدی آنرا روش تعریف می‌گوید. یک قواعد حاکم را در نظر بگیرید و بگوئید این روش تعریف است و برنامه‌ریزی و سازمان هرچه که بشود یک قواعد حاکم دارد که با فلسفه است و باید زمان و مکان و کارآیی داشته باشد و خودش به عنوان بخشی از موضوعات متغیر قابل مطالعه است.

خود روش تعریف هم در همه‌جا می‌تواند بگردد ولی هرگاه فعل سازمانی برای پیاده کردن روش تعریف انجام گیرد باید حتماً طبق مدل سازمان بگردد. یعنی خود روش تعریف هم باید با الگوی سازمان و برنامه تحقق پیدا کند.

(س): یعنی برنامه مشخص می‌کند که چندبار روش تعریف را بکار بگیریم.

(ج): سه بعد نسبت به متغیر دوم یعنی سازمان است و متغیر اول همان موضوع یعنی شیء خارجی است و یک متغیر دیگری روبروی این متغیر باید درست کنید. یعنی باید یک سازمان باشد و یک برنامه داشته باشد و یک کاری کند که ادراک در آن بیاید و فعل برگردد.

«وَٱلسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ ٱللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

مدل برنامهٔ تحقیق

جلسهٔ ۱۵ — ۷۷/۰۹/۰۷

استاد: حجةالاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی — تنظیم از: گروه تحقیقات مبنایی

بررسی مدل برنامه تحقیق در سطح روشی (غیرفلسفی) و ملاحظهٔ سه سطح از وحدت مواد در آن

فهرست

۱ ـ ضرورت وحدت مواد یا سرفصلها در مدل برنامه، مدل تعریف و مدل سازمان ۱

۱/۱ ـ شناسائی و کنترل مغیرهای موضوع واحد در روند، علت وجود سرفصلهای مشترک در مدل تحقیق و مدل برنامه ۱

۱/۲ ـ حفظ موضوع واحد، علت وجود سرفصلهای مشترک در مدل تحقیق و برنامه ۲

۲ ـ تقسیم برنامه (بعنوان بُعد سازمان) به خرد، کلان، توسعه به تبع اوصاف خرد، کلان، توسعه در جدول تعریف ۲

۲/۱ ـ شاخصهٔ حفظ موضوع مربوط به تعریف و برنامهٔ خرد (برنامهٔ تألیفی) ۳

۲/۲ ـ بیان مصحلت و مفسده (ضرر و نفع) و تغییر در موضوع، شاخصهٔ تعریف و برنامه کلان (برنامه تصنیفی) ۴

۲/۳ ـ حادثه‌سازی و ایجاد موضوعات جدید، شاخصهٔ تعریف و برنامه توسعه (برنامه تأسیسی) ۴

۲/۴ ـ جدول کاربرگ، مبین مدل تحقیق و مدل برنامه تأسیسی و اجتماعی ۵

۳ ـ اختلاف مواد در مدل برنامه و مدل تحقیق در مقام تحقق با حفظ خصوصیت موضوعاتش ۵

۳/۱ ـ اختلاف تعریف زمان در مدل برنامه و مدل تحقیق ۵

۴ ـ بررسی سه سطح از وحدت مواد در پژوهش یا مدل برنامه تحقیق ۶

۴/۱ ـ وحدت «مدل برنامه، مدل تحقیق و مدل سازمان» در طبقهٔ شاملتر ۶

۴/۲ ـ وحدت «مدل برنامه، سازمان، تحقیق» در نظام اصطلاحات ۶

۴/۳ ـ وحدت «مدل برنامه، تحقیق و سازمان» در وحدت زیرساخت موضوعی ۷

۴/۴ ـ تقسیمات اصطلاحات «توسعه، ساختار، کارائی»، همچون جریان جاذبه عمومی در تمامی تقسیمات ۷

۴/۵ ـ نسبیت خاص، به معنای حاکم شدن مواد و تقسیمات موضوع بر مدل برنامه، تحقیق و سازمان ۷

۴/۶ ـ ضرورت نسبیت عام (توسعه، ساختار، کارائی)، برای عمل توزین بعنوان مرحلهٔ اول جریان وحدت مواد ۸

۴/۷ ـ ضرورت نسبیت خاص (مدل برنامه، تحقیق، سازمان)، برای فعالیتهای اجتماعی بعنوان مرحلهٔ دوّم
جریان وحدت مواد ۸

۴/۸ ـ رعایت تناسبات موضوع مورد تصرف در مدل برنامه، تحقیق، سازمان، بعنوان مرحلهٔ سوم جریان وحدت مواد ۸

۴/۹ ـ ملاحظه مشترکات «مدل برنامه، سازمان، تحقیق» در نسبیت عام و ملاحظه اختلافات آنها در تناسبات
موضوع متصرفٌ‌فیه ۹

۴/۱۰ ـ نفی انحصار وحدت مواد از منزلت روش ۹

۴/۱۱ ـ ضرورت ملاحظهٔ سه سطح از وحدت مواد در پژوهش تکاملی ۱۰

۵ ـ پرسش و پاسخ ۱۰

۵/۱ ـ اتحاد روشی در سطح مدل «برنامه، سازمان، تحقیق» ۱۰

۵/۲ ـ اتحاد فلسفی در سطح «نسبیت عام» ۱۱

۵/۳ ـ تطبیق بحث جریان وحدت مواد در عناوین جدول کاربرگ تحقیقات ۱۱

مدل برنامه تحقیق

استاد:	حجةالاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی	کد بایگانی:	۰۱۰۹۱۰۱۵
عنوان گذار:	حجةالاسلام صدوق	تاریخ جلسه:	۷۷/۰۹/۰۷
ویراستار:	حجةالاسلام رضوی و آقای رضوانی	تاریخ انتشار:	۷۷/۰۹/۱۷
پیاده کننده:	آقای رضوانی و آقای محمد محسنی	حروفچینی و تکثیر:	واحد انتشارات

جلسه ۱۵ | مدل برنامهٔ تحقیق | ۷۷/۹/۷

« ۴۹ دقیقه »

بررسی مدل برنامه تحقیق در سطح روشی (غیرفلسفی) و ملاحظهٔ سه سطح از وحدت مواد در آن

۱ ـ ضرورت وحدت مواد یا سرفصلها در مدل برنامه، مدل تعریف و مدل سازمان

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: بحث در بارهٔ این مطلب است که آیا موادِ برنامه و روش تعریف - با حفظ اختلافی که در تدریجی بودن برنامه و در همزمان بودن تعریف وجود دارد - یکسان هستند؟ جدولی که مربوط به سهم تأثیر است، مفهومی را که از زمان مورد توجه دارد و اوصافی را که برای «زمان، مکان و کارایی» ملاحظه می‌کند، نه فقط قایل به ملاحظه کردن سهم‌تأثیرهای آنها در آن واحد است بلکه می‌گوید اگر ملاحظه نکنید، اصلاً شناخت پیدا نمی‌شود؛ یعنی همزمانی در آن شرط است هر چند هم خلاصه و کوچک کنید و ۲۷ عامل را به سه عامل برگردانید باز باید همزمان گزارشگیری بشود و نسبت، تعریف گردد تا روشن شود که حال، موجودِ متغیر ما چگونه است.

بنابراین تعریفِ خاصی که در روش تعریف از زمان ارائه شده با تعریفی که در برنامه از زمان بعنوان توالی تدریجی (که اولی تمام شود تا بعد نوبت به دومی برسد) ارائه شده، تفاوت دارد. چرا لازم است تا سرفصلها یکی باشند؟ پاسخ این اشکال این است که ما اگر کل برنامه را در یک جدول تعریف بیاوریم، یک دسته سرفصل و عنوان در آن جدول می‌بینیم که در آنجا خط موازی و متوالی آن رسم شده است و تعریفی را از زمان نیز در آنجا ملاحظه می‌کنیم که گذشتن از یک مرحله و انتقال به مرحلهٔ دیگر است. آیا هرگز می‌توانیم سرفصلهای موضوع را از آن حذف کنیم؟

۱/۱ ـ شناسائی و کنترل مغیرهای موضوع واحد در روند، علت وجود سرفصلهای مشترک در مدل تحقیق و مدل برنامه

یک شیء مانند سیب در نظر می‌گیریم. ابتدائاً برای آن سه وصف ذکر می‌کنیم تا بتوانیم آن اوصاف را در مراحل

مختلف ملاحظه کنیم فرضاً آن اوصاف، حجم، طعم و وزن سیب است. سیب در حال شکوفه دارای وزن حدود یکدهم گرم است. در هنگام گل نیز انتهای گل آن با گلهای دیگر تفاوت دارد امّا بعد از مدتی دیگر برگ و کاسه برگ وجود ندارد و خود سیب شکل گرفته و وزنش حدود پنجاه گرم شده است که اگر در موقع شکوفه مثلاً یکدهم گرم وزن داشته حالا پنجاه گرم وزن دارد و رنگ، طعم و خصوصیات دیگر آن نیز فرق کرده است. آنچه که از اول تا آخر، در تغییر مورد توجه قرار می‌گیرد؛ یعنی چگونه یک شکوفه به سیب ۵۰ گرمی تبدیل شد و چه وصفهایی تبدیل و تغییر یافت؟ حال اگر سرفصلها را مختلف فرض کنیم؛ مثلاً در کتابخانه اگر سرفصلهای بیماری و سلامت رادر اندام جدا فرض کنیم؛ یعنی وقتی در مورد یک چیز مطالعه می‌کنیم، بگویند موضوع مطالعهٔ شما چیست؟ اگر اساساً موضوع مطالعهٔ ما فرق داشته باشد؛ مثلاً در هنگام مطالعه، موضوع، یک چیز باشد و در هنگام تحلیل چیز دیگر و در هنگام آزمایش چیز دیگری باشد، این اصلاً معناندارد؛ یعنی در آخر اینها اصلاً نمی‌توانند مقدمیّت پیدا کنند. امّا اگر موضوع مطالعهٔ ما مثلاً سلامت بدن باشد بعد از اینکه تعریف بدن و سلامت ارائه شد و پس از آن عوارض، انواع مسایل و بیماریهایش نیز ملاحظه شد؛ دو باره در هنگام تحلیل، همین بدن تحلیل می‌شود. اگر از اول گفتیم که بدن مثلاً «روح، ذهن و جسم» دارد (بنا بر مفروض ما در مثال) باید در نظام سئوالاتی که می‌خواهیم برای تحقیق به کتابخانه ارسال کنیم، این سه تا (روح، ذهن و عین) را دنبال کنیم و پس از آن در تحلیل و آزمایش نیز باید این سه تا را پیگیری کنیم؛ یعنی در بارهٔ موجود متغیر (بدن) باید قایل به «روح، ذهن و عین» باشیم و بگوئیم آثاری که از روح، ذهن وعین ناشی می‌شود و باید سلامت را نیز منتجهٔ این سه تا با هم بدانیم.

۱/۲ ـ حفظ موضوع واحد، علت وجود سرفصلهای مشترک در مدل تحقیق و برنامه

حال اگر اتحاد موضوعات را بهم بزنیم و بگوئیم هیچ اشکالی ندارد که موضوعاً، مختلف باشند و وحدت مواد نباشد، آیا می‌توان موضوعات را در کتابخانه عوض کرد؟ یعنی وقتی میخواهیم بگوئیم این مقدمات تناسب به زمان دوم دارد؛ در اینجا آیا تناسب با حفظ موضوع مورد نظر است یا بدون حفظ موضوع؟ اگر بدون حفظ موضوع باشد کاملاً بی معنا می‌شود.

۲ ـ تقسیم برنامه (بعنوان بُعد سازمان) به خرد، کلان، توسعه به تبع اوصاف خرد، کلان، توسعه در جدول تعریف

حالا اوصاف غیر خرد را بررسی کنیم. اوصاف همیشه خرد، کلان و یاتوسعه هستند. آیا در توسعهٔ موضوع می‌تواند وحدت موضوع بین جدول تعریف به عنوان بُعد کلیهٔ مراحل نباشد در عین حال بتواند «خوبی» را بسنجد؟ جدول تعریفِ - بنا بر بحث جلسهٔ قبل - می‌تواند نظر بدهد که این کار، خوب و یا بد است؛ مثلاً بخش درست کردن نظام سئوالات برای مطالعه کردن وقتی خوب است که مورد استفادهٔ کار بعدی قرارگیرد و به اندازهٔ لازم و کافی به آن بهاء داده باشد؛ افراط و تفریط در آن صورت نگرفته باشد و مورد استفادهٔ کار بعدی هم قرارگیرد. مثلاً اگر گفته شود که کار بعدی تجزیهٔ موارد است، آنرا نیز آغاز می‌کنیم ولی دیگر دنبال منابع نمی‌رویم بلکه تنها با آنچه بدست

آورده‌ایم به کار ادامه می‌دهیم و اینها را جزء فیش اطلاعاتی قرار می‌دهیم. وقتی که برای هر مورد به طور جداگانه فیش درست کردیم و بر اساس مثلاً حروف الفبا تنظیم کردیم سپس طبقه بندی آنها را نیز هم انجام می‌دهیم. وقتی هر یک از این کارها را انجام دادید، سئوال می‌کنیم که آیا درباره آن گمانه‌زنی کرده‌اید ؟ آیا گمانه ها کافی و لازم بوده است ؟ شما نیز جواب مثبت می‌دهید. این کار مانند کاری است که در حد و رسم مفاهیم تجریدی انجام می‌دهند. این کار بر اساس عملیات انجام می‌گیرد، تا اینکه به مرحله سوم می‌رسد. در این مرحله نیز می‌گوئیم: حالا که اطلاعات ما نسبت به مطالعه گذشته تمام شد الان در ابتدای کار تحلیل نظری هستیم. حال تناسب کل آن کار با کار مرحله دوم وسوم چیست؟ حال در اینجا به ادراک خودتان توجه کنید. شما می‌توانید برای ادراک خودتان در زمان، یک جدول تعریف نسبت به موضوع پزشکی رسم کنید، آنهم در سه زمان که اطلاعات توسعه پیدا کرده است، یعنی فهم عوض شده است بگونه‌ای که اگر اجمال بوده حالا تبیین شده و یک فهم جدید تولید شده است. به عبارت دیگر اگر بگوییم برای سازمان نیز «تکیّف، تبدّل و تمثّل» وجود دارد، می‌گوییم در مرتبه اول آن، تکیف سازمانی ودر مرتبه دوم آن هم تبدل سازمانی انجام شد ودر مرحله سوم هم تمثل یعنی مثال عینی برای بیرون بگونه‌ای درست شده که حال می‌توان دقیقاً مشاهده کرد که چگونه تغییرات بدن بوسیله آن قابل کنترل است. حال این سطحی که متوالی وتدریجی است وزمانش با زمان جدول تعریف فرق دارد، اگر بخواهیم تعریف کل روند را ارائه کنیم چگونه باید نظر بدهیم؟ می‌توانیم تدریج را با هم ببینیم وبگوییم که تناسباتش درست ویا احیاناً نادرست انجام شده است.

حالا آیا همانگونه که می‌توان در همه جا جدول تعریف را از خردترین چیز (مثل گمانه زنی برای سؤالات اولیه) تا بزرگترین چیز (مثل ملاحظه کل روند ومحصول) بکار برد، می‌توان همه جا لقب برنامه را نیز به عنوان بعد سازمان بکار گرفت؟ برنامه همواره به صورت خرد یا کلان ویا توسعه است. هم‌چنین کلیه سطوحی که درباره تعریف به کار گرفته شد، از این سه سطح خارج نیست؛ یعنی تعریف کردن به صورت خرد، تعریف کردن نسبتها ولقب خوبی دادن (در سطح کلان) وتعریف کردن توسعه یک موضوع (مانند توسعه فهم نسبت به پزشکی) انجام می‌گیرد.

۲/۱ ـ شاخصهٔ حفظ موضوع مربوط به تعریف و برنامهٔ خرد (برنامهٔ تألیفی)

برنامه خرد مانند تعریف خرد است ودر گردش عملیات سازمان حضور دارد وشما باید بتوانید آنرا در هر کاری که در یک روز وحتی در یک ساعت انجام می‌شود، ببینید. مثلا نحوه تنظیم فعالیتهای امروز (نفر به ساعت) در مقطع ساعت ۵ تا ۶ در جدولی ثبت می‌شود واصلاً کارها عوض نشده‌اند. معلوم است که چه کسانی چه کارهایی را انجام می‌دهند. در اینجا می‌گویید توزیع موضوعات کار در سطوح مختلف انجام گرفته است وهر کسی یک کاری انجام می‌دهد. شما نیز این کارها را در جدول تعریف نشان می‌دهید وبه عنوان جزء برنامه می‌توانید در برنامه نیز مشاهده کنید. شرط در کار خرد این است که موضوع حفظ شود. یک کار وقتی خرد است که مثلا می‌گویید: چوب را می‌تراشند تا مداد درست کنند. در سطح خرد، برنامه‌هایی

که در امر پژوهش وجود دارند «برنامه‌های تألیفی» نامیده می‌شود؛ یعنی چیز جدیدی لازم نیست. چوب، زغال گرافیت، رنگ وحتی وسایل وماشین مورد نیاز وجود دارند؛ اصلا تأسیسی وجود ندارد، فقط از این مواد اولیه مداد درست می‌کنند. اگر بگوییم: ممکن است در این کار ضرر کنند؛ می‌گویند : ما فقط مداد را درست می‌کنیم، چه ضرر کنند و چه ضرر نکنند.

۲/۲ ـ بیان مصحلت و مفسده (ضرر و نفع) و تغییر در موضوع، شاخصهٔ تعریف و برنامه کلان (برنامه تصنیفی)

امّا آنجایی که می‌گویید: چرا ضرر کردند ویا چرا ضرر نکردند ویا بازار چگونه بود، در واقع در حال «تصنیف» هستید؛ یعنی یک نسبتی بین این شیء وبیرونش ملاحظه می‌کنید که در آن صورت این مداد در جامعه یک وزنی پیدا می‌کند. کاری به این ندارید که این چوب ومغزی مداد تراشیده شود ویا یکدیگر متناسب شود وبعد رنگ شود تا مداد درست شود. می‌گوییم : حالا چرا فقط نفع وضرر منظور نظر شما است؟ می‌گویید: اگر بنا باشد با ساختن مداد ضرر بکنیم، پس برای چه مداد درست کنیم؟! سطح «توسعه» نیز آن است که بگویید: مسئله نوشتن چگونه تغییر می‌کند ودر آینده چه نیازی به آن است. تا وقتی آنرا بهینه می‌کنید؛ یعنی مدادی درست می‌کنید که مثلا فشاری باشد ونوک آن عوض شود در واقع هنوز موضوع مداد تغییر نکرده است.

۲/۳ ـ حادثه‌سازی و ایجاد موضوعات جدید، شاخصهٔ تعریف و برنامه توسعه (برنامه تأسیسی)

امّا یک وقتی ارزیابی می‌کنید ومی‌گویید: اصولا مسئله نوشتن تغییر می‌کند. مثلا صد سال قبل چاپ سنگی وجود داشت وهمزمان با چاپ، نوشتن هم وجود داشته؛ ولی الان ماشینهای تایپ، ماشینهای لیزری ودیگر ماشینهای موجود برای نوشتن، جای بسیاری از نوشته‌ها را گرفته است. مثلا ممکن است، علائم کامپیوتری را مانند حروف الفبا از کودکی آموزش بدهند که برای نوشتن، این دکمه‌ها را فشار بدهند وضرورتاً هم لازم نیست برای همیشه روی دکمه‌ها حروف نوشته شده باشد، بلکه امکان دارد با رنگها نیز نوشته شود. علائمی در کامپیوتر ثبت می‌شود وهرگاه بخواهید خود علایم ظاهر می‌شوند. یک کودک به نظرش می‌رسد هر وقت دکمه آبی را فشار دهد مثلا «الف» ظاهر می‌شود؛ هرچند تا بحال هرگز قلم بدست نگرفته وعلائم ترسیمی را آموزش ندیده است وفقط برای خواندن، علایم ترسیمی را می‌بیند. البته در موقع خواندن نیز نوع ترسیم می‌تواند مختلف باشد ونتیجه‌ها را بیان کند.

هرگاه برنامه، برنامه توسعه باشد، باید «برنامه تأسیس» باشد اعم از اینکه تأسیس یک شیء خارجی ویا تأسیس یک ادراک باشد. مسلماً کارهایی که در برنامه تأسیس برای مقدمات آن انجام می‌شود، به ملاحظه تناسب با آخر حساب می‌شود واین اصلا خود آن کار نیست. مثلا مطالعه کتابخانه‌ای ویا تحلیل نظری، طبابت نیست. باید تناسب برنامه با کار ملاحظه شود که البته باید ضرورتش در جای دیگر تمام شده باشد وشما باید گذشته، حال وآینده‌اش را کنترل کنید. جدول برنامه وتعریف نیز همین کار را انجام می‌دهند.

۲/۴ ـ جدول کاربرگ، مبین مدل تحقیق و مدل برنامه تأسیسی و اجتماعی

شما وقتی که یک تحقیق ویک مطلب را در یک جدولی «تأسیس» می‌کنید وبوجود می‌آورید، برنامهٔ ایجاد وتعریف ایجاد آن غیر از تعریف شیء متغیر است؛ هر چند سرفصلهایش باید بوسیله شیء متغیر معین شود؛ یعنی نظر فلسفی نسبت به شیء متغیر به شما امکان می‌دهد تا برای گمانه‌های تأمینی (برای تأمین کتاب وطبقه‌بندی کارهایی که انجام شده است)، نظام سؤالات درست کنید. موضوع تحقیق درباره فعلی است که در حال «شدن» (مانند بدن انسان) است. برنامه تحقیق وروش تحقیق برای ایجاد یک اطلاع نسبت به «شدن» است. بعد از اینکه آن اطلاع را بدست آوردیم باید مرتباً با عینیت، کنترل وبهینه شود که در این صورت دیگر تأسیس وجود ندارد، مخصوصاً وقتی بخواهید از آن بهره‌وری کنید وبرای بهبودی بیمار بکار بگیرید. حالا دیگر مثلاً صد تا معادله برای درمان بیماران به دست آمده است. برنامه ریزی برای تحقیق و شناختن با برنامه‌ای که اکنون برای معالجات دارید تفاوت دارد. اینکه بیمارستان چگونهٔ اداره شود و بیماران را چگونه معالجه کند، اصلاً دیگر نیاز به کار کتابخانه‌ای ندارد.

حال اگر بخواهید برای توسعه اجتماعی، برنامه‌ریزی کنید یعنی تحقق وضعیتی را بخواهید که الان آن وضعیت محقق نیست چگونه عمل می‌کنید؟ در این سطح از برنامه ریزی نیز روش شناسایی وضعیت موجود، وضعیت مطلوب و برنامهٔ انتقال وجود دارد وهمهٔ اینها قابل تعریف است ولی حتماً یک برنامهٔ تأسیس است؛ چون برنامهٔ توسعه است؛ یعنی تأسیس یک جامعه دیگری که الان وجود ندارد.

بنابراین ما می‌توانیم برنامه و سازماندهی را در سطوح مختلف خرد کنیم. البته فعلاً وارد بحث سازماندهی نمی‌شویم. پس برنامه تحقیق هرچند باید تدریجی باشد ولی کل برنامه در جدول تعریف آورده می‌شود؛ یعنی کل برنامه در جدول تعریف هم در اول کار آورده می‌شود تا ببینیم که آیا از مراحل، تعریف خوبی داریم یا خیر، وهم در آخر کار آورده می‌شود تا ببینیم آیا کار درست انجام شده است یا خیر. و هم در هنگام عمل به صورت بخشی آورده می‌شود یعنی کنترل می‌کند که آیا کار درست انجام می‌شود یا خیر.

۳ ـ اختلاف مواد در مدل برنامه و مدل تحقیق در مقام تحقق با حفظ خصوصیت موضوعاتش

بنابراین اگر یک مطلب از هم تفکیک شود می‌تواند به این سؤالات، پاسخ مناسبی بدهد و آن مطلب عبارت از این است که تناسبی که بین موضوعات برنامه و روش وجود دارد و می‌گوئیم باید «وحدت مواد» داشته باشد وحدتی است که به وحدت مفهومی منتهی شود ولی مواد در مقام تحقق با حفظ خصوصیت موضوعاتش اختلاف پیدا کند نه اینکه اختلاف نداشته باشند.

۳/۱ ـ اختلاف تعریف زمان در مدل برنامه و مدل تحقیق

تعریف زمان در برنامه و تعریف توسعه در برنامه چیست؟ تعریف زمان و توسعه در جدول برنامه باید با تعریف زمان و توسعه در جدول تعریف تفاوت داشته باشد.

حجةالاسلام پیروزمند: اگر این گونه شد ممکن است که بحث هرگز جذب نشود.

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: بله، ممکن است پنج جلسه را دوستان با فشار و حدّت روحی به مباحث گوش بدهند؛ اما به تدریج حتی زمان گوش دادن بحث نیز به مشکلات فردی و اجتماعی می‌اندیشند.

۴ ـ بررسی سه سطح از وحدت مواد در پژوهش یا مدل برنامه تحقیق

۴/۱ ـ وحدت «مدل برنامه، مدل تحقیق و مدل سازمان» در طبقهٔ شاملتر

(س): تعریف خود زمان را تغییر دادید اما آیا تغییر در مواد زمان را هم می‌پذیرید یا خیر؟

(ج): باید اختلاف و تناسب را بپذیریم نه تغییر را. تناسبش باید به وحدت مواد برساند.

(س): چه اختلافی را می‌پذیرید؟

(ج): مثلاً اگر گفتیم در اینجا تدریج است ولی تدریج توسعه‌ای؛ حتماً لازم است تناسبش (یعنی وحدتش) حفظ شود. حفظ تناسب بدون وحدت محال است.

(س): بنابراین وحدتش در یک سطح شامل‌تری از مواد اتفاق می‌افتد.

(ج): وقتی وحدتش در یک سطح بالاتری قرار گرفت، طبقه‌بندی «موضوع» را می‌گویید و بعد طبقه‌بندی «فعل» را می‌گویید و در نهایت طبقه‌بندی «موضوع، فعل و اثر» را می‌گویید. کل آن باید یک وحدتی داشته باشد تا بتواند تمام کارها را با همدیگر ببیند. ممکن است در جدول تعریف، کلمهٔ «تجزیه موارد»، «تأمین مواد» و «ترکیب موضوعات» نباشد و به یک اسم دیگری ذکر شده باشد ولی حتماً این اختلاف نباید به آن معنا باشد که وحدت موضوع و تقسیماتش را از بین ببرد.

۴/۲ ـ وحدت «مدل برنامه، سازمان، تحقیق» در نظام اصطلاحات

موضوعاتی مانند مکانی، زمانی و کارآیی را در جدول لازم داریم. در جریان تکامل حتماً به «ظرفیت، جهت و عاملیت»، «محوری، تصرفی و تبعی» و «هماهنگی، وسیله و زمینه» نیاز داریم. کارآئی اینها در جریان تکامل فراوان است. اینها به شما «توزین» را تحویل می‌دهد. اگر اینها را نداشته باشید نمی‌دانید چقدر وزن به اشیاء بدهید و در آن صورت نمی‌توانید برنامه‌ریزی کنید. لازمه هر برنامه ریزی این است که ما بدانیم به یک چیز چه مقدار ارزش بدهیم. مثلاً اگر تمام پولی را که یک دولت به یک گروه پژوهشی می‌دهد، فقط آن را برای تأمین منابع خرج کنند و عمرشان را نیز برابر با عمر یک نظام سیاسی قرار دهند، اینها هیچ وقت نمی‌توانند پایان تحقیق خود را اعلام کنند؛ زیرا هر روز می‌توانند یک نسل را بررسی کنند، مثلاً بگویند که نسل پنجم در یک جای دنیا در مورد داروی یک بیماری چکار می‌کردند. هر روز نیز می‌توانند یک مطلبی را پیدا کنند تا دقیقتر بتوان با آن در تمدنها جستجو کرد و مطالب جدیدتری پیدا کرد؛ ولی قطعاً برای برنامهٔ پنج سالهٔ مورد نظر شما، این مطلب مضحک است. عین همین مطلب خود گمانه زنی در تحلیل است، یعنی بگوئیم ما می‌خواهیم تا آنجا که بتوانیم ضرب کنیم، پیش برویم و گمانه‌های تحلیلی ارائه نماییم.

۴/۳ ـ وحدت «مدل برنامه. تحقیق و سازمان» در وحدت زیرساخت موضوعی

(س): پس در خود روش تحقیق و روش برنامه لازم نیست مواد یکسان باشد بلکه لازم است موادی شامل بر مواد این دو وجود داشته باشد که در دو جا دو معنا بدهد.

(ج): باید از یک زیر ساخت واحدی تبعیت کنند. حال آیا این زیر ساخت واحد، موضوعاتی دارد یا خیر؟

(س): معنی اینکه زیر ساخت واحد، موضوع داشته باشد چیست؟

(ج): یعنی اینکه ما درباره جامعه ویا بدن یک زیرساختی درست می‌کنیم که در آن یک موضوعاتی وجود دارد. مثلا درباره بدن، موضوعات «روح، ذهن وعین» وجود دارد ودرباره جامعه، موضوعات «فرهنگ، سیاست واقتصاد» وجود دارد. حال آیا نیاز است تا یک موضوعاتی در جدول زیر ساخت طبقه بندی شود یا خیر؟

۴/۴ ـ تقسیمات اصطلاحات «توسعه، ساختار، کارائی»، همچون جریان جاذبه عمومی در تمامی تقسیمات

(س): به تبعیت از عمومیت روش، مواد نیز باید عمومیت داشته باشد؛ چون روش ما فقط اختصاص به بدن ویا غیره ندارد بلکه یک روش عام است.

(ج): خیر، یک نسبیت عام به نام «ظرفیت، جهت، عاملیت» وجود دارد که باید در جدول تعریف وبرنامه نیز بیاید. این نسبیت عام، مثل جاذبه عمومی همه جا حضور دارد.

(س): من فکر می‌کنم آن زیر ساخت مشترک، جز این نمیتواند باشد.

۴/۵ ـ نسبیت خاص، به معنای حاکم شدن مواد و تقسیمات موضوع بر مدل برنامه، تحقیق و سازمان

(ج): یکی از گمانه‌ها این است که نسبیت خاص چیست؟

(س): یعنی وقتی از آن نسبیت عام پایین‌تر بیاییم دیگر نسبیت خاص است ومتفاوت خواهد بود.

(ج): حال نسبیت خاص نسبت به موضوعات متعدد متفاوت است نه نسبت به برنامه وسازمان وشناسایی. این مسئله بسیار مهمی است. ابتدا باید این سه موضوع (یعنی یک مجموعه انسانی که دارای یک مجموعه افعال هستند ویک جدول شناسایی هم دارند) با هم تعریف شوند.

(س): این را تعریف کردیم.

(ج): در تعریفی که از «سازمان، برنامه وروش شناسایی» ارائه دادید اگر این سازمان، سازمان شناسایی باشد، مثلا میخواهید بگویید سازمانش جای سیاست یا جای روح می‌نشیند وروش مدل شناسایی آن جای ذهن می‌نشیند که در همه جا کار ذهن را می‌سنجد وبصورت سازمانی تحویل می‌دهد وبرنامه عملیات هم به جای اقتصاد می‌نشیند که در هر مرحله‌ای کار آمدی وتأثیر عینی را محقق می‌کند. پس اینها در اینجا یک تناسباتی دارند. شما یک تناسبات عمومی برای سازمانتان می‌نویسید بگونه‌ای که برای آن سدّ یا برنامه توسعه جامعه ویا توسعه تحقیق هیچ تفاوتی ندارد. ...

ما می‌گوییم : موضوعی به نام انسان، موضوع بحثِ این «سازمان، برنامه وروش شناسایی» قرار گرفته است. «سازمان، برنامه وروش تحقیق» یک وحدت موادی لازم دارند؛ یعنی باید در تقسیمات منطقی خودشان وحدت

داشته باشند. البته موضوع آنها نیز یک وحدتی دارد.

(س): وحدتِ موضوع نیز دارد. ولی آیا شما می‌خواهید بفرمایید که وحدتِ موضوع، مبدأ یک وحدت «مواد جدیدی» می‌شود یا خیر؟ یعنی خود این «برنامه‌ی خاص، سازمان خاص وتحقیق خاص» به مقتضای موضوعی که پیدا کرده‌اند یا می‌خواهند سد درست کنند ویا می‌خواهند انسان تربیت کنند؛ یعنی علاوه بر آن نسبیت عمومی که بین آنها مشترک بود در اینجا نیز مواد این سه باید یکی باشد. آیا منظور شما این است یا خیر؟

۴/۶ ـ ضرورت نسبیت عام (توسعه، ساختار ، کارائی)، برای عمل توزین بعنوان مرحلهٔ اول جریان وحدت مواد

(ج): سه مرحله می‌باشد. شما این سه مرحله را از یکدیگر جدا کنید وسپس دقیقاً روی همین سه مرحله صحبت کنید.

۱ـ یک مرحله، اصطلاحات عمومی «توسعه، ساختار وکارآیی» است که لازم است ودیگر به آن کاری نداریم؛ یعنی فقط یکبار می‌گوییم که برای توزین لازم است.

۴/۷ ـ ضرورت نسبیت خاص (مدل برنامه، تحقیق، سازمان)، برای فعالیتهای اجتماعی بعنوان مرحلهٔ دوّم جریان وحدت مواد

۲ـ مرحله دوم «سازمان، برنامه و نظام تشخیص» است که خود دارای تقسیماتی می‌باشد که باید خودشان با یکدیگر تطابق داشته باشند، جدای از اینکه برای توسعه‌ی جامعه باشد یا برای مسئله‌ی بیماری وبهبود بدن باشد. این عمومی می‌باشد اما نه به آن معنای عمومی بودنی که برای نظام اصطلاحات گفته شده بود.

(س): اکنون باید سعی کنیم، همین را پیدا کنیم. دقیقاً صحبت همین است.

(ج): خیر. این تقسیم دوم، خاص‌تر از آن نظام عام است؛ یعنی می‌توان گفت: «نسبیّت خاص» است؛ یعنی موضوع شناسایی ما «سازمان، برنامه ونظام تشخیص» است. مثلا ممکن است درباره کاری که داریم این سه، موضوع ما قرار گیرد.

(س): در مرحله سوم خود این نیز باید موضوع پیدا کند.

۴/۸ ـ رعایت تناسبات موضوع مورد تصرف در مدل برنامه، تحقیق، سازمان، بعنوان مرحلهٔ سوم جریان وحدت مواد

(ج): مرحله سوم، خود موضوعی است که باید تحت تأثیر این «سازمان، برنامه وروش تحقیق یا روش شناسایی» قرار بگیرد. حتماً لازم است تناسبات موضوعِ موردِ تصرف، در تقسیمات کارِ «سازمان، برنامه وروش شناسایی» رعایت گردد. همچنین باید تقسیمات موضوعی به نام فعالیت جمعی که «سازمان، برنامه وتشخیص» بود نیز رعایت شود. نمی‌تواند موضوعاً وحدت مواد نداشته باشد. نمی‌تواند خود آن چیزی راکه برای انجام این فعل درست کرده بودیم، نداشته باشد.

بنابراین شما سه سطر دارید. مثلا وحدت مواد نسبت به موضوع در علم پزشکی، مسئله صحت بدن است که در هر سه پژوهش کتابخانه‌ای، پژوهش نظری یا دوره تحلیل و پژوهش کاربردی یا دوره دستیابی به معادله مورد توجه قرار دارد.

(س): چنانچه منظورتان از وحدت مواد، وحدت

موضوع آنهم به این معنا باشد هیچ بحثی بر روی آن نیست.

(ج): در وحدت موضوع می‌گویید که موضوع بدون تقسیم نمی‌باشد.

(س): تقسیمات موضوع را در مرحله‌ی دوم می‌گوییم، نه زمانی که «سازمان وبرنامه» قید موضوع خاصی مانند پزشکی ویا غیر پزشکی را پیدا کند. الان ما می‌خواهیم سازمان وروش تحقیق بصورت عام ارایه دهیم.

(ج): این مراحل سه گانه را «الف»، «ب»، «ج» نام‌گذاری کنید تا زودتر منتقل شود. در مرحله «الف» ما یک وحدت موضوع مانند جاذبه‌ی عمومی داریم که در همه چیز موجود می‌باشد که فعلا موضوع بحث ما نیست. در مرحله «ب» موضوع خاصی به نام «سازمان، برنامه وروش شناسایی یا تحقیق» داریم. در مرحله «ج» نیز چیزی (مثلا به نام بدن انسان) داریم که می‌خواهیم آنرا شناسایی کنیم.

(س): اکنون مرحله «ب» موضوع بحث ما می‌باشد.

(ج): آیا مرحله «ب» از تقسیمات مرحله «ج» جدا میباشد؟

(س): ظاهراً این چنین می‌باشد. در اینجا شما می‌خواهید روش تعریف ارایه بدهید قبل از اینکه معین کنید که روش تعریف درباره چه چیزی است. این به معنای جدایی این دو از یکدیگر است.

۴/۹ ـ ملاحظه مشترکات «مدل برنامه، سازمان، تحقیق» در نسبیت عام و ملاحظه اختلافات آنها در تناسبات موضوع متصرفٌ‌فیه

(ج): نسبیت خاص، خاصتر از نسبیت عام است. ولی بعداً باید دهها سازمان درست کنیم که مشترکات آن را در اینجا توضیح داده‌ایم. اختلافات آن را نیز باید برحسب موضوع بپذیریم.

(س): بعداً می‌گوییم.

(ج): وقتی اختلافات آن را پذیرفتید و دیگر می‌خواهید فقط در موضوع پزشکی کارکنید مرحله «ج» خواهد بود که سرفصلهای آن ریزتر ومنطبقتر شده‌اند. ولی اختلاف موضوع، حتما اختلاف روش را بدنبال دارد؛ مانند اینکه موضوع شما سد سازی نباشد وصنایع فیزیک باشد.

۴/۱۰ ـ نفی انحصار وحدت مواد از منزلت روش

(س): مشکل ما اکنون این نمی‌باشد. مشکل ما تفاوت بین مرحله «ب» و«ج» نمی‌باشد.

(ج): ما باید وحدت مواد را تمام کنیم. آیا وحدت مواد تنها وحدت «مواد روشی» است یا وحدت موادِ آن روشی است که در موضوعی مورد استفاده قرار می‌گیرد؟ بصورت ساده میتوان تفاوت این دو را اینگونه بیان کرد که مثلا می‌گویید: کلی بودن کبری وموجبه بودن صغری ضروری است تا نتیجه این چنین ضروری شود. بعد براساس همین قاعده می‌گویید: «العالم متغیر وکل متغیر حادث فالعالم حادث». در اینجا وحدت مواد در حد وسط رعایت شده است. نمی‌توانید بگویید :« العالم متغیر والسماء رفیع فالعالم حادث». پس باید حد وسط اخذ شده ووحدت آن حفظ گردد. به عبارت دیگر وحدت مواد، در هنگام بکارگیری روش حضور دارد وتأثیر نیز دارد. مثلا سرفصلهایی که برای بدن انسان می‌گویید باید اینجا نیز باشد واگر چنانچه سرفصلهای بدن وجود نداشت وخواستیم پیرامون فیزیک کارکنیم دیگر موضوعیت ندارد که «روح، ذهن وعین» را مطرح کنیم؛ زیرا سرفصلهای فیزیک با سرفصلهای بدن انسان تفاوت دارد. پس هم

موضوع وهم روش آن (یعنی هم «ب» وهم «ج») هر دو وحدت لازم دارند.

(س): هر دو وحدت می‌خواهند ولی اکنون موضوع بحث ما «ب» می‌باشد؛ یعنی می‌خواهیم بدانیم وحدت موادی که حضرتعالی در «ب» می‌فرمایید چیست.

۴/۱۱ ـ ضرورت ملاحظهٔ سه سطح از وحدت مواد در پژوهش تکاملی

(ج): اوصاف زمانی در سطح «خرد، کلان وتوسعه» باید هم مشترکات وهم مختلفات داشته باشد.

(س): اکنون من فکر می‌کنم که حتی به «خرد، کلان وتوسعه» نیز کاری نداشته باشیم؛ زیرا اکنون نمی‌خواهیم سه روش تحقیق در سطح «خرد، کلان وتوسعه» ارائه دهیم بلکه می‌خواهیم تنها یک روش تحقیق ویک روش برنامه ارائه دهیم. آیا غیر از این است؟

(ج): آیا تحقیق، توسعهٔ در اطلاع نمی‌آورد؟

(س): تحقیق ماهیتاً این چنین می‌باشد.

(ج): البته ممکن است تحقیقهایی باشد که توسعهٔ در اطلاع به دنبال نداشته باشد.

(س): در این صورت تحقیق نخواهد بود. تحقیق یعنی چیزی که اضافه شود. حال ممکن است آن چیزی که اضافه می‌شود کم باشد ویا زیاد باشد و سطحی باشد و یا اینکه عمقی باشد.

(ج): بنا به تعریف می‌توان تحقیق کتابخانه‌ای را تحقیق به شما نیاورد. میتوانیم تحقیقات کتابخانه‌ای را از بین ببریم ویا جایگاه خاصی به آن بدهیم وهمین گونه به تحقیقهای نظری نیز می‌توانیم جای خاصی بدهیم. به عبارت دیگر روش تحقیق کاربردی جمع بین سه چیز می‌باشد وسه چیز را به بصورت واحد نگاه می‌کند. شاید برای تحقیق کاربردی، به تئوری وکارهای نظری وکتابخانه‌ای نیاز باشد. با قید توسعه‌ی در ادراک، می‌توانید «تحقیق» را تعریف کنید. پس بدون توسعه‌ی در ادراک اصطلاحاً نمی‌توانیم کاری را «تحقیق» بنامیم.

حجةالاسلام صدوق: که الان موضوع بحث ما نیست؛ زیرا در جدول، بحث تصنیف وتألیف می‌آید ولی اکنون موضوع بحث ما پژوهش تأسیسی است.

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: صحیح است. اکنون ما در اینجا «برنامه»، «سازمان» و«روش شناسایی» به عنوان جدول تعبریف داریم. «روش تحقیق»، «برنامه تحقیق» و «سازمان تحقیقاتی» داریم.

حجةالاسلام پیروزمند: آیا «روش برنامه» است یا خود«برنامه»؟

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: برنامه‌ای راکه در اینجا می‌خواهیم باید با روش آن تطابقت داشته باشد. روش برنامه که زیرساخت برنامه می‌باشد، مثل خود برنامه باید جدول توالی داشته باشد. نمی‌توان به زیر ساختهایِ تعریفیِ تنها اکتفا کرد وخصوصیت برنامه‌ای را از آن حذف کرد.

۵ ـ پرسش و پاسخ

منظورم این است که اکنون موضوعِ بررسی ما دستیابی به روش برنامه در کنار روش تحقیق می‌باشد.

۵/۱ ـ اتحاد روشی در سطح مدل «برنامه، سازمان، تحقیق»

(ج): مثل روش سازماندهی که باید بعداً بررسی شود. این سه روش هم باید مختلفات داشته باشند وهم موضوعاً

متحد باشند. اتحادی را که در اینجا می‌خواهیم اتحاد روشی است نه اتحاد فلسفی.

(س): اتحاد روشی چیست؟

۵/۲ ـ اتحاد فلسفی در سطح «نسبیت عام»

(ج): اتحاد فلسفی این است که اوصاف «توسعه، ساختار وکارآیی» داشته باشند. از این سطح پایین‌تر می‌گوییم باید در تقسیمات، هر تقسیمی را که در جدول شناسایی مشخص می‌کنیم بتوانیم متناظر آنرا نیز با حفظ اختلاف ـ متناظر با آن نه مطابق با آن ـ در برنامه مشخص کنیم. همچنین متناظر آن را با حفظ اختلاف در سازمان معرفی کنیم.

۵/۳ ـ تطبیق بحث جریان وحدت مواد در عناوین جدول کاربرگ تحقیقات

(س): اکنون من زود نتیجه می‌گیریم که بنابراین اصطلاحاتی که در درون جدول کاربرگ می‌باشد اگر می‌خواهد در روش تحقیق بیاید به همین شکل دیگر نمی‌تواند در روش برنامه بیاید.

(ج): مسلماً این چنین است. برای همین بود که مامی‌گفتیم مثلاً باید ساختار را یکجا به عنوان مراحل قرار بدهید و اصلاً جزء تقسیمات آخرین تقسیم قرار ندهید؛ یعنی می‌گفتیم جای این جدول کاربرگ، باید تغییر کند.

(س): دیگر در این حد نمی‌توان تغییر داد که مراحل و یا سطوح را تغییر دهیم.

(ج): حال باید دید در این حد چه تغییری ایجاد می‌شود و حفظ آن چگونه می‌شود. قبلاً گفته‌ایم که آخرین ستونهای «خاستگاه، جایگاه و پایگاه»؛ یعنی مجموعهٔ سطوح، باید جای ساختار قرار گیرد. در حالیکه اگر خواستید تعریف کنید باید ساختار بعد از «مقاطع» و به جای «مراحل» قرار بگیرد. حال اینکه در سازمان چگونه باید انجام بگیرد، فعلاً به آن نمی‌پردازیم. فعلاً بحث ما این است که وحدت عناوین سرفصلها حتماً ضروری است.

(س): نتیجه بحث فعلی با نتیجه بحث قبلی این تفاوت راکرد که قبلاً می‌فرمودید مواد یکی است (واشارهٔ شما نیز به همین کاربرگ بود) و فقط آرایش آن فرق می‌کند که از جمله نمونه‌های تغییر آرایش همین چیزی است که اکنون می‌فرمائید: منتهی فکر می‌کنم در این دور از گفتگو مشخص شد که مسئله فقط در تغییر آرایش خلاصه نمی‌شود بلکه ما آن چیزی راکه به عنوان وصف ساختاری در روش تعریف قرار می‌دهیم؛ وقتی که می‌خواهیم متناظر این وصف را در درون برنامه معین کنیم، دیگر همین وصف نیست بلکه متناظر آن است؛ زیرا موضوعاً می‌خواهد یک وصفی باشد که زوال پذیر باشد؛ لذا ماباید متناظر بیان کنیم. اکنون بحث ما در آینده دو حالت دارد. یک حالت این است که برای موادی که در روش تعریف و روش برنامه می‌آید یک جامع معرفی کنیم.

(ج): که مربوط به الگوی برنامه‌ریزی می‌شود. در الگوی برنامه‌ریزی یک جامع بین «الگوی سازمان، برنامه و شناسایی» همراه با حفظ اختلاف منزلت معرفی می‌شود.

(س): یعنی وقتی که در موادِ جامع اختلاف منزلت لحاظ می‌شود.

(ج): اختلاف فهم و تعریف نسبت به جایگاه خودش پیداکند. مثلاً کلمهٔ «پیدایش» و یاکلمهٔ «تغییرات» بر حسب خود تعمیم، تخصیص و متقوم نمودن باید بتواند معنای

مختلفی داشته باشد و کل این عناوین در صورت صحت، در درون زیرساخت (یعنی الگوی روش شناسائی و الگوی روش برنامه‌ریزی و الگوی روش سازمان) بیاید.

(س): به سه مفهوم و سه آرایش بیاید.

(ج): این صحبت شما وقتی است که می‌خواهیم آنرا خاص نماییم. ولی ابتدائاً باید انتخاب مفاهیم صورت گیرد. مثلاً اگر گفتیم که ۲۷مفهوم اینجا آمده است، شما نیز باید ۲۷تا مفهوم داشته باشید. سپس می‌گوییم که باید این ۲۷تا مفهوم، سه نوع خصوصیت بپذیرد و سه نوع آرایش نیز پیدا کند. بنابراین «وحدت مواد» را در اینجا «وحدت مدلی» می‌نامیم تا مدلِ زیرساختِ آن وحدت مواد داشته باشد و بتوان تناظر منزلتهای سه زیر ساخت خاص را نسبت به هم مشاهده کرد.

حجةالاسلام صدوق: یک نوع وحدت منزلت لازم است. باید در «مقاطع» ثابت باشد و جابجا نشود.

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: یعنی می‌خواهید بگوئید که جهت کلی آنها باید یک جهت باشد.

(س): منزلت آن نباید تغییر کند؛ یعنی «مقاطع» در «برنامه، سازمان و تعریف» نباید جابجا شود. می‌فرمایید که مفردات اوصاف توسعه به عنوان سرفصلها وحدت دارد؛ این مورد قبول است.

(ج): وقتی که کل این را که بدست بیاورید بند «ب» می‌باشد. که نسبتِ خاص در بارهٔ «سازمان، برنامه و روش تحقیق» است. خصوصیّت موضوع آن بعداً مورد دقت قرار می‌گیرد ولی فعلاً در بند «ب» آیا «پیدایش، تغییرات و تکامل» در هر سه به یک معنا باشد؟

(س): هم وحدت معنا داشته باشد وهم در یک منزلت باشد.

(ج): باید در یک منزلت باشد ولی در سه جدولی که دارید، لازم است سه معنا بدهد.

(س): سه معنا را در کنار می‌دهد؛ یعنی وقتی که اضافه می‌شود معنای آن تغییر می‌یابد.

(ج): یعنی مثلاً پیدایشی را که برای ادراک در مسئلهٔ پزشکی می‌گویید، از نوع پیدایش کتابخانه‌ای می‌باشد. لزوماً عین پیدایشی را که برای جدول «شناسائی» معنا می‌کنید، برای جدول «برنامه» و یا «سازمان» معنا نمی‌کنید بلکه متناسب با منزلت آن معنا می‌کنید.«۱»

«وَالسَّلامُ عَلَیْکُمْ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَ بَرَکاتُهُ»

---

۱ ـ **حجةالاسلام پیروزمند:** *در بارهٔ شیوهٔ ادامه بحث آیا به همین شیوه بحث را ادامه بدهیم و یا اینکه ما تنها گوش نموده و شما بحث را ادامه بدهید.*

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: *بین این دو را باید ملاحظه کنیم، نه روی اشکالهای خرد زیاد بحث شود که وقت گرفته شود و نه بدون تسلط بر بحث عبور کنیم؛ یعنی درس سطح و خارج درست نکنیم که بگوئیم فعلاً در حد سطح بیان می‌شود و در آینده خارج آن نیز بیان خواهد شد.*

مدل برنامهٔ تحقیق

جلسهٔ ۱۶ — ۷۷/۰۹/۰۸

استاد: حجةالاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی — تنظیم از: گروه تحقیقات مبنایی

۱ ـ بررسی عناوین زیرساخت در مدل برنامهٔ تحقیق
۲ ـ بررسی تعریف خاستگاه در سه سطح «فلسفی، روشی، مصداقی» و تعریف جایگاه موضوعی

فهرست

۱ ـ بررسی عناوین زیرساخت در مدل برنامه تحقیق ۱

۱/۱ ـ تعریف وحدت «فلسفی، روشی، مصداقی» در مدل برنامهٔ تحقیق ۱

۱/۲ ـ بررسی مدل برنامه تحقیق (مدل شناسائی، برنامه، سازمان) بعنوان روش تحقیق بمعنای عام ۲

۱/۳ ـ ضرب «فلسفه، روش، مصداق» در «خاستگاه، جایگاه، پایگاه» مواد زیر ساخت مدل برنامه تحقیق ۲

۲ ـ بررسی خاستگاه در سه سطح اجمالی «فلسفی، روشی، مصداقی» ۳

۲/۱ ـ ضرورت بررسی خاستگاه در پژوهش نسبت به هر موضوعی ۳

۲/۲ ـ تناسب خاستگاه به استمرار اختیار بجای واژه «علت فاعلی پژوهش» و شمولیّت آن نسبت به همه دیدگاهها .. ۳

۲/۳ ـ خاستگاه پژوهش بمعنای شرایط پیدایش «تاریخی، اجتماعی، فردی» علوم بشری ۳

۲/۴ ـ اعمال اختیار در بستر تاریخی، اجتماعی، فردی بعنوان خاستگاه مصداقی پژوهش ۴

۲/۵ ـ ضرورت و نیاز اجتماعی بمعنای خاستگاه روشی پژوهش ۵

۲/۶ ـ ربوبیّت الهی (اعطاء حکیمانه) خاستگاه فلسفی پژوهش متناسب با مرحلهٔ تاریخی ۵

۲/۷ ـ تبیین تناظر وصف خاستگاه به اوصاف فلسفی ۶

۳ ـ بررسی عناوین زیرساختی در مدل برنامه تحقیق ۷
۳/۱ ـ حاصلضرب عناوین «خاستگاه، جایگاه، پایگاه» در سه منزلت «فلسفی، روشی، مصداقی» درسه سطح مدل «شناسائی، برنامه، سازمان» بعنوان مواد زیر ساختی پژوهش ۷
۳/۲ ـ عناوین منزلت «فلسفی، روشی، مصداقی» علت وحدت مواد و عناوین سطوح مدل «شناسائی، برنامه، سازمان» علت اختلاف مواد ۸
۳/۳ ـ ضرورت بررسی مقدم داشتن عناوین وحدتی در مواد زیر ساخت ۹
۳/۴ ـ ضرورت ضرب عناوین «فلسفی، روشی، مصداقی» در مواد زیر ساختی روش تحقیق ۹
۲/۸ ـ تبیین خاستگاه منطقی (فلسفی) پژوهش به اعطاء حکیمانه در نظام خلقت ۱۰
۴ ـ تعریف جایگاه موضوعی پژوهش ۱۱
۴/۱ ـ حاکم بودن موضوعی روش در طبقه‌بندی علوم ۱۲
۴/۲ ـ حکومت منطق نظام ولایت بوسیله جریان تعبد در آن بر تمام اطلاعات دیگر ۱۲
۴/۳ ـ ساختاری بودن جایگاه موضوعی پژوهش نسبت به خاستگاه، پایگاه ۱۲
۴/۴ ـ طبقه بندی پژوهشها در سه سطح «روش، فلسفه، مصداق» ۱۳
۴/۵ ـ تعریف جایگاه برای هر پژوهشی بوسیله طبقه‌بندی موضوعی علوم (جایگاه موضوعی نسبت به روش) ۱۳
۴/۶ ـ اختلاف طبقه‌بندی علوم به اختلاف منطقها (انتزاعی ـ مجموعه‌نگر، تکاملی) در قدرت هماهنگ سازی ۱۳

مدل برنامه تحقیق

استاد:	حجة‌الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی	کد بایگانی:	۰۱۰۹۱۰۱۶
عنوان گذار:	حجة‌الاسلام صدوق	تاریخ جلسه:	۷۷/۰۹/۰۸
ویراستار:	حجج اسلام: جبرئیلی، میرزائی و حسینی‌نژاد	تاریخ انتشار:	۷۷/۰۹/۲۲
پیاده کننده:	حجج اسلام: جبرئیلی و میرزائی	حروفچینی و تکثیر:	واحد انتشارات

« ۶۰ دقیقه »

۱ ـ بررسی عناوین زیرساخت در مدل برنامهٔ تحقیق

۲ ـ بررسی تعریف خاستگاه در سه سطح «فلسفی، روشی، مصداقی» و تعریف جایگاه موضوعی

۱ ـ بررسی عناوین زیرساخت در مدل برنامه تحقیق

۱/۱ ـ تعریف وحدت «فلسفی، روشی، مصداقی» در مدل برنامه تحقیق

بحث پیرامون وحدت در سازمان، برنامه و روش تحقیقات است. البته در رابطه با چگونگی وحدت در روش و برنامه تحقیقات (که فعلاً جزو مباحث جاری ما می‌باشد) بیشتر بحث خواهیم کرد. قبلاً موضوع کار را در سه سطح الف ـ وحدت فلسفی، ـ که معادل اصطلاحات حاکم است که همان اوصاف، «توسعه، ساختار، کارایی» می‌باشد ـ روش تحقیق (ج): معادل باموضوع خاصی که در دستور کار قرار دارد می‌باشد.

حالا برای اینکه این تقسیم‌بندی را بصورت منطقی‌تری ارایه کنیم باید سه مرحله بحث را پی‌بگیریم ۱ ـ چرا باید وحدت فلسفی داشته باشیم ۲ ـ به چه دلیل به «وحدت روشی» نیازمندیم ۳ ـ منظور از وحدت مصداقی چیست؟

وحدت فلسفی همان اوصاف توسعه است که قبلاً اشاره شد، وحدت روشی بخش «ب» از سری مباحث ماست که باید پیرامون آن بحث کنیم. وحدت مصداقی آن شیء است که باید متصرفٌ‌فیه قرار گیرد طبیعتاً از هر سه اینها خصوصیاتی منتقل می‌شود که خصوصیات هرسه اینها را باید مورد توجه قرار دهیم، طبیعتاً نحوهٔ حضور هریک از خصوصیات فلسفه و روش و مصداق متفاوت خواهد بود پس حتماً باید سه نوع خصوصیات داشته باشیم.

۱/۲ ـ بررسی مدل برنامه تحقیق (مدل شناسائی، برنامه، سازمان) بعنوان روش تحقیق بمعنای عام

پس از این تقسیم‌بندی مختصر، امّا روشنتر، بیائیم ببینیم که آیا جدول «زیرساخت، برنامه و روش» که باید جامع خصوصیاتی در باب موضوع (مصداق) کار، روش کار و فلسفه روش باشد، چه موادی را لازم دارد؟ در این جلسه دورنمایی از ویژگیهای آنرا بیان می‌کنیم. بعبارت دیگر چگونه باید مواد زیرساخت را بدست بیاوریم و آن مواد، ناظر به چه خصوصیاتی باید باشد؟ بصورت کلی گفته شد.

خصوصیات «روش تحقیق» مصداقاً باید در موضوع آگاهی باشد و موضوع «سازمان، برنامه و روش تحقیق» خود نفس تحقیق است. اگر بخواهیم روش تحقیق را در زمینه پزشکی بکار بگیریم لزوماً باید با قید «انسان» باشد. می‌تواند با همین امور امّا با قید اضافه‌ای باشد مثلاً گفته شود، «تحقیق دربارهٔ انسان» ولی فعلاً خصوصیت آن دارای چنین قید اضافه‌ای نیست و بصورت عام می‌باشد. اگر بخواهیم این جدول را برای تحقیق در «فیزیک» بکار بگیریم عنوان آن را «تحقیق دربارهٔ فیزیک» قرار می‌دهیم و الی آخر.

پس در اینجا خصوصیات روش تحقیق را بصورت عام بیان می‌کنیم هرچند نسبت به روش بنحو خاص و مصداقی است. ولی نسبت به موضوعات تحقیق بنحو عام است.

چرا قید بنحو خاص را برای روش آوردیم؟ مگر می‌شود که نسبت به چیز دیگری بیاوریم امّا بصورت خاص نباشد؟ بله فلسفه و روش را علاوه بر تحقیق، برای انجام کارهای غیرتحقیقاتی مثل کارهای سیاسی و اقتصادی هم می‌توان بکار گرفت. در اینجا موضوع کار اصلاً تحقیق نیست. و همچنین در مورد هر کار دیگری که لزوماً تحقیق نباشد، می‌توان آنرا بکار گرفت، البته بعداً خواهیم گفت که بدون مطلق تحقیق هیچ کاری انجام نمی‌گیرد، هرچند نسبت تحقیق در آن بسیار کم‌رنگ باشد که از اینگونه موارد زیاد داریم. بعبارت دیگر کار را بصورت اجرایی محض می‌توان انجام داد، امّا در رابطه با تحقیق نسبت آن $\frac{1}{49}$ است. در اینصورت دیگر به او کار تحقیقاتی گفته نمی‌شود. اختلاف در جایی است که اکثر آن برای تحقیق باشد.

۱/۳ ـ ضرب «فلسفه، روش، مصداق» در «خاستگاه، جایگاه، پایگاه» مواد زیر ساخت مدل برنامه تحقیق

بعد از این مطلب بیائیم ببینیم که آیا خصوصیات «فلسفه، روش، مصداق» (فعلاً به همین سه قید اکتفا می‌کنیم) آیا در عناوینی که در «خاستگاه، جایگاه، پایگاه» گفته شده است، ابتداء «مفردات» و بعد «کل» و ترکیبات است، یعنی ما در ابتدای کار فرض می‌کنیم که در مرحله «تأمین» مواد هستیم. می‌خواهیم یکسری واژه‌هایی را به استخدام بگیریم تا بعداً بتوانیم روی آنها کار کنیم تا به عنوان مطلوبمان دست پیدا کنیم، الان در مرحله تولید هستیم لذا روی تک‌تک عناوینی که انتخاب می‌کنیم، حساس هستیم، و لذا ابتدائاً روی مفرداتی چون خاستگاه،

جایگاه، مقاطع، مراحل، سطوح و... و کلیه مفرداتی که بکار می‌گیریم دقیق می‌شویم.

۲ ـ بررسی خاستگاه در سه سطح اجمالی «فلسفی، روشی، مصداقی»

۲/۱ ـ ضرورت بررسی خاستگاه در پژوهش نسبت به هر موضوعی

سئوال: آیا بنابر فلسفهٔ ما، هرچیزی که مصداق پژوهش قرار می‌گیرد، حتماً باید این سه خصوصیت را دارا باشد؟ یعنی بگوئیم که موضوع مورد پژوهش ما حتماً باید دارای خاستگاه باشد. والاّ نمی‌تواند در جدول پژوهش ما قرار گیرد. حال اینکه منظور ما از خاستگاه چه چیزی ممکن است باشد، بحث دیگری است.

۲/۲ ـ تناسب خاستگاه به استمرار اختیار بجای واژه «علت فاعلی پژوهش» و شمولیّت آن نسبت به همه دیدگاهها

پس پژوهش ـ چه در شکل فردی و چه در شکل اجتماعی ـ حتماً باید احساس نیاز به یک اختیاری را دارا باشد. چون تا احساس نیاز و انگیزه‌ای وجود نداشته باشد، اختیاری محقق نمی‌شود. چونکه اختیار سابق برانگیزه است. اگر نباشد سنجش انجام نمی‌گیرد.

به نظر ما واژهٔ «خاستگاه» بهتر از واژهٔ «علت» است، چونکه استمرار حضور اختیار را می‌پذیرد. یعنی علت فاعلی لازم ندارد سئوال: اگر «علیت» و «فاعلیت» را بکار بگیریم و بگوئیم «علت فاعلی» آنوقت فرق «علت فاعلی» با «خاستگاه» در چیست؟ اگر آنرا فاعل علیت بیاورید، و فاعل را در تعلق و اختیار و ولایت بیاورید، امکان دارد که چنین نظری مطرح شود که باز هم محل تأمّل است البته باز هم خالی از تردید نیست، به اینکه آیا آن را قرار بدهیم بهتر است یا اینکه اصولاً واژهٔ «خاستگاه» را انتخاب کنیم که همهٔ دیدگاهها را شامل شود، مثلاً ممکن است بخواهیم کار پژوهشی افرادی را بعهده بگیریم که نظام ولایت را قبول نداشته باشند و یا اینکه اصلاً در اعتقادشان با ما تعارض دارند مثلاً مادیگرا هستند.

۲/۳ ـ خاستگاه پژوهش بمعنای شرایط پیدایش «تاریخی، اجتماعی، فردی» علوم بشری

حداقل مطلب، شناخت خاستگاه است. یعنی اینکه ببینیم در چه شرایط فردی و اجتماعی و تاریخی بوجود آمده است؟ مثلاً باید ببینیم که آیا موضوع پژوهش ما در رابطه با طب یا فیزیک و یا محاسبهٔ یونان است. و یا اینکه در طب امروز است؟ شناخت تاریخی موضوع، بسیار مهم است، تابراساس آن نیازهای اجتماعی آن زمان را بفهمیم. اگر در آنجا هم قائل به شناخت تاریخی باشیم و لذا باید در تحقیق خود، مرحله تاریخی، شرایط اجتماعی، در چه مرحله‌ای از تاریخ، در چه جامعه‌ای بوجود آمده است را در نظر بگیریم بعد هم باید خصوصیات آن نهادی که باعث پیدایش آن شده است و خصوصیات خانوادگی پژوهشگر را بررسی کنیم و همچنین وضعیت زندگی محقق را در یک سیستم و سازمان خاصی، مثل سازمان صنفی، یا سازمان خانواده، سازمان دولت و... بررسی کنیم، چونکه به هر حال آن محقق در سازمان خاصی زندگی می‌کرده است که

در آنجا هم می‌توانیم تقسیمات خاص خودش را اعمال کنیم، چونکه حتماً آن محقق دارای یکسری شرایط تاریخی، محیطی و شخصی بوده است، لذا این امور را نمی‌توان نسبت به زندگی او حذف کرد، این امور امکان ندارد که بر روی افراد تأثیرگذار نباشد. البته در رابطه با انبیاء قاطعانه می‌توانیم بگوئیم که این امور هیچ تأثیری در آنها نداشته است و خاستگاه انبیاء صرفاً مشیّت بالغهٔ حضرت حق است و سرسوزنی کم و زیاد نمی‌شود. نمی‌توانیم با دلیل ثابت کنیم که در چنین شرایط خاص، انسان پیغمبر می‌شود. پیغمبری، امری است که با مشیّت خداوند متعال آغاز شد و با حضرت ختمی مرتبت صلی‌الله علیه وآله هم خاتمه پیدا کرد امّا کلیه ادارکهای بشری تحت تأثیر سنجش و ارتکازات و محیط او هستند. هرچه تقوا بیشتر باشد این نسبت تأثیرها را کمتر می‌کند، ولی بهیچ وجه همه نسبت تأثیرها را از بین نمی‌رود. بعضی از امور را ممکن است که یک موحّد کم رنگتر بکند و بعضی از امور را ممکن است که یک ملحد کم رنگتر بکند.

۲/۴ ـ اعمال اختیار در بستر تاریخی، اجتماعی، فردی بعنوان خاستگاه مصداقی پژوهش

حتماً اختیار در اینجا سهم تأثیر دارد و دامنهٔ تأثیر را در بخشهای مختلف دگرگون می‌کند. ولی اگر بگوئیم سهم تأثیر را در همه‌چیز صفر می‌کند. پس شناسایی در کجا کار می‌کند؟ آیا در وراء اینکه می‌گویند ممکن است کسی ریاضت بکشد و به فلان مرحله از کمال برسد می‌تواند خودش را تخلیه کند و به آن مرتبه خاص برسد، می‌گویم خود همین سیر به دلیل یک خاستگاه خاصی بوجود آمده است که البته نمی‌خواهم بگویم انسان صددرصد مقهور شرایط است، اختیار، در اینکه به چه چیزی و به چه نسبتی بهاء بدهد حضور دارد، ولی شرایط تاریخی، اجتماعی، و محیطی فردی او هستند که این توانایی‌های را به او می‌دهند. محیطی فردی می‌تواند خانواده یا صنف یا دولت باشد. مثلاً در رابطه با شرایط محیطی فردی دولت همانند شرایطی که برای خواجه نصیرالدین طوسی بوجود آمده بود که در دربار هلاکوخان مغول می‌رود و با امکانات دولتی رصدخانه را درست می‌کند. خودش بتنهایی که نمی‌توانست رصدخانه را درست کند. امکانات حکومتی سبب شد که مرحوم مجلسی(ره) توانست بحارالانوار را تهیه کند. پس تحقیق، تحت تأثیر خاستگاه خود قرار دارد. خاستگاه او هم بصورت محیطی فردی و هم بصورت اجتماعی و هم بصورتی تاریخی دخیل است. البته بازهم تأکید می‌کنم که اینها دلیل بر پیدایش علیت و قهر برای فرد، بگونه‌ای که این امکانات را نتواند جابجا کند نیست، یعنی جبر به داعی درست نمی‌کند. ولی وجود اختیار در یک بستری عمل می‌کند، اختیار جدای از بستر معنا ندارد. اوّلین اختیار در وجه‌الطب ارتباط او با خدای متعال است که بصورت محوری چگونگی وارد شدن او در بستر را تعیین می‌کند. به اینکه مثلاً آیا در بستر اختیار عالم را الهی و یا مادی ببینید؟ ولی به هرحال می‌خواهد عالم را ببیند. براساس نظام ولایت می‌خواهد در «تکیّف و تبدّل و تبصّل»، که از شرایط خارجی، محیطی به او می‌رسید عمل

کند. پس مسئله خاستگاه امری است که دربارهٔ هرگونه ادراکی (که بحث ما دربارهٔ پژوهش ادراک است) حضور دارد.

آیا حتماً می‌توانید بگوئید که روش و منطق شما، هم خاستگاه دارد و هم ناظر به خاستگاه هست؟ طبیعتاً همینکه گفتید مصداق (پژوهش) هم خاستگاه دارد.

۲/۵ ـ ضرورت و نیاز اجتماعی بمعنای خاستگاه روشی پژوهش

روش هم به نوبت خود، باید خاستگاه داشته باشد و هم ضروری است که خاستگاه را مورد مطالعه قرار دهد، یعنی برای «خاستگاه» «جایگاه روشی» قائل شویم، یعنی منطق شما باید نسبت به موضوع خاستگاه یک جای خاصی را تعریف کند که همان منطق ملاحظه زیرساخت سه دستگاه، روش شناخت، روش برنامه و روش سازمان است. در موضوع پژوهش نمی‌تواند خاستگاه را ندیده بگیرد. هم خودش خاستگاه دارد یعنی مثلاً بدلیل یک ضرورت اجتماعی، تاریخی، فردی، (با حفظ اختیار در میدان عمل‌کرد این ضرورت) بوجود آمده است و هم باید منطقاً خاستگاه را در موضوع پژوهش، بپذیرد.

۲/۶ ـ ربوبیّت الهی (اعطاء حکیمانه) خاستگاه فلسفی پژوهش متناسب با مرحلهٔ تاریخی

حالا آیا این خاستگاه در فلسفه نظام ولایت جایگاهی دارد؟ نظام ولایت به سه بخش «ولایت، تولّی، تصرف» تقسیم شد. مگر تکامل را می‌توان از دستگاه ولایت حذف کرد؟ امکان ندارد. «ولایت، تولی، تصرّف»، حتماً باید زمان و مکان اشیاء را تفسیر کند. «زمان» یعنی «توسعه»، «توسعه» ضرورت خاستگاه هر موضوع ـ اعم از درک و غیر درک ـ را در نظام ولایت هم در تکوین هم در تشریع و هم در جامعه، را در نظام ولایت مشخص می‌کند، حتماً ریاضیاتی که ریاضیات نسبیّت و تبدل، و ریاضیات نظام‌سازی هست در مرحله‌ای که نظامهای اجتماعی بیش از موضوعات اوّلیه خانواده را نمی‌توانند تجزیه و تحلیل کنند، آنجا نیاز تکوینی عالم نیست. اصلاً در ضرورت تکوینی آن، یعنی در توسعه عالم، (توسعه تکامل تکوینی) گفتیم که درخواست فرد، مشیّت بالغه حضرت حق نسبت به «کمال، اعطاء، سفارش» سفارش از طرف شماست، ولی بمیزانی که لازمهٔ این مرحلهٔ از تاریخ هست، به شما اعطاء می‌کنند. مدبّر کل مراحل تاریخی، ربوبیّت مطلقهٔ الهیه است، احکام دورهٔ اسلام لازم نیست که در دوران قبل از اسلام جاری شود. مثلاً لازم نیست که بعثت پیغمبر اسلام(ص) در زمان حضرت عیسی(ع) واقع شود. ابزارهای فهم و تفاهم هم نسبت به آن مرحله از تکامل اخلاق و یا ضد آن اخلاق و موضع‌گیری در قبال آن، دقیقاً همینگونه‌اند، یعنی باید متناسب با مرحله تاریخی آن باشند. یعنی باید دارای خاستگاه، «تکوینی، تاریخی و اجتماعی» باشند. اعطاء، از طرف حضرت حق صورت می‌گیرد، حتی خیال کردن هم بدون سفارش دادن ممکن نیست. قبلاً نوع خیال کردن عصیاناً و طاعتاً باید سفارش داده شود. ولی وجود خود آن خیال، در گرو اعطاء، بین مصلحت و درخواست شما متقوماً می‌باشد. گاهی

درخواست شما از ۱۰ درجه ارزش برخوردار است، ولی الان باید با ۱۵ درجه ارزش به جامعه اعطاء شود و لذا بیش از آنچه که درخواست کردید اعطاء می‌شود، گاهی با ۱۰۰ درجه ارزش اعطاء صورت می‌گیرد.

گاهی درخواست شما دارای ۱۰درجه ارزش است ولی اعطاء، برای جامعه بیشتر از ۸ درجه ارزش، لازم نیست، بیشتر از آن برای جامعه مضر است و لذا اعطاء با ۸ درجه ارزش صورت می‌گیرد. معطی آن چیزی که تکویناً ایجاد می‌شود (تکویناً یعنی وجود) حضرت حق است. قبل از تصرف، حتماً تقاضا لازم است، یعنی باید سفارش داده شود. خاستگاه آن چیزی که به شما اعطاء می‌شود «مرحله تاریخی» است، معاذالله بهیچ عنوان در دستگاه ربوبی بخل وجود ندارد. کسی نباید بگوید تفضل نیست ولی «حکمت» وجود دارد، تفضّل وجود دارد امّا تفضّلی که حکیمانه است. تفضّلی که ضرر و حرج و مرج‌آور باشد نیست. تفضّل کودکانه، جاهلانه و ناشیانه نیست، تفضّل حکیمانه است. بخشش هست امّا نه بخششی که به فردی که به بخشش شده ضرر برساند. در مقابل مسلمین، برای دستگاه کفر نفع دارد، ولی برای خود کافر نفع ندارد. و «سنستدرجُهُم من حیث لایعلمون انّما نملی لهم لیزدادوا اِلاّ» ما به آنها بیشتر اعطاء می‌کنیم تا بیشتر گناه کنند. اعطاء به آنها از روی علاقه ما نیست. اینها برای استدراج است از باب «مِن حیث لایعلم» است. حالا بر فرض که وضعیت اینها بسیار بد شده است و قرار شد که بر قلب اینها مهر زده شود و جهنمی شوند، حالا کل دستگاه را چرا به این وضعیت در می‌آورید؟ برای اینکه مؤمنینی که در مقابل اینها هستند را به درجات عالیه برسانیم. اینها با مبارزه و وفاداری نسبت به خدای متعال است که به درجات عالیه می‌رسند. چون خود کفّار این راه را انتخاب کردند و لذا تمام ضررها به خود آنها بر می‌گردد. بهرحال، «اعطاء» از نظر وجودی، خاستگاه است. و کیفیت آن متناسب با مرحله تاریخ است. یعنی باز تاریخ هم کیفیتاً خاستگاه هست. طبیعتاً نظام اجتماعی و تصرفات خود شخصی که تقاضا هم دارد در خاستگاه شریک است. یعنی بعد از مشیّت بالغه حضرت حق و بعد از مرحله تاریخی حتماً نیازهای اجتماعی و فعالیتهای اختیار فرد، «خاستگاه» می‌شود. پس یک شیء حتماً باید خاستگاه «تکوینی، تاریخی، اجتماعی و فردی» داشته باشد. تا اینجای بحث از نظر فلسفه نظام ولایت خاستگاه را بررسی کردیم. این مطلب در پژوهش و احتمالات و گمانه‌ها و... هم وجود دارد. و ماسقط من ورقةٍ الاّ یعلَمُها ولا حبّةٍ فی ظلمات الارض ولارتبٍ ولایابسٍ الاّ فی کتابٍ مبین.» یعنی خلاصه مطلب اینکه هرچه که هست و نیست... و یا آیه شریفه «یحول بین المرء وقلبه» نفس اختیار (اگر بگوئیم قلب مرکز همهٔ حساسیتها هست) بین خود انسان و بین خود اختیار و بین همه حساسیتهایش حایل می‌شود. البته وارد این بحثها نمی‌شویم چونکه کار اجتهادی خاص خودش را می‌طلبد و الان جایش نیست.

۲/۷ ـ تبیین تناظر وصف خاستگاه به اوصاف فلسفی

پس به نظر ما «خاستگاه»، پایگاه اوصاف توسعه‌ای است که در روش قرار دارد، البته در آنجا هم متناظر با این

مطلب، اوصاف توسعه را که تشریح می‌کردیم، دربارهٔ پژوهش یکسری مطالبی را شبیه این مطلب می‌گفتیم، امّا به این صراحت نبود. در آنجا می‌گفتیم که ظرفیت اشتداد پیدا می‌کند و عاملیت، متناسب با ظرفیت و جهتگیری، اعطاء می‌شود. می‌گفتیم که این مربوط به مسئله تکوین و تاریخ است و در همهٔ مراحل وجود دارد. بنابراین آنچیزی را که ما باید در رابطه با عناوین مواظبت بکنیم مسئله «مصداق، روش و فلسفه» است.

۳ ـ بررسی عناوین زیرساختی در مدل برنامه تحقیق

۳/۱ ـ حاصلضرب عناوین «خاستگاه، جایگاه، پایگاه» در سه منزلت «فلسفی، روشی، مصداقی» درسه سطح مدل «شناسائی، برنامه، سازمان» بعنوان مواد زیر ساختی پژوهش

حجةالاسلام پیروزمند: آنچیزی را که الان احتیاج داریم چه چیزهائی است؟ آنچیزی را که ما الان لازم داریم این است که فرض براین گرفتیم که یک نسبت عامی را قبلاً درست کردیم و براساس این نسبت عام می‌خواهیم ببینیم که روش پژوهش برنامه و... چه می‌شود؟

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: ما الان پژوهش را موضوع بحث قرار می‌دهیم و این سیر را دنبال می‌کنیم که به دنبال آن باید برای فعل و برنامه و سازمان هم همین کار را انجام دهیم. یعنی باید ببینیم که آیا آنها هم لازم دارند یا نه؟ یعنی از اوّل چونکه موضوعاً پژوهش بوده است اوّل پژوهش را مورد بررسی قرار دادیم.

(س): الان دارید مواد روش تعریف را بررسی می‌کنید؟

(ج): بله: البته الان در مرحله «تأمین مواد» هستیم و کاری به آرایش آنها نداریم البته در خود تعریف‌های مواد، به نسبت داریم به منزلتهایی اشاره می‌کنیم.

(س): پس حالا بدنبال بدست آوردن مواد مشترک برای روش تحقیق و روش برنامه، نیستید؟ مستقیماً وارد مواد روش تحقیق شدید.

(ج): نه در مرحله زیرساخت روش تحقیق، برنامه و سازمان هستیم...

(س): که عنوان کلی آنها پژوهش می‌شود؟

(ج): در رابطه با عنوان جامع آن گفتیم که یک موجود متغیّری داریم که «پژوهش» است که همان «مصداق» مادر است

(س): آیا برای این کار «پژوهش» مصداق می‌شود؟

(ج): دقت بفرمائید تا مقدمه‌ای را که در ابتدای بحث عرض کردم را دوباره توضیح بدهم.

گفتیم که نوع کار هر زیرساختی که می‌خواهد شروع به کار کند را باید معین کنیم. گفتیم که برای «سازمان، برنامه و روش تحقیق» نیاز به یک وحدت داریم، یعنی روش تعریف و روش برنامه‌ریزی و روش سازماندهی ما باید دارای یک زیرساخت باشند. این زیرساخت باید موادی داشته باشد و ما باید خصوصیات آن مواد را بشناسیم. گفتیم که هر خصوصیتی که در وحدت می‌بینیم باید در آن مواد هم وجود داشته باشد. منظور از وحدت، وحدت «فلسفی، روشی و موضوعی» است پس یک خط افقی

رسم کنید و روی خط افقی بنویسید «سازمان، برنامه، روش تحقیق» و یک خط عمودی بکشید که آنرا قطع کند و روی آن بنویسید «فلسفه، روش، موضوع»

اگر بخواهید بصورت سطر و ستون کردن به سئوالات جواب بدهید، باید هر ماده‌ای را که می‌نویسید، بتواند زیرساخت «سازمان، برنامه و روش» قرار بگیرد. آنوقت باید ملاحظه کرد که وحدتشان در چه قسمتی تمام می‌شود؟ یعنی وقتی عنوانی را قرار می‌دهید، باید قدرت «انقباض و انبساط» داشته باشد، تا بتواند در این سه تا «سازمان، برنامه روش» بیاید، لذا این عنوان باید از چند جهت وحدت داشته باشد، از جهت فلسفی باید یک خصوصیت و از جهت روشی یک خصوصیت و از جهت مصداقی نیز یک خصوصیت داشته باشد.

بنابراین در جدول اولین عنوانی که مورد دقت قرار گرفت، عنوان خاستگاه است که وقتی نسبت به موضوع پژوهش ملاحظه شود صحیح است که بگوئید: از نظر مصداق، و همچنین از نظر روش و هم از نظر فلسفه، «خاستگاه» دارد. مطلب بعدی این است، که آیا عنوان جایگاه هم لازم است حتماً داشته باشد یا خیر؟

۳/۲ ـ عناوین منزلت «فلسفی، روشی، مصداقی» علت وحدت مواد و عناوین سطوح مدل «شناسائی، برنامه، سازمان» علت اختلاف مواد

(س): اگر این مطلب ثابت شود، این اطمینان حاصل می‌شود که می‌توان بوسیله این ماده روش تحقیق و روش برنامه را بدست آورد؟

(ج): یعنی خصوصیت خود «تحقیق»، در عین حالی که بعد از فلسفه مصداق است، اصل قرار می‌گیرد، برای اینکه شما آن خصوصیت را بیاورید و بعد بگوئید: آن کاری که در روش تحقیق انجام می‌شود، باید این خصوصیات را داشته باشد، برنامه برای انجام این خصوصیات است ـ که فعلها باید متناسب آن تنظیم شود ـ و سازمان، سازمانی است که برای این افعال با این خصوصیات است، به عبارت دیگر اگر در وحدت موضوع، توانستید موضوع را از مرحله مصداق بودن به روش و از روش بودن هم به فلسفه ببرید، آنوقت باید برگردد و بگوید این موضوع که از نظر فلسفی برای آن تعریف دارید و اجزای آن را می‌شناسید، این معنا را باید هم در روش شناسائی، هم در برنامه‌ریزی و هم در سازماندهی، رعایت کنید، اما این را چگونه باید رعایت کرد؟ بحث دیگری است که پس از درست شدن «مواد» معلوم می‌شد.

به بیان دیگر به دوگونه می‌توان بحث را پیش برد: ۱ ـ اختلاف سازمان با برنامه چیست و اختلاف برنامه با روش چیست؟ ۲ ـ برگردید برعکس آن عمل کنید یعنی «اتحادشان» در مواد چیست؟ «اتحاد» اول باید «مادتاً» اصل قرار بگیرد، بعد در پرداختن به اینها، باید ملاحظه شود که اختلاف هر کدام از این خصوصیات «یعنی خصوصیات سازمانی، خصوصیات برنامه و خصوصیات روش» کجاست؟

(س): صحیح است، ولی برای فهمیدن این مطلب، که این مواد بعداً بدرد می‌خورد یا خیر، یعنی همانطور که

نسبت خصوصیت «فلسفه، روش و موضوع» را با ماده ملاحظه می‌کنید، آیا لازم نیست که خصوصیت «سازمان، برنامه و روش» را هم ملاحظه کنید؟

(ج): خیر! آن خصوصیت، اختلاف است در صورتی که باید در مرحله اول اتحادش ملاحظه شود.

۳/۳ ـ ضرورت بررسی مقدم داشتن عناوین وحدتی در مواد زیر ساخت

(س): یعنی قدرت مانورش را بایددر این ملاحظه کرد.

(ج): بعد می‌گوئید این باید محقق بشود، یعنی اگر سازمانی نتوانست، سازمان تحقیق بشود، به چه دردی می‌خورد؟ یعنی سازمانی را تعریف کرده‌اید که بدرد تحقیق نمی‌خورد، یا برنامه‌ای را کاملاً مورد بررسی قرار دادید و پیدا کردید، ولی بدرد برنامه تحقیق نمی‌خورد. به عبارت دیگر اول باید زیرساخت «جامع» را تمام بکنید، اگر زیرساخت «جامع» تمام شد، آنوقت صحیح است که بگوئید: اختلافاتش را تا چه‌اندازه‌ای می‌توان پذیرفت؟ یعنی قدر متیقنی است که نمی‌توان خالی از «سازمان، برنامه و روش» باشد. پس اول باید این ضرورتها را مورد توجه قرار بدهد، آنوقت اگر این ضرورتها برایش کافی نبود و چیزهای دیگری هم لازم داشت آنوقت است که ذکر می‌کنید. هرچند بعداً بیان می‌شود که مهمترین مطلب این است که بتواند آرایش اینها را تغییر بدهد. به عبارت دیگر در «تعمیم، تخصیص، تقویم» بتواند خصوصیت خودش را متناسب با جایگاه خاص «سازمانی، برنامه‌ای و روشی» تغییر بدهد و نباید در آن تغییر هویت و تبدیل پیدا بشود. بنابراین شما مجبور هستید در ابتداء از اینجا آغاز کنید.

۳/۴ ـ ضرورت ضرب عناوین «فلسفی، روشی، مصداقی» در مواد زیر ساختی روش تحقیق

(س): مطلب این نبود که بعداً موارد اختلافی آن بدست بیاید، بلکه سئوال این است که برای پیدا کردن موضوع جامع و اطمینان به برخورداری آن از جامعیت خصوصیت چگونه حاصل می‌شود؟ مثلاً چیزی به عنوان خاستگاه چرا می‌تواند هم در روش برنامه (با خصوصیتی که برای برنامه قائل می‌شوید) و هم در روش تحقیق، (با خصوصیتی که برای روش تحقیق قائل هستید) بچرخد؟ نه اینکه وقتی چرخید چه می‌شود؟ که حرف دیگری است. ولی آیا اصولاً این عنوان، با تفاوتی که بین این دو روش بیان می‌شود، قابلیت چرخش در این دو روش را دارد یا خیر؟

(ج): این عنوان نسبت به موضوع که «فهم و تحقیق» است، اولاً: خصوصیت موضوعی را در سه سطح ملاحظه کردید، یعنی اطلاع از نظر مصداقی ـ که مصداقش «روش فهمیدن» بود ـ و روشی فلسفی با همهٔ اجزائش مورد دقت قرار گرفت. به عبارت دیگر برای متغیر، یک زیرساخت درست کردید و در سه سطح هم ذکر کردید «مصداق، روش و فلسفه». آنوقت تحلیل متغیر یک منتجه‌ای را تحویل داد که آن منتجه که ساختن موجود است نمی‌تواند ـ عده‌ای انسان با مقداری امکانات و یک سری روابط، موجودی است که آنرا می‌سازید ـ در مقابل این موجود این زیرساخت آن نباشد. البته بعداً باید بررسی کرد که چگونه می‌تواند کار کند تا آنجا را آرایش بدهد؟

بنابراین از اول باید تحلیل موضوع متغیّر باشد، هرچند در آینده در بکارگیری روش هم اول مجبور به تحلیل متغیر هستید پزشکی یا هر چیزی دیگر که باشد. در تحلیل هم اول باید سابقه‌اش را بدست بیاورد، چون در حقیقت می‌خواهید «خاستگاه» آنرا بدست بیاورید و معنای خاستگاه اولیه، اولیه، این است که معلوم شود، شدنهایش چگونه است؟

۲/۸ ـ تبیین خاستگاه منطقی (فلسفی) پژوهش به اعطاء حکیمانه در نظام خلقت

اشکال دیگری که مطرح شد این است که آیا صحیح است به این خاستگاه منطقی بگوئید؟ یا خاستگاه چیز دیگری است؟ بنابر بحثی که در فلسفه نظام ولایت بیان شد، وقتی که می‌گفتید خداوند متعال عطاء می‌کند، گفته شد فضل است، ولکن مقید به مشیت حکیمانه است، یعنی گاهی بکارگیری منطق برای اصلاح خطأ است «آلة قانونیة یعتصمُ مراعائها عن الخطاء فی‌الفکر» این یک تفسیر از منطق است، ولی گاهی در تفسیر بالاتر وقتی خاستگاه منطقی می‌گوئید، یعنی ضرورت عقلائی است که مطلقاً باید منشأ پیدایش یک چیز شود. که معنای آن روابط بین اشیاء می‌شود. امّا گاهی از ضرورت عقلائی هم بالاتر است، اگر می‌گوئید پیدایش هر چیزی در عالم براساس حکمت است. البته این حرف سرجای خودش حرف خیلی مهم توحیدی است، یعنی انسان به این حرف معتقد شود و این حرف هم در قلبش جای بگیرد. ممکن است کسی بگوید خیلی از موجودات پیدا می‌شوند و از بین می‌روند که بنظر ابتدائی انسان، پیدا شدن و از بین رفتنش این موجود اهمیتی ندارد که هدفی داشته باشد و یا خیلی از علفها سرکوه سبز می‌شوند و گوسفندی آنرا نمی‌خورد و یا خیلی از حیوانات پیدا می‌شوند و از دنیا می‌روند، مثل حیواناتی که تلوزیون نشان می‌دهد، که بدنیا می‌آید و از دنیا می‌رود، بعد لاشخورها آن را می‌خورند. ولی اگر انسان معتقد شد که هیچ کدام از اینها بدون حکمت نیست ـ البته نظمی که می‌تواند با آن، سیستم بدنی یک حیوان کار کند این کار حکیمانه است این معنا را جز کفار، همه به آن مقرند. حال چه لاشخور یا لاک‌پشت یا ماهر باشد ـ یعنی معتقد باشد بوجود آمدن هرکدام از اینها در عالم اولاً ضرورت دارد و ثانیاً از بین رفتن آنها در این زمان خاص و تکه‌تکه شدن بدست حیوان دیگر نیز ضرورت دارد. اگر انسان این ضرورت را در کل عالم ببیند دیگر به آقای سروش، که از قول ایشان در روزنامه نوشته بود هرچیز در عالم پیدا شود، اثری روی سایر اشیاء دارد اشکال نمی‌کند که مثلاً زائیدن گربه محمود در پشت‌بام خانه‌اش چه ربطی به فرضیه انیشتین دارد، در حالی که اگر نظام، نظام احسن باشد باید بهم حتماً ربط داشته باشد. پس اگر گفتید، همه‌چیز حکیمانه خلق شده است، آنوقت دیگر نمی‌توان گفت، فقط منظومه شمسی در حیات انسان اثر دارد و یا میزان گازها و تعادلش در تفکر، کار و حیات انسان اثر دارد و یا نور در خواندن انسان دخالت دارد، بلکه می‌گوئید همه عالم در افعال انسانها دخالت دارد و همه آنهم هم روی حکمت است و هیچ چیزی نیست که در آن

حکمت به کار نرفته باشد. مادی دیدن این معنا خیلی بد است و الهی دیدن و فهم الهی آن، نه در شکل وحدت موجود، بلکه براساس اینکه سراسر آن حکمت و براساس مشیت بالغه حضرت حق است مسئله خیلی خیلی مهمی است.

بنابراین خاستگاه منطقی در اعلی‌ترین مرتبه، خاستگاه حکمت بالغه حضرت حق است، یعنی آنجائی که می‌گوئید وجوب بدون مشیت در عالم پیدا نمی‌شود. به بیان دیگر اولاً «وجود»، بدون ایجاد موجد و اراده حضرت حق ممکن نیست، یعنی ریختن آب داخل قوری و روشن شدن و داغ شدنش به حول و قوه الهی است و یا چه اندازه از آن بخار شود تا شما مابقی آن را چای درست کنید، نیز با مشیت الهی است. ظاهراً می‌توان از کلمه «من ذی‌الذی یشفع عندهُ إلا باذنه» استفاده کرد که هر ترکیبی یا هر تجزیه‌ای در عالم واقع می‌شود، حتماً باذن حضرت حق است و همچنین ملائکه‌ای این کار انجام می‌دهند، یعنی ملائکه در اجزائی که تجزیه و ترکیب می‌شوند، حضور دارند. به عبارت دیگر هم عوامل اجرائی و سازمان و برنامه و هم حکمت دارد. ضرورت در کل، «خاستگاه منطقی در منزلت تکوینی، خاستگاه منطقی در منزلت تاریخی، خاستگاه منطقی در منزلت اجتماعی و خاستگاه منطقی در وضعیت فکر فرد»، ضرورت منطقی است. طبیعتاً بعد از درست شدن با یک منطق دیگر موضوع دقت قرار می‌گیرد وإلاّ خاستگاه ندارد.

۴ ـ تعریف جایگاه موضوعی پژوهش

بحث بعدی این است که آیا جایگاه «موضوعی» است یا خیر؟ معنای جایگاه چیست؟ این بحث که هر شیء باید جائی داشته باشد به چه معناست؟ بحث «جای» قبلاً در بحث مکان در فلسفه صورت گرفته است، اما در اینجا باید ملاحظه شود که «جای» برای موضوع درک لازم است یا لازم نیست؟ اگر فرض شود که علم از اوصاف نفس است و نفس هم مجرد است و جای و مکانی هم ندارد، و «جای» متعلق به چیزی است که مجرد نباشد. و این در حالی است که ما لااقل درباره علوم بشری قائل هستیم که «جای» دارد. اگر علم از سنخ علوم بشری نباشد، یعنی در آن نقص و کمال متصور نباشد و مطلق باشد این علوم را می‌توان گفت «جای» ندارد، چون جای آن مربوط به علم خداوند متعال است و خط تغییر را از روی آن حذف کردید. به عبارت دیگر وقتی گفته شد وصف این علم این است که ابطال شدنی نیست، زیاده و کم، هم نمی‌شود و آنچه که گذشته و آن چه که هست و آنچه که در آینده پیدا می‌شود، در آن وجود دارد، حتماً سنخش از سنخ علوم بشری خارج است، چون حتی اگر نسبت به کلماتی که مال چنین علمی است قرار باشد فکر کنید، اگر امروز فکر کنید، به یک نحو می‌فهمید و فردا فکر کنید بیک نحو دیگر می‌فهمید. یا امروز در باب اطاعت و عصیان ممکن است موضوعات را از هم مستقل ببینید، فردا ممکن است در باب طاعت و عصیان، موضوعات را مربوط به هم و نسبت بینشان را ملاحظه کنید و نسخه‌ای را که می‌دهید زمین تا آسمان با

آنچه که در موضوعات مستقل ارائه می‌شود فرق پیدا کند.

پس علوم تجربی «جای» دارد و جای آن از حالات نفسی تبعیت می‌کند، نه از تجرد نفس در سرجای خودش بیان شد که «انگیزه» در جهت سنجش دخالت می‌کند، یعنی می‌گوید چه چیزی را با چه چیزی بسنجید. ممکن است ترازون شما در ابتداء رنگ اشیاء را نداشته باشد، ولی در زمان قرار دادن مواد در ترازون، اختیار بوسیله انگیزه، مواد خاص است. بعد «محصول سنجش» در دستگاه حافظه می‌آید و بستر سنجش می‌شود، این درونی است و مال انسان می‌شود. در بیرون هم از نظر تاریخ، جامعه و خصوصیاتی را که ذکر کردید برای آن «جای تاریخی» (گاه) درست کردید.

۴/۱ ـ حاکم بودن موضوعی روش در طبقه‌بندی علوم

مطلب بعدی این است که جایگاه موضوعی حتماً در خود علوم است. وقتی در یک علم کار شود، آن علم بستر می‌شود، وقتی بخواهید آنرا بسنجید و در صورت خطا بودن آنرا معالجه نکرده باشید کل آن خطاء در علوم پائینتر جاری می‌شود. موضوعاً علم روش (مخصوصاً وقتی که روش در بالای بالا قرار بگیرد، یعنی روش شناخت مثلاً «چرائی یا چیستی یا چگونگی» کل باشد و موضوع آن کل باشد) جایگاهش نسبت به بقیه اطلاعات جایگاه حاکم است، لذا هر نقص و قوتی و هر اعواج و استقامتی که در آن فرض شود، در مادونش جاری است، یعنی صحیح است که بگوئید اطلاعات مثلاً «منطقی» (درست است که ابزار مصنوع شما، در جهت‌گیری انسان است) در سایر مفاهیم محور است و منزلتش، منزلت محوری و منزلت حکومت است پس شأن علوم پایه در علوم مادون خود شأن محوری است.

۴/۲ ـ حکومت منطق نظام ولایت بوسیله جریان تعبد در آن بر تمام اطلاعات دیگر

بنابراین اگر گفته شد، در علوم پایه رکن رکین اولیه مسئله «تعبد» است، آنوقت منطق نظام ولایت که «تعبد» را در خود منطق، می‌پذیرد، حتی بر مسئله استنباط حکومت دارد، یعنی شما قبل از اینکه وارد تفصیل منطق شوید، یک علم یقینی و قدر متیقن بسیار بسیار کوچکی دارید که می‌گوئید خدا است و پیغمبر دین هم است و متعبد به دستور خدا هستید و وحی هم در آن موضوعیت دارد. بنابراین نتیجه بحث اختیار و اموری که سرجای خودش بحث شده است ثابت می‌کند که منطق نظام ولایت، منطق قبول کردن ربوبیت حق و مرعوبیت خودتان را پذیرفته و براساس ربوبیت تصرف در مادون می‌کنید، لذا این منطق «منطق حاکم» می‌شود.

آنوقت در عمل استنباط می‌گوئید با این پیش‌فرض که ذهناً باید متعبد باشید، به سراغ آیات و روایات بروید. به سراغ، موضوعات جزئی‌تر که یک بخش از آن فرعی یک بخش هم تبعی می‌شود، بروید.

۴/۳ ـ ساختاری بودن جایگاه موضوعی پژوهش نسبت به خاستگاه، پایگاه

پس در ادراک و پژوهشی که انجام می‌شود، غیر از

خاستگاهش مطلب مهم دیگر این است که باید ملاحظه کرد پژوهش، موضوعش چیست؟ آیا موضوعاً، موضوعی است که ادراک نسبت به آن، حکومت بر همه ادراکات دارد یا محکوم است؟ و اگر محکوم است چه جایگاهی را دارد؟ آیا جایگاه مرتبه فرعی یا جایگاه مرتبه تبعی را دارد؟ این مطلب چه خاصیتی دارد آیا آنرا نمی‌توان حذف کرد؟ خیر! همانطور که خاستگاه معنای اوصاف توسعه را می‌دهد، جایگاه معنای اوصاف ساختاری را دارد.

بنابراین در درک از یک چیز، اگر خود آن چیز «درک»، «فهمیدن» باشد ـ فهمیدن اجتماعی و پژوهشی ـ با این وصف در مورد اوصاف توسعه خود این نظر می‌کنید و همین رکن است که در منطق و مصداق و بالعکس آن بالا می‌آورید، چون یک مرکب است و اگر مرکب شد خاستگاه دارد، یعنی مرتباً اضافه‌تر شدنش «تکویناً، تاریخاً و اجتماعیاً» «توسعه» دارد و هم در درونش ساختار و جایگاه موضوعی دارد و همچنین نسبت تأثیر دُر جریان تکامل دارد که بعداً بیان می‌شود. پس در جایگاه موضوعی برای فهم یک پژوهش هم «مصداقاً و هم روشاً و هم از نظر فلسفی» می‌توان آنرا ملاحظه کرد.

۴/۴ ـ طبقه بندی پژوهشها در سه سطح «روش، فلسفه، مصداق»

جایگاه موضوعی در خود موضوع پژوهش، طبقه‌بندی پژوهشها است که در اینجا «فلسفه روش، روش، و مصداق» است یا گفته شود کل چیزهایی که نتیجه پژوهش آن درست شدن روش را نتیجه می‌دهد که موضوع آن حتما حاکم است. بعد بوسیله این روش می‌توان فلسفه درست کرد و بوسیله فلسفه می‌توان محصول درست کرد که خروج موضوعی از بحث دارد.

۴/۵ ـ تعریف جایگاه برای هر پژوهشی بوسیله طبقه‌بندی موضوعی علوم (جایگاه موضوعی نسبت به روش)

طبقه‌بندی موضوعی علوم «یک جایگاه» برای پژوهش است. اگر به این جایگاه موضوعی در موضوعات پژوهش اطلاق کردید و خود پژوهش را طبقه‌بندی کرد، جایگاه روش آن چگونه است؟

۴/۶ ـ اختلاف طبقه‌بندی علوم به اختلاف منطقها (انتزاعی ـ مجموعه‌نگر، تکاملی) در قدرت هماهنگ سازی

آیا هرگونه درکی از روش متناسب با نوع روشی را که دارد، می‌توان گفت یک جایگاهی دارد؟ بله حتماً جایگاه دارد، یعنی شما یک موضوع را بنام طبقه‌بندی علوم، برای روش انتزاعی «موضوع» قرار می‌دهید و یک موضوع هم برای روش مجموعه قرار می‌دهید، امّا روش انتزاعی حتماً در «برنامه، سازمان و روش تحقیق» هماهنگی ایجاد می‌کند، چون هرسه را مستقل می‌بیند. اگر بخواهد جایگاه روشی آن هماهنگ‌سازی امور مختلف باشد، موضوعی را که می‌خواهد بهمراه روشش موضوع تحلیل قرار بگیرد، منزلتشان باید این معنا را بپذیرد، علاوه بر موضوعش که بحث شد، خود روشها هم نسبت بهم باید خصوصیت داشته باشند و روشی هم که شما می‌خواهید باید قدرت

هماهنگ‌سازی و به وحدت رساندن کثرت متنوعی را که درباره «سازمان، برنامه و پژوهش» دارید، داشته باشد. تا اینجا از نظر نفس اطلاع مورد بررسی قرار گرفت. آیا می‌توان گفت خود جایگاه عین خاستگاه، بالعکس آن مفهومی است که اگر نتواند منزلت هماهنگ‌سازی را نشان دهد، نمی‌توان گفت جایگاه منطقی، جایگاه هماهنگ‌سازی است.

البته منطق حتماً هماهنگ‌سازی را بدست دارد، نمی‌تواند نداشته باشد، ولی می‌توان دائره آن را ضیق و سعه بخشید وإلاّ حتماً قیاس شکل اول طبق اندراج در حال هماهنگ‌سازی یک قضیه کوچک است، چون هنر منطق در هماهنگ‌سازی است و اگر از منطق هماهنگ‌سازی گرفته شود، چیزی دیگری نخواهد داشت، چرا که منطق وسیله هماهنگ‌سازی یعنی در حقیقت کنترل هماهنگ‌سازی را بعهده دارد. عالیترین سطح کنترل، هماهنگ‌سازی است که در آنجا تکوینی بود، و به دنبال کلمه خاستگاه، کلمه منطقی هم ذکر شد، بالاترین «جایگاه موضوع» حکمت است که بالغ و رسا بر همه‌چیز است. حکمت بالغ و رسا در تمام جریان تکوین تا مراتب نازله آن است.

پس اگر موضوعاً گفته شد، کلمه جایگاهش ـ که مسئله هماهنگی را در روش باید بعهده داشته باشد ـ هماهنگی جایگاه روش است و در مرتبه بالاتر هماهنگ‌سازی بین «سازمان، برنامه و روش تحقیق» است یعنی باید داخل هرکدام از اینها و بیرون آنها هماهنگی باشد.

«وَٱلسَّلامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ ٱللّٰهِ وَ بَرَكاتُهُ»

مدل برنامهٔ تحقیق

جلسهٔ ۱۷ ۷۷/۹/۸

استاد: حجةالاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی تنظیم از: گروه تحقیقات مبنایی

بررسی عناوین «جایگاه موضوعی» و «پایگاه ارزشی» در سه سطح فلسفی، روشی و مصداقی

فهرست

۱ ـ تعریف بالاجمال «جایگاه» بر مبنای منطق انتزاعی، مجموعه‌ای و نظام ولایت ۱

۱/۱ ـ تعریف جایگاه مفاهیم به منزلت و نسبت بین تولی و ولایت..... ۱

۱/۲ ـ منزلت و نسبیت کلمات وحی منسوب به منزلت فاعل محوری در تکوین و ایجاد اشیاء ۲

۱/۲/۱ ـ رفیع‌بودن جایگاه فاعل تبعی به دلیل منزلت و قدرت تکوینی کلمات وحی نسبت به فاعلهای تصرفی .. ۲

۱/۲/۲ ـ تبعی بودن جایگاه و منزلت فاعلهای تصرفی در نظام تکوین..... ۲

۱/۳ ـ جایگاه مفاهیم منسوب به نسبت بین تولی و ولایت ۲

۲ ـ تعریف «پایگاه ارزشی» مفاهیم به نسبت تأثیر مفاهیم در جریان و روند تکامل ۳

۲/۱ ـ تعریف پایگاه به کارائی و نسبت بین زمان و مکان ۳

۲/۲ ـ تعریف تمثیلی پایگاه به معادله به معنای وزن ارزشی ۳

۲/۳ ـ جمع‌بندی: پایگاه ارزشی به معنای قدر و منزلت مفاهیم در جریان تکامل (سهم تأثیر و وزن کمی ـ

به‌لحاظ بارم‌بندی ـ به‌لحاظ منزلت جایگاهی) ۴

۲/۴ ـ اختلاف تعریف پایگاه ارزشی به قید مدل برنامه، مدل تحقیق..... ۴

۲/۵ ـ پایگاه ارزشیِ مصداقیِ مفاهیم به معنای سهم تأثیر اثبات و نفی یک نسبت در عینیت ۴

۲/۶ ـ پایگاه ارزشیِ روشیِ مفاهیم به معنای سهم تأثیر روش در جریان یک نسبت در عینیت و بازخور آن..... ۵

۲/۷ ـ پایگاه ارزشیِ فلسفیِ مفاهیم به معنای سهم تأثیر فلسفه در موازنه (اسلام، التقاط، الحاد) ۵

۳ ـ سهم تأثیر و کارائی موضوعی، منطقی و فلسفی در موازنه با نظام کفر ۵

۳/۱ ـ فرق معیار صحت منطقی با معیار صحت فلسفی ۶

۳/۲ ـ بیان تمثیلی از معیار صحت فلسفی در رفتار و مواضع حضرت امام«ره» ۶

۴ ـ بررسی عناوین «مقاطع، مراحل، سطوح» در کاربرگ روند پژوهش تکاملی ۷

۴/۱ ـ ضرورت عناوین «مقاطع، مراحل، سطوح» به دلیل توجه به مدل برنامه ۷

۴/۲ ـ تکرار عناوین «مقاطع، مراحل، سطوح» در «خاستگاه، جایگاه، پایگاه» به دلیل امکان کنترل در مدل برنامه ۸

۴/۳ ـ کنترل طبیعی و منطقی در مدل برنامه به وسیله کنترل فعالیتها از سه بردار «مقاطع، مراحل، سطوح» ۸

۵ ـ پرسش و پاسخ ۹

مدل برنامه تحقیق

استاد:	حجةالاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی	کد بایگانی:	۰۱۰۹۱۰۱۷
عنوان گذار:	حجةالاسلام صدوق	تاریخ جلسه:	۷۷/۰۹/۰۸
ویراستار:	خانم چاوشی و حجةالاسلام رضوی	تاریخ انتشار:	۷۷/۰۹/۱۶
پیاده کننده:	آقای رضوانی	حروفچینی و تکثیر:	واحد انتشارات

جلسه ۱۷ | مدل برنامهٔ تحقیق | ۷۷/۹/۸

« ۴۷ دقیقه »

بررسی عناوین «جایگاه موضوعی» و «پایگاه ارزشی» در سه سطح فلسفی، روشی و مصداقی

۱ ـ تعریف بالاجمال «جایگاه» بر مبنای منطق انتزاعی، مجموعه‌ای و نظام ولایت

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: جایگاه، دو طبقه‌بندی موضوعات نسبت به هم در موضوعات پژوهش در یک سطح قرار دارد. خود این مسئله یعنی جایگاه‌داشتن و اینکه جایگاه موضوع چه منزلتی دارد، طبیعتاً نتیجه‌اش در روش همان است که در روش مجموعه‌ای می‌باشد. هر چند در روش منطق صوری، هم می‌توان طبقه‌بندی موضوعی کرد و هم جایگاه انتزاعی را به صورت خطی معرفی کرد و لکن نمی‌توان مسئله‌ای را که از جایگاه یا مکان متناسب با زمان یا خاستگاه و متناسب با کارائی یا ارزش مورد نظر ما می‌باشد، از دستگاهی که منطق صوری تنظیم می‌کند انتظار داشت. البته می‌تواند یک نحوه عام و خاص و به عبارتی یک نحوه منزلتی را که شامل و مشمولی باشد بیان کند. امّا خود کلمهٔ جایگاه موضوعی داشتن در فلسفهٔ نظام ولایت و در منطق بسیار مؤثر است. اصلاً وقتی که «جا» و «گاه» شیء عوض می‌شود کلیهٔ خصوصیات آن نیز تغییر می‌کند. بنابراین موضوعات بر حسب «جا» و «گاه» خود مؤثر هستند؛ یعنی حضور تأثیرشان منسوب به جایگاه‌شان می‌باشد. بنابراین جایگاه نمی‌تواند در منطق و همچنین در فلسفه بی اثر باشد.

۱/۱ ـ تعریف جایگاه مفاهیم به منزلت و نسبت بین تولی و ولایت

اگر در فلسفه بنا شد هر چند در عالم تکویناً و تاریخاً و اجتماعاً وجود دارد نظام باشد و نظامش نیز نظام ولایت باشد، منزلت تولی و ولایت به عنوان اساس تأثیر در نظام نسبیت است؛ یعنی وقتی سئوال می‌شود موضوعی (چه فاعل تصرفی و چه فاعل تبعی و چه یک مفهوم) تأثیرش در نظام ولایت چه اندازه است؟ می‌گویید: بستی به این دارد که منسوب به چه جایگاهی باشد. اینکه از کجا باید بفهمیم

که منسوب به چه جایگاهی است می‌گویند نسبتی که بین تولی و ولایت دارد، منزلتی که بین تولی و ولایت دارد جایگاه آنرا مشخص می‌کند.

۱/۲ ـ منزلت و نسبیت کلمات وحی منسوب به منزلت فاعل محوری در تکوین و ایجاد اشیاء

بعضی از کلمات فاعل تبعی هستند؛ ولی منزلت آنها چنان رفیع است که از فاعل تصرفی هم بالاتر است هر چند فاعل تبعی است ولی یک اسم الهی می‌باشد که انسان می‌تواند از طریق تولی به آن، از یک منزلتی به منزلت بالاتری ارتقاء پیدا کند. پس کلمات وحی از قبیل کلمات فاعل تبعی‌ای نیستند که ما برای تصرف و حضور در انسانها ایجاد می‌کنیم. منزلت نسبیت کلمات وحی در خود تکوین و شدن اشیاء منسوب به منزلت محوری هستند. آن کلمات احترام پیدا می‌کنند هم احترام مناسکی؛ یعنی نمی‌توان بدون وضو به آنها دست زد و هم قایل به این هستیم که کارآمد هستند یعنی هم متوکّل دارند و هم به هیئت غیر کتبی در می‌آیند. مثلاً می‌گویند فلان سورهٔ مبارکهٔ قرآن در قیامت به صورت یک جوانی دیده می‌شود و یا برای نزول فلان سورهٔ قرآن هفتاد هزار ملک مشایعت کرده‌اند یا سوگند دادن به فلان کلمات چنین و چنان شده است.

۱/۲/۱ ـ رفیع‌بودن جایگاه فاعل تبعی به دلیل منزلت و قدرت تکوینی کلمات وحی نسبت به فاعلهای تصرفی

بنابراین اینها فاعل تبعی‌ای هستند که منزلتشان یک منزلت رفیع‌تر از فاعل تصرفی که ما هستیم می‌باشند. می‌توانند به آنها دست پیدا کنند و کلمه‌ای از کتاب داشته باشند و یک انسان با اختیار و اراده را بدون قدرت انتخاب خودش و بر خلاف اختیار خودش حاضر کنند. یک سلطان در زمان حضرت سلیمان یک موجود مختار تصرفی است که در نظام ولایت‌شان نوعی ولایت دارد و سلطان است و یک عده‌ای هم به او تولی دارند. مثلاً در نظام جاذبه می‌گوئیم او محور تصمیم‌گیری و مظهر ارادهٔ اجتماعی خودش بوده و در جامعه خود قدرت بسیار زیادی دارد. ولی در جامعهٔ تکوینی قدرت بسیار کمی دارد. جناب آصف بن برخیا با یک کلمه او را حاضر می‌کند قبل از اینکه چشمت در حلقهٔ کاسه‌اش بچرخد.

۱/۲/۲ ـ تبعی بودن جایگاه و منزلت فاعلهای تصرفی در نظام تکوین

این بدان معنا است که قدرت فاعل تبعی که از فاعل محوری تکوینی هست، در نظام تکوینی بالاتر از قدرت فاعل تصرفی است که منزلتش در منزلت تکوینی، تبعی است. قبلاً گفته بودیم که فاعل تصرفی هم در یک بخش فاعل تبعی است. بعنوان مثال در مرگ، حیات و آن چیزهایی که در امور تکوینی وجود دارد، فاعل تبعی است.

۱/۳ ـ جایگاه مفاهیم منسوب به نسبت بین تولی و ولایت

امّا جایگاه کلمات و مفاهیم چه جایگاهی است؟ در فلسفهٔ می‌گویید که منسوب به نسبت است و نسبت بین «ولایت وتولی»، کارآمدی را معین می‌کند. اینگونه نیست که فاعل محوری، تصرفی و تبعی، نظام را بهم می‌زنند. بلکه وقتی اینها با هم در یک نظام هستند، منزلت نسبیتی آنها مربوط به همین نسبت بین ولایت و تولی است و هیچکدام از آنها مطلق نیست.

۲ ـ تعریف «پایگاه ارزشی» مفاهیم به نسبت تأثیر مفاهیم در جریان و روند تکامل

حال به بیان اصطلاح پایگاه ارزشی می‌پردازیم. اگر گفتیم یک چیزی زمانی دارد که خاستگاهش آنرا معرفی می‌کند و مکانی دارد که جایگاهش آنرا معرفی می‌کند، حال می‌گوییم یک کارائی نیز دارد که می‌خواهیم ببینیم مفهوم پایگاه ارزش یا نسبت تأثیر در روند چه ارزشی دارد؟ این مفهوم درست شد و ما هم به آن پرداختیم چه ارزشی دارد؟ صحبت از ارزش چه فایده‌ای دارد؟

۲/۱ ـ تعریف پایگاه به کارائی و نسبت بین زمان و مکان

سهم تأثیر در جریان تکامل معلوم می‌شود. اصولاً براساس همین ارزش است که بارم‌بندی و وزن‌دادن جایگاه امکان‌پذیر می‌گردد. آیا حالا که جای آن معین شد وزنش معین نمی‌شود؟ یعنی آیا وزن ارزشی بلافاصله پس از تعیین جایگاه، تعیین نمی‌شود؟ به یاد دارید که معنای وزن ارزشی یا کارایی به معنی تصرفی است که در یک مجموعه زمانی و مکانی ملاحظه می‌کنیم که در عین حال خودش هم در مجموعه اثر دارد؛ یعنی این چنین نیست که تأثیر از شیء و ذات به بیرون باشد و بر خودش هیچ اثری نگذارد بلکه جزء ابعادی است که هم رابطهٔ بین زمان و مکان است و هم بر خودش مؤثر است. قبلاً بحث شده‌است که «ولایت، تولی و تصرف» در هم ضرب می‌شود که در نتیجه اوصاف «توسعه، ساختار و کارائی» بدست می‌آید. در اینجا نیز به میزانی که لازم است می‌توانیم به آن بپردازیم بحث مبسوط فلسفی آن، همان بحثی است که پیرامون وصف «کارائی» مطرح شده است.

۲/۲ ـ تعریف تمثیلی پایگاه به معادله به معنای وزن ارزشی

کارائی، وزن ارزشی را مثل معادله وکمی‌شدن، در یک مرحله معین می‌کند. اگر بپذیریم که نظام اصطلاحات، تعریف و معادله داریم، معادله در کمّ به معنای کارائی فلسفه می‌باشد.توجه نمایید که جایگاه کارایی همان جایگاه معادله است، لذا می‌گوییم: مثل معادله است. وقتی اثر یک شیء را نسبت به شیء بیرون از آن ملاحظه می‌کنید، بر خودش هم مؤثر بوده و دارای اوصاف می‌باشد. مثلاً اگر گفتید کارائی یک منزلت، «هماهنگی یا وسیله و یا زمینه» است این چنین نیست که نسبت به بیرون از خودش اثر داشته باشد ولی بر خودش اثر نداشته باشد. اگر گفتید که کارایی، رابطه بین زمان و مکان است باز این چنین نیست که نسبت به زمان و مکان،بی‌اثر باشد.کارایی، بُعد شیء است. در رابطهٔ یک چیز با سایر چیزها و رابطهٔ چیزهای دیگر با یک شیء اینگونه نیست که بتوانیم چیزها را بصورت انتزاعی و بریدهٔ از هم ملاحظه کنیم و بگوئیم: دو چیز به نام زمان و مکان داریم که از یکدیگر بریده هستند وکارائی هم یا اصلاً معنا ندارد و یا مربوط به همین ذات است. در واقع کارآئی بُعد سوم شیء است که هم در اثرگذاری و هم در اثرپذیری حضور دارد. به عبارت دیگر به خاطر تولی، ولایت می‌شود و چیزی اعطاء می‌شود که امکان حضور جدید می‌یابد و نظام یعنی متصرف‌فیه پیدا می‌شود. بنابراین ولایت، تولی و تصرف شد که وقتی یکبار در خودشان ضرب می‌شوند؛ به معنی این است که نسبت به هم انعکاس و تقوم پیدا می‌کنند؛ حضور اینها در مجموعه ملاحظه می‌شود؛ یعنی وقتی ۹ چیز را درست

می‌کنیم، می‌گوئیم: «ولایتِ ولایت، ولایتِ تولی و ولایتِ تصرف»، تولیِ ولایت، تولیِ تولی و تولیِ تصرف» و «تصرفِ ولایت، تصرفِ تولی و تصرفِ تصرف». بنابر بحثی که انجام گرفته معنایش این است که مجموعه متقوماً قابل ملاحظهٔ ترکیبی نیست، مگر اینکه هر سه با هم باشند. اگر به صورت تجزیه‌ای لحاظ شود، انتزاعی می‌شود و اگر انتزاعی شد، تغییر و تغایر ممتنع می‌شود؛ عینی پایهٔ آن به اصول انکار ناپذیر می‌رسد.

۲/۳ ـ جمع‌بندی: پایگاه ارزشی به معنای قدر و منزلت مفاهیم در جریان تکامل (سهم تأثیر و وزن کمی ـ به‌لحاظ بارم‌بندی ـ به‌لحاظ منزلت جایگاهی)

پس پایگاه ارزشی، قدر و منزلت یک چیز در جریان تکامل می‌باشد. قدر و منزلت یک چیز از نظر منزلت جایگاهی و قدر و منزلت یک چیز به لحاظ بارم‌بندی و سهم تأثیر و وزن کمی برای هر مفهومی ضرورت دارد. اثرش در پژوهش چیست؟ مثلاً یک تغییر پیدا شد و ما در عینیّت به یک شکل بر خورد کردیم و یک یک مطلبی نفی شد؛ اگر سهم تأثیرش در کل معلوم باشد و اگر جا و ارزش آن، مهم نباشد می‌توان اصلاً به آن توجه نکرد و گفت سهم تأثیرش در مطلب اثباتاً و نفیاً در تکامل و کمال آن می‌باشد؛ یعنی درجه نقص و کمال آن تفاوت پیدا کرده است. ولی گاهی یک مفهوم که می‌شکند اصل دستگاه زیر سؤال می‌رود و ارکان شناسایی و ارکان برنامه‌ریزی عوض می‌شود. بنابراین آیا اگر هر مفهومی منزلتش در کنترل عینی نفی یا اثبات شود، باعث به هم خوردن کل دستگاه است یا اینکه هر مفهومی که تغییر کرد، یک تغییر بسیار جزئی است و می‌توان آنرا نادیده گرفت؟ ما باید بدانیم سهم تأثیر یک مفهوم چقدر است. در پژوهش هم که می‌خواهیم به آن اهمیت بدهیم باید بدانیم که این اهمیت چقدر باید باشد. یعنی باید معلوم باشد وزن آن چقدر است.

۲/۴ ـ اختلاف تعریف پایگاه ارزشی به قید مدل برنامه، مدل تحقیق

نباید فراموش کنیم که اینها در جدول سازمان، برنامه و نظام تعریف تعریف‌های خاص پیدا می‌کنند، ولی در اینجا که زیرساخت کل است از آنها تعریفهای عام ارائه شده است. در یک جا وزن به این معناست که به چه نسبت وقت نیروی انسانی و اعتبار سیاسی، فرهنگی و اقتصادی به آن بسپاریم. امّا در جای دیگر معنای وزن این است که در شناسایی به چه میزان سهم تأثیر دارد یا در جای دیگر به معنای این است که می‌گوید:

تبدیل شدن در مرحلهٔ اول، ۱، ۲، ۴ کجا باشد و سپس چگونه باشد.

۲/۵ ـ پایگاه ارزشیِ مصداقیِ مفاهیم به معنای سهم تأثیر اثبات و نفی یک نسبت در عینیت

حجةالاسلام پیروزمند: بنابر بحث جلسهٔ قبل در مورد پایگاه ارزشی، وحدت، فلسفی، روشی و مصداقی مطرح شد.

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: پایگاه مصداقی یک «مفهوم» می‌شود. گفته می‌شود که چقدر ارزش دارد و جایش کجاست؟ سهم تأثیر این مفهوم در اثبات و نفی چقدر است؟ نفی یک نسبت در تحقیق یا احیاناً اگر تحقیق در عینیت شکست؛ یعنی خود منزلت یک مفهوم که

شکسته شد، نسبت به سابق خودش چگونه است؟ هر وقت می‌گوییم که پایگاهش نسبت به خود تحقیق چقدر است، مربوط به خود اثبات یک قضیه و نسبت به یک موضوع خارجی است.

۲/۶ ـ پایگاه ارزشیِ روشیِ مفاهیم به معنای سهم تأثیر روش در جریان یک نسبت در عینیت و بازخور آن

گاهی می‌گوییم: اگر یک مفهوم صحیح باشد و صحت و کارآمدی عینی آن اثبات شود، چقدر روش را تأیید می‌کند؟ یا مثلاً اگر شکست چقدر روش را نقض می‌کند؟ به خاطر داشته باشیم که روشِ ما، منطقِ «شدن» است. عکس‌العمل و بازخور نسبت به عینیت نهایتاً به خود فلسفه برمی‌گردد.

۲/۷ ـ پایگاه ارزشیِ فلسفیِ مفاهیم به معنای سهم تأثیر فلسفه در موازنه (اسلام، التقاط، الحاد)

این امکان وجود دارد که یک مجموعه آزمایش انجام بگیرد. سپس در ابتدا مدل ما را و بعد فلسفهٔ ما را بشکنند. اصلاً خصوصیت این فلسفه، خصوصیتی نیست که از «بودن» اشیاء بحث کند بلکه فلسفهٔ چگونگی یعنی فلسفهٔ «شدن» می‌باشد که صحت آن پس از بدست گرفتن کارآمدی عینی یعنی تمدن سازی امضاء می‌شود. شاید به ذهن شما برسد که در تمدن سازی اولین، مانع مانع عینی (مثلاً اینکه ثمرهٔ عینی بدهد، یا خیر) می‌باشد. آخرش این است که هم مشابه دستگاه دارید و هم کافر. هم او و هم شما می‌خواهید به نیروی انسانی فرم بدهید.

اگر در یک فضای بریدهٔ از کل شرایط باشیم و بگوییم دستگاه ما کارآمد است، فایده‌ای ندارد. کارآمدی در مقابلهٔ دو تمدن با هم (تمدن الهی و الحادی) مطرح می‌شود. شما حتماً مجبور هستید در عینیت، یک درجه تنازل پیدا کنید و التقاط الهی را بیاورید؛ چون مردم همه به طرف خداشناسی در حرکت نیستند ولی مطلوب خودتان را حتماً باید الهی قرار بدهید. شما از موجود به مطلوب با یک سهم تأثیری شروع می‌کنید، دشمن شما هم از موجود به طرف مطلوب خود شروع می‌کند. امّا چه کسی قدرت دارد تا بیشترین سهم تأثیر را بدست بگیرد؟ آیا منطق الحادی می‌تواند شما را روز به روز در خودش منحل کند یا اینکه منطق شما می‌تواند شرایط را هر روز بر او تنگ‌تر کند؟ حد لازم منطقی شدن این است که بتواند آنگونه تصرفات را تحویل بدهد که شما می‌خواهید؛ یعنی در جهت تعبد باشد. ولی مطلوب این است که سهم تأثیر شما را نسبت به خصم مرتباً افزایش دهد؛ یعنی بتواند مرتباً لشکر فرهنگی طرف مقابل را در همهٔ شئون کنترل کند و آسیب‌پذیری‌هایش را بشناسد و همچنین بتواند نقاط آسیب‌پذیر خودش را از هجوم دشمن مصون بدارد. البته آن نقاط، نقاط آسیب‌پذیر منطقی او نیست؛ بلکه جریان منطق در عینیت است؛ یعنی می‌داند که مردم تا اندازه‌ای اهواء را می‌خواهند. حال چگونه جلو ببرد تا التقاط موجود، پایگاه حمله دشمن نشود.

۳ ـ سهم تأثیر و کارائی موضوعی، منطقی و فلسفی در موازنه با نظام کفر

اما به بحث خودمان باز می‌گردیم. در اینجا یک مفهوم، یک کارآئی موضوعی و یک کارآئی منطقی و روشی و یک کارآئی فلسفی یعنی یک ارزش فلسفی دارد که اگر شکسته یا اثبات شود می‌تواند فلسفه را بشکند؛ یعنی منزلتش در

فلسفه است. همین اندازه که شما گفتید که سهم تأثیر کل را نمی‌تواند هم عرض با دستگاه کفر ببرد. هر چند صحیح است و منطقاً در عینیت تا مدل جواب می‌دهد ولی در کل برابر آن کل نمی‌تواند بایستد. می‌گوییم اصل اینکه فلسفه درست شد برای این بود که این کل بتواند برابر کل طرف مقابل بایستد و جلو برود و بهینه‌اش کند

۳/۱ ـ فرق معیار صحت منطقی با معیار صحت فلسفی

هرگز در این دستگاه نمی‌گوئیم اختیار عباد فاسد است و منطقاً کار ما درست است. صحت منطقی یک مرتبهٔ از کار است و صحت فلسفهٔ شدن در مرتبهٔ بالاتر قرار دارد. معنای صحبت منطقی این است که کارآمدی دارد و نتیجه می‌گیریم که منطقاً صحیح است. مثلاً من می‌خواستم میکروفن درست کنم حالا درست شد و صدا را انتقال می‌دهد. برای تهذیب اخلاق برنامه‌ریزی کردم و این کار را انجام دادم. تا اینجا اثبات منطقی آن تمام شد ولی فلسفهٔ شما فلسفهٔ «شدن» بود و در آن گفته شده‌بود که تکامل جز بر این اساس صورت نمی‌گیرد. و سپس گفته شده‌بود که الهی و الحادی و التقادی داریم. حالا کفر قسمت الحادی را جلو می‌برد و ما عملاً آرایش ظرفیتهای عینی را نتوانستیم طوری ارائه دهیم که از این طرف حرکت کنند.

۳/۲ ـ بیان تمثیلی از معیار صحت فلسفی در رفتار و مواضع حضرت امام«ره»

حال من در اینجا دربارهٔ آنچه نسبت به انقلاب گذشت اشاره می‌کنم. امام (ره)، کاری را که انجام می‌دادند در منزلت رهبری بود. به اسلام تکیه می‌کردند مستضعفین طرفداری می‌کردند. از جمله نسبتی که بین مفاهیم برقرار می‌کردند این بود که رابطهٔ مظالم را با کفر بیان می‌کردند. اما انقلابیون دیگری که احیاناً می‌خواستند اسلام را مطرح کنند، ولی کاری به مستضعفین نداشته باشند و شاید می‌خواستند بگویند همین‌قدر که خدا گفته کافی است. ممکن است این برای یک درجه از ایمان کافی باشد و به محض اینکه بفهمد فرمان خداوند همین است دیگر کاری نداشته باشد که ظلم می‌شود یا عدل حاکم است. ولی برای درجه‌ای از ایمان ممکن است این چنین نباشد و لازم باشد ما به اسلام تکیه کنیم و با رنجها مخالفت کنیم و اسلام را دوای درد خود بدانیم. حالا ممکن است دردها را ناشی از این بدانیم که وقتی انسان گناه کرد خدای متعال در مقابل گناهش، او را به درد مبتلاء می‌کند و درد برای او رحمت است و از الطاف خفیه است. تا مراتب بالا به همین صورت است که درد و فقر از الطاف خفیه است. بیماری و مرض هنگامی ظهور پیدا می‌کند که درد اسلام کم شود. اگر درد اسلام کم شد باید برای انسان درد پیدا شود تا هدایت شود. باید شب تا صبح به خاطر اسلام نخوابد در حالیکه به راحتی می‌خوابد. برای قرب به خداوند درست نیست که انسان راحت بخوابد. چشم انسان باید در سحر بیدار باشد. کسی که درد اسلام ندارد کاری به این ندارد که چه تعداد انسان بخاطر اسلام کشته شده‌است و الان کفر چه تعداد انسان را می‌کشد و بدی و گناه چه تأثیر خواهد داشت. این باعث مبتلا شدن او به بیماری می‌شود تا توجه او بیشتر گردد.

بطور کلی وقتی به یک فلسفه نمی‌توان اعتماد کرد که نتواند در جریان تکامل، سهم تأثیر را بالا ببرد. منطق نیز وقتی ردّ می‌شود که تلائم منطقی نداشته باشد؛ یعنی با

تصرف کردن و عینیت ولو به نحو جزئی تناسب نداشته باشد؛ چون وقتی شما یک چیزی را آزمایش می‌کنید و میگوئید درست شد؛ یعنی آن چیزی را که می‌خواستید در تغییر بدست بیاید، حتماً یک شیء متغیری در نظر شما می‌باشد. مثلاً برای بهبودی یک انسان کار می‌کنید. یا فیزیک را برای یک صنعت و یک کاری که نیاز دارید به کار می‌برید. برابر کل اینها، فلسفه قرار دارد. خود موضوعی را که بر روی آن تحقیق می‌کنید، منطق شما می‌شود. جایگاه و قدر و منزلت یک موضوع در بهم‌زدن فلسفه یا منطق و یا بهم‌زدن خود تحقیق جزئی معلوم می‌گردد. در اینجا بحث خود پایگاه ارزشی تمام شد.

۴ ـ بررسی عناوین «مقاطع، مراحل، سطوح» در کاربرگ روند پژوهش تکاملی

در اینجا به تقسیمات ذیل پایگاه ارزشی وارد می‌شویم. اصطلاح یا عنوان یا واژه یا کلمات و یا مفاهیمی بنام «مقاطع، مراحل و سطوح» مناسب برای چه چیزی است؟ آیا اینها کلاً تقسیمات برنامه‌ای هستند؟ ابتدا می‌توان «خاستگاه جایگاه و پایگاه» را در هم ضرب کنیم؛ یعنی این عناوین را در سطر و ستون بنویسیم. منزلت این عناوین نسبت به بحث پژوهشی در ابتدا همان منزلت نظام اصطلاحات است؛ با این تفاوت که موضوع نظام اصطلاحات اصلِ «شدن» است؛ یعنی اعم از «سیاسی، فرهنگی و اقتصادی» در جامعه و اعم از «روحی، ذهنی و عینی» در فرد و اعم از «تکوینی، تاریخی و اجتماعی» در خلقت است. بهر حال کل شدن موضوع بحث آن می‌باشد؛ مثل وجود که موضوع بحث آن هستی می‌باشد و به بخش دیگری کار ندارد ولی در اینجا، از پژوهش و موضوع تحقیق بحث می‌کنید. آیا صحیح است همان روشی را که در تکثیر بکار بردید در اینجا نیز بکار بگیرید؛ یعنی «خاستگاه،جایگاه و پایگاه» را به صورت سطر و ستون در هم ضرب کنید یا ابتدائاً صحیح نیست؟ یعنی آیا ابتدا باید به ۹معنا تبدیل شود یا اینکه ابتدا معادل این سه معنا، سه معنای دیگر بدست آوریم؟ به عبارت دیگر آیا سه باید یک بار ۹تا و یک بار ۲۷تا شود یا اینکه یک سه تا درست می‌کنیم و بعد سه تای اوّل ضرب می‌کنیم؟ طبیعتاً بهتر این است که «خاستگاه، جایگاه و پایگاه» در هم ضرب شود، و ۹چیز بدست بیاید به شرطی که اگر معادل آن ۹چیز، «مراحل، مقاطع و سطوح» قرار داریم، حتماً در خاستگاه و در جایگاه و پایگاه معنایی از غیر از معنای دیگری داشته باشد.

۴/۱ ـ ضرورت عناوین «مقاطع، مراحل، سطوح» به دلیل توجه به مدل برنامه

برادر مهندس حسینی: اگر معنای دیگری می‌دهد پس چرا مستقیماً الفاظ را جداگانه برای آن وضع نمی‌کنیم تا از مشترک لفظی پرهیز شود؟

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: اگر جدولی را که قبلاً گفتیم تنظیم کنید، خاصیت تناظرش را بیشتر ملاحظه می‌کنید، مثلاً ما در سطر بالای یک و صفحه «خاستگاه»، «جایگاه» و «پایگاه» را می‌نویسیم و بعد در ستون آن «مقاطع» را می‌نویسیم. بعد با فاصله «مقطع ۱»، «مقطع ۲» و «مقطع ۳» را می‌نویسیم. بعد «مراحل» را با نام «مرحلهٔ یک»، «مرحلهٔ دو» و «مرحلهٔ سه» نیز می‌نویسیم. باز سر سطر سطوح را با نام «سطح ۱»، «سطح ۲» و «سطح ۳» می‌نویسیم. حالا عناوین این طرف را می‌نویسیم که در

نتیجه مقطع یک خاستگاه، «پیدایش» می‌شود، مقطع دو خاستگاه، «تغییرات» می‌شود و مقطع سه خاستگاه، «تکامل» می‌شود. مقطع یک جایگاه «مبادی» می‌شود، مقطع دو جایگاه، «مبانی» می‌شود و مقطع سه جایگاه «مقاصد» می‌شود. مقطع یک پایگاه، «نقد» می‌شود، مقطع دو پایگاه، «نقض» می‌شود و مقطع سه پایگاه، «طرح» می‌شود. مرحلهٔ یک سه خاستگاه، «بیرون»می‌شود، مرحله دو خاستگاه، «درون» می‌شود و مرحلهٔ خاستگاه، «ارتباط» می‌شود. مرحله یک جایگاه، «ثبوت» می‌شود، مرحله دو جایگاه، «اثبات» و مرحلهٔ سه جایگاه «آثار» می‌شود. پایگاه مرحلهٔ یک، «تألیف» می‌شود، مرحله دو «تصنیف» و مرحلهٔ سه «تأسیس» می‌شود. سطح یک خاستگاه، «موجود» می‌شود، سطح دو، «مطلوب» و سطح سه «انتقال» می‌شود. سطح یک جایگاه، «نسبت» می‌شود، سطح ۲ جایگاه «استناد» و سطح سه جایگاه «تناسب» می‌شود. سطح یک در پایگاه، «مصداق» می‌شود و سطح دو، «فلسفه» و سطح سه «روش» می‌شود.

۴/۲ ـ تکرار عناوین «مقاطع، مراحل، سطوح» در «خاستگاه، جایگاه، پایگاه» به دلیل امکان کنترل در مدل برنامه

سؤال ما این است که چه خاصیتی دارد که این عناوین مشترک باشد؟ قبلاً در برنامهٔ کلیات گفتیم سه تا فلش می‌آوریم که در هر قسمت، از درون امکان کنترل را می‌دهد؛ یعنی اینگونه همدیگر را کنترل و صفر می‌کند و یا احیاناً عدم تناسب را تمام می‌کند. اینکه باید قدرت خود کنترل سازی سیستم خودمان را تعریف کنیم یک مسئلهٔ بسیار مهمی است.

۴/۳ ـ کنترل طبیعی و منطقی در مدل برنامه به وسیله کنترل فعالیتها از سه بردار «مقاطع، مراحل، سطوح»

به این اشکالی که الان مطرح می‌کنم دقت کنید. یک وقتی است که معنای کارآمدی را به بیرون از سیستم می‌برید. مثلاً سفارش داده شده بود تا مداد درست شود و حالا آن مداد درست شد. اگر این در غیر از موضوع روش باشد، اشکالی ندارد امّا در موضوع روش اشکال‌دار؛ چون مفروض این است که اگر نشد، می‌خواهید روش را موضوع بحث قرار دهید نه بکار گرفتن روش را. هر جا روش و فلسفهٔ «شدن»، موضوع بحث نیست بلکه بکارگیری یک معادله مورد نظر است در آنجا صحیح است که بگوئیم حالا که کار انجام نگرفته است به این خاطر است که مثلاً شخص تخلف و خیانت کرده یا کار را انجام نداده است و... در حالیکه این شخص کاملاً تلاش کرده‌است ولی کار انجام نشده‌است. او می‌گوید روشی که به من ارائه داده بودید و یا فلسفهٔ «شدن» شما غلط بوده است. از این طرف نیز گفته می‌شود: ربطی به فلسفهٔ «شدن» ما ندارد، بلکه اشتباه از جانب تو بوده است. پس این مسائل مطرح می‌گردد، مخصوصاً اگر کار بسیار بزرگی انجام گیرد که در آن پژوهشهایی در مقابل یکدیگر قرارگیرد؛ یعنی دستگاه منطقی در چند جا درست عمل کرده اما در جاهایی نیز دچار اشتباه شده است. در اینجا چه کسی را باید مواخذه کنیم؟ آیا بگوئیم اینها کار را اشتباه انجام داده‌اند یا اصلاً اشکال از منطق آنان بوده است؟ آیا بگوئیم بدلیل اینکه منطق در اینجا جواب داده است، پس شما بد کار کرده‌اید؟ مثلاً می‌گویید جدول گمانه‌هایی که

داشتید بدگمانه زده‌اید، بد ترکیب کرده‌اید و... در حالیکه باید دستگاه «خود کنترل کن» داشته باشید که بگوئید ما خودت را با خودت کنترل می‌کنیم. یعنی نقطه ثقل آن باید به‌کارآمدی خود دستگاه برگردد نه به بیرون از دستگاه آن. ما الان در «زیرساخت» بحث می‌کنیم. شما باید اثر خود کنترل بودن را هم در سازمان و هم در جدول تعریف بیان کنید.

۵ ـ پرسش و پاسخ

حجةالاسلام صدوق: در زیرساخت نباید به قید آنها برویم.

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: این مطلب درست است، و بعداً باید در مورد خصوصیت اختلاف آنها نیز بحث کنیم، اما در اینجا باید خصوصیت عام آنها را بگویید. آیا در اینجا به دستگاه خودکنترل ـ در هر جا که بخواهند به کار بگیرند ـ برگردیم یا به دستگاهی که از بیرون کنترل می‌شود؟

(س): این مطلب درست است و من به این مطلب اشکال وارد نکردم.

حجةالاسلام محسنی: آیا در اینجا خصوصیات عام هرسه‌تای آنها را مطرح می‌کنید؟

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: باید خصوصیات هر سه تای آنها که در وحدت است، قدرت خودکنترل‌سازیِ سازمان، برنامه و تعریف را داشته باشد. قصد داشتیم این مطلب را در اینجا بگوییم.

حجةالاسلام پیروزمند: ما می‌خواستیم بدانیم که این مواد چگونه بدست می‌آید.

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: به این بحث نیز می‌رسیم. فعلاً بحث راجع به «مقاطع، مراحل و سطوح» است که آیا خاستگاه را در خود خاستگاه ضرب کنیم و بگوییم: «خاستگاهِ خاستگاه»، «خاستگاهِ جایگاه» و «خاستگاهِ پایگاه» و... یا اینکه به گونه‌ای دیگر عمل کنیم؟

حجةالاسلام صدوق: اشکال ما این بود که شما فرمودید بحث «مقاطع، مراحل و سطوح» مقید به بحث برنامه است. اگر بخواهیم فعلاً از بحث «زیرساخت» بیرون نرویم باید بدون قید برنامه به بحث بپردازیم تا ببینیم چگونه تکثیر شده است و سپس در سطح دوم بحث با قید برنامه طرح کنیم.

«وَٱلسَّلامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ ٱللّٰهِ وَ بَرَكاتُهُ»

حاج آقا صدوق

مدل برنامهٔ تحقیق

جلسهٔ ۱۸ — ۷۷/۰۹/۱۱

استاد: حجةالاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی — تنظیم از: گروه تحقیقات مبنایی

قواعد تعمیم و تخصیص در صرف مفاهیم منطقی

فهرست

۱ـ مراحل صرف مفاهیم براساس منطق نظام ولایت ۱

۱/۱ـ آرایش فعالیتهای تحقیقاتی در جداول بمنزلهٔ استدلال منطقی (نه کار هنری) ۱

۱/۲ـ توضیح اولین جدول (یک قیدی) بنام الف: توضیح «خاستگاه، جایگاه، پایگاه» در سه منزلت «فلسفی، روشی، مصداقی» ۲

۱/۲/۱ـ نوشتن مفهوم انتزاعی از سه سطح فلسفی، روشی، مصداقی در قسمت خلاصه ۲

۱/۲/۲ـ «شرایط پیدایش» مفهوم انتزاعی خاستگاه از سه سطح ۲

۱/۲/۳ـ «ربط یک موضوع به سایر موضوعات» و «نسبت یک موضوع به منتجه»، مفاهیم انتزاعی از «جایگاه» و «پایگاه» ۲

۱/۳ـ ضرب «خاستگاه، جایگاه، پایگاه» در خودش در جدول ب (دوقیدی) ۳

۱/۳/۱ـ کیفیت قرار دادن مفاهیم در کنار هم (در جدول) ۳

۱/۳/۲ـ پرهیز از اضافه کردن کلمات و حروف ربط در معنا کردن ۳

۱/۴ـ «جدول الف» (یک‌قیدی) علت هماهنگی ارائه مفاهیم درون «جدول ب» (دوقیدی) ۴

۲ـ بررسی احتمالاتی پیرامون ضرب مفاهیم در هم ۴

۲/۱ـ بررسی شرایط پیدایش بمعنای خاستگاه منطقی ۴

۲/۲ـ بررسی مفهوم «خاستگاهِ خاستگاه» به شرایط پیدایشِ چگونگیِ هستی ۵

۲/۳ـ ضرورت بررسی خاستگاه در موضوع تحقیق و پژوهش ۶

۲/۴ـ بررسی «خاستگاهِ خاستگاه» به «ظرفیتِ ظرفیت» و تطبیق آن به «هستی» و «چگونگی» ۷

۲/۵ـ تطبیق فلسفی منزلتها به اوصاف «توسعه، ساختار، کارائی» برای بهتر معنا کردن ۸

۲/۶ـ بررسی مفهوم «جایگاهِ خاستگاه» ۹

۲/۷ـ حساسیت دقت در معنا کردن به‌دلیل بارم‌بندی و کنترل عینیت در پایان کار تحقیقاتی ۱۱

۳ـ پرسش و پاسخ نسبت به احتمالات برادران هیئت علمی در معنا کردن ۱۲

۳/۱ـ ضرورت حکومت جدول الف (یک‌قیدی) بر جداول دو قیدی و سه قیدی ۱۴

۳/۲ـ عمل تعمیم بمعنای ارائه تعاریف انتزاعی در جدول الف ۱۵

۳/۳ـ تعمیم بمعنای ملاحظه آثار در منزلتهای مختلف در جدول دو قیدی ۱۵

مدل برنامه تحقیق

استاد:	حجة‌الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی	کد بایگانی:	۰۱۰۹۱۰۱۸
عنوان گذار:	حجة‌الاسلام صدوق	تاریخ جلسه:	۷۷/۰۹/۱۱
ویراستار:	حجج اسلام حسین نژاد ـ میرزایی	تاریخ انتشار:	۷۷/۱۰/۳۰
پیاده کننده:	آقایان رضوانی ـ محمد محسنی ـ محمد کتابی	حروفچینی و تکثیر:	واحد انتشارات

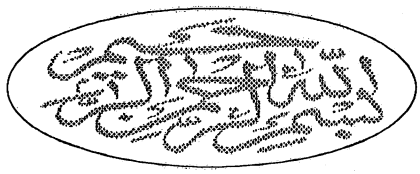

جلسه ۱۸ | مدل برنامهٔ تحقیق | ۷۷/۰۹/۱۱

« ۶۰ دقیقه »

قواعد تعمیم و تخصیص در صرف مفاهیم منطقی

۱ـ مراحل صرف مفاهیم براساس منطق نظام ولایت

۱/۱ـ آرایش فعالیتهای تحقیقاتی در جداول بمنزلهٔ استدلال منطقی (نه کار هنری)

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: سه موضوع «خاستگاه، جایگاه و پایگاه» در جلسات گذشته مورد بررسی قرار گرفت. البته بهتر است از این به بعد، در حین انجام تدریجی کار، یک جدول خاصی هم تنظیم شود، تا کار را تنظیم کند. مثلاً اگر بنا شد در این جدول، واژه‌ای - موادی را که در حال بحث هستید - مثل «خاستگاه» مورد بررسی قرار بگیرد.

حجةالاسلام رضائی: منظور کدام جدول است؟

(ج): جدولی که مخصوص فیشها است - البته جدولها شماره گذاری نشده است که باید بعداً در باره‌ی آنها بحث شود دارای سه بخش برای سه عنوان می‌باشد. این سه بخش در یک صفحه تنظیم شده است. حالا اگر در این سه بخش تقسیمات دیگری هم لازم باشد، باید در حین کار مورد توجه قرار بگیرد، چون بنظر می‌رسد نظم‌دادن و آرایش دادن؛ کار استدلال را انجام میدهد. لذا به همین دلیل در حین کار باید سعی شود چگونگی آرایش دادن نیز در جلسه به کار گرفته شود، یعنی آرایش دادن در اینجا به عنوان یک کار هنری تلقی نمی‌شود بلکه باید به عنوان یک کار منطقی تلقی گردد. خصلت منطقی بودن این کار در این است که اگر مفرداتی بصورت منطقی درست شد و مجدداً پس از تبدیل شدن آن به یک نظام، ربط نظام گونه‌ی آنها (یعنی ارتباط و وابستگی آنها) نیز قابل استدلال شد، بدین معنا می‌باشد که نحوهٔ به کار گرفتن آن درست می‌باشد. پس اولین کار برای تهیه جدولهای فیش، همین برگ بانک اطلاعات می‌باشد و برگ بانک اطلاعات اوّلین قدم می‌باشد که باید درون آن ضربدر بخورد که فعلاً این

موضوع، موضوع مورد بحث نمی‌باشد، چون در حال بررسی مواد آن هستید.

۱/۲ـ توضیح اولین جدول (یک قیدی) بنام الف: توضیح «خاستگاه، جایگاه، پایگاه» در سه منزلت «فلسفی، روشی، مصداقی»

دومین کار برای تهیه جدول‌های فیش این است که خودِ عناوین بانک باید مورد بررسی قرار بگیرد که عنوان اوّل «خاستگاه» عنوان دوّم «جایگاه» و عنوان سوّم «پایگاه» بود.

این عناوین در قسمت اوّل صفحه –که جای خلاصه‌ها است – نوشته می‌شود. آن وقت در ذیل آن که فیش قرار می‌گیرد، در سه سطر باید بتواند فشرده‌ترین استدلالها را ذکر کند، لذا استدلالها همیشه در هر جائی که ذکر می‌شود، باید حداقل استدلال مرکب باشد، یعنی در یک تعریف با سه خصوصیّت مطلب را بیان کند.

بنابراین در اینجا صفحه باید دارای سه قسمت باشد، چون تمام شدن یک مفهوم در اوّلین مرتبه مرکب است و بسیط نیست که بتوان با سلب و ایجاب یک تعریف را تمام کرد.

بنا بر آنچه که در آینده مورد بررسی قرار می‌گیرد، باید هر سه سطح «فلسفه، روش و مصداق» در هر تعریفی که ارائه می‌دهید، ذکر شود.

۱/۲/۱ـ نوشتن مفهوم انتزاعی از سه سطح فلسفی، روشی، مصداقی در قسمت خلاصه

فرضاً گفته می‌شود، درباره مصداق آن می‌گوئید خاستگاه یک مصداق یا یک مفهوم و روش و فلسفه آن بیان شده که حال باید این سه تا در این جدول تنظیم شده و بدینگونه زیر «خاستگاه، جایگاه و پایگاه» نوشته شود، آن گاه خلاصه مطلب را ، در تعریف خاستگاه، در این اینجا می‌نویسید، که این خلاصه، امر مشترکی است که بین این سه تا وجود دارد، چون امر مشترکی که در سه مرتبه در باره «خاستگاه» وجود داشت، شرایط پیدایش یک موضوع بود.

حجة‌الاسلام پیروزمند: این را باید در بالا نوشت چون شامل بر فلسفه، روش و مصداق خودش است.

۱/۲/۲ـ «شرایط پیدایش» مفهوم انتزاعی خاستگاه از سه سطح

حجة‌الاسلام والمسلمین حسینی: بله؛ صحیح است. در ضمن گمانه هم مانند موضوع است، یعنی وقتی یک احتمال بوجود می‌آید مثل این است که یک شیء بوجود می‌آید، لذا پیداشدن یک گمانه حتماً در یک شرایطی است. باید دقت کرد که شرایط پیدایش یا خاستگاه، در مصداق، «روحی، ذهنی و عینی» فرد می‌شود. و در فلسفهٔ آن باید دقت شود که چه فلسفه‌ای «هماهنگ سازیها» را به عهده می‌گیرد و در چه «مرحله‌ای» قرار داریم؟ و در شرایط تاریخی آن در «کجا» قرار داریم؟ با مشخص شدن این پارامترها، آن وقت وضعیّت خلاصه نویسی، خیلی منظم‌تر از قبل می‌شود

۱/۲/۳ـ «ربط یک موضوع به سایر موضوعات» و «نسبت یک موضوع به منتجه»، مفاهیم انتزاعی از «جایگاه» و «پایگاه»

پایگاه نیز باید «فلسفه، روش و مصداق» را داشته باشد، تا معلوم شود ربط آن به فلسفه چیست؟ لذا در جایگاه گفته شد که یک چیز حتماً منزلت دارد، به این صورت نیست که منزلت نداشته باشد، یعنی از نظر

«مصداق، روش و فلسفه» دارای منزلت است. و پایگاه ارزشی که ربط آن به هدف می‌باشد. بنابراین «خاستگاه»، پیدایش یک موضوع را و «جایگاه»، ربط یک موضوع را به سایر موضوعات و «پایگاه»، نسبت آن را به نتیجه، بیان می‌کند. البته پر کردن این قسمت به عهده برادران می‌باشد که بحثهای آن قبلاً بیان شده ست.

حجةالاسلام رضائی: جدول اول به عنوان جدول شمارهٔ، «الف» قرار گرفت.

(ج): حجةالاسلام والمسلمین حسینی: عیبی ندارد.

۱/۳ـ ضرب «خاستگاه، جایگاه، پایگاه» در خودش در جدول ب (دوقیدی)

آیا می‌توان بعد از جدول «الف»، جدول «ب» را تنظیم کرد؟ اگر این جدول را بیاورید، باید قاعدتاً بتوانید «خاستگاه، جایگاه و پایگاه» را در همدیگر ضرب کنید. در زمان ضرب باید بتوان «خاستگاه، جایگاه و پایگاه» را در «خاستگاه، جایگاه و پایگاه» ضرب کرد که در نتیجه می‌توان به این نحو، «خاستگاهِ خاستگاه، خاستگاهِ جایگاه، خاستگاهِ پایگاه»، «جایگاهِ خاستگاه»، «جایگاهِ جایگاه»، «جایگاهِ پایگاه»، «پایگاهِ خاستگاه، پایگاهِ پایگاه، پایگاهِ پایگاه»، ذکر کرد. در اینجا «خاستگاه، جایگاه و پایگاه» و در این طرف «خاستگاه، جایگاه و پایگاه» می‌شود که عناوینِ «خاستگاه خاستگاه، خاستگاه جایگاه، خاستگاه پایگاه»، «جایگاه خاستگاه، جایگاه جایگاه، جایگاه پایگاه» «پایگاه خاستگاه، پایگاه جایگاه، پایگاه پایگاه»، ضرب کنندهٔ آنها می‌شد.

۱/۳/۱ـ کیفیت قرار دادن مفاهیم در کنار هم (در جدول)

آیا می‌توان بر اساس آن چیزی که در اینجا خلاصه شد، اضافه کرده و معنای آنها را نوشت؟ یعنی آیا معانی را می‌توان در این جلو نوشت؟

(س): تا اینجا که ضربی صورت نگرفته است.

(ج): به بیان دیگر آیا برای نوشتن معنا، می‌توان اول شرایط پیدایش هر موضوع را نوشت، بعد «خاستگاه خاستگاه» را نوشت و سپس دو باره خودش را نوشت؟ یعنی می‌شود شرایط پیدایش هر موضوع، شرایط پیدایش هر موضوع. آیا اینها معنا دارد یا خیر؟ یا در اینجا اگر نوشتید شرایط پیدایش «نسبت هر موضوع» یعنی شرایط پیدایش نسبت هر موضوع به منتجه آن آیا نوشتن اینها معنا دارد یا خیر؟

بنابراین در ضرب باید قاعده بر این باشد تا آنجائی که مقدور است هیچ کلمه‌ای اضافه نشود و عین خود مطلبی راکه در متن ـ در خلاصه ـ نوشته می‌شود، عین همان بیاید.

۱/۳/۲ـ پرهیز از اضافه کردن کلمات و حروف ربط در معنا کردن

پس فراموش نشود که در ضرب ـ قاعده‌ی کلی که در ضرب تا آخر کار پیش می‌رود و ۲۷تا جدول تعریف درست می‌شود ـ بهتر این است که هیچ عنوان و کلمه‌ای اضافه نشود و حتی عندالضرورة باید ملاحظه کرد که آیا حرف ربط لازم است یا خیر؟

در اضافه اوصاف بهم، هم می‌توان بصورت مضاف و مضاف‌الیه ملاحظه کردو هم بصورت صفت و موصوف می‌توان ملاحظه کرد، ولی حتماً باید ملاحظه کرد که در این وسط – که دربارهٔ ضرب، توضیح نوشته می‌شود ـ آیا می‌توان یک عنوان در بالای سر آن نوشت یا خیر؟ یعنی در این وسط که جای خالی است توضیح آنرا می‌نویسید. یعنی می‌نویسید «خاستگاهِ خاستگا» یعنی چه؟ «خاستگاهِ

جایگاه» یعنی چه؟ «خاستگاهِ پایگاه» یعنی چه؟ بعد باید دقت کرد. که آیامی‌توان یک عنوانی را برای آن قرار داد یا خیر؟

۱/۴ـ «جدول الف» (یک‌قیدی) علت هماهنگی ارائه مفاهیم درون «جدول ب» (دوقیدی)

اگر برادران روی بحثها کار کنند و برای این تعاریف که صورت می‌گیرد، لااقل خلاصه تنظیم کنند، در جدول خیلی راحتتر مفاهمه انجام می‌گیرد، یعنی این‌گونه نیست که در تفسیر یک چیز در ذهن اینجانب مطلبی باشد که با شما مشترک نباشد، ولی هر اندازه که مشترک نباشد مجبوریم به اصطلاح با یک مقدار تکرار و یک مقدار تأمل و پرسش و پاسخ با شما، به جائی برسیم که مطلب هماهنگ شود.

حجةالاسلام پیروزمند: نسبت به جدول «الف» در جلسه مباحثه تقریباً برادران توانستند به نظر مشترک برسند که جناب آقای صدوق آنرا نوشتند که «خاستگاه، پایگاه، جایگاه» در «فلسفه، روش و مصداق» بود.

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: احسنت! فقط عنوانهائی راکه فعلاً لازم دارید، همین‌دست و چیز دیگری را الان لازم ندارید. البته بعداً باید دقت شود که آیا می‌توان به فرض در خلاصه نوشت: «مقاطع خاستگاهی»، یعنی وقتی که مقاطع اضافه به خاستگاه شد، معنای دیگری بدهد که غیر از مقاطع جایگاهی و مقاطع پایگاهی باشد و دلیلش هم این است که می‌خواهید بعداً، یک نقطه را از سه محور کنترل کنید.

۲ـ بررسی احتمالاتی پیرامون ضرب مفاهیم در هم

۲/۱ـ بررسی شرایط پیدایش بمعنای خاستگاه‌منطقی

باتوجه به این معنا «خاستگاه، خاستگاه» که شرائط پیدایش هر موضوع است، اگر به خودش اضافه شود، در اینصورت باید ملاحظه کرد که خود شرائط پیدایش یک شیء در چه مسئله‌ای می‌توانسته نقش شرایط «تکوینی، تاریخی و اجتماعی» باشد؟ و چه زمانی می‌توانسته نقش نسبت به خصوصیات خود شیء برگردد؟ یعنی وقتی از بیرون شیء می‌آئید، باید یک نظری داشته باشید و وقتی از درون شیء می‌آئید مسئلهٔ دیگری داشته باشید. به عبارت دیگر یک گمانه بستگی به وضعیت اختیار در وضعیت «روحی، ذهنی و رفتاریِ» شخص دارد، یعنی محیط شخص رامی‌توانید از جامعه تا تکوین ببرید. اگر مطلبی در ذهنتان است بیان کنید.

(س): در چه مورد؟

(ج): در مورد اینکه خاستگاه توضیح داده شود.

(س): آیا بیش از آن چیزی که بیان شد، چیزی لازم است؟

(ج): در اینجا می‌خواهید اضافه کنید تا معلوم شود که معنای «خاستگاه، خاستگاه» چیست؟ یعنی آیا «خاستگاه ضرورتی دارد» یا ندارد؟ به عبارت دیگر اولاً آیا شیء بدون خاستگاه می‌تواند باشد یا خیر؟

(س): این بحثی بود که قبلاً انجام شد.

(ج): همین بحثی که قبلاً بیان شد چه بود؟

(س): همین مطلب که گفته شد: شرائط دارد و بدون شرایط «تکوینی، تاریخی و اجتماعی» نیست.

(ج): یعنی آیا می‌تواند بدون شرائط پیدابشود یا بدون خاستگاه باشد؟ البته منظور بدون علت نیست، چرا که بدون علّت پیدا شدن اشیاء، لااقل الان برای این دستگاه منطقی نیست یعنی بحث از علیّت نمی‌کند بلکه بحث از شرائط می‌کند.

(س): بله، گر بخواهید بر اساس مبنا توضیح بدهید می‌گوئید بدون اینکه در نظام فعالیتی باشد،نمی‌تواند واقع بشود یعنی یک فاعلی است که در نظام فعالیتی قرار دارد بنابراین حتماً یک شرائطی هم دارد. به بیان متنازلتر حتماً در یک شرائط تکوینی، تاریخی و اجتماعی شکل می‌گیرد. یعنی از شرائط «اجتماعی، تاریخی و تکوینی» بریده نیست

(ج): خاستگاه منطقی یعنی چه؟ آیا «خاستگاه منطقی» از نظر منطقی در سطح روش، غیر از «تکوینی» است؟

(س): آن چیزی که تا بحال از خاستگاه منطقی فهمیده شده، یعنی خاستگاه منطقاً توضیح داده شد این بود که خاستگاه باید منطقاً بیان شود، یعنی همان چیزی که بر اساس مبناء توضیح می‌دهید که یک زمینهٔ پیدایش دارد.

(ج): آیا این خاستگاه منطقی تکوینی است یا خاستگاه منطقی در مرحلهٔ روش است؟ یعنی در مرحله «مصداق، روش، فلسفه» ست.

(س): در هر سه می‌توان منطقاً خاستگاه را بیان کرد، یعنی همان مطلبی که در دو جلسه قبل بیان شد.

۲/۲ـ بررسی مفهوم «خاستگاهِ خاستگاه» به شرایط پیدایشِ چگونگیِ هستی

(ج): با خلاصه‌ترین بیان، چه بیانی می‌توان در بارهٔ آنها ذکر کرد. یعنی می‌خواهید خاستگاه را به خاستگاه اضافه کنید آیا خود خاستگاه، خاستگاه دارد یا خیر؟

(س): بستگی به این دارد که خود خاستگاه را چه‌اندازه عام بگیرید. اگر خیلی عامِ عام باشد دیگر «خاستگاهِ خاستگاه» معنی ندارد.

(ج): اولین خاستگاه و به اصطلاح خاستگاه اولیه چه چیزی می‌شود؟

(س): تا خاستگاه اولیه برای چه چیز باشد؟ یعنی اگر موضوع را کوچک بگیرید.

(ج): با عام‌ترین بحث بگیرید.

(س): در صورت عام‌ترین، دیگر «خاستگاه، خاستگاه» معنی ندارد.

(ج): خیر، آن خاستگاه باید خاستگاه همه خاستگاهها باشد. آن وقت خاستگاه کل، خاستگاه کلیه خاستگاهها می‌شود.

(س): یعنی آن چیزی که در جلسه قبل به عنوان خاستگاه در فلسفه بیان شد ـ که به مشیت خدای متعال و اعطاء او بر می‌گردد ـ مبداء همه خاستگاهها می‌شود.

(ج): احسنت، مطلب تا اینجا تمام شد. بنابراین خاستگاه هر خاستگاهی، مبدأ پیدایش اومی‌شود. اما خاستگاه دوم که می‌گوئید «خاستگاهِ خاستگاه» چیست؟ یعنی یک مبدأیی می‌گیرید.

(س): یعنی مبدأ آن مبدأ می‌شود.

(ج): احسنت، که مبدأ آن مبدأ نیز «مشیت بالغه» شد که به یک معنا «علّتِ وجود» است. خاستگاهی که دارای علّت وجود است، علّت کیفیت می‌شود. فرضاً اول فاعل خلق شده بعد تقاضا کرده، دو بره به او به نسبت مشیّت، اعطاء شده ست. پس اولی نسبت به خاستگاه دوم، خاستگاه می‌شود. بنابراین «خاستگاهِ خاستگاه»، وجوداً و

کیفیتاً پیدایش موضوع را معین می‌کند.

(س) البته اینکه در چه سطحی ملاحظه شود، دخالت در معنا می‌کند.

(ج): اول بزرگترین سطح را می‌گیرید، و لکن به عام‌ترین بحث دسترسی پیدا می‌کنید. پس وجوداً و کیفیتاً شد. آیا معلوم شد که کیفیتاً به کجای آن بر می‌گردد؟

(س): یعنی اعطای بعد از تقاضا است.

(ج): احسنت، اعطای بعد از تقاضا کیفیت رادرست می‌کند پس اینجا خاستگاه، «چگونگی و هستی» می‌شود.

(س): آیا در تعریف «خاستگاه، خاستگاه» هستید؟

(ج): بله، این مطلب در اینجا نوشته شد، ولی باید به مشورت گذاشته شود و روی آن بحث کنید، یعنی هرگز مطالبی که در بحثها بیان می‌شود، اینگونه نیست که چون گفته شد، پس درست است، خیر چون گفته شد، درست است ندارید، بلکه باید بحث کنید تا معلوم شود درست چه چیزی است؟ بنابراین یک تردیدی در قسمت اول وارد می‌کنیم و رد می‌شویم. بیان شد خاستگاه هستی و چگونگی «خاستگاه خاستگاه» می‌شود. امّا «خاستگاه جایگاه» چیست؟ البته اگر بخواهید از طرف دیگر بیائید و بحث را ادامه بدهید یعنی به جای اینکه «خاستگاه» را روی جایگاه و روی پایگاه ببرید، جایگاه خاستگاه و پایگاه خاستگاه را در سطر، مورد دقت قرار دهید یعنی همه شئون مربوط به خاستگاه را تمام نمائید. جایگاه خاستگاه چیست؟ تناسب حاکم بر پیدایش است ـ قبلاً گفته شد تناسب هر موضوع نسبت به موضوعات دیگر ـ ولی الان تناسب خاستگاه نسبت به موضوعات دیگر چیست؟

(س): این مطلب همان جائی است که باید مسئله بصورت زیر بخشی ملاحظه شود، یعنی موضوعات و پدیده‌های مختلفی را ملاحظه کنید که هر کدامشان خاستگاه خود را دارند.

(ج): بله! یعنی خود خاستگاه موضوعاً چه جایگاهی دارد؟

(س): یعنی اصولاً بحث در جائی موضوعیّت پیدا می‌کند که تنوع خاستگاه وجود داشته باشد.

(ج): آیا این است؟ یا اینکه خود موضوع خاستگاه، موضوعاً چه جایگاهی دارد؟ ولو اینکه یک موضوع بیشتر ندارد. حداقل در ابتدای کار در این قضیه نباید هیچ فرقی داشته باشد که می‌توانید تجربه کنید، چون در مفاهیم ابتداً تجرید بعد تعمیم و در مرحله آخر تخصیص می‌دهید. یعنی در زمانیکه می‌خواهید تجرید بکنید، می‌گوئید اگر بحث خاستگاه ذاتاً مورد بحث اصلاً نباشد چه اتفاقی می‌افتد؟ خاستگاه چه جایگاهی دارد؟ آیا ندیدن خاستگاه باید به معنی ندیدن مبادی یک چیز نیست؟

(س): یعنی آیا ضرورت خاستگاه بیانگر جایگاهش باشد؟

۲/۳ـ ضرورت بررسی خاستگاه در موضوع تحقیق و پژوهش

(ج): بله، اصولاً در «جایگاه خاستگاه» بفرض اگر بخواهید تحقیق بکنید، می‌گوئید خاستگاهش را و شرائط را مورد شناساسی قرار دهید. مثلاً قبل از اسلام و بعد از اسلام این وجود داشته، در دورهٔ مثلاً دین عیسی بن مریم ودر دروهٔ قبلش، دین موسی بن عمران (علیه و علیهم و علی نبینا و علی اهل بیته المعصومین، صلوات الله) وجود داشته، قبل از دورهٔ جناب (ابراهیم صلوات الله علیه) وجود داشته است تا کی وجود داشته است؟ اگر این

خاستگاه وجود نداشته باشد چه طور می‌شود؟ فرضاً می‌خواهید در پزشکی تحقیق کنید، سئوال می‌شود، جایگاه ارزیابی «خاستگاه» چیست؟ نسبت آن به سایر موضوعات چیست؟ پس نگاه کردن به خاستگاه اشیاء هم کاری است، مثل نگاه کردن به خاستگاه مداد که چه زمانی پیدا شده است، تا ملاحظه کردن اینکه یک گمانه چه زمانی پیدا شده است و تا هر شیء، گمانه و هر استدلالی و اخلاقی که باشد. آیا می‌توان گفت «جایگاه خاستگاه» مثلاً مبادی یک امر است یا خیر؟ چه چیزی این امر است؟ در خاستگاه، شرائط پیدایش چه جائی دارد؟ چه نسبتی به سایر موضوعات دارد؟ یک وقت است که می‌گوئید، خاستگاه موضوعات مختلف به هم چه نسبتی دارند؟ یک وقت است کل خاستگاههای موضوعات مختلف را درون یک دایره می‌نویسید، بعد بالای سرش خاستگاه می‌نویسید، آن وقت می‌گوئید خود ارزیابی خاستگاه چه جایگاهی دارد؟

۲/۴ـ بررسی «خاستگاهِ خاستگاه» به «ظرفیتِ ظرفیت» و تطبیق آن به «هستی» و «چگونگی»

(س): ضرورت خاستگاه می‌شود. «خاستگاه، خاستگاهی»

حجةالاسلام صدوق: جهتش را می‌فرمایند، یعنی بگیرید که مبنای پیدایش شرایط شود.

(ج): **حجةالاسلام والمسلمین حسینی:** در تطبیق اوصاف توسعه اینجا راصحیح است جهت بگیرید یعنی اولی را ظرفیّت گرفتید دومی را جهت می‌گیرید.

(س): چون خاستگاه را موضوعاً می‌خواهیدبصورت جریدی قرار دهید یک خاستگاهش را ملاحظه کردید.

(ج): خاستگاهش را شما به معنی ظرفیتی می‌گیرید که ظرفیّت آن مثلاً خاستگاه هستی و چگونگی یا چگونگی هستی بود. ـ البته اینکه مردد بیان شد بخاطر این است که معلوم شود آیا هستی و چگونگی باشد بهتر است؟ یا چگونگی هستی باشد بهتر است؟ ـ اگر خاستگاه تقوم داشته باشد، خاستگاه چگونگی هستی می‌شود. اگر هستی مقدم باشد ـ که علت هستی می‌گوئید ـ) چه‌طور می‌شود؟

حجةالاسلام رضائی: چون چگونگی هستی مقدم قرار گرفته است، خاستگاه علت می‌شود.

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: خیر! «خاستگاه چگونگی» هرگز به علت گفته نمی‌شود ، بلکه گونه بودن علت و مکانیزم منطق و دستگاه شما است. لذاهمین که ذکر شد «هستی و چگونگی و چگونگی هستی» باید به آن اشکال می‌کردید.

پس اگر اینجا را جهت بگیرید، «جهت خاستگاه» تطبیقی است که بلافاصله می‌توانید به اوصاف «توسعه، ساختار وکارائی» بدهید.

حجةالاسلام صدوق: اینجا چگونگی هستی می‌شود. یعنی اگر صحیح باشد که اولی «هستی چگونگی» باشد، دوّمی «چگونگی هستی» می‌شود.

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: اگر اولی غلط باشد ودرست آن «چگونگی خاستگاه به چگونگی هستی» باشد. آن وقت در اینجا می‌توانید «خاستگاه جهت چگونگی» قرار دهید، نه اینکه صحیح نباشد و لکن باید بگوئید «جایگاه خاستگاه» چیست؟ پس در اینجا احتمالات مختلف را می‌نویسیم و بررسی می‌کنیم و این

گونه نیست که سریع از آن ردشویم پس یک احتمال «خاستگاه چگونگی هستی» شد.

(س): در تعاریفی که برای خاستگاه ارائه شده، گفته شد به دلیل اعطاء رب و با حکمتی که دارا، بود تکویناً مصدر گمانه‌ها بوجود می‌آید «و تاریخاً» به مرحلهٔ تاریخی و «اجتماعاً» هم به شرایط اجتماعی بر می‌گردد و شخص هم قطعاً در بستری از گمانه‌ها است و در خلاء نیست، بلکه گمانه‌هایش می‌آید در یک نظامی، جا پیدا می‌کند، یعنی بعد از مراحل «تکوینی، تاریخی و اجتماعی» در درون فرد هم موضوعیّت دارد. با توجه به این مطلب، مسئله پیدایش گمانه‌ها در «خاستگاه خاستگاه» موضوعیّت پیدا می‌کند و فرم‌گیری آن در خانه کناری آن پیدا می‌شود، تا معلوم شود این در چه مرحله‌ای از تاریخ است، یعنی مرحلهٔ تاریخی آن در خانهٔ دوم متعین می‌شود یا شکل‌گیری اجتماعی آن متعین می‌شود؟ می‌گوئید در این مرحله منطق‌شان انتزاعی نیست، بلکه مجموعه‌نگری است. قبل از این اصلاً قابلیت نداشته است که یک منطق مجموعه‌نگری و یا منطق نظام ولایت حاکم باشد. پس خانه دوّم چگونگی است.

(ج): شما چگونگی را در خانهٔ دوم می‌آورید؟

(س): بله، که «جایگاه» گفته می‌شود، یعنی وقتی می‌گوئید «جایگاه خاستگاه»، وقتی قرار شد فرم بگیرد، فرم‌گیری آن در خانهٔ دوم مطرح می‌شود.

حجة‌الاسلام پیروزمند: علتش این بوده که خاستگاه در آنجا دوبار تکرار شده است، ولی اگر قرار بود خاستگاه یک بار تکرار شود مبداء مثلاً هستی می‌شد.

حجة‌الاسلام صدوق: خود خاستگاه مبداء است.

حجة‌الاسلام والمسلمین حسینی: اشکالی ندارد، شما دو بار «مبدأ مبدأ» گفتید.

(س): «مبدأ مبدأ» آن به شاملترین مبدأ برمی‌گردد یعنی میخواهد آنرا معرفی کند که اگر یک مبدأی هست مستقل نیست، بلکه متقوم به یک مبدأ دیگری است. می‌خواهد این را بگوید.

(ج): اگر مبدأی متقوم به مبدأ دیگری شد، چه نتیجه‌ای را میدهد؟

(س): می‌خواهد اصل پیدایش گمانه‌ها را بگوید.

۲/۵ـ تطبیق فلسفی منزلتها به اوصاف «توسعه، ساختار، کارائی» برای بهتر معنا کردن

(ج): آیا ظرفیّت برابر با پیدایش است یا ظرفیّت موضوعاً، موضوع چگونگی است و غیر از جهت چگونگی است؟ به عبارت دیگر وقتی شما دو تا را گفتید: ۱ و ۲ و تولی و ولایت نسبت بین این دو را می‌دهد، این معنای اولین مرحلهٔ چگونگی است، نهایت این است که شما هنوز جهت را به ظرفیّت آن اضافه نگردید، این در صورتی است که بخواهید در اوصاف «توسعه، ساختار، کارائی» ببرید البته اشکالی هم ندارد که همیشه یکبار ببرید ـ چون یک کمک تطبیقی فلسفی دارد ـ ولی آیا بعداً باید در سه مرحله این را هم بیاورید یا خیر؟ یعنی یک سئوال مهم این است که آیا از اول باید مفردات اولیهٔ یک بحث فیش شود؟ یا زمانی که بحث تکامل پیدا کرد و کلیهٔ عناوین شما در سه سطح مورد دقت گرفت؟ آیا باید اول یک برنامه یا آخر یک برنامه باشد؟ به عبارت دیگر وقتی که می‌گوئید محقق و فهمیده شد که مطلب چیست، نتیجه‌اش باید این باشد که تمام عناوین شما در فیشهای مخصوص و بعد هم

در سربرگهای خاص آمده و به معنای پایان کار باشد؟ یا از اول با اجمالی‌ترین، یعنی با سه تا شروع می‌کنید؟ که این هم یک فرض است، چون مفروض این است که اگر شما کلیهٔ پاسخها را در اول کار داشتید و توانستید برای همهٔ آنها جدول درست کنید؛ یعنی همزمان با پیشرفت کار شما به برنامهٔ تحقق عمل می‌کنید، چون بعداً جای خاستگاه و این عناوین سربرگ بانک اطلاعات، عناوینی در بارهٔ پزشکی مثلاً «خاستگاه پزشکی» «جایگاه پزشکی» تا آخر کار نوشته می‌شود. پس قبل از اینکه معلوم شود، تکثیرش چگونه «تشریح» پیدا می‌کند، با سه تای فرض اول که ساده‌تر است بحث را جلو می‌بریم.

مطلب بعدی این است که آیا از «جایگاه خاستگاه» چه چیز مفهوماً منظور نظر است؟ یک فرض این است می‌گوئید ضرورت یک شیء چیست؟ این را ردّ نمی‌کنیم و یک فرض این است که می‌گوئید جهت یک شیء و جهت یک موضوع چیست؟

۲/۶ـ بررسی مفهوم «جایگاهِ خاستگاه»

بحث این است که «جایگاه»، ربط یک موضوع به سایر موضوعات رانشان می‌دهد و کلمهٔ «خاستگاه» پیدایش چگونگی یک موضوع را بیان می‌کند.

آقای مهندس حسینی: اگر طبق همان شیوه‌ای که ذکر شد و گفتید نه یک لغت اضافه و نه یک لغت کم می‌کنیم، عین خود آن را بنویسید، کاملاً گویا است فرضاً اگر تعریفی کردید که نسبت شرایط پیدایش یک موضوع به سایر موضوعات، یعنی در واقع می‌خواهید طبقه‌بندی موضوعات، جای شرایط پیدایش را پیدا کند.

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: سئوال همین جا است که آیا شما میخواهید نسبت شرایط یک موضوع را پیدا کنید یا نمی‌خواهید موضوع را پیدا کنید، فرضاً «مداد» را نمی‌خواهید پیدا کنید بلکه می‌خواهید خود «خاستگاه» را پیدا کنید.

(س): منظور نسبت شرایط پیدایش آن است نه نسبت خود مداد، یعنی نمی‌خواهید در طبقه‌بندی جای مداد را پیدا کنید بلکه می‌خواهید جای شرایط پیدایش آنرا پیدا کنید.

(ج): پس آنچیزی که موضوع سئوال است، داخل گیومه می‌نویسید که «شرایط پیدایش» است. «شرایط پیدایش» نسبت، به چه چیز یک موضوع است؟

(س): نسبت به سایر موضوعات

(ج): در اینجا سایر موضوعات چه چیزهایی هستند؟

حجةالاسلام صدوق: جایگاه است.

آقای مهندس حسینی: یک مرتبه موضوعات را طبقه‌بندی می‌کنید، که هر موضوعی می‌تواند در آن قراربگیرد. یکی از موضوعاتش، شرایط پیدایش یک موضوع است.

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: در اینجا موضوع مورد نظر چیست؟ (خوب عنایت کنید) موضوع مورد نظر این است که مثلاً شما می‌خواهید شرایط پیدایش مداد را نسبت به سایر موضوعات که قلم، دفتر، کاغذ و .. هستند، پیدا کنید. ولی اگر خود موضوع ما مفهوم شرایط پیدایش شد و مداد نشد، آن وقت با چه موضوعاتی هم ارزش هستند؟

(س): شرایط پیدایش موضوعات دیگر.

(ج): (مجدداً تکرار می‌کنم). قرار است معلوم کنید که کلمه «شرایط پیدایش یک موضوع» به عنوان یک موضوع با چه موضوعاتی همعرض هستند؟

(س): با شرایط پیدایش موضوعات دیگر است.

(ج): آیا موضوعات دیگر، یعنی بلندگو است؟

(س): شرایط پیدایش بلندگو است.

(ج): بله! یعنی شما صد تا شرایط پیدایش می‌نویسید.

(س): بعد باید دقت کرد که جایگاه شرایط پیدایش مداد کجاست؟

(ج): وقتی این صد تا نوشته شد، آیا صحیح است یک عنوان انتزاعی بالای آن قرار بگیرد و گفته شود آنچه در این صد تا صحبت می‌شود، اگر مابه‌الاختلافش راحذف کنید و مابه‌الاشتراک کلمه‌ای است که بالای سر آن قرار می‌گیرد که «شرایط پیدایش موضوعات» است، یعنی شرایط پیدایش مداد، شرایط پیدایش میکروفون. شرایط پیدایش تسبیح و ساعت و عینک، همه اینها را می‌نویسید بعد انتزاع می‌کنید و کلمه «شرایط پیدایش یک موضوع» را بالا سری آنها قرار می‌دهید آن وقت این کلمه با چه چیزی باید هم عرض باشد؟

(س): وقتی شما طبقه‌بندی درونی‌اش را جدا کردید، طبقه‌بندی بیرونی‌اش قطعاً قسیم یک چیزهای دیگری است.

(ج): قسیم چه چیزی است؟

(س): مثلاً قسیم «جایگاه موضوعات» است.

(ج): پس ابتدائاً، موضوع صحبت در اینجا عنوان منطقی است نه یک موضوع باشد. به بیان دیگر عنوان منطقی خاستگاه، جایگاه چیست نه شرایط موضوعات؟ آن وقت اگر این چنین شد، هم عرض آن چیست؟

حجة‌الاسلام پیروزمند: مثل اینکه بگوئید خاستگاهش چیست؟ یعنی نسبتش با پایگاه و جایگاه چیست؟

آقای مهندس حسینی: نسبت شرایط پیدایش به جایگاه پیدایش می‌شود

حجة‌الاسلام والمسلمین حسینی: و پایگاه پیدایش شرایط پیدایش، یک نسبتی با جایگاه و یک نسبتی هم با پایگاه دارد، آن وقت قید کلمهٔ پایگاه که پیدایش نبوده‌است؟

(س): خیر، جایگاه هم نبوده است.

(ج): پس چه چیزی بوده است؟

(س): نسبت هر موضوع به سایر موضوعات بوده است، یعنی اصلاً از پیدایش در آن بحث نشده است.

(ج): پس شرایط پیدایش به جایگاه پیدایش ربطی ندارد. بلکه به جایگاه موضوعی و پایگاه ارزشی ربط دارد. در این صورت اگر سئوال شود چه نسبتی دارد، آن وقت چه می‌گوئید؟ چون تا اینجا فقط به «صورت مسئله» توجه کردید بالاخره چه نسبتی دارد؟

حجة‌الاسلام رضائی: چرا آن قیدهای دوم «خاستگاه منطقی، پایگاه ارزشی و جایگاه موضوعی» را اضافه کردید؟ منظور این است که «خاستگاه، جایگاه و پایگاه» به صورت عریان و بدون توجه به آنها ذکر می‌شد؟ خود آنها بیانگر همان است، یعنی معنا می‌کند.

حجة‌الاسلام والمسلمین حسینی: خیر! در جایگاه گفتید، جایگاه، نسبت هر موضوعی به سایر موضوعات است و «شرایط پیدایش» خاستگاه شد و در سومی هم نسبت به یک منتجه ذکر شد.

حجة‌الاسلام صدوق: آیا لازم نیست آنجا با این قیدها تعریف شود؟

۲/۷ـ حساسیت دقت در معنا کردن به‌دلیل بارم‌بندی و کنترل عینیت در پایان کار تحقیقاتی

(ج): خیر! در اینجا یک خلاصه دارید می‌خواهید شرح بدهید که چه چیزی می‌شود؟ باید بدانید که چه چیزی می‌شود؟ باید بنویسید این «خاستگاه» یعنی شرایط پیدایش است، اما اینجا که جایگاه است شرایط پیدایش چیست؟ حالا آیا به راحتی می‌توان «جهت» را نوشت یا باید با تأمل نوشت؟ یعنی باید چیزی را بنویسید که جهت نتیجه آن باشد، اگر خود جهت را بنویسید. جایگاه و خاستگاهش چیست؟

(س): در جایگاه همیشه بحث از جهت است.

(ج): خیر! از چه نظر، بحث جهت است؟ متن توضیح خودتان را بنویسید، یعنی بحث بصورت مباحثه‌ای پیش برود و من هم مقداری سخت‌گیری می‌کنم. البته سخت‌گیری ملایم می‌کنم نه سخت‌گیری، سخت باشد.

(س): در اینجا یک مقدار سخت‌گیری منطقی می‌کنید. یعنی می‌گوئید اگر این معنا را می‌کنیم باید بر اساس یک منطقی باشد. فرضاً اگردر اینجا ضعیف نوشتید، قطعاً خانه اول ظرفیت است این که دیگر جابجایی ندارد؟ بعد آن طرف یا محوری است و این طرفش هم جهت است.

(ج): برخورد کردن با دوستان به این خاطر است که احتمال میدهم به نظر شما اینگونه می‌آید، با یک مقدار تسامح توجیهی می‌توان لغات را «تعمیم، تخصیص و تقویم» داد و به هر حال آنها را مرتب کرد در حالی که این سخت گیرها برای یک چیز دیگری است، چون شما وقتی بارم‌بندی می‌کنید و چیزی را در آخر کنترل می‌کنید، اگر نخواند باید بتوانید علت آنرا منطقاً پیدا کنید که چرا نخواند، نه اینکه بگوئید یک توجیه دیگری دارد، چون قبلاً چشم بسته توجیه کرده بودید مثل یک شعر زیبا منتهی گاهی شعر مفاهیم وهمی است و گاهی هم یک جلوه است که دسته‌بندی سجع و قافیه خاص مفهومی هم دارد، یعنی سجع و قافیه به حروف علایم است، ولی این سجع و قافیهٔ مفهومی است. پس سختگیری در اینجا بخاطر این است که بدانید وقتی می‌خواهید یک چیزی را در اینجا بنویسید، چیست؟ به قرینه اینکه قبلاً «ظرفیت، جهت و عاملیت» بوده می‌توانید جهت بنویسد و خیلی هم آسان است، ولی شما میخواهید در اینجا معنای جهت را بدست بیاورید، به عبارتی استخراج جهت بکنید، نه اینکه توجیه به جهت بکنید. توجیه به جهت آن است که در پیش داوری و در ذهن شما این است که اوصاف توسعه «ظرفیت، جهت و عاملیت» است.

(س): خیر ! منظور این است، نظم منطقی است که کمک می‌کند، نه اینکه بخواهند توجه بکنند، بلکه در خانه دوم یا جهت است یا محوری است و از این دو حال بیرون نیست.

(ج): چرا بیرون نیست؟ منطقاً یک جای به آن دادید که متناظر با آن است.

(س): یعنی نمی‌توان در اینجا «عاملیّت یا تبعی» نوشت؟!

(ج): بفرض هم مفهومی را استخراج کنید که آن مفهوم موجد «جهت» باشد، یعنی جهت را نشان بدهد. نه اینکه چون دراینجا متناظر با اوصاف توسعه است، چراکه حرف ملاناصرالدین یکی است لذا وقتی که به اینجا رسید می‌گوئید «جهت» است اگر هم نمی‌خواهی دنیا راگزکن یا یک فلسفه دیگری تأسیس کنید.

(س): دو چیز است یا جهت یا محوری است.

(ج): نه جهت و نه محوری آنرا نمی‌گوئیم.

(س): این معنا نمی‌شود، چون منطق شما اینرا می‌گوید.

(ج): درست است، ولی در منطق چون یک چیزی گفتید شد آیا باید روی همان ایستاد، شاید غلط باشد.

(س): خیر! الان باید آنرا رعایت کرد.

(ج): یعنی بصورت سیاسی رعایت شود. مهم همین است.

(س): خیر! اول باید رعایت کرد، بعد اگر در آن اشکالی مشخص شد، بعد گفته می‌شود پس فلسفه غلط است. پس اول باید رعایت کرد نه اینکه از اول رد کرد و هر چه خواست نوشت. چرا که الان یک فلسفه تاسیس شده است آن فلسفه را رعایت می‌کنید تا نقض آنرا بفهمید.

(ج): یک التزام همین است که می‌گوئید، یعنی ما متلزم به حرف گذشته هستیم تا اشکال آنرا بفهمیم. حرف دوم این است که شما بگونه‌ای عمل کنید که موجد پیداش اثر فلسفه شما باشد نه اینکه با پیش داوری فلسفه‌تان جلو بیایید این دو حرف است. یعنی در ذهن شما است که در اینجا باید یا جهت و یا محوری باشد ما هم آنرا می‌پذیریم.

(س): اصلاً برای چه منظوری «خاستگاه، خاستگاه» را بهم اضافه کردید؟ هیچ انضباطی در روش و جدول و در هیچ‌جای دیگر رعایت نکنید، چون احتمال دارد غلط باشد. اینرا که نمی‌خواهید بگوئید، ولی می‌گوئید وقتی این خانه را می‌خواهید پر کنید فعلاً می‌پذیرید یا جهت یا محوری است، بعد اگر به نقصی رسیدید که فلسفه برای آن جواب ندارد، باید جواب آنرا پیدا کرد.

(ج): با همین پیش داوری بحث را پیش می‌بریم. آیا باید بصورت توجیهی پیش رفت یا منطقاً باید استنباط کرد؟

(س): باید منطقاً استنباط کرد، یعنی بایدبگوئید در فلسفه معنای جهت چیست و معنای محوری در فلسفه چیست؟ و در اینجا که میخواهد به گمانه تطبیق شود، چیست؟

۳ـ پرسش و پاسخ نسبت به احتمالات برادران هیئت علمی در معنا کردن

(ج): در اینجا میخواهید چه چیزی را تطبیق کنید؟

(س): اگر بخواهید خاستگاه پژوهش را بررسی کنید

(ج): خیر! «جایگاه» نسبت به خود آن هم الان اشکال است چون معنای اولی عمومی و عام است و اصلاً ربطی به بحث پژوهش ندارد، «هستی چگونگی» چه ربطی به موضوع بحث دارد؟ یعنی حتی در آنجا هم آن چیزیهایی را که نوشتید، منطقی نوشتید و تعاریفی را که در جلسه بحث کردید نوشتید، یعنی «شرایط پیدایش یک موضوع را نوشتید. این معنای خاستگاه است پس شما خاستگاه منطقی را بصورت دقیق تعریف کردید!!

(ج): در همان جلسه خاستگاه منطقی هم گفته شد که شرایط پیدایش منطقی حکمت «شرایط پیدایش گمانه» می‌باشد.

(س): منظور این است کلمهٔ حکمت باید در خلاصه بیاید و اگر نیاید در تعریف کردن به همان وصف «توسعه، ساختار و کارآئی» تبدیل می‌شود.

(ج): شرایط پیدایش

(س): یعنی در آنجا هم اعطاء و هم حکمت را نوشتید، یعنی خاستگاه معنای اعطائی و منطقی آن معنای حکمت را می‌دهد.

(ج): پس خلاصه‌اش چه چیزی می‌شود؟

(س): اعطاء حکیمانه

حجةالاسلام رضائی: باید قید پژوهش داشته باشد؟

حجةالاسلام صدوق: در سطح فلسفی معنایش اعطاء حکیمانه است.

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: پس در اینجا اعطاء حکیمانه نوشته شده در «خاستگاه خاستگاه» چه چیزی باید باشد؟ مثلاً «اعطاء حکیمانهٔ اعطاء حکیمانه» باید باشد.

(س): خیر! در بحث که شد، گمانه «خاستگاه خاستگاه» پیدا شده است و بحث معصومین نیست؛ یعنی در سطح پائین‌تر برای انسان که می‌خواهد عبادت کند یک گمانه‌ای بر اساس انگیزه او پیدا می‌شود. این را می‌گوئیم متعلق به این است. یعنی مبدأ انگیزه فردی تابع عبادت است، لذا ایجاد گمانه می‌کند آن وقت می‌گوید این متعلق به آن خاستگاه شامل است. این «خاستگاه خاستگاه» می‌شود.

آقای مهندس حسینی: ضرب نشد

حجةالاسلام صدوق: چرا! در مرتبه اول که باید دو خاستگاه بگوئید، یعنی باید دوئیت را ببندید.

آقای مهندس حسینی: تحلیل منطقی منظور است نه اینکه از ضرب عناوین بدست آمده است.

حجةالاسلام صدوق: هنوز آنرا معنا نکرده‌اید فقط گفتید دو تا مبدأ است که بهم متقومند یک مبدأ فردی است که برای او گمانه پیدا شده است که موضوعش علم ربوبی و یا معصومین نیست، بلکه می‌خواهد مادون را بحث کند این یک مبدأ است که به آن بر می‌گردد و آن وقت این دو بهم متقومند برای این باید یک معنا ارائه‌بدهید.

(ج): در اینجا معنایش چیست؟ اینکه بگویید: باید این دو تا را معنا کنید و یا بصورت دسته جمعی معنا کنیم فایده‌ای ندارد، به هر حال باید معنا نمایید.

(س): «نظام ولایت» بنویسید. دو فاعل متقوم بهم، نظام می‌شود.

(ج): پس در اینجا «نظام ولایت» می‌نویسیم ولی در بارهٔ آن بحث می‌کنیم. آیا اعطای حکیمانه هم می‌خواهد یا خیر؟ یعنی آیا می‌توان اعطای حکمیانه نظام ولایت گفت؟

(س): آن خاستگاه اصلی و شامل، اعطا است، آنچه که مربوط به انسان است، فاعلیت او است.

(ج): پس اولی، اعطاء حکیمانه شد.

(س): این خاستگاه اول، اعطای حکیمانهٔ ربوبی می‌شود.

(ج): دومین خاستگاه چه می‌شود؟

(س): ارادهٔ انسان

(ج): پس آیا باید بجای اعطاء حکیمانه، ارادهٔ انسان را نوشت؟

(س): یعنی دو تا خاستگاه است.

(ج): یعنی دو چیز است. ۱ـ ارادهٔ انسان یعنی تولی او است و ۲ـ ایجادی که حضرت حق کرده است. حالا در اینجا چه می‌نویسید. اولی که «اعطاء حکیمانهٔ حضرت حق» شد دومی را چه می‌نویسید؟

(س): فاعلیت و انگیزهٔ انسان می‌نویسیم؛ یعنی ارادهٔ انسان است که ایجاد می‌کند.

(ج): ارادهٔ و تولی و انگیزه انسان یا هر چیز دیگر که می فرمایید بالاخره اسم دومی را چه چیزی می‌نویسید؟

(س): اگر بخواهید بصورت منطقی بنویسید، کلمهٔ «تولی» بنویسید.

(ج): پس آیا «تولی اعطای حکیمانهٔ تولی» باید نوشته شود؟

(س): باید تولی به اعطا نوشته شود.

(ج): پس آیا «تولی به اعطای حکیمانه» باید نوشت؟ یعنی «خاستگاه خاستگاه»، تولی به اعطاء می‌شود. آن وقت آیا این معنا برای همهٔ موضوعات ولو تقاضای قبل از طلب نداشته باشند، است؟

(س): خیر! برای فاعل تصرفی است.

(ج): شما می‌خواهید «خاستگاه خاستگاه» را معنا کنید. دقت کنید که گمانه نسبت به موضوعات باید تناسب داشته باشد.

(س): ما نمی‌گوییم که درباره مداد گمانه می‌زنیم.

(ج): گمانه‌ای درباره مداد می‌زنید که خاستگاهی دارد باید پایان کار و آخر خط بتواند کارآمدی مداد خارجی را نتیجه بدهد، یعنی گمانهٔ شما نمی‌تواند به صرف گمانه بودن تا آخر کار، موضوع قرار بگیرد. گمانهٔ شما در پایان باید بتواند مواد را تحویل بدهد، چون نمی‌تواند گمانه‌ای که موضوعش شیء خارجی است، (مثلاً در پزشکی هستید و در حال کنترل حصبه هستید و نسبت به آن گمانه می‌زنید و در آخر کار نسخه میدهید، گمانه شما در فرض استقلال از خارج درست نشده است. گمانه شما نسبت به حصبه است و در آخر کار هم می‌خواهید برای حصبه نسخه بدهید) همان گمانه انسان متولی متصرف است باشد. البته صحیح است که علم انسان، علم مطلق و برابر با تکوین نیست، ولی گمانه انسان هم گمانهٔ نظری محض نیست، بلکه باید گمانه مشروط به شیء باشد. اذا وقتی کلمهٔ خاستگاه منطقی را می‌آورید باید یک طرف آن به ذهن شما باشد و بگوید منطقاً چرا اینگونه گمانه زد و یک طرف آن هم بگوید منطقاً چرا این بوجود آمد؟

(س): این در تصرف است، یعنی در خانه اول هستید.

(ج): اگر متصرف فیه شما در یک نظام حضور نداشته باشد و آنرا قیچی کردید. در اینجا باید طوری بسترسازی کنید که در ضرب سوم صحیح باشد. اگر شما «خاستگاه خاستگاه خاستگاه» نوشتید و ابتدائاً نحوهٔ تفسیر کردن شما از عنوان اولی خاستگاه، قدرت تعمیم نداشته باشد و نتواند در سه منزلت سه معنا بخودش بگیرد، حتماً در یک معنای آن مشکل پیدا می‌کنید. پس شما باید بگونه‌ای خاستگاه را در اینجا بگوئید که بر فرض اگر کسی آمد و یک جدول رسم کرد و در آن ۸۱ بار خاستگاه را نوشت، بتوانید برای آن ۸۱ معنا بدهید.

۳/۱ـ ضرورت حکومت جدول الف (یک‌قیدی) بر جداول دو قیدی و سه قیدی

(س): این بحث در اینجا چه ضرورت دارد؟ این حرف شما منطقی است.

(ج): اشاره به این است که وقتی خاستگاه پژوهشی می‌گوئید، صحیح است که گمانه است و حرف شما صحیح است، ولی «موضوع، منطق و فلسفه» آن باید با یکدیگر مرتبط باشد.

(س): این در ضرب سوم است نه در ضرب دوم.

(ج): این سربرگ، سربرگ همیشگی است یعنی در وقتی که می‌خواهید در باره «مرض» بنویسید باید این سربرگ را به کار بگیرید.

(س): در اینجا شما دو قید را ضرب می‌کنید حتماً یکی از آنها را حذف کرده‌اید.

(ج): خیر! حذف کرده‌ایم ولی تعمیم پذیر است نه اینکه در اینجا به مرحلهٔ سوم تخصیص داده‌اید، یعنی واژه «خاستگاه» باید تعمیم‌پذیر باشد و بتواند در ضرب سوم معنای خودش را بدهد، معنایی که در اول کار می‌کنید اگر از پذیرش حرف سوم اجتناب داشته باشد. به عبارت دیگر اگر معنای تخصیصی (یعنی معنای سطح اول) را بیاورید. با چه مشکلی مواجه شوید؟ به بیان دیگر دو چیز در اینجا باید بگوئید: یا باید در اینجا معنای تجریدی را بیاورید و معنای تعمیمی آنرا در بخشهای بعدی بیاورید و معنای تخصیصی را در برگه‌های مختلفی که می‌نویسید، بیاورید، یعنی عیبی ندارد که بگوئید خاستگاه منطقی، عبارت است از مثلاً ۲۷ تا به اضافه ۳تا که ۳۰تا می‌شود. و به ۳۰ تا صحیح است که خاستگاه منطقی تک تک گفته شود.

۳/۲ـ عمل تعمیم بمعنای ارائه تعاریف انتزاعی در جدول الف

(س): حالا در این جدول غرض شما چیست؟ آیا معنای تجریدی غرض شما است؟

(ج): اولاً در این جدول کدامیک از اینها باید بیاید؟

(س): خیر! همین را که در جدول (ب) اضافه می‌کنید آیا در آن بحث انتزاعی است؟

(ج): اینجا تعمیم دادن است. شما در مرحله اول، کار انتزاعی را درست کردید، یعنی سه تا معنا در «روش، موضوع و مصداق» ارائه دادید که برای خلاصه‌کردن انتزاع بسیار ساده‌ای بکار بردید. انتزاع ساده این بود که وقتی اینجا را معنا می‌کردید، یک اختلافهای و یک اشتراکهایی پیدا می‌کردید که شما اشتراکها را نوشتید. پس معنایش این است که تجرید کردید.

(س): پس جدول «الف»، جدول انتزاعی است.

(ج): پائین این جدول چه چیزهایی است. قطعاً انتزاعی نیست، ولی با اولین گمانه‌های مجموعه‌ای می‌باشد.

(س): یعنی فقط قید «فلسفه، روش، مصداق» را دارد.

(ج): که بالای آن معنایش را نوشتید.

۳/۳ـ تعمیم بمعنای ملاحظه آثار در منزلتهای مختلف در جدول دو قیدی

(س): حالا در رابطه با جدول (ب) چه می‌گوئید؟ آیا در این جدول از انتزاع بیرون می‌آید؟

(ج): وقتی اینجا آمدید، یک بار دیگر می‌خواهید تعمیم بدهید؛ ولی نه به شکل اوّل. تعمیم دادن این بود که اثر یک شیء را در جاهای دیگر ببینید. در اینجا نیز شما می‌خواهید اثر «خاستگاه» را نسبت به «جایگاه و پایگاه» و بالعکس اثر پایگاه رابر خاستگاه و اثر خود خاستگاه را بر خود خاستگاه ببینید.

(س): یعنی باید بنحوی در خانهٔ اول نوشته شود که بتواند تا آخر این حرکت را نشان بدهد.

(ج): احسنت!

«وَٱلسَّلامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ ٱللّٰهِ وَ بَرَكَاتُهُ»

مدل برنامه تحقیق

جلسه ۱۹ ۷۷/۹/۱۱

استاد: حجهٔ الاسلام و المسلمین حسینی الهاشمی تنظیم از: گروه تحقیقات مبنایی

مدل برنامه تحقیق

استاد:	حجة الاسلام و المسلمین حسینی الهاشمی	شماره جلسه:	۱۹
عنوان گذار:	--	تاریخ جلسه:	۷۷/۹/۱۱
ویراست:	ویراست نشده	حروفچینی :	

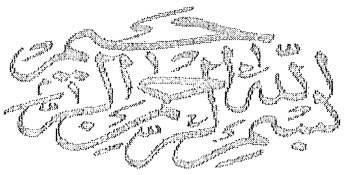

حجت السلام و المسلمین حسینی: «بسم الله الرحمن الرحیم» خوب بحثی را که خدمت برادرها هستیم، درباره این است که ببینیم این عناوین خاستگاه، جایگاه و پایگاه، چه طوری به هم اضافه می‌شوند که اگر در ستون نگاه کنیم، خاستگاهِ خاستگاه، خاستگاهِ جایگاه و خاستگاهِ پایگاه شود.

بنا به جدولی که در سطر و ستون، در بالا نوشتیم، ابتدا خاستگاه، بعد جایگاه تو سطر بعد هم پایگاه، در ستون هم نوشتیم خاستگاه، جایگاه، پایگاه. قاعدتاً اگر بنا باشد یک تناظر ابتدایی و احتمالاً با «ظرفیت، جهت، عاملیت، اوصافِ توسعه» برقرار کنیم، آیا در سطر است یا در ستون؟ که صبح احتمالاً در سطر بودن آن را ترجیح دادیم، ولکن الآن برعکس، احتمالاً در ستون بودن آن را ترجیح می‌دهیم.

خواست را می‌گوییم شرایطِ پیدایشِ، خواستِ خودِ خواست؛ یعنی خواستِ شرایطِ پیدایشِ خود آن خاستگاه که گفتیم: هستی چگونگی یا چگونگی هستی.

هستی چگونگی معنایش این است که هستی، اولین چیزی است که برای چگونگی لازم است، بنابراین موضوع بحث ما بحث چگونگی است. صحبت این نیست که اول هستی پیدا شود، بعد چگونگی پیدا شود، بلکه چگونگی هستی است، از اول چگونگی داریم، آن وقت معنی خاستگاه هم کانه با حفظ تسامح، مبدا چگونگی می‌شود، ولکن بنا به آن چه که قبلاً گفتیم، مبدا به معنای تجرید شدن هستی از چگونگی است که بهتر است به جای علت، به جای مبدا بگوییم شرایط. شرایط طبیعتاً بر یک مطلبی اضافه بر ایجاد عنایت دارد، اضافه بر ایجاد ایجادی متکامل است، ایجادی است دارای چگونگی، نه ایجاد مجرد از چگونگی، نه ایجاد مجردِ از تکامل؛ یعنی ایجاد هدف‌دار، ذاتاً ایجادی هدف دار است؛ یعنی این جور نیست که ما بگوییم از معنای مشروط نبودنِ به تکامل، انتزاع اطلاق، هدف داشته باشد یا نداشته باشد، نیست، شئ تحققاً در ایجاد هدف دار است؛ یعنی متناسب با کمال مطلق، ایجاد بدون قید مشروط نیست.

ایجادی که سزاوار است به حکیم علی الاطلاق به وجود مطلق، نسبت داده شود، چه نوع ایجادی است؟ این که خود آن موجود شده بود، خود آن ایجاد شده بود از خصوصیات اطلاق ندارد. خصوصیات آن مشروط به به آن است که ایجادش کرده است؛ یعنی در ذات خود، مشروط به تناسب خود با کمال مطلق که ایجادش کرده ایجاد شده است. مخلوقی نسبت به مخلوق محتاج دیگر نیست، مخلوقی مشروط به اطلاق

موجد است. موجودی است که موجد آن مطلق هست چون مشروط است. پس غایت دارد، چون مشروط است پس متکامل است و الی آخر، پس خاستگاه آن از ناحیه‌ی وجود مطلق ایجاد شده است، شی که طبیعتا ایجاد آن به وجود مطلق مشروط است. اگر این گونه است، خاستگاهِ چگونگیِ هستی می‌شود.

س) شرایط چگونگی هستی.

ج) بله. شرایط پیدایش چگونگیِ هستی.

اگر در این جا متکامل بودن را در ایجاد شرط کردید، به تناسب آن در کمال مطلق، در مرحله‌ی دوم دیگر خیلی راحت است، می‌گویید تناسباتی دارد؛ یعنی این جا کلمه‌ی حکیمانه پیدا می‌شود؛ یعنی خاستگاهِ جایگاه. جای یک موضوع کجاست؟ در دوره‌ی آخر الزمان است؟ هزار سال قبل است؟ دو هزار سال قبل است؟ ده هزار سال قبل است؟ یک میلیون سال قبل است؟ در اعلی العلیین است؟ در اسفل السافلین است؟ خاستگاهِ جایگاه چه چیز است؟

این جا متناسب با مسئله‌ی جهت است. جهت تکامل به حکمت، خاستگاه بر می‌گردد. خیلی خوب، حالا شرایط پیدایش جایگاه

س) جایگاه را تعریف نکردید، در صورتی که در اولی خاستگاه را که دومی بود، تعریف کردید، این جا که رسید شرایط پیدایش را نوشتید، ولی جایگاه را دوباره همان جایگاه تعریف کردید.

ج) بله. خیلی خوب، حالا جایگاه جای یک موضوع نسبت به سایر موضوعات؟ در مصداق است، جای یک موضوع نسبت به سایر موضوعات در دستگاه روش، یعنی نسبتی که دارد، در این که عاملِ متغیرِ اصلی است، فرعی است، تبعی است، جای یک موضوع در فلسفه، در نظام ولایت، در کلّ به شرایط پیدایش حکیمانه بازگشت پیدا کرد.

خوب، حالا شرایط پیدایش حکیمانه‌ی شی متکامل مثلاً می‌توانید اسمش را حکیمانه‌ی تکامل هم بگذارید. آیا می‌توانیم بگوییم شرایط پیدایش قدر، منزلت و ارزش در قرب؟ خوب، آیا شرایط پیدایش حکیمانه را می‌توانیم بنویسیم به اصطلاح شرایط تناسبات؟ این جا باز توضیح بیشتری می‌خواهد، بگوییم جایگاه همیشه در تناسبات مشخص می‌شود.

نسبت های حکیمانه، تناسبات حکیمانه را هم فعلاً این جا می‌نویسیم.

س) حکیمانه که بیاد تکامل را در بر می‌گیرد.

ج) حالا بعداً کم و زیاد آن را می نشینیم در موردش صحبت می‌کنیم، فعلاً صرف پیشنهاد است. خاستگاهِ پایگاه، خاستگاهِ شرایط پیدایش قدر و

منزلت، خوب در این جا می‌توانیم تکامل را از آن جا برداریم بیاوریم این جا، بگوییم آن جا تناسبات حکیمانه فقط لازم است باشد، تکامل لازم نیست. این جا شرایط پیدایشِ مثلاً قدر و منزلت در تکامل

در جریان تکامل می‌توانیم بنویسیم؛ یعنی در جایگاه، معنی حرکتی تا چه اندازه ظهور دارد؟ در تکامل حتماً در غایت، در سم تاثیر داشتن، حتماً تکامل حضور دارد، یعنی مرحله‌ی دوم باید کامل‌تر از مرحله‌ی اول باشد تا بگوییم قدر و منزلت آن در جریان تکامل چیست، ولی آیا در این جا تناسبات کافی نیست؟ یعنی به عبارت دیگر آیا این جا نسبت

عدل به کمال نیست؟ آن‌هایی که می‌نویسند سهم تاثیر در کل؛ یعنی سهم تاثیر در این که تغییرات کل چه سهمی مال این باشد. می‌توانیم این گونه بنویسیم، باید بگوییم تناسبات حکیمانه باید با هم دیگر تناسب داشته باشد؟ بله، به طرف باطل باشد؟ به طرف اشتباه باشد، نه! حکیمانه باید باشد؛ یعنی این طور بگوییم. مقطعی دیدن تکامل، این طور بگوییم.

حاج آقا صدوق: یک اشکالی بود که در جدول جامعه متوجه شدم، شما اصلاح بفرمایید. دقت کنید که نظام خلقت را نمی‌خواهم تقسیم کنم، بلکه حرکت از مخلوق به نظام خلقت را؛ یعنی وقتی بحث پژوهش غیر مخلوق را می‌خواهیم بررسی کنیم، نباید داخل این واژه‌ها برود، بلکه نسبت آن با این که الآن دارد به دست می‌آید، باید معلوم شود و ما باید در خانه‌ی اول، از تولیِ مخلوق، به اعطا، تولی مخلوق به حکمت، تولی مخلوق به آن اولین نسبیتی که به وجود می‌آید، آن را باید بنویسیم؛ یعنی باید برویم درون آن.

ج) یعنی به عبارت دیگر الآن در منزلتی هستیم که بیاییم آن چیزهایی را که قبلاً بنا شده است بنویسیم، بنا شده است مصداق یک چیز در جامعه پیدا شود، حتماً روش آن هم پیدا می‌شود، فلسفه‌اش ادراکش هم حتماً در جامعه پیدا می‌شود، ولکن موضوع درک چطور، باید حتماً بخشی از موضوع درک مربوط به جامعه نباشد، بخشی از آن مربوط به تاریخ، بخش دیگری مربوط به تکوین باشد. نسبت به آنها نظر داشتن چه طور؟

آن نظری را که ما الآن داریم به صورت کل، یعنی بالمره ابتدائاً خارج از موضوعاتِ جامعه عرض می‌کنم، می‌گوییم که اگر ما بخواهیم ملاحظه کنیم، بر فرض مثال تفاوت کار را با جدول جامعه یک لحظه صحبت می‌کنیم. جدول جامعه یک جدول روش نیست.

یک جدولی است که واژه‌های کلیدی به کار رفته‌ی در روش برای شناسایی جامعه، باید در آن جا درست شود، لذا از اول شروع می‌کند به ه مدلی، هم فکری، هم کاری و امثال ذلک. در آن جا از ابتدا صحبت درباره‌ی این است که مثلاً یک چیز چه طور پیدا می‌شود تا من چه طور آن را ببینم؛ یعنی به عبارت دیگر درست است که از دیدگاه یک فلسفه است، ولی موضوع بررسی، چیست؟ آیا موضوع بررسی جامعه است؟ یا نه؟ خوب، شاید یک قدم بالاتر باشد، پژوهش را شما صبح اشاره کردید. من یک چیزی را عرض کردم، نمی دانم تا چه اندازه فهمیدید؟ پژوهش به ذاته نیست، با حفظ موضوعش است؛ یعنی مثلاً اگر ما سه تا ماده در دنیا داشته باشیم، بگوییم عقل، دستگاهِ سنجش هماهنگی است، ولی ماده های مختلفی دارد، هر جا یک جور باید کار کند، ولی کارهای آن باید هماهنگ باشد. یک ماده‌اش آیات و روایات است، این آیات و روایات از سنخ اطلاعات ما نیست. درک ما که به او استناد پیدا می‌کند باید خصوصیات مواد را بپذیرد؛ یعنی اول این آیه قبل از این که من بخواهم بحث بکنم ، بذاته حجت است. باید به وسیله معجزه اثبات شده باشد. عقل باید حکم کند از آوردن شبیه به این عاجز هستم. وقتی اعلام عجز کرد، معنایش این است که نوع درک این از قبیل نوع درک من نیست. یک چیز

دیگر هم در خارج می‌بیند، می گوید این شئ هم شئ خارجی است، درست است که شما در آن حضور پیدا می‌کنید، کیفیتش می‌دهید، وسیله‌اش می‌کنید، معادلاتتان معادلات تصرف است، ولی به نسبت. یک نسبت آن مال تکوین است، یک نسبتش هم مال تاریخ است. حضور شما، حضور جامعه در شئ، حضور تام بدون تکریم تاریخ نمی‌تواند باشد. خوب، حالا می‌خواهیم بدانیم این پژوهشی است که موضوعش می‌تواند پژوهش قرار گیرد و می‌تواند جای دیگر قرار گیرد. اگر موضوع آن جای دیگر بود، مثل پزشکی که موضوعش بدن آدم است، پژوهش، علت پیدایش آدم نشده، ماده‌اش خارج از خودش است. پژوهش در موضوعی به نام بدن است، کارآمدی آن هم اندازه گیری می‌شود که آیا این پژوهش درباره‌ی بدن نتیجه داد؟ البته شما اختیار دارید، به نسبت اختیارتان در صحت آدمی، در فرم دادن آدمی حضور پیدا می‌کنید، نه این که شما صرف کارتان آن جا باشد. به هر حال عده‌ای را دست کسی در محلی برای ورزش، برای پرورش اندام می‌سپارند، بعد از مدتی فرم اندام این‌ها، حتی قدشان، مثلاً ممکن است یک مقدار کشیده‌تر از معمول شود، ماهیچه‌ها، استخوان‌ها، همه چیز ممکن است فرق پیدا کند، ولی قواعد حاکم بر بدنشان فرقی پیدا نمی‌کند، اصول حاکمش ثابت می‌ماند یا مثلاً آدم‌ها چیز دیگری از آن جا خارج نمی‌شوند؛ یعنی اصولش، اصول تکوینی است که باقی می‌ماند.

آدم ها بعد از این که از آن جا بیرون آمدند، چشم‌شان خیلی تیزتر می‌شود، ولی به هر حال دو تا چشم دارند. گوششان خیلی تیزتر می‌شود، ولی به هر حال دو تا گوش دارند. اگر دو تا گوششان را ببندید دیگر نمی‌شنوند.

خوب یک قواعد آن را تکوینی یک قواعدش را تاریخی و یک قواعدش هم اجتماعی می‌شود. در آن سهم دارد، خوب جامعه سهم دارد، پژوهش سهم دارد، نه این که مطلقش پژوهش تنها است. اگر بنا باشد، پژوهش هماهنگی بین امور روحی جامعه، امور ذهنی جامعه، امور عینی جامعه را ایجاد کند؛ باید یک هم چنین چیزی در نظر باشد. به هر حال فرق بین این جا و آن جا جدول، روش بودن این جا است و جدول جامعه بودن آن جا است، هر چند کل آن، فلسفه و روش آن در جدول جامعه قابلیت طرح دارد.

س) به نظر می‌آید که در این جدول می‌خواهیم، حضور تکوین را در ادراک بگوییم یا درک می‌خواهد چه نحوه ارتباطی را با تکوین برقرار کند؟ من فقط سوالم در این بخش بود، در این جدول باید حرکت از مخلوق به طرف تکوین بیاید، نه این که تکوین اینها حذف شود.

ج) حرکت باید بتواند تکوین را ببیند و به نسبت. اندیشه ما را هماهنگ کند؛ یعنی سهم خودش را در

جریان تکوین در جهت بندگی حفظ کند و اگر بخواهد سهم خودش را حفظ کند، ما چه طوری باید

برخورد کنیم؟ من باب مثال، برعکسش می‌کنیم زود معلوم می‌شود، شما وقتی درباره‌ی بحث حرکت و نظام ولایت صحبت می‌کنید، از چه موضع به آن نظر می‌کنید؟ چند موضع را یکی یکی می‌شمارم، شما ببینید کدام یک را می‌توانید انتخاب کنید:

۱ ـ چون من دارای یک تولی خاص هستم، در یک جامعه‌ی ولایتی خاص هستم، حرکت را یک گونه طرح می‌کنم، در این جا خودم در جهت هستم. اگر جهت گیری دیگری داشتم، حرکت را گونه‌ای دیگر تفسیر می‌کردم؛ یعنی نهایتاً بگوییم جهت‌گیری، موضع‌گیری، مجاهده‌ی اجتماعی، منشا این می‌شود که کدام جهت گیری برای من راحت‌تر است و کدام جهت گیری سخت‌تر است؛ یعنی به عبارت دیگر تولی به کدام نظام ولایت برای من آسان باشد، این می‌شود، از موضعی می‌شود که من دارم شرایط پرورش تولی را در جامعه ملاحظه می‌کنم. جامعه، پدر و مادر، فرزند را که یولد علی الفطره، موحده است، نصارانی‌اش می‌کنند یا یهودی می‌کنند معنی آن این است که شرایط جامعه برای نحوه‌ی تولی است. آیا این یک نحوه ملاحظه است، یک نحو ملاحظه‌ی دیگر هم داریم. ملاحظه‌ی نحوی دیگر این است، که جناب عالی با تعبد می‌آیید؛ یعنی با تولی می‌آیید به شناسایی خود جهان هستی، از جمله خود تولی، یک نظام می‌دهید، مرحله دوم آن چه چیزی است؟ در مرحله دومش، موضوع صحبت شما این نیست که جامعه شما را چه کرده است، شما در جامعه یک فعل انجام می‌دهید. اثر جامعه بر خودتان نیست. حالا این اثر فعل شما بر جامعه چه طور است؟ موضوعِ تاثیر پذیری، یعنی موضوع اثرگذاریِ، موضوعِ تصرف، چه چیزی است؟

عین موضوع تصرف مرحله‌ی قبلی، که جناب عالی بودید. جامعه برای شما شرایط ایجاد کرد، ولی موضوع عکس العمل شما چیست؟ همان چیزی است که جامعه داده است یا باضافه اختیار شما است؟ همان چیزی که جامعه داده است، باضافه اختیار شما، باضافه آن چیزی که تکوین در تصرف خود شما داده است.

حالا اگر در این جا بخواهید شما ارزیابی کنید و طبقه‌بندی کنید، طبقه بالا را به تولی می‌دهید یا به ولایت می‌دهید؟

س) اولی را به تولی می‌دهیم.

ج) اولی را به تولی می‌دهید، دومی را به ولایت.

حالا سوال این است که اگر ما بخواهیم در این جا روش تنظیم کنیم، منزلت روش چه طور است؟ روش می‌آید در جامعه به عنوان یک بخش از کار نظر می‌کند ولو ادراکاتش درباره‌ی عالم باشد؛ یعنی منزلت روش کجا است؟

خودِ موضوعِ روش می‌آید هماهنگ سازی می‌کند، این عناوینی که در جامعه است، همه را آورده و آرایش می‌دهد. منزلت هماهنگ کننده، منزلت اداره موضوعات، هماهنگی نیست؟

س) بله.

ج) یعنی منزلت عملاً ولایت بر مفاهیم؛ یعنی روش کار آن هماهنگی سازی مفاهیم است، استنتاج مفهوم جدید است. اگر ما بخواهیم در این جا چگونگی را ملاحظه کنیم، چه طور برخورد می‌کنیم؟ یعنی آیا آنچه را که در این جا دارید باید بتواند مفاهیم فلسفی را درباره‌ی هستی جا دهد؟ این عنوان یک بخش از کارش است، خاستگاه را به عنوان یک بخش از کارش بتواند، خاستگاه هر چیز را در هر زمان، چه ادراکش را ابتدائاً خودش به دست آورده باشد، چه ادراک از طرف وحی آمده است، استنباط

را از او دارد. بعد خاستگاه درباره‌ی عالم، آیه‌ی قرآن آمده است، بیان فرموده است، باید بتوانید جای آن را بگویید، بگویید این استنباط من از آیات جایش این جا است.

س) همین مطلب را می‌خواستم.

ج) اگر این گونه شد، در این جا حتماً باید خصوصیت روش، یک تفاوتی با عناوین جامعه پیدا کند، هرچند در آن جا زیربخش ارتکازاتش است. خوب حالا سه چیز در این جا داریم: خاستگاه نسبت به چگونگی، خاستگاه نسبت به تقرب و تأثیر خاستگاه نسبت به تناسبات حکیمانه البته این جا را نمی‌خواهیم نام ببریم، ولکن در پاورقی کوچک می‌نویسیم، اگر بالا اسم آن فیزیک جهان باشد، این جا اسمش ریاضیات جهان است.

ج) خاستگاه خاستگاه را می‌گویید؟

س) بله. اگر فیزیک جهان باشد، ما کاری نداریم، البته فیزیک هستی نه جهان مادی. فیزیک را در این جا به معنای رفتار به کار بردیم، اصلاً رفتار وجود، نه رفتار ماده، حالا سر جای خودش آیا درست است یا نیست، بحث آن باید در تغییر بگذرد، ببینیم اگر منطق چگونگی مدعی است، چیزی که تغییر دارد، دارد یا ندارد ساختار نظام دارد یا ندارد. حتماً دارد، هر گونه که می‌خواهد باشد.

س) [؟]

ج) عرض کردم

تناسبات حکیمانه، حکمت، ریاضیات جهان.

حالا ریاضیات جهان یا ریاضیات به اصطلاح همان چگونگی است که هنوز تکامل به آن اضافه نشده است و کلمه‌ی شرایط پیدایش قدر و منزلت که تکامل و بایدگرایی عالم می‌شود. حالا ما این را به صورت یک فرض گفتیم، نخواستیم حتماً در مورد آن تاکیدی داشته باشیم به صورت فرض گفتیم به کار بردن کلمه‌ی فیزیک، ریاضی و در سومی‌اش چه چیزی باید بگوییم؟

ج) تاریخ تکامل.

ج) برای تکامل چه چیزی می‌خواهید؟ بگویید کمال چه چیزی است؟ خود کمال نفساً چه تفسیری می‌شود؟ یک وحدت و کثرتی در توسعه گفتیم، سرجای خودش محفوظ است، ولی اگر بخواهیم تکامل را هم سطح اینها تعریف کنیم؟ چه طور باید بگوییم؟ توسعه و تکامل باید به اصطلاح معنی داشته باشد، تقرب داشته باشد. خوب، آن چه که حاصل تکامل در عالم است، تقرب است؛ یعنی کمال برای ما جزء تقرب، تفسیری ندارد، آخر آخرش هم تقرب است، اولش هم جریان تقرب است، البته آن وقت طبیعی است که باید سر جای خودش قرب حیوانی منحل شود و قرب ملکوتی باشد؛ یعنی حرکت کل عالم قربتا الی الله است، یا «من بیده ملکوت کل شی و الیه ترجعون انا لله و انا الیه راجعون».

معنای «انا لله و انا الیه راجعون» این نیست که آدم به اصطلاح کارش تمام است، مثلاً سقوط کرده است، معنای آن این است که «یا من بیده ملکوت کل شی»، بالا رفتن هر شی به دست توانست و الیه ترجعون»، این آخرین آیه سوره‌ی مبارکه‌ی یس است: «سبحان الذی بیده ملکوت کل شی و الیه ترجعون».

خوب حالا از این نقطه بگذریم. بنابراین آن چیزی را که من می‌خواستم عرض کنم، اگر بخواهیم معادله نویسی کنیم، خانه‌ی اول ظرفیت، خانه‌ی دوم

جهت، خانه‌ی سوم عاملیت، البته در ستون، نه در سطر.

خوب، حالا بر می‌گردیم، در جدول اولی که تنظیم کرده بودیم، شرط کرده بودیم این را وقتی پر کنید که در مصداق، روش، فلسفه، یک برای مفهوم مثال، نمونه و نمود پیدا کرده باشید. در صورتی که نتوانسته باشید پیدا کنید، حتماً کارتان ضعیف است، در پیدا کردن آن باید دقت کنید، چرا؟ چون مفهوم شما همیشه مفهوم مرکب است، مفهوم مجرد نیست، بعد از این سه تا یک مطلب خاستگاه را انتزاع کرده بودید و در دو جلسه قبل بیان کرده بودید. که این امکان را به ما می‌داد تا بلافاصله بیایم این را عرض کنیم.

در خود این مطلب نهفته است که اگر گفتید خاستگاه خاستگاه، بتوانید آن را معنا کنید. چرا؟ شما ۳ تا از خاستگاه را اول کار با سه نمونه ذکر کردید، شرط شروعتان در کار این بوده است. اگر شرط شروعتان در کار این بوده که با سه نمونه پیدا کنید، اصلاً برای شما مشکلی ندارد که بخواهید در سه سطر بیان کنید.

نمونه‌ی تنظیری و تمثیلی و متناظر آن را دارید، باید سه سطر برگردید، خود خاستگاه را ذکر کنید. بگویید خاستگاه مقید به قید آخر؛ یعنی خاستگاه در مصداق، خاستگاه مقید به قید دوم یعنی؛ خاستگاه روشی، خاستگاه مقید به قید اول؛ یعنی خاستگاه خود هستی. اگر این گونه شد، بنابراین صحیح است در این جا وقتی می‌گوییم خاستگاه تناسبات حکیمانه، معلوم باشد که ما به قید دوم داریم صحبت می‌کنیم، وقتی می‌گوییم خاستگاه چگونگی، به قید اول صحبت می‌کنیم، وقتی می‌گوییم خاستگاه تقرب و تاثیر، به قید سوم به شئ نگاه می‌کنیم. آیا خود این‌ها هم در هم دیگر قابل ضرب هستند؟ حتماً تناسبات هم می‌توانند قدر و منزلت داشته باشند، درک از آنها و از خودشان. همین طور قدر و منزلت جدای از تناسبات نیست؛ یعنی اینها سه بعد از یک چیز هستند، نه سه موضوع بریده.

س) علت دو جدول شدن آن چیست؟

ج) اگر دقت کنید در این جا ضرب شد، در جدول ساده توصیف نشد.

س) نه. نمونه در آن مرکز تعریف، تبلیغ شد.

ج) یعنی نمونه داریم، در می‌آوریم [؟] در این مرحله تامین است. این جا هر وقت دو قیدی کار می‌کنید، دارید آن چیزی را که قبلا داشتید، تامین می‌دهید.

خوب، حالا ضرب شدن هر کدام از این‌ها را داریم که ضرب شده، چه طوری است؛ یعنی این جدول، جدولی است که کاملا قدرت تطبیق را برای ما آسان می‌کند. حالا بستگی دارد به این که ما این جا معادلاتی را هم که لازم داریم، می‌نویسیم. خیلی خوب، حالا اگر این جا نوشتیم خاستگاه. ..

س) بقیه اش را لازم نیست معنا کنیم، حالا ما چهار تا معنا کردیم.

ج) بله. آنها را هم معنا می‌کنیم.

س) [؟]

ج) نه. از نظر منزلت جدول‌ها، برای تنظیم جدول‌ها اشاره می‌کنیم.

حالا خاستگاهی خاستگاه، در این جا معنایی بر آن انجام گرفته است که توضیح آن داده شده است؛ یعنی ضرب یا اثرش در دیگری بصورت موردی و

مصداقی مشاهده است. سراغ جایگاه می‌رویم، جایگاه خودش جایگاهِ خاستگاه بوده است. این عبارتی است که صبح درباره‌ی آن صحبت می‌کردیم: یک موضوع نسبت به سایر موضوعات، خاستگاهی دارد، جایگاهی هم دارد، ولی الآن جایگاهِ خاستگاه را می‌خواهیم ملاحظه کنیم. جایگاهِ خاستگاه گاهی به نحو عام ملاحظه می‌شود، گاهی هم به نحو خاص. کدام یک ملاک می‌تواند باشد؟

یعنی اگر بخواهیم بگوییم محور، محور در کل عالم را بیان می‌کنیم، محور در پژوهش را بیان می‌کنیم، محور در موضوع را بیان می‌کنیم، سه نوع محور داریم.

یک نوع محور در کل عالم داریم که بگوییم جایگاهِ خاستگاه. اگر گفتیم مثلاً خاستگاهِ چگونگیِ هستی، حالا در این جا جایگاه آن خاستگاه، نسبت به کل عالم چیست؟ جایگاه خاستگاه نسبت به درک من از هر موضوع چیست؟ نسبت به خود موضوعات چیست؟

س) باید همان موضوعی که آن جا حفظ شده، این جا هم باید در سطر اول جاری شود؟

ج) بله. یعنی اگر در آن جا گفتیم خاستگاه چگونگی، این جا هم باید بگوییم جایگاهِ چگونگی.

جایگاه خاستگاه چگونگی است یا جایگاهِ خود پیدایش؟ یعنی این جا دو تا ترکیب شد، شد جایگاه چگونگی.

خودش تنها بود، خاستگاه شرایط پیدایش این موضوع بود. موضوعمان موضوع منطقی اعم است از شئ، مفهوم منطقی، گمانه یا هر چیز.

حالا جایگاه خاستگاه چه چیزی است؟ جایگاهِ خاستگاه را می‌توانیم این طور بیان کنیم که بگوییم خاستگاه، محور است و جای آن جای محوری است؛ یعنی تناسبات آن تناسب نسبت محور به سایر بخش‌ها است؟

س) اصلا جایگاه این چیزی است که تغییر کرده، چگونگی تناسبات حکیمانه قدر و منزلت شده، جایگاه این است که در قسمت اول شکل پیدا کرد.

ج) خوب، در آن قسمت اول چی شکل گرفته؟

س) تنوع پیدا کرد.

ج) تنوعی که پیدا کرد، موضوعی که خاستگاهِ خاستگاه، خاستگاهِ جایگاه، خاستگاهِ پایگاه بود، خود جایگاه به نفسه تناسبات حکیمانه شد، حالا اگر تناسبات حکیمانه فرض کنیم، آن وقت در این جا تناسباتِ حکیمانهِ خاستگاه است.

نه این که شرایط پیدایش تناسبات حکیمانه، بالعکس آن تناسباتِ حکیمانهِ شرایط پیدایش هر موضوع در موضوع.

س) منظورم این بود در خانه‌ی اول که دو تا خاستگاه داشتیم، جایگاه خاستگاه دومی را می‌خواهیم معین کنیم، همان چگونگی را، نمی‌خواهیم جایگاهِ شرایط. ..

ج) موضوعِ آخر را ملاحظه می‌کنید یا همان موضوع را؟ این یک سوال مهم است؛ یعنی آیا از سه محور یک نقطه را می‌بینیم؟ بنابراین ما نباید چیزی را که آن جا هست، عین خود آن را این جا بیاوریم، باید از یک وصف دیگری بیاییم که یک نقطه‌ی تلاقی داشته باشد. درست است که سه بعد است، سه بعد کنترل پژوهش من اصلی است. این این جا گذاشته‌اند، از یک طرف آمدم خاستگاهش را بررسی کردم، فرضاً این جا آمده است، حالا از طرف آخر که

می‌آیم، دیگر عناوین این طرف را نمی‌آورم، عناوین این طرف هم باید بیاد این را کنترل کند. عین آن را نباید تکرار کند، اگر تکرار کند، طبیعی است که به همان می‌رسد. می‌گوید درست است. مفروض این است از یک زاویه‌ی دیگر به مطلب نگاه کند که اگر درست نباشد، بگوید غلط است.

ج) خودش این جا بیاید درست بگوید که ما هم متوجه شویم؛ یعنی از سه جنبه داریم این عنوان را می‌گوییم مورد قبول باشد.

ج) از موضع تناسبات که می‌آییم...

س) یعنی درست است فرمودید که خاستگاهِ خاستگاه یک جور شده، خاستگاهِ جایگاه یک جور و خاستگاهِ پایگاه یک جور، ولی خاستگاهِ خاستگاه را که می‌گوییم، داریم از سه جا می‌گوییم. این گونه می‌خواهید بگویید؟

ج) نه. ببینید خاستگاهِ خاستگاه را که می‌گوییم، ما یک ستون داریم، یک جدول داریم، ۲۷ موضوع داشته و قبلاً موضوع را به برادرهای عزیزمان عرض کردیم که باید این‌ها هم ـ زمان بتواند جلو بیاید، سر هر فصل باید بتواند خود کنترل باشد، باید بتواند با هم برخورد پیدا بکند.

س) حالا ما کنار هم می سازیم.

س) بله. ولکن از اول که داریم می‌آییم، می‌خواهیم یک چنین چیزی برای چنین جایی بسازیم، آن وقت باید چه کار کنیم؟ صحبت آقای صدوق این بود که چگونگی را این جا بیاوریم، بگوییم جایگاهِ چگونگی.

س) آن مفهوم را بیاوریم؟

ج) بله. آن مفهوم را بیاوریم، مطالعه کند، ما می‌گوییم نه! گفته بودیم خاستگاه چگونگی، خاستگاهِ تنها را بیاورید جلو. چرا؟ چون اگر در ترکیب آن هم خودمان را تابع وضع قبلی قرار دادیم، ضربی است که در این ضرب لوازم همان مفهوم قبلی خودمان را داریم می‌گوییم.

س) بله. یعنی آن مفهوم با مفهوم انتزاعی که اول داشتیم، باید ترکیب درست کنیم.

ج) ولی اگر گفتیم یک مفهوم دیگر، یک خط تولید دیگر داشته باشید. با خط تولید قبلی برخورد کنید، ببینید می‌شکند یا نمی‌شکند. من یک سوهانی درست کردم، این هم یک سوهان است، هر دو را به هم می‌کشم، ببینم آیا به هم دیگر صدمه می‌زنند؟ می‌گویم نه، نمی‌زنند. می‌گویم خوب هر دو هم دیگر را تایید کردند. روشن شد دیگر؟

س) بله. معنای آن این است که البته از سه نقطه هم آمدیم نیست.

ج) حالا از سه نقطه آمدیم برای این که سه نوع ترکیب را آغاز کنیم؛ یعنی مفردات آن‌ها با هم بودند، در یک جدول بودند در این جا فرض می‌کنیم علی حده یک مفرداتی داشتیم. که آن مفردات اولیه علی حده در یکی از آنها آمده است. گفتیم هر چیز خاستگاه دارد، جایگاه دارد، پایگاه دارد.

خود این سه تا از یک جا آمده است، شکی ندارد. این سه تقسیم را کردیم، ولی نحوه‌ی به کارگیری آن این که یکی از آنها را اصل قرار دهیم برای این که بقیه لوزممان باشند، این نیست. همین که لوازم آن نشده‌اند یعنی یک مفهوم مجرد از دو مفهوم دیگر اصل قرار نمی‌گیرد، سه مفهوم اصل قرار می‌گیرد. مجموعه‌سازی شما هم باید به اصطلاح همین طور

باشد. ببینید، من باب مثال ولایت، تولی، تصرف را اصل می‌گیرد، در تعریف حرکت می‌گیرد. نه ولایت تنها اصل در حرکت باشد، نه تولی تنها اصل در حرکت باشد، نه تصرف تنها اصل در حرکت باشد.

این می‌تواند زیربنای پیدایش نظام باشد. حرکت را، زمان و مکان را، اختیار و آگاهی را، سه موضوع را نقد می‌کنید تا به ولایت تولی تصرف می رسید. هر جای آن جواب می‌دهد، مثلاً یک موضوع آن جواب می‌دهد، یک موضوع دیگر را می‌آورید، که آیا این را نقض می‌کند یا نه؟

از اول با یک مجموعه از عناوین روبرو هستید، نه این که از یک عنوان لوازم عقلی همان را می‌گیرید. آن چه را که در این جا از آن دوری می‌جوییم و اثبات می‌کنیم که یک مطلب دیگر را می‌خواهد، این است که در حال ترکیب، ترکیب اولیه‌ی این جا را اصل قرار ندهیم که بگوییم همین را تا آخر بر می‌گردانیم.

س) یعنی گفتیم تعریف اولیه‌ی شرایط پیدایش موضوع، برای جایگاه هم گفتیم ربط موضوع به سایر موضوعات و پایگاه را هم گفتیم ربط موضوع به منتجه، آن اصل است؟

ج) نه. این در یک محور اصل شد.

س) در همه‌ی ترکیب سازی‌ها این دو تا اصل می‌شود؛ یعنی شما خاستگاهِ خاستگاه که می‌گویید، این تعریف را اضافه می‌کنید یا خاستگاهِ جایگاه را که می‌گویید، مفهومی که از خاستگاه و جایگاه دارید به هم اضافه می‌کنید، این مفهوم است. وقتی برعکسش هم می‌کنیم، می‌بینیم جایگاه خاستگاه باز هم همین مفهوم است.

ج) حالا باید دید همین مفهوم است یا نه.

ج) اگر این نیست، معنای آن همان فرض دیگر می‌شود؛ یعنی باید از یک معنی که داخل آن کردید، پایه و اصل برای بقیه قرار دهید. اگر نخواهید این کار را کنید، نفی این یعنی همان مفاهیم انتزاعی است که اضافات متنوع پیدا می‌کند.

ج) در اضافات متنوع باید سه خط از مفهوم را بدهد، هر خط باید به هم دیگر متقوم باشد، خط اول متقوم به هم دیگر باشد. صحبت از پیدایش چگونگی هستی، عملاً ریاضیات چگونگی هستی. تاثیر چگونگی تقرب است؛

یعنی اگر بخواهیم برای بالایی بنویسیم، می‌توانیم بنویسیم پیدایشِ چگونگی، ریاضیات چگونگی، ثمره‌ی چگونگی یا تاثیر چگونگی.

ولی در این جا یک چیز دیگر را باید بحث کنیم. بحث این است که جایگاهِ خاستگاه اصلا چه چیزی است؟ چه جایگاهی است؟ یعنی از دیدگاه جایگاه، یعنی از تناسبات ریاضیات به خاستگاه نگاه می‌کنیم، باز از دیدگاه ریاضیات، یک بار جایگاه را معادل با ریاضی می‌گیریم تا معلوم شود. می‌گوییم ریاضیات خاستگاه چیست.

س) معادل ریاضیات نبود.

ج) خوب، تناسبات می‌گیریم.

س) آن حاصل خاستگاهِ جایگاه شده، مثلاً ریاضیات، نه جایگاه.

ج) حالا خود جایگاه چیست؟

س) منزلت موضوع.

ج) بـه سـایر موضـوعات. خـوب، نسـبت خاستگاه به سایر موضوعات، هم ارز خودش، نسبت جایگاه به سایر موضوعات، نسـبت پایگـاه بـه سـایر موضوعات.

اگر بگـوییم در ایـن سـطح سـه موضـوع بیشـتر نداشتیم، باید بگوییم نسبت خاسـتگاه بـه جایگـاه و پایگاه، نسبت جایگاه به خاستگاه و پایگـاه. و نسـبت پایگاه به خاستگاه و جایگاه. این سه تا حتماً بـا سـه تای قبلی فرق دارد.

س) چه چیز در آن فرق دارد؟ التبـه کـل آن کـلاً فرق دارد.

ج) یعنی خط آن یک خط دیگـر اسـت، موضـوع مورد بحث آن فرق دارد. موضوعش نسبت است.

س) در همان خط قبلی...

ج) در همه‌ی آن‌ها می‌گفتـیم پیـدایش تناسـبات، پیدایش تاثیر، پیدایش قدر و منزلت، همه‌ی آن‌ها اش پیدایش بود. این جا پیدایش نمی‌گوییم.

س) چون جایگاه اول آمده.

ج) با همین اضافه، تنوع در مفهوم پیدا شده است.

س) فرق آن همـین اسـت آن جـا اول خاسـتگاه بوده، می‌گفتیم پیدایش آن، حـالا جایگـاه اول آمـده، می‌گوییم منزلت هر چیزی معنی آن ایـن نیسـت کـه جایگاه در این جا با جایگاه در قبلـی در انتزاعـی آن فرق دارد، ولی ترکیبش دو گونه باید باشه.

س) همان ترکیب آن را صحبت می‌کنیم، ترکیبش باید مفهوم جدید بدهد.

س) بله. این درست است.

ج) همین است. چیز دیگر نمی‌خواستیم.

حالا اگر گفتیم نسـبت خاسـتگاه بـه موضـوعات دیگر، دیگر از این جا نسبت خاستگاه بـه جایگـاه و پایگاه می‌شود.

حـالا بـا معنـای خـودش، بـا معنـای سـاده‌اش می‌نویسیم نسبتِ شرایط پیدایش به سایر موضوعات (سایر موضوعات هم ارز خودش در این جا جایگـاه یا نسبت و پایگاه یعنی تاثیر شده است)

در خـود ایـن مجموعـه ای کـه داریـم درسـت می‌کنیم. چه نسبتی با هم دارند؟ می‌شـود ایـن طـور گفت؟ این نسبت سنجی که داریم می‌کنیم، اگـر ایـن جا نسبت خاستگاه به سـایر موضـوعات داشـتیم، از جمله پایگاه نسبتش را نسبت محوری مـی نویسـیم. قضاوت درباره‌ی چه چیزی شده است؟

خاستگاه نسبت آن نسبت محـوری باشـد، آیـا در این جا جایگاه تعریف شده است؟

س) نسبت که گفته شد.

ج) یا خاستگاه گفته شد.

س) نه. تناسب آن را داریم نگاه می‌کنیم، نسـبتش را داریم می‌بینیم، خاستگاه آن را کار نداریم.

ج) تناسب چه چیز را می‌بینیم؟

س) تناسب خاستگاه است.

ج) می‌خواهم ببینم موصوف شما در این جا، آخر کار چه چیزی است، خاستگاه است یا نسبت؟

س) خاستگاه است، ولی آنچه که بـاقی مـی‌مانـد نسبت است.

ج) نسبت، موصوفی را وصف می‌کند.

س) بله.

س) یا اضافه به آن می‌شود؟

[؟] اگر مضاف و مضاف‌الیه باشد، قسمت مضاف الیه اصل می‌شود؛ یعنی در این جا باید خاستگاه جایگاه که می‌گوییم، جایگاه برای ما اصل باشد که از دید خاستگاهی بررسیش می‌کنیم. در آن قسمت قبلی‌مان، جایگاه خاستگاه، باز خاستگاه اصل می‌شود؛ یعنی هر کدام دوم واقع شود مضاف الیه است که آن یکی به این اضافه شده است.

ج) یعنی به عبارت دیگر؛ وقتی اضافه شده، مضافه الیه اصل می‌شود.

س۲) بله.

ج) اگر بخواهیم مضاف مضافه الیه را ملاحظه کنیم، اگر خانه‌ی اول ظرفیت داشتیم، جهت را در خانه‌ی دوم بنویسیم و عاملیت را در خانه سوم بنویسیم.

اگر صفت و موصوف شد، چه طور باید بنویسیم؟

س۲) طبیعتا موصوف اصل است.

ج) موصوف اگر اصل باشد، مثل سیب شیرین...

س۲) منتهی معمولا چون شما ضرب می‌کنید لغت ها را به هم حالت اضافی می‌دهید.

س۱) خوب مسئله این است که اضافه ما یعنی وصفِ موصوف [؟]

اضافه می‌کنیم، ولی به او وصف موصوف می‌گوییم.

س۲) اسم آن را وصف موصوف می گذاریم، پس قواعد وصفِ موصوف ادبیات در آن جاری نیست. بنابراین قواعد اضافه در آن جاری است، در واقع اضافه‌ی توصیفی آن را ما می‌دهیم.

ج) خوب، حالا اضافه‌ی توصیفی در یک سطر جواب می‌دهد، در بعضی از کارها جواب نمی‌دهد. بعداً تو جدول نویسی خدمتتان عرض می‌کنم که کجا جواب نمی‌دهد؛ یعنی آن جایی که ما باصطلاح آخرین، موصوفمان را، قید اول، قید دوم و قید سوم را با باصطلاح موضوع آخر معنا می‌کنیم؛ یعنی مثلاً می‌گوییم ظرفیتِ جهت فرض کنید عاملیت، می‌خواهیم عاملیت را بحث کنیم. این حالت اضافه پیدا می‌کند.

س۱) قید آخر برای ما مهم است.

ج) اگر قید آخر مهم باشد، آن وقت مضاف مضاف الیه می‌شود.

س۱) یعنی به نظر ادبیات متداول هم که مضاف مضاف الیه می‌گویند ما داریم اضافه می‌کنیم، ولی آن چیزی را که اضافه می‌شود، موصوف می‌گوییم؛ یعنی در این خاستگاهِ خاستگاه که می‌گوییم، خاستگاه دومی را وصف می‌کنیم، خاستگاه جایگاه یعنی، جایگاه را داریم وصف می‌کنیم. ما این گونه استعمال می‌کنیم، بیرون البته بر عکس است.

ج) الآن کاری به بیرون نداریم. کار به این داریم که آخرین قید، یعنی پایین‌ترین قید، آن که آخرِ آخر همه است،

ج) آن اصلی می‌شود. اگر آن اصلی شود، معنی اضافه است. اگر معنی اضافه باشد، باید از اول این جا بدونیم که آن سه تا چیزی را که آوردیم باید در سطر بیاوریم. نباید در ستون بیاریم.

س۲) خوب، اتفاقا خیلی هم بهتر هست تو سطر بیاریم، به خاطر این که محور موازی را اگر بعداً بخواهید نشان بدهید، تمام چیزهای به هم پیوسته در یک خط می‌آید آن وقت این جا در نحوه‌ی ضرب کردنتان یک اشکالی واقع می‌شد که اگر آن جا را اصلاح کنید درست می‌شه در ضرب ماتریسی، راهی

که در جامعه است، به این شکل است که اول از سطر میارند، بعد از ستون شما این قاعده را به هم زدید، گفتید قاعده‌ی ما این است: اول لغتی که تو ستون است می‌آوریم، کنارش سطر را می‌گذاریم. اگر این را به شیوه‌ی رایج برگردانید مشکل حل می‌شود؛ یعنی می‌گیم وقتی که می‌خواهیم ضرب کنیم اول باید از سطر بیاید، بعد از ستون می‌آید کنارش می‌نشیند.

ج) نه. حالا به فرض که ما این کار را هم بکنیم. یعنی بگیم از باصطلاح سطر که می‌آوریم، مثلاً خاستگاه را می‌آوریم.

س۲) خوب خانه‌ی دوم شما در سطر خاستگاه جایگاه می‌شود. معنی اضافی اش هم درست است. محور متوالی و موازی هم درست است. هیچ مشکلی هم پیش نمی‌آید؛ یعنی قاعده‌ی ضرب رایج با مضاف و مضاف الیه رایج که شما به کار می برید.

س) آن وقت یک اشکالی به آن وارد می‌شود.

س۲) بفرمایید.

ج) در صورتی که ما در اضافه سطر را محور قرار دهیم، وقتی که به اصطلاح جدول، سه تا در سه تا در اول کار داریم، ضرب می‌کنیم، ۹ تا می‌شود. این ۹ تا را چه طوری می‌خواهید بیاورید؟ حالا می‌خواهید این ۹ تا کلش را در یک سطر واحد بیارویید یا می‌خواهید در سه سطر بیارید؟

می خواهیم توی جدول ۲۷ برگردانیم، ۹ تا را چه کار می‌کنید؟

س۲) تو سطر واحد میاریم.

س) خوب تو سطر واحد که اوردید آن وقت می‌خواهید سه تا قید دیگر تو محورهای ستونتون ذکر کنید.

س۲) فرضمان در سه تای اول که ضرب شده این است که حالت مکانی اش را مثلاً تمام می‌کند، حالت زمانی اش را تمام می‌کنه که مقاطع را دارد می‌گوید، سه تای دوم را دوباره داریم ضرب می‌کنیم حالت مکانی را می‌خواد بگوید، نهایت خطوط موازی را به ما می‌گه عیبی هم ندارد.

سه تای اولی را که در سه تای اصلی‌مان ضرب کردیم، حالت زمانی داشت، بنابراین حق متوالی را باید به ما بدهد. لذا همه‌ی ۹ تا را میاریم در یک خط می‌آوریم. سه تای دوم را که میاریم در این ۹ تا ضرب می‌کنیم می‌خواهد مکان را به ما بده که حالت توالی را باید برسانیم و زیرش نوشته می‌شود. درست است.

س) حالا با این بیان اشکالی ندارد، قبل از ما وارد شدند.

س۱) اگر این ضرب را می‌گذارید، در جدول اولی بگذارید.

سه شکل به نظرم آمد که الآن رجحانی هم برای آن ندارم. اگر حضرت عالی جمع‌بندی دارید، استفاده کنیم وگرنه روش دقت بفرمایید. اگر این جا را نگاه کنید، خاستگاه به خاستگاه جایگاه پایگاه اضافه شده، این جا هم جایگاه به خاستگاه جایگاه پایگاه اضافه شده، این جا هم پایگاه به خاستگاه جایگاه پایگاه. اضافه شده.

خاستگاه جایگاه پایگاه که تکرار شده، گاهی این‌ها را ما ثابت می‌گیریم به معنای این که معنای خلاصه را می‌آورد؛ یعنی خاستگاه جایگاه پایگاه را

به یک معنی واحدی در هر سه ستون اضافه می کنیم. این یک احتمال است. یک احتمال این است که خاستگاه جایگاه پایگاه را، این ستون را از آن ستون می‌گیریم. یعنی نسبت آن به این جدول دو احتمال را تمام می‌کند احتمال سوم: وقتی که خاستگاه جایگاه پایگاه را تمام کردیم، آن وقت الآن می‌رویم در احتمال اول که معنا کردید شرایط پیدایش چگونگی هستی، شرایط پیدایش تناسبات حکیمانه، شرایط پیدایش قدر و منزلت، میاییم آن چگونگی تناسبات حکیمانه قدر و منزلتی را که در جدول به وجود آوردیم این را به عنوان یک چیز حفظ می‌کنیم از آن سه بعدی که می‌گویید، نگاهش می‌کنیم.

«والسلام»

مدل برنامهٔ تحقیق

جلسهٔ ۲۰ ۷۷/۰۹/۱۲

استاد: حجةالاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی تنظیم از: گروه تحقیقات مبنایی

بیان قواعد عام فلسفی و بیان قواعد تعمیم در مدل برنامه تحقیق

فهرست

۱ ـ بررسی کیفیت معنا کردن در اضافه کردن قیود بهم در تکثیر ۱

۱/۱ ـ عدم تساوی مفهومی قیود در اضافه کردن آنها بهم ۲

۱/۲ ـ فرق مفاهیم انتزاعی در منطق صوری و منطق نظام ولایت ۲

۲ ـ اشاره به قواعد صرف مفاهیم یا قواعد تعمیم ۳

۲/۱ ـ خاستگاه، جایگاه و پایگاه عام‌ترین مفاهیم اجتماعی نسبت به پژوهش ۳

۲/۲ ـ تناظر عناوین «خاستگاه، جایگاه، پایگاه» به «توسعه، ساختار، کارآئی» و «تکیف، تبدل، تمثل» ۴

۲/۳ ـ ضرورت ارائه اصطلاحات جدید و تبدیل آنها از منزلت فلسفی به منزلت روشی ۵

۲/۴ ـ ایجاد ادبیات و اصطلاحات و علائم جدید در یک علم برای سرعت ارتباط و تفاهم ۵

۲/۵ ـ ضرورت استفاده از ارتکازات و ایجاد ادبیات و اصطلاحات برای انتقال آنها به جامعه ۶

۲/۶ ـ ضرورت صرف مفاهیم مانند صرف الفاظ برای آرایش و نظم دادن معانی ۶

۲/۷ ـ تعمیم، تخصیص، تقویم (توزین) قواعد صرف مفاهیم ۷

۲/۸ ـ قاعدهٔ تعمیم در تعریف خاستگاه به منزلت، «فلسفه، روش و مصداق» ۷

۲/۹ ـ تغییر مفاهیم به تغییر منزلت آنها در جدول دو قیدی و سه قیدی ۸

۲/۱۰ ـ مقید شدن تعاریف انتزاعی و ماهیتی به منزلت درونی جداول دوقیدی، سه‌قیدی ۸

۲/۱۱ ـ جدولها ابزار صرف مفاهیم ۹
۲/۱۲ ـ تبعیت کیفیت تکثیر و معنا کردن از نظام اصطلاحات ۱۰
۳ ـ اشاره به اصول عام فلسفی جاری در مدل برنامه تحقیق ۱۱
۳/۱ ـ علت گزینش خاستگاه، جایگاه، پایگاه برای موضوع پژوهش ۱۱
۳/۲ ـ تفاوت پژوهش کاربردی با پژوهش نظری در کارآمدی آن ۱۲
۳/۳ ـ تناسب منطق پژوهش با توصیفات یقینی شرع از عینیت (زوال‌پذیری عالم) ۱۲
۳/۴ ـ محدود بودن ظرفیت منطق پژوهش بدلیل محدودیت ظرفیت فهم بشر ۱۲
۳/۵ ـ مقید شدن زمان پژوهش به تبدل زمان مجموعه ۱۳
۳/۶ ـ مقید شدن مکان پژوهش به ساختار موضوعات عالم (بزرگترین تا کوچکترین موضوع) ۱۳
۳/۶/۱ ـ بررسی مفهوم «شرایط پیدایش چگونگی هستی» در ضرب خاستگاه خاستگاه ۱۴
۳/۷ ـ عام بودن منطق پژوهش نسبت به «اشیاء خارجی، افعال، علوم» ۱۴
۳/۸ ـ طبقه‌بندی فعالیت پژوهشی در تنظیم جدول زیرساخت پژوهش ۱۵
۳/۹ ـ ضرورت عام بودن روش پژوهش اعم از «اشیاء، افعال و علوم» ۱۵
۳/۱۰ ـ نظر درونی یا بیرونی به جدول کاربرگ ارزیابی روند پژوهش تکاملی ۱۶
۳/۱۱ ـ عام بودن روش و منطق پژوهش بدلیل عام بودن اصول اختیار و آگاهی و... در فلسفه ۱۷
۴ ـ بیان محدودیت‌ها در روش پژوهش نسبت به مصادیق (مطالعه ۷۲۹پارامتر) ۱۸
۵ ـ زمانی بودن جدول پژوهش علت جریان واژه«گاه» در عناوین خاستگاه، جایگاه، پایگاه ۲۰

مدل برنامه تحقیق

استاد:	حجة‌الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی	کد بایگانی:	۰۱۰۹۱۰۲۰
عنوان گذار:	حجة‌الاسلام صدوق	تاریخ جلسه:	۷۷/۰۹/۱۲
ویراستار:	حجة‌الاسلام حسین‌نژاد و خانم چاوشی	تاریخ انتشار:	۷۷/۱۰/۰۱
پیاده کننده:	خانم چاوشی	حروفچینی و تکثیر:	واحد انتشارات

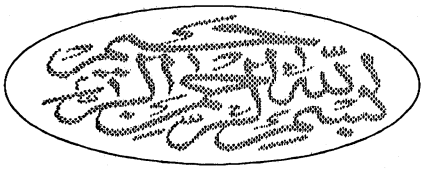

جلسه ۲۰ | مدل برنامهٔ تحقیق | ۷۷/۰۹/۱۲

« ۷۹ دقیقه »

بیان قواعد عام فلسفی و بیان قواعد تعمیم در مدل برنامه تحقیق

۱ ـ بررسی کیفیت معنا کردن در اضافه کردن قیود بهم در تکثیر

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: یک مرور مختصری بر سوالات مطرح شده می‌نماییم. یکی از سوالات این بود که آیا اصطلاحاتی که دو قید دارند یک معنا دارند یا دو معنا؟ حتماً هر جا اصطلاح تکرار شد، به دو معنا گرفته می‌شود. حتی اگر دو معنای آن انتزاعی باشد. دو معنا هم می‌تواند انتزاعی باشد. یعنی یک بار آن را از مصادیق انتزاع کنیم و خاستگاه مصادیق باشد، یک بار از روش و یک بار را هم از فلسفه انتزاع کنیم. همیشه باید در نظر داشته باشیم که تکرار اصطلاح اگر به دو معنا باشد، هیچ ثمره‌ای نخواهد داشت. یعنی تکرار اصطلاح معنای تاکید ندارد، بلکه به این معناست که یک مطلب به مطلب قبلی اضافه گردد. این قاعده‌ای است برای اصطلاحاتی که تکرار می‌شوند. خواه صفت و موصوف یا مضاف و مضاف الیه، باشد حتماً باید به دو معنا تفسیر شود. هر جا دو قید را پشت سر هم می‌آورید باید از یک نوع باشد. سئوال کاملتر و دقیق‌تری که وجود دارد این است که اگر قید دو نوع بود، از یک سطح است یا از دو سطح؟ بعنوان مثال ظرفیّت هست و محوری، ظرفیّت هست و هماهنگی. حتماً باید ناظر بر دو بُعد باشد. شاید سئوال شود که آیا دو بعد باید با حفظ دو مرتبه بیاید. یا اینکه دو بعد می‌تواند در یک مرتبه باشد؟ در جواب می‌گوییم دو بعد هم می‌تواند در یک مرتبه قرار گیرد، ولی این هم به جایگاهش بستگی دارد. اگر از یک ستون به ستون دیگری منتقل شدید، باید دو بُعد، دو مرحله و دو سطح داشته باشد.

حجةالاسلام محسنی: یعنی هیچگاه نمی‌توان دو معنای انتزاعی را آورد که بعد یا سطحی در آن لحاظ نشده باشد.

۱/۱ ـ عدم تساوی مفهومی قیود در اضافه کردن آنها بهم

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: یعنی معنا ندارد که اصطلاح «مداد مداد» نسبت به یک موضوع گفته شود. ولی اضافه‌ای که این مداد را تعیین می‌کند، مانند مداد ابزاری یا مداد محصولی می‌تواند اضافه شود و هیچ اشکالی هم ندارد. بعنوان مثال برای مداد ابزاری هم، صد تا خصوصیّت قائل می‌شوید. البته مداد هم می‌تواند به خود لفظ مداد هم اضافه شود، حتی باید بتواند با سه مرتبه نیز اضافه شود، اما این در صورتی است که خصوصیّتی از مداد بودن و وصفی از آن را استخراج کنید ـ مانند انسانیّت انسان – و بگوئید مدادیت مداد که بعد می‌توانید کلمه مدادرا برای آن وصف بکار ببرید. مثلاً اگر کسی به این مسئله قائل شد که وظیفه مداد ارتباط دادن است، بسیار به این معانی که در اصول بکار گرفته می‌شود و به آن مجاز می‌گوییم، شبیه می‌گردد. در آنجا گفته می‌شود که ادنی مناسبت کافیست. در اینجا هم می‌گوییم نسبتی از اثر لازم است. یعنی اگر کسی بگوید که مدایت مداد چیست که تو آنرا اصل قرار داده‌ای؟ می‌گوییم مثلاً امروزه مدادیت مداد به کامپیوتر منتقل شده است و این بدان معناست که هدفی از مداد به دست می‌آمد و به آن دلیل بود که جامعه به مداد احساس نیاز می‌کرد و ...

(س): همان مفهوم کارآیی از مداد منظور است؟

(ج): بله، یعنی شما می‌توانید کارایی را اصل قرار دهید؛ چرا که اگر کارایی نبود، اصلاً نیازی به مداد نبود. آنوقت تفاوت این مطلب با ادنی مناسبتی که آقایان در علم معانی بیان و اصول و در معنای مجازی کافی می‌دانند، این است که اگر خود آن بُعد را پیداکنید؛ ضرورتش اجتماعی است نه هنری، بر خلاف مجاز که استعمال آن هنری است نه بر اساس ضرورت اجتماعی. یعنی احیاناً یک ترکیب دیگری هم می‌تواند آن مفهوم القاء را داشته باشد. بر خلاف آنجایی که ...

حجةالاسلام پیروزمند: البته اختلاف بر سر این نبود که در معنی مصداقی خاستگاه یا امثال آن یکسانی وجود داشته باشد. بلکه صحبت از این بود که وقتی می‌خواهیم آن معنای انتزاعی و مشترکی که برای خاستگاه بیان کردیم را اضافه کنیم در هر جا که باشد به شرایط پیدایش موضوع تعبیر کردیم. وقتی که «خاستگاه خاستگاه» می‌گوییم یا خاستگاه اول و خاستگاه دوم دو معنا از خود واژه دارند یا اینکه ما می‌گوییم «شرایط پیدایش شرایط پیدایش»، همانطور که فرمودید شرایط پیدایش اول، لازم است که یک دامنه دیگری را بپوشاند و یک مفهوم دیگری را انتزاع کرده و دو سطح را بپوشاند این جهت، مورد تایید و تاکید احتمال دیگری بود؛ اما صحبت این بود که وقتی ما می‌گوییم «خاستگاه خاستگاه» چه خاستگاه اول و چه خاستگاه دوم هر دو به معنای شرایط پیدایش است. امّا خاستگاه اول به معنای شرایط پیدایش مثلاً پارچ است، امّا شرایط پیدایش شرایط پیدایش پارچ، یعنی دامنه حاکم بر شرایط پیدایش آن.

۱/۲ ـ فرق مفاهیم انتزاعی در منطق صوری و منطق نظام ولایت

حجةالاسلام و المسلمین حسینی: بنابراین دو معنا را استعمال نمودید. اول اینکه در انتزاعی که کردیم، نباید فراموش کنیم که قبلاً در تعریف واژه، مقیّد بودیم که با

توجه به سه سطح مصداق، روش و فلسفه بیان کنیم. بعد خودمان از این سه سطح انتزاع کردیم. این نکته ظریفی دارد و آن این است که ما نیامده‌ایم از سه مصداق یا از سیصد مصداق و یا از سه هزار مصداق انتزاع کنیم. ما خصلت مشترک را از سه سطح انتزاع کردیم. یعنی از ابتدای کار، تولید دارای سطوحی بود. مانند نوع نگفتیم افرادی باشند که در یک خصلت مشترک هستند.

(س): ابتدائاً معنی خاستگاه را بیان کردیم و بعد آن را در فلسفه و روش و مصداق چرخانیدیم. اگر معنا نکرده بودیم، نمی‌توانستیم بگوییم خاستگاه در فلسفه چگونه می‌شود. معنی انتزاعی هم که در آخر آوردیم؛ همان معنایی بود که ابتدائاً داشتیم.

۲ ـ اشاره به قواعد صرف مفاهیم یا قواعد تعمیم

۲/۱ ـ خاستگاه، جایگاه و پایگاه عام‌ترین مفاهیم اجتماعی نسبت به پژوهش

(ج): یک تفاوتی وجود دارد. ما نپذیرفتیم که یک معنای انتزاعی داشته باشیم. قبل از اینکه بتوانیم آنرا به سه سطح برسانیم در دستور کار قرار دهیم و همیشه می‌توانیم آن را بعنوان یک قاعده در معنی کردن یعنی در تولید مفاهیمی که می‌خواهیم داشته باشیم، در ابتدا چند تا کار در این قسمت انجام دادیم. یکی اینکه عام‌ترین مفهوم ممکن را برای مجموعه بعنوان اصل قرار دادیم. یعنی این عناوینی که به کار گرفته شد در حقیقت عام‌ترین مفاهیم است، البته نمی‌خواهم بگویم مثل وجود است، چون در آنجا از وجود، کلیه خصلتهای موجود حذف می‌شود، اما پیش فرض‌های اولیّهٔ نسبت به موضوع خود در مجموعه‌سازی باید عام ترین باشد. در مورد پژوهش؛ هرگز نباید بیاییم پژوهش را جزو کار سنجش ذهن بدانیم. چون عمل فهمیدن بین قدرت فهم و قدرت سنجیدن و موادی است که آن مواد - با توجه به آنچه که ما بدان معتقدیم - هم بخش روحی دارد که اعلی ترین بخش روحی بخشی است که در آن عصمت قرار می‌گیرد و مستقل می‌باشد که در اینجاست که وحی نازل می‌شود. نوع ادراک ما با آن نوع ادراکات روحی متفاوت است. هم ذهنی می‌شود که مفاهیم نظری است و هم اینکه عینی می‌شود. ماده می‌تواند از سه حوزه بیرون بیاید. حالا دربارهٔ وضعیّت روحی شما؛ مفاهیمی چون اعتقاد، حساسیّت، وجه الطلب، توجه به مطالب، تعلق و ... به کار می‌رود که اینجا حالات فردی است. وضعیّت ذهنی و عینی و حسی شما نیز وجود دارد. پس فرضاً ما سه نوع درک داریم؛ درک اجتماعی که در جامعه وجود دارد. قطعاً به شما وحی نازل نمی‌شود و راهی هم که خودتان بتوانید نوع وهم را بیابید وجود ندارد. ولی در جامعه کتبی وجود دارد که از طریق وحی به دست انسانها رسیده است و این راه هم برای شما تمام شده است. در جامعه هم امور نظری و هم امور حسی وجود دارند. حالا اگر بخواهید بین اینها ارتباط برقرار نمایید، حتماً باید هم مسئله درک شما و هم موجودات و موادی که می‌آید و عنوانی را که روی آن می‌آورید، بصورت عام بیاورید. اگر عنوان فقط برای سنجش عام باشد، یعنی موضوعات این شکلی را شامل نشود نه می‌تواند حجیّت را تمام کند و نه کارآمی را. ولی می‌گویید: درک من از شیء همه وجود دارد می‌گویم: خوب، پس شیء و خاستگاه ذهنیّت خودت و خاستگاه آن شیء را بیاورید. چون شما می‌خواهید تغییرات شیء را

هدایت کنید. یعنی شما می‌خواهید در پیدایش جدید شیء سهیم باشید. اینگونه نیست که بگویید حتی اگر شیء هیچگونه تغییر نکند باز من تصوّر جدیدی از شیء پیدا خواهم کرد و یک تعریف جدیدی را هم پیدا می‌کنم که از آفاق هم بهتر باشد. ولی این سئوال مطرح می‌شود که آیا کاری هم می‌تواند انجام بدهد؟ می‌گوید کارش همین است که من تعریف بسیار دقیقی از آن ارائه دادم. می‌گویم آیا این تعریف برای من سودی هم دارد و آیا می‌توان آن را کنترل کرد؟ می‌گوید، نه و آن حرف دیگری است.

۲/۲ ـ تناظر عناوین «خاستگاه، جایگاه، پایگاه» به «توسعه، ساختار، کارآئی» و «تکیف، تبدل، تمثل»

به بحث خودمان بر می‌گردیم. در مورد کلمه خاستگاه، عام ترین عنوان که به صورت قاعده می‌آید؛ یعنی کل پیش فرض‌های اولیه را که حداقل باید سه تا عنوان باشد، می‌آید ـ چون بنا بر دستگاه ما، حداقل نباید از سه عنوان بیشتر باشد ـ سه تاعنوان را باید انتخاب کنید که عام‌ترین عنوان‌ها باشد. گفتید:«خاستگاه»، «جایگاه»و «پایگاه». اگر بخواهیم بگوییم که اینها را متناظر با اوصاف «توسعه»،«ساختار»و«کارایی»، انتخاب کردید؛ امّا یک درجه از اصطلاحی بودن پایین‌تر آمده است. اصلاً آیا می‌توانیم بگوییم که نقر به معنا شده است؟ یعنی بگوییم ظرفیّت شیء همان خاستگاه خود شیء بوده، اما قبلاً اصطلاحاً به آن «ظرفیّت» لقب داده‌اید. ساختار هم دقیقاً همین جایگاه است. آنجا بیشتر نظام مورد توجه شماست، اما اینجا بیشتر به موضوعی که در ساختار قرار می‌گیرد، توجه دارید. پایگاه هم به نوعی کارایی می‌باشد، می‌توان این را با یک تفاوت کوچکی عنوان داشت که در آنجا بیش از آنکه به حدوث و به پیدایش توجه داشته باشید به ظرفیّت توجه دارید. توجه شما به موجود به لحاظ جریان تکامل است که ظرفیّت آن چقدر است؟ فاعل اول را خلق کردند فاعلی به فاعل بالاتر تعلّق دارد از این جهت که نسبت به آن فاعلیّت کند تا در فاعلیت توسعه پیدا نماید، یعنی فاعل مخلوقی را متعلق به آن خلق کنند. اینجا ظرفیتش اشتداد پیدا می‌کند. یعنی از ابتدا برای اینکه توسعه ظرفیّت را موضوع توجه خود قرار دهید وحدت و کثرت آن رادر تکامل ملاحظه نموده‌اید. در اینجا ابتدائاً به او توجه ندارد. می‌گوید هر موضوع دارای خاستگاهی است و کل آن هم دارای خاستگاه می‌باشد، خاستگاه رامی‌توانید به معنی کل به کار ببرید. اینجا بیشتر به خود مسئله پیدایش توجه دارد. چون می‌خواهد یک قسمت از سیر و روند را موضوع بحث قرار دهد. اینکه چگونه پیدا شود؟ چه تغییراتی کرد؟ چه موقع تکمیل شد؟ اگر به بحث «شناخت شناسی» برگردیم، این سئوالات مطرح می‌شود که تکیّف آن چگونه پیدا شد؟ تبدّل آن چه شد؟ و تمثل آن چه شد؟ نوع تکیّفی که اینجا می‌گوییم نسبت به تکیّفی که در آنجا گفتیم، دامنه دارتر است. چون در اینجا می‌خواهیم مسئله را از محورهای مختلف ببینیم. بعد هم کارآمدی آن را کنترل کنیم. در آنجا مسئله را به تمثل ذهنی ختم می‌کردیم. فقط در تشریح پیدایش یک مطلب توضیح اجمالی داده می‌شود، امّا اینجا توضیح با تفصیل بیشتری ارائه می‌شود. آیا سوال شما پاسخ داده شد؟

حجة‌الاسلام محسنی: یک معنای انتزاعی بعنوان شرایط پیدایش از خاستگاه گرفتیم، اگر بخواهیم خاستگاه دیگری را کنار آن بیاوریم، حتماً باید معنایی غیر از شرایط پیدایش

داشته باشد. همانطور که در خاستگاه اولیه گفتیم. حالا اگر باز هم در آن شرایط پیدایش را بیاوریم، ناچاراً باید یک مفهوم دیگری غیر از شرایط پیدایش اولی در نظر بگیریم، پس بهتر است که ما عبارت را عوض کنیم.

۲/۳ ـ ضرورت ارائه اصطلاحات جدید و تبدیل آنها از منزلت فلسفی به منزلت روشی

حجةالاسلام و المسلمین حسینی: حالا یک نکته مهمی را عرض می‌کنم. سئوال ایشان مثل آن چیزی نیست که می‌خواهم بگویم، امّا تا حدودی به مناسبت سئوالشان می‌توان مطلبی را تشریح نمود که یک قاعده است. اساساً در به کارگیری الفاظ چه کاری باید انجام دهیم؟ فقط خاستگاه هم نیست. کلاً الفاظی را که به کار می‌گیریم باید چگونه باشد. در الفاظی که به کار می‌گیریم در چند سطح به لفظ کار داریم؟ یکی سطح همان اصطلاحات فلسفی است؛ یعنی فارق از اینکه یک دوره مفصل بحث فلسفی داشتیم ، الان می‌خواهیم ببینیم که چگونه این اصطلاحات را انتخاب کنیم؟ حالا یک طبقه پایین تر می‌آییم و به اصطلاحات روشی می‌رسیم؛ اما چگونه این اصطلاحات را انتخاب کنیم؟ باز پایین‌تر می‌آییم و می‌گوییم موضوعاتی داریم که به وسیله این روش می‌خواهیم جامعه را شناسایی کنیم؛ یعنی در اینجا دیگر روش مطرح نیست. بلکه در این قسمت روش تحقیق، برنامه تحقیق و سازمان تحقیق تمام شده است و موضوع یک جمعی که می‌خواهند با یک برنامه و مدلی بروند و عمل شناسایی را انجام دهند، جامعه است. موضوع آنها در جامعه چیست؟ مثلاً پزشکی. کلاً در سه سطح، اصطلاحات فلسفی، اصطلاحات روشی، اصطلاحات مصداقی یا موضوعی باید دقت شود. اما چگونه باید اصطلاح را انتخاب کنیم ابتدا باید ببینیم که آیا اساساً نیازی به اصطلاح داریم یا خیر؟ کلاً این به صورت یک سئوال مطرح است که اصطلاح یعنی چه؟ آیا می‌خواهیم به زبانی صحبت کنیم که مردم نفهمند(!)

حجةالاسلام محسنی: برای سرعت مفاهمه است.

۲/۴ ـ ایجاد ادبیات و اصطلاحات و علائم جدید در یک علم برای سرعت ارتباط و تفاهم

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: در اینجا دقت داشته باشید ببینید که اگر ما فرض را بر این بگذاریم که بالمرّه اصطلاح ایجاد نکنیم، مفاهمه صورت می‌گیرد، اما بسیار کند و طولانی است. اگر شما یک صفحه از کفایه یا کتاب ریاضی یاهر علم تخصصی دیگری را که در نظر بگیرید. چه مشغول طرح و چه مشغول حل یک مسئله علمی باشد، اگر یک مقدار مسئله از مبادی آن علم ـ که برای آموزشهای ابتدایی است ـ خارج شده باشد. در آن صورت قواعدی به دست شخص داده می‌شود که اگر بخواهیم به جای اینکه قواعد را با یک کلمه و با یک علامت بیان کنیم، آن علامات را کلاً با مفاهیم طولانی شرح بدهیم. اصلاً گاهی انتقال آن تقریباً ممتنع می‌شود. چون مثلاً چهار یا پنج ساعت باید یک قاعده را توضیح بدهند. تا بتوانند آن قاعده را به کار بگیرند، به جای اینکه بخواهیم بگوییم ضرب‌کن یا تقسیم‌کن: بیاییم اضافه پذیری یعنی جمع پذیری جمع، جمع‌پذیری واحد و جمع پذیری جمع را طرح کنیم و برای خواننده هم کاملاً تشریح کنیم در صورتی که بیشتر از یک نیم صفحه جا می‌گیرد، بعد هم می‌خواهیم بگوییم اینرا در یک موضوع به کار ببند و بعد از آن هم اگر

بخواهیم یک تناسب مستقیم و معکوس را توضیح دهیم که اگر به این صورت باشد آن شخص اصلاً چیزی نمی‌فهمد. چون اولی را که می‌خواند از حافظه‌اش به سرعت خارج می‌شود. این سرعت و نظم را زمانی به ذهن می‌دهد که شما کاملاً اصطلاح قرار می‌دهید و می‌گویید مثلاً ضرب و تقسیم و متحد المخرج و .. که در ادبیات ریاضی وجود دارد. همانطور که می‌دانید در اصول هم قواعد را پشت سر هم می‌آورند. هر قدر اصطلاح، قدرت پوشش بیشتری داشته باشد، بهتر است. یعنی کمال علم در این است که بتواند با نشان دادن یک سری علائم مختصر کار یک کتاب را برای شما انجام دهد. اصلاً اوج تخصص در هیمن است. که ذهن به منتجّه یک اموری احاطه داشته و با اشاره‌ای به آن منتجه‌ها به راحتی می‌تواند حرکت کند. مثل دستگاهها و نظامهایی که شما در کلیهٔ ساختارهای مکانیکی استفاده می‌کنید. اگر بنا بود دستگاههای اتومبیل یا هواپیما و یا ... کارهایشان را به صورت جدا جدا قرار بدهند، اصلاً این دستگاهها درست کار نمی‌کرد. ساختار باید بتواند منتجه‌ها را هماهنگ سازد نه اینکه نتیجه‌های جزئی را تشریح نماید.

۲/۵ ـ ضرورت استفاده از ارتکازات و ایجاد ادبیات و اصطلاحات برای انتقال آنها به جامعه

حالا اگر گفتیم در اینجا لغت بسازید، مسئله چگونه می‌شود؟ اصطلاح لازم است. آیا در تولید اصطلاح درست کردن لغت و اصلاً استفاده نکردن از ارتکازات بهتر است؟ نه، این هم درست نیست تا آنجا که بتوانیم باید از ارتکاز استفاده کنیم. بر ی اینکه ارتباط اصطلاحات با ارتکاز اجتماعی وسیله ی است برای انتقال مفهوم، آیا باید مفهوم را به جامعه منتقل کرد؟ اگر به صورت مطلق از هم بریده شده باشد و اگر به وسیله ارتکازات توضیح هم نتوانند بدهند، به کلی قطع میشود. اگر می‌توانید توضیح بدهید می‌توانید از الفاظی هم که ادنی مرکبه مناسبت را داشته باشد، استفاده کنید؟

۲/۶ ـ ضرورت صرف مفاهیم مانند صرف الفاظ برای آرایش و نظم دادن معانی

حالا کار دیگری غیر از این مرحله انجام می‌دهید. این مرحله برای مجازاً به کار گرفتن مثل کلمه استصحاب برای قاعدهٔ استصحاب می‌باشد. آیا می‌توانید مفاهیم را صرف بکنید؟ در اینجا کار بالاتری باید انجام داد. شاید بگویید صرف مفاهیم به چه معناست؟ همانطور که بین علائم صوتی وعلائم نوری که به وسیله بینایی و شنوایی قابلیّت ترکیب دارد، خود مفاهیم هم قابلیّت ترکیب دارد. چرا در مفاهیم متنسّک می‌شوید؟ اگر در نقاشی به رنگها مقید شوید، مثلاً بگویید سبز صد درجه دارد و به این مقید شوید که رنگ سبز فقط و فقط عنوان درجهٔ ۲۰ را دارد کسی حق استفادهٔ از رنگ سبز را نه در ۱۸ دارد و نه در ۲۲. یک دور هم بیشتر نیست و فرضا بگویند ۷ رنگ هم بیشتر نداریم. در این حالت اصلاً نمی‌توان نقاشی کشید. در نقاشی باید بتوان همان طیفی را آورد و ترکیب نمود که در بینایی بین رنگها ملاحظه می‌شود. در حقیقت باید بتواند کلماتی راکه خیلی برای ذهنتان منسبق است، صرف نماید. باید در الفاظ صرف داشته باشید. اگر علم صرف نداشته باشید، باید به تعداد معنی بتوانید کلمه درست کنید به علاوه در نظم دادن کلمات هم دچار مشکل می‌شوید. می‌گویید از ماده «الکتب» چند واژه و کلمه می‌توان درست

کرد؟ می‌گویند حدود هفتصد و خرده‌ای. که روی فرم‌ها و قواعد مختلف می‌توانیم آن را بچرخانیم. یعنی با این قواعد می‌توانید فرم‌ها و قواعد را منظم کنیم. در اینجا معنای تنظیمی آن را می‌گوییم که می‌توانیم آن را بچرخانیم. قواعد ثلاثی و مزید و رباعی و خماسی، قواعد تنظیم است و این قدرت آرایش شماست. یک طرف قصه صرف کردن است؛ یعنی مصدر را مثلاً به ۷۰۰ تا هیئت بردن . طرف دیگرش این است که شما ۷۰۰ مفهوم را منظم کردید. قواعد تنظیم مفاهیم را داشته‌اید که پشت سر آن توانسته‌اید ۷۰۰ کلمه را تحویل دهید. اما آیا خود مفاهیم را هم می‌توان صرف کرد؟ تا بگوییم در سنجش‌ها می‌توانیم برای امور عقلی، قاعده‌ای مثل صرف یا مثل نحو و معانی بیان و مثل خود منطق قائل شویم، تا نتیجه این شود که بگوییم نظم در نظم در نظم شود و سطوح مختلف نظم درست شود؟ می‌گوییم بله می‌شود.

۲/۷ ـ تعمیم، تخصیص، تقویم (توزین) قواعد صرف مفاهیم

پس بهتر است مفاهیم علاوه بر اینکه باید با ارتکازات ارتباط داشته باشد، قدرت صرف مفاهیم و نه صرف الفاظ را داشته باشیم. صرف الفاظ در جای خود در علم صرف و نحو قرار دارد. اما قدرت صرف مفاهیم یعنی اینکه بتوانیم یک مفهوم را تعمیم و تخصیص دهیم و تقویم کنیم. مفهوم انتزاعی خاستگاه را قبلاً داشته‌ایم، ولی یک مفهوم اجمالی بوده است. شما چه موقع اولین مرتبه صرف را در آن به کار می‌برید؟

۲/۸ ـ قاعدهٔ تعمیم در تعریف خاستگاه به منزلت، «فلسفه، روش و مصداق»

بنابراین کلمه خاستگاه را داشتید و آنرا از عرف گرفتید. شما می‌خواستید بدانید عام‌ترین مفهوم را که می‌توانید در ارتکازات عام پیدا کنید، چیست؟ خوب توجه به این داشته‌اید که منطق شما منطق مجموعه است، نمی‌تواند به شرایط یا به درون و یا به بیرون نظر نداشته باشد. عام‌ترین مفهوم را در این بخش خاستگاه گرفتید و با یک تخمین در بین همه واژه‌ها انتخاب کردید، ولی خیلی اجمالی به آن نظر داشته‌اید، اولین نظری که به آن دارید؛ نظری اجمالی اجمالی است. آنچه که باید در درست کردن مطلب برایتان حاصل گردد، قدرت مفهوم سازی هماهنگ می‌باشد. قدرت مفهوم سازی هماهنگ، یعنی اینکه چگونه می‌توان انتخابی که صورت گرفته را تعمیم داد. که مثال مصداق، روش و فلسفه مثال تعمیم دادن است. اولین تعمیم‌ها را صورت دادیم. حالا اولین تعمیم دادنها آخرین تقسیمات برای جدول شماست. یعنی شما خاستگاه را با آخرین دستگاه در نظر گرفته‌اید، این وسیله که درست می‌کنید برای این است که می‌خواهید هماهنگ شوید، اگر سه تا اصطلاح را که برای وسط کار بود مانند ثبوت، اثبات، آثار یا چیز دیگری را می‌گفتید به این معنا بود که هنگامی که در ابتدا مفهومی را ایجاد می‌کنید، انتهای خط را نمی‌نگرید. پس حتماً باید کنترل کنیم و در نهایت کار، وقتی مفاهیم را درست کردیم؛ مفاهیم آخر را به مفاهیم اولی ربط دهیم. به نظرم در بحث امروز کمی از موضوع خارج شدیم هر چند این بحث به هر حال بعداً مطرح می‌شد، امّا برای اینکه اشراف بیشتری داشته باشید خوب بود.

چند اشکال بر این مطلب وارد است یکی اینکه چرا هر سه مفهوم «باگاه» که علامت زمانی هست ختم می‌شود؟ و دیگری اینکه آیا درست است سه بعدی که در فلسفه گفته بودید که یک بعد برای توسعه است، یک بعد برای ساختار و یک بعد برای کارایی ـ قاعدتاً و مخصوصاً با عنایت به اینکه از سه محور می‌خواهیم کنترل کنیم ـ یکی بر همه اشراف داشته باشد؟

حجةالاسلام پیروزمند: آیا پاسخ آقای محسنی مشخص شد؟ ایشان می‌فرمودند که پیدایش خاستگاه که پیدایش است و به دنبال هم تکرار می‌شود، نباید بگوییم شرایط پیدایش، شرایط پیدایش. حتی اگر این شرایط پیدایش را که اضافه می‌کنیم به این معنا باشد که بیاییم در یک مرحلهٔ عام‌تری شرایط پیدایش موضوع محدودتر را ببینیم. باید بگوییم شرایط پیدایش فلان چیز (مثلاً هستی).

۲/۹ ـ تغییر مفاهیم به تغییر منزلت آنها در جدول دو قیدی و سه قیدی

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: این قاعده را تعمیم دهیم و اشکال را فقط در کلمهٔ خاستگاه خاستگاه نیاوریم. ببینیم که آیا در کلیهٔ اصطلاحات «فلسفی، منطقی و موضوعی» بهتر این است که کلاً تکرار نکنیم یا تکرار کنیم و یا معادل بسازیم؟ چیزی که مد نظر ماست این است که چیزی که جایگاهش عوض شود، باید نسبت و رابطه‌اش با سایر چیزها نیز عوض شود. یعنی این منشأ تغییر است. مثلاً اگر یک استکان روی میز قرار داشت، نقطه مختصاتش به یک گونه است. اگر این استکان را از اینجا برداشته و فرضاً بردیم در کره ماه قرار دادیم حتماً باید نقطه مختصاتش عوض شود. اگر این میز مثلاً ۳۰ درجه حرارت داشت و آن را بردیم توی کره‌ای در درجه فرضاً ۳۰۰۰ درجه حرارت قرار دادیم، این حتماً باید مختصاتش عوض شود.

(س): مفهوم کلی روشن است، بنابراین آن چیزی که محل اختلاف است باید رُوشن شود.

(ج): محل اختلاف همین جاست. محل اختلاف این است که چرا کلمه خاستگاه در جاهای مختلف معانی مختلف دارد؟ یعنی شما باید در مجموعه، مفهوم را به اضافهٔ جایش ببینید. مفهوم به اضافه جایش معنای خاصی دارد. اما آیا باید خود این مفهوم را به کار ببریم یا یک نام دیگری را استفاده نماییم؟

(س): یعنی اختلاف اینجا است که بگوییم این مفهوم انتزاعی متناسب با جایگاهش در همه جا می‌چرخد، و جای آن است که در مفهوم تغییر ایجاد می‌کند. این یک حرف است. مطلب دیگر این است که از ابتدا که می‌خواهد آنجا برود با یک معنی جدیدی می‌رود.

۲/۱۰ ـ مقید شدن تعاریف انتزاعی و ماهیتی به منزلت درونی جداول دوقیدی، سه‌قیدی

حجةالاسلام و المسلمین حسینی: این را که گفتید اگر جای آن را عوض کنیم، معنایش نیز عوض می‌شود یعنی چه؟ یعنی اینکه ما در اینجا یک معنای عامّی را داریم که رنگ هیچ جایی را ندارد. وقتی در جایی قرار گرفت معنایی خاص و متعیّن پیدا می‌کند. اما چه موقع این عمل واقع می‌شود؟ وقتی خواستیم استعمال کنیم خاستگاه خاستگاه را استعمال کنیم، ابتدا انتزاعی انتزاعی بحث می‌کنیم و هیچ فرقی نمی‌گذاریم. پیدایش پیدایش. اما بعداً متوجه می‌شویم که «جای» به آن می‌گوید که معنای یکی باید غیر

از معنای دیگری باشد. حالا تبیین مجدد می‌کنیم. در تبیین مجدد، معنای متعین رُخ می‌دهد؟ گاهی تعین بستگی به قیود دارد. یک مفهوم را مطلق می‌گیریم و می‌گوییم عنوان همیشه با حفظ اطلاقش بر ماهیتی ناظر است، ادات عموم ندارد، هیچ قیدی هم ندارد و ناظر بر ماهیتی است که برایش جعل شده است. حالا می‌خواهم آن را مقیّد کنم. مثلاً بگویید قید لفظی یکی، دو تا، ده تا، بیاورید یا مثلاً بگویید استکانِ ایرانیِ ساختِ فلان کارخانه. گاهی جای آن را معیّن می‌کنید. جای آن که معین شود، همه قیود حذف می‌گردد. باز وقتی می‌گوییم جای آن را معین کن، («جا» در وضعیّت دو قیدی ، «جا» در وضعیّت سه قیدی، «جا» در وضعیّت یک مجموعه ۲۷ قیدی، «جا» در مجموعه ۷۲۹ قیدی). این بدان معناست که «جا» ماهیّت انتزاعی را مقید می‌کند. حالا می‌خواهم این چیزی را که در جایی قرار گرفته نوشته و معنا کنم. آیا می‌توانم معنای ماهیّت را بدون قید بنویسم؟ بنابراین اگر مفهوم انتزاعی صرف شد، صرف آن بستگی به جای او دارد. اگر مفهوم انتزاعی صرف شد از حالت مصدری، مصدری مفهومی نه مصدری لفظی که مصدری ـ البته مفهومی در حالت انتزاع است ـ خارج شده و به شکل هیئت خاصی که در آنجا هست، تبدیل می‌شود.

(س): می‌خواهید بفرمایید، اینجا چه معنایی داشته باشیم. معنا کردن به این شکل می‌شود که وقتی شرایط پیدایش در این منزلت می‌آید چه معنایی به خود می‌گیرد؟ این، شیوه کار است.

۲/۱۱ ـ جدولها ابزار صرف مفاهیم

(ج): پس باید «جا» را بشناسیم،که شرایط پیدایش شرایط پیدایش بشود. معنایش اینست که اول لازم است که مفاهیم را بتوانیم صرف کنیم. پس از اینکه توانستیم مفاهیم را صرف کنیم، ابزار صرف مفاهیم ما جدولها هستند که مفاهیم جایی را به خود اختصاص می‌دهند. قطعاً اگر دستگاهی نباشد که بدانیم مثلاً در مرتبه دوازده کدام در ابتدا قرار می‌گیرد کدام در وسط و کدام یک در آخر کار سخت می‌شود برای ذهن اینکار بدون جدول خیلی سخت است که در یک جدول ۲۹تایی یک دفعه کسی سؤال کند که دوازدهمین مرحله چگونه می‌شود؟ آنجا اگر خواست دوازدهمین مرحله را بگوید باید فوراً یک جدول ترسیم کند و بگوید سطر چه شود؟ ستون آن چگونه می‌شود؟ سطر اول و سطر دوم چگونه می‌شود و این دوازدهمین مرحله کجا واقع می‌گردد؟

حجةالاسلام محسنی: یعنی ما برای خاستگاه دوم حتی زمانی که لفظ شرایط پیدایش بیاوریم، از ابتدا متوجه می‌شویم که شرایط پیدایش دومی غیر از شرایط پیدایش اولی است.

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: یعنی می‌دانیم که منزلت‌ها در صرف مفاهیم اسانند.

(س): معنای مشترکی و یکسانی با شرایط پیدایش اولی ندارد.

حجةالاسلام حسینیان: چرا لفظ آن مشترک است؟

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: حتماً جناب آقای محسنی به صرفی که در جایگاه هست، نظر دارند. می‌دانید که جایگاه این نوع از حکم را صادر می‌کند امّا جایگاه این حکم را بعد از تخصیص صادر می‌کند یا قبل از تخصیص؟

حجةالاسلام محسنی: قبل از اینکه ترکیب مفهومی را

محقق کرده باشیم متوجه هستیم که باید برای خاستگاه معنای دیگری غیر از معنای خاستگاه اولی بیاوریم.

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: مفروض است یا معیّن؟ یعنی خاستگاه می‌تواند معانی مختلفی داشته باشد، ولی این را هنوز نمی‌دانیم که الان خاستگاه چه معنایی دارد. زمانی می‌فهمیم که آن را اضافه کنیم (اینکه کجا هست و چگونه است) یعنی تعیّن آن رابعد از اضافه کردن می‌فهمیم. بعنوان مثال سوال می‌کنید که الکتب یعنی چه؟ می‌گوییم یعنی نوشتن. می‌گویید در چند معنا می‌تواند بگردد؟ می‌گوییم در ۷۱۴ معنا، می‌گویید کاتب یعنی چه؟ می‌گوییم یعنی نویسنده. این سوال را از شما می‌کنم که آیا قبل از اینکه می‌خواستید الکتب را به شکل کاتب در آورید، شما می‌دانستید که...

حجةالاسلام محسنی: نه، فقط این را می‌دانستیم که می‌خواهیم آن را منسوب به فاعل کنیم.

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: همین که می‌خواهید به فاعل منصوب کنید در واقع این اضافه را انجام می‌دهید. اشکالی ندارد، در آنجا هم بگویید که اضافه به جایگاه می‌شود.

حجةالاسلام پیروزمند: اگر صلاح می‌دانید سؤال دوم را مطرح کنیم و سؤالی را هم که خود شما مطرح کردید، پاسخش را بفرمایید. سؤال دوم این بود که آیا لازم است در تعریف مفاهیم قید موضوع خاص داشته باشد یا نه؟

۲/۱۲ ـ تبعیت کیفیت تکثیر و معنا کردن از نظام اصطلاحات

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: پس باید مقطع، مرحله، مقاطع، مراحل و سطوح را در خودشان ضرب کنیم به گونه‌ای که یک جدول ۸۱ تایی از جایگاه، خاستگاه و پایگاه داشته باشیم که دارای ۸۱ قید باشد. آن معنا، مفهوم نمی‌شد و خیلی اصطلاحی می‌گشت.

حجةالاسلام حسینیان: معادل سازی یک بحث دیگری است. منتهی صحبت بر سر این است که ، این جدولی را که در ابتدا داریم، یعنی پیش فرض ذهنی ما، که مفهوم را صرف می‌کنیم. آیا این جدول از همین مفهوم تولید می‌شود یا اینکه آن را در جایی دیگر تمام کرده‌ایم؟

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: جدول در نظام اصطلاحات شما درست شده است.

(س): این سؤال در مورد خود نظام اصطلاحات هم مطرح می‌شود.

(ج): یک دور از بحث هایی که در آنجا در بارهٔ نظام اصطلاحات شده است، برای درست کردن جایگاههای تعریفی می‌باشد که اول اصطلاحات است بعد نظام تعریف. آنجا این بحث باید شده باشد.

(س): حالا ما آن را بعنوان جدول مفروض می‌گیریم.

(ج): آن جدول، برای ما جدول مفروض شد. جدول مفروض، جایگاه صرف مفاهیم را برای ما توضیح می‌دهد.

(س): حالا یک مفهوم به نام خاستگاه داریم که معنای مصدری می‌دهد. حالا می‌خواهیم «خاستگاه خاستگاه» را داشته باشیم.

(ج): یک چیز دیگری داشتیم که سراغ خاستگاه آوریم. می‌خواستیم کاری به نام پژوهش انجام دهیم. حالا آیا این کار ما صحیح است که بگوییم شما که یک نظام اصطلاحات درست کردید و روش صرف مفاهیم را در آنجا بیان نمودید و گفتید که می‌توانیم مجموعه بسازیم در

اینجا چکار می‌بایست انجام دهیم؟ می‌گوییم آن اوصاف توسعه، ساختار و کارایی را که می‌گفتید برای تمامی موجودات است، آیا برای این موجود هم می‌باشد؟ پژوهش هم جزء یکی از موجودات است. آیا در این هم هست؟ می‌گویید: بله هست، می‌گوییم آیا می‌توانید برای این هم بگویید؟ می‌گویید: بله، می‌توانم. می‌گوییم همان کاری را که در آنجا انجام دادی، باید در اینجا هم انجام بدهیم.

(س): باتوجه به سوال که آقای محسنی طرح فرمودند، تفاوتش اینجا است که ما در مفهوم اول وقتی «خاستگاه» رادر خود «خاستگاه» ضرب می‌کنیم...

(ج): مانند ظرفیّت ظرفیّت، جهتِ جهت و یا عاملیتِ عاملیت، هر چیزی که در ظرفیتِ ظرفیت گفته شده است؛ در اینجا هم می‌آید. آنجا گفته‌اید که می‌توانم ظرفیت را در ۸۱ معنا به کار ببرم. یعنی ۸۱ بار بگویم ظرفیتِ ظرفیتِ ظرفیتِ... و هیچکدام حتی دو تا از آنها هم یکسان نباشد.

(س): این اختلاف ناشی از این جدول است.

(ج): در آنجا در مورد جدول بحث شده، نه در اینجا.

(س): بله، درست است. ما هم به آن کاری نداریم و وارد آن هم نمی‌شویم. سوالمان این است که ابتدا دو تا مفهوم مصدری داریم «خاستگاه»و «خاستگاه» که هر دو در مرحله انتزاع با هم تطابق دارد.

(ج): آیا شما می‌توانید اشکالتان را به جلسه منتقل کنید تا جلسه برای من تقریر کند.

حجةالاسلام پیروزمند: فکر کنم پاسخ این سوال را گرفته‌ایم و به اندازهٔ روشن شدن مطلب در مورد آن گفتگو شد. بنابراین خوب است که پاسخ سؤال دوم را بفرمایید.

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: در آغاز دو تا ستاره زده‌اید که زیر یکی از آنها آمده:«اولاً، وجه تقویت احتمال اول اگر بنا باشد که مفاهیم متفاوت باشند معلوم نیست که این مفاهیم و تعاریف متفاوت از کجا به دست می‌آید» که قاعدتاً معلوم شده است. ثانیاً: برای هر وصف، موضوع معینی داشته باشیم که تکرار وصف نسبت به آن ارتباط آن وصف نیست خاستگاه در ارتباط با بیرون از خود می‌باشد که جایگاه را تعیین می‌کند که...

(س): یک سوال وجود داشت که در آن سوال دو احمال مطرح گردیده بود و معلوم گشت کدام احتمال تقویت شده است که همین کافیست.

۳ ـ اشاره به اصول عام فلسفی جاری در مدل برنامه تحقیق

۳/۱ ـ علت گزینش خاستگاه، جایگاه، پایگاه برای موضوع پژوهش

(ج): «آیا در تعریف اصطلاحات باید قید موضوع خاص مثلاً پژوهش راحفظ کرد یا اینکه می‌توان آن را بسیار عام گرفت؟ مثل چگونگی هستی.» این سوال خوبی است که قبلاً نیز جناب آقای صدوق به گونهٔ دیگری بیان فرمودند. باید متوجه کرد که موضوع پژوهش چه چیزهایی می‌تواند باشد؟ یک طرف پژوهش مسئله سنجش است و یک طرف پژوهش، موضوع پژوهش هست. منطق شما منقطی نیست که فقط روش را بدهد اما کاری به مواد نداشته باشد. مواد و روش می‌توانند متقوم باشند. بنابراین از ابتدای کار که می‌خواهید ملاحظه کنید بگویید چه چیزهایی می‌تواند موضوع پژوهش باشد؟ بعنوان مثال حتماً می‌دانیم که موضوع پزشکی غیر از موضوع معدن

شناسی، استخراج نفت و یا کیهانشناسی است. البته به «نحوهٔ ما» با کیهان شناسی نیزارتباط دارد، امّا خارج از موضوع است. صحیح است کسی بگوید که اگرجدول ۲۷تا موضوع را درست کنیم، یکی از موضوعاتش می‌تواند شرایط باشد که در شرایط هم نور، هوا و .. هستند، اما از موضوع پزشکی خارج است. اگر گفتید خارج است با موضوع پژوهش متفاوت می‌شود. پژوهش باید با موضوعش باشد.

۳/۲ ـ تفاوت پژوهش کاربردی با پژوهش نظری در کارآمدی آن

خاصه اینکه قواعد کلی و عامی راکه ما برای پژوهش خود تحویل می‌دهیم، مخصوص پژوهش نظری نیست. پژوهش کاربردی است. پژوهش نظری و پژوهش کتابخانه‌ای به دلیل پژوهش کاربردی است. آن چیزی که برای ما اصل است حتی وقتی که به فلسفه نظر می‌رسیم. صحیح است بگوییم کارآمدی فلسفه نظر ارسطویی چقدر است؟ وقتی که به فلسفه اصول می‌رسیم، بگوییم کارآمدی این قاعدهٔ اصولی چقدر است؟ اصلاً منزلت کار ما و منطق ما با همهٔ موضوعات از موضعِ کارآمدی می‌باشد. در کارآمدی چه چیزی اصل است؟ «شدن» عام ترین اصل کارآمدی می‌باشد. می‌خواهد تصرفی بکند تا تبدیل شود. باید در نظر داشته باشد که قبلاً تصرفی صورت گرفته است، تا به آن چیزی که الان می‌باشد و هم اکنون در اختیار دارد، تبدیل گردد.

موضوع بحث اصلی (یا به عبارتی این سه قسمتی راکه بنده عرض می‌کنم تا تشریح بشود) پیدایش یک وضعیت، تغییراتش و تکاملش و از بین رفتن و زوالش می‌باشد. حالا آیا در کل عالم هم می گویید زوال هست؟ بله، حتماً می‌گوییم زوال هست.

۳/۳ ـ تناسب منطق پژوهش با توصیفات یقینی شرع از عینیت (زوال‌پذیری عالم)

اولاً که منطق ما منطق «شدنِ» عالم دنیا نیست و یقین داریم که دنیا شروعی داشته و پایانی خواهد داشت. هرگز نمی‌گوییم دنیا از ازل بوده و تا ابد هم خواهد بود و هرگز ما به این مطلب معتقد نیستیم. اولاً به صورت قاطع می‌گوییم که موضوع تصرفات ما و آن چیزی که در اعتقاداتمان هم به آن شکّی نداریم و همگی نیز اعتقاد به آن داریم، این است که موضوع متصرف فیه ما، عالم دنیاست. عالم دنیا هم حدوث دارد و هم زوال و فنا. امّا قسمت دوم و سوم؛ ما به این قائل نیستیم که شیء متغیر امکان ذاتی و قدم زمانی دارد. حال که قائل نیستیم، پس معتقدیم که عالم روزی خلق شده و روزی هم باید از بین برود. امّا در مورد اینکه چقدر زمان صرف می‌شود می‌گوییم، اگر زمان کهکشانی را در نظر بگیرید، برای شما معنی خلود را می‌دهد. مثلاً می گویند ۳۰۰ میلیون سال نوری طول می‌کشد. می‌گوییم خلود بیش از اینها نمی‌تواند در ذهن شما جا بگیرد. می‌پرسند سال نوری چقدر است؟ مثلاً می‌گویند هر ثانیهٔ آن برابر با فلان مقدار سال است.

۳/۴ ـ محدود بودن ظرفیت منطق پژوهش بدلیل محدودیت ظرفیت فهم بشر

فکر ما به آنجا نمی‌رسد و ظرفیّت عقلانی ما بیش از یک مقدار معینی نمی‌تواند از مفهوم بی‌نهایت چیزی بفهمد. این معنای خلود اشکالی ندارد که متناسب با ظرف فهم شما باشد. نمی‌توانیم بگوییم متغیر هم مثل خدای

متعال مطلق می‌شود. حداقلش این است که بگوییم فهم ما از آن عاجز است. اگر فهم ما عاجز شد، باید منطقمان هم عاجز باشد. این نفهمیدن قضیه است که کسی بگوید فهم من از چیزی عاجز است، اما منطق من از آن چیزِ عاجز نیست. منطق روش تنظیم فهم ماست. شیء متغیر هم ابتدائاً و هم نهایتاً حدوث دارد. بنابراین هرگز می‌تواند اطلاق پیدا کند.

۳/۵ ـ مقید شدن زمان پژوهش به تبدل زمان مجموعه

اما کلاً زمان در مجموعه به چه معناست؟ این را کاملاً پاسخ دادم تا بر این معنا که عالم بعد از تکامل خاتمه دارد، ایرادی وارد نشود. اگر زمان، زمان مجموعه است نمی‌تواند بی انتها باشد. در غیر این صورت، مجموعه تبدیل نمی‌گردد و مجموعه یک مجموعه شدنی نیست. حتی اگر موضوع مجموعه کل جهان هستی باشد و اگر بناست مجموعه‌ای مورد ملاحظه قرار بگیرد، باید هم حدوث داشته باشد و هم فنا. پس ما «پیدایش، تغییرات و تکامل» و سپس فنا داریم.

۳/۶ ـ مقید شدن مکان پژوهش به ساختار موضوعات عالم (بزرگترین تا کوچکترین موضوع)

حالا اگر بنا شد که به این مسئله که قید موضوع را بزنیم توجه داشته باشیم، آن وقت از بزرگترینِ موضوع پژوهش تا کوچکترین موضوع را در مجموعه هر سه بخش، یعنی بخش «خاستگاه»، «پایگاه» و «جایگاه» آورده باشیم، تا طیف بین آنها ممکن گردد. آن چیزهایی را که ذکر کردید، در مسئله جایگاه و نسبت تا قسمت نسبت، استناد و تناسب پیش رفته‌اید. یعنی همهٔ اینها نسبت به سه سطح مطرح می‌شوند که نازلترین سطح آن هم رابطه بین ۲ در کوچکترین مرتبه است. مثلاً بگویید این لیوان و پارچ و سینی. احتمال بعنوان گمانه‌ای است که بتواند دو چیز را بسنجد. حتی باید کوچکترینِ چیزِ را هم ملاحظه کند و حتماً باید نسبت بین اینها معین گردد. آن چیزی را که حتماً موضوع شما باید داشته باشد، بزرگترین یا کوچکترین و به تعبیر امروزی ماکرو یا میکرو است که دستگاه پژوهشی شما باید بتواند بینِ این دو تا مجموعه سازی کند. آن چیزی هم که برای روش پژوهش لازم است این است که در مجموعه سازی دچار بن بست نشود. البته در بخش نسبت‌ها «نسبت»، «تناسب» و «استناد» را دارید، در بخش ارزشها هم «مصداق»، «روش»و «فلسفه» و در خود بخش خاستگاه نیز «موجود»، «مطلوب» و «انتقال» را دارید.

حجةالاسلام صدوق: این سوال وجود دارد که روشی که احتمالاً در مورد آن صحبت شد اگر قاعده‌مند شود و بتوانیم در تطبیق آن، این برنامه را ارائه بدهیم، آیا می‌توانیم راحت عمل نماییم؟

حجةالاسلام حسینیان: سوال تکمیلی این است که آیا بحث کنونی ما طبقه‌بندی موضوعات پژوهشی است یا اینکه با این بحث عملاً وارد موضوعات پژوهشی می‌شویم که باید از بزرگترین جیز تا کوچکترین چیز را...؟

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: روش شما باید بزرگترین چیز تا کوچکترین چیز را دارا باشد. روش مثل منطق می‌ماند، منطق شما نباید به آن جایی برسد که بگویید نمی‌توانم اینجا را هماهنگ نمایم. منطق باید بتواند همه قسمت‌ها را با هم هماهنگ کند. در اینجا می‌خواهیم

خصوصیات روش را بیان کنیم.

(س): یعنی ابتدا باید موضوعات را طبقه‌بندی کنیم؟

(ج): نه خود موضوعات را، بلکه روش موضوعات را باید طبقه‌بندی کنیم. روش پژوهش شما باید قدرت تحمل ملاحظه بزرگترین موضوعات تا کوچکترین موضوعات را داشته باشد. بعنوان مثال؛ اگر گفتیم از ۱۰ سطح موجود، تنها قدرت ۵ سطح را دارد، این سوال مطرح می‌شود که ۵ سطح دیگر را باید چکار کنیم؟

حجةالاسلام پیروزمند: باید همراه آن قید پژوهش راداشته باشیم.

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: آیا وقتی قید اول را آوردید باز هم لازم است که تا آخر آن را هم بیاورید. بعنوان مثال در اینجا که می‌گویید؛« خاستگاه منطقی پژوهش»، «جایگاه موضوعی پژوهش»، «پایگاه ارزشی پژوهش»، آیا باید «پدایش پژوهش» ، «تغییرات پژوهش» و «تکامل پژوهش» نیز بیاید...؟

۳/۶/۱ ـ بررسی مفهوم «شرایط پیدایش چگونگی هستی» در ضرب خاستگاه خاستگاه

(س): لفظ آن مهم نیست، بلکه مفهوم مهم است. یعنی اگر بخواهیم مفهوم خاستگاه خاستگاه را معنا کنیم نباید سراغ شرایط پیدایش چگونگی هستی برویم.

(ج): بعد از آن بیاییم ببینیم آیا اصلاً لازم است که موضوع پژوهش را بیاوریم یا اینکه خود پژوهش باید بیاید؟ بگوییم مثلاً برای شناخت جهان بیاییم شرایط پیدایش چگونگی پژوهش را بیان کنیم.

(س): آیا می‌خواهیم جهان را بشناسیم؟ نکتهٔ مهم همین است که آیا ما داریم روش پژوهش درست می‌کنیم یا داریم روی موضوع، پژوهش می‌کنیم؟

۳/۷ ـ عام بودن منطق پژوهش نسبت به «اشیاء خارجی، افعال، علوم»

(ج): من هر دو معنا را می‌آورم. یک معنا برای اینجا می‌آورم و می‌گویم خاستگاه پژوهش دربارهٔ مداد جهت؛ یعنی موضوع مداد است. اصل پژوهش را قبول کرده‌ام. آقای حسینیان به من گفته‌اند که شما قراردادی را امضاء کنید تا برای من در مورد مداد پژوهش نمایید. در خاستگاه پژوهش در بارهٔ مداد، باید انگیزهٔ ایشان (آقای حسینیان) را بررسی کنند. اگر گفتید که خاستگاه مداد را بیان کنید، من باید دنبال این بروم و ببینم که جامعه چه نیازی به مداد دارد؟ ضرورت مداد در جامعه اصل است یا ضرورت انگیزه آقای حسینیان برای پژوهش دربارهٔ مداد؟

(س): بستگی به موضوع پژوهش دارد.

(ج): باید بشود برخود موضوع پژوهش ناظر بود، این که شخصی پژوهش می‌کند که چرا در مورد مدد به عنوان یک شیء تحقیق می‌کنم؟ بنابراین روش باید عام باشد که هم خود پژوهش کردن را بعنوان موضوع پژوهش شامل گردد و هم اشیاء را. اگر اینگونه شد، این یک روش است. یعنی وقتی گفتیم شرایط پیدایشِ شرایطِ پیدایش، دیگر قید پژوهش را از آن بردارید تا موضوعش خود شرایط پیدایش باشد. منطق پژوهش کردن این است که اول سراغ شرایط پیدایش برود مثلاً پیدایش شیء را سفارش گرفته است.

(س): خود شما هم می‌فرمایید که هم خود پژوهش و هم اشیاء پژوهش؟

(ج): خود پژوهش هم می‌تواند موضوع تحقیق قرار بگیرد. ولی روش باید عامّ باشد و فقط بگویند که با استفاده از این روش تحقیق کن که چرا پژوهش می‌کنند.

(س): خوب! ما بگوییم که مثلاً در این ستون، پاسخ داده می‌شود که چرا پژوهش صورت می‌گیرد. البته نه پژوهش مداد، خودکار یا از قبیل چیزها و نه پژوهش در مورد اینکه چرا در هستی تحولی واقع می‌شود.

(ج): این جدول پیدایشِ را موضوع قرار داده است. پیدایش، موضوع روشی ماست. مثلاً ظرفیّت، موضوع فلسفی است نه روشی. می‌خواهیم بگوییم که پیدایش، موضوع روشی است. حالا تا به آن جا برسیم، در این قسمت می‌خواهیم بگوییم معنای خاستگاه یعنی شرایط پیدایش، که این موضوعی روشی است. شرایط پیدایش می‌تواند در بارهٔ خود پژوهش قرار بگیرد و یا می‌تواند موضوع آن شیء باشد.

(س): از ضربی که انجام می‌دهیم، باید این تنوع مفاهیمی را که می‌خواهیم، بیرون بیاوریم. قبلاً بگوییم خاستگاه یعنی پژوهش نسبت به شرایط پیدایشی.

(ج): می‌خواهم ببینم آیا لازم است مفاهیم را در روش به صورت مطلق بیاوریم یا اینکه قید موضوع پژوهشی یا قید موضوع خارجی به آن بزنیم.

(س): به هر حال باید نسبت آن با پژوهش معلوم باشد. الان شما هم دارید همین کار را می‌کنید.

۳/۸ ـ طبقه‌بندی فعالیت پژوهشی در تنظیم جدول زیرساخت پژوهش

(ج): نه! فعالیت من فعالیتی پژوهشی است، اما موضوع فعالیت من پژوهشی نیست. موضوع فعالیت من اعم است، امّا فعل من پژوهشی است. پس روش اعم است.

(س): اعم به همین معنا باشد. یعنی فعالیت پژوهشی را باید معنا کنید.

(ج): نه، فعالیّت پژوهشی را طبقه‌بندی می‌کنید. گاهی موضوع پژوهشی را، شناسایی خود این فعل قرار می‌دهیم و می‌گوییم بیایید سنجش را شناخت شناسی و روش شناسی کنید. می‌گویند در این روش، ابتدا پیدایش را موضوع بحث قرار داده است،بعد در این روش، تغییرات را موضوع قرار داده است. بعد هم در روش دیگر این کارها را انجام داده است. گاهی می‌گویید خواستار این نیستیم که به صورت مقایسه‌ای و با روش دیگری بشناسم. حالا در تقسیمات خودش وارد شده‌ایم، نه در مقایسه‌اش.

۳/۹ ـ ضرورت عام بودن روش پژوهش اعم از «اشیاء، افعال و علوم»

آیا باید نوشت شرایط پیدایش پژوهش یا شرایط پیدایش مداد؟ ببینیم آیا شرایط پیدایشِ پژوهش درست است؟ اگر با «ی» نسبت هم بیاوریم معنای دیگری می‌دهد (شرایط پیدایش پژوهشی) یا کلاً بیاییم کلمه شرایط پیدایش را نوشته و هیچ کدام از اینها را نمی‌آوریم. اگر بخواهیم بگوییم خاص و عام، کدامیک از اینها اعم است و کدامیک عام‌ترین است؟

حجةالاسلام رضایی: پژوهش عام‌ترین است.

حجةالاسلام صدوق: شرایط پیدایش پژوهشی با شرایط پیدایش یکی است و از آندو عام‌تر است.

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: شرایط پیدایش پژوهش به این معناست که بروید تحقیق کنید که چرا مثلاً آقای حسینیان به آقای حسینی سفارش داده که برود دربارهٔ مداد تحقیق کن؟ ایشان هم رفته به بازار سری زده و دیده که فرضاً مداد فروش خوبی دارد یا مداد نقص دارد و... که

لازم است در مورد آن پژوهشی انجام دهد و یا در مورد نیازی که در جامعه به وجود آمده تحقیق کند. شرایط پیدایش مداد موضوع کار بنده است که باید بروم و در بارهٔ مداد پژوهش کنم. به دنبال این مطلب هستم که مداد چگونه به وجود آمده، در حال حاضر چگونه است و چه نیازی را بر طرف می‌کند؟ تا توضیحاتی را به آقای حسینیان بدهم. شرایط پیدایش پژوهشی...

حجةالاسلام پیروزمند: این دو قید قبلی را می‌گیرد.

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: هم مداد را شامل می‌شود و هم شرایط پیدایش را، ولی هنوز به تنهایی در کلمهٔ شرایط پیدایش هیچ چیزی وجود ندارد. یعنی نه پژوهشی و چیز دیگری هم در آن نیست. می‌خواهد بگوید خود موضوع ذاتاً فارق است. درست است که یک حرکتی می‌کند، امّا شما از آن چه سهمی دارید؟ اگر بنا باشد که روش عام باشد تا بتواند همهٔ این موضوعات را بررسی کند، خصلت روش اگر عام باشد می‌سنجیم ببینیم کدامیک رابابد انتخاب کنیم. یعنی مانند ترازو است آیا باید سعی کنیم مفاهیم مطلق باشند یا خاص باشند؟

حجةالاسلام پیروزمند: روش چیست؟ آیا خود این روش موضوع دارد یا نه؟

۳/۱۰ ـ نظر درونی یا بیرونی به جدول کاربرگ ارزیابی روند پژوهش تکاملی

(ج): در داخل آن یا از بیرون آن؟

(س): از بیرون آن.

(ج): از بیرون که کلمهٔ خاستگاه منطقی پژوهشی را می‌گویید. ولی آیا لازم است که اینرا در ترکیبش در درونش هم بیاوریم؟

(س): این، یک قید به تمامی درون آن می‌زند.

(ج): یک ساختمانی دارید که روی درِ آن ساختمان نوشته شده آزمایشگاه. ولی در تک تک وسایل آنجا، آن قید را نمی‌بینید. او می‌گوید من خون را آزمایش می‌کنم و بعد می‌گوید یک آزمایشگاهی را تحویل می‌دهم. یکی می گوید من مایعات راکنترل می‌کنم، شخص دیگری می‌گوید من تراکم استخوان را در بدن کنترل می‌نمایم. می‌خواهید بروید در علوم پزشکی تحقیق کنید. این شخص می‌گوید اصلاً معنای آزمایشگاهی موضوع بحث من نیست. این معناکه تعادل مایعات چگونه است، موضوع بحث ماست. فرد دیگر می‌گوید اصلاً بافت استخوان باید با چه تراکمی باشد؟ شخص دیگر نیز می‌گوید روند دستگاه تنفس یا اعصاب یا.. مورد نظرم است.

(س): امّا آزمایشگاه با تراشکاری فرق می‌کند.

(ج): بله، امّا می‌خواهم ببینم آیا باید همین قید را در ذات قوانین داخلی آن هم بیاوریم. یا اینکه بر اساس یک سری قوانین آزمایش انجام می‌دهد؟ دیگر قوانین داخلی، آن قید را ندارد.

(س): خلاصه باید متوجه باشیم که کاری نکنیم تا یک وقت وسایل تراشکاری را به آزمایشگاه بیاورند.

حجةالاسلام حسینیان: چه بسا یک تناسبی بین وسایل تراشکاری و وسایل آزمایشگاه وجود داشته باشد، که آن قواعد عام است و از یک قاعدهٔ عام‌تری تبعیّت می‌کند.

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: می‌خواهد بگوید هم در آزمایشگاه و هم در تراشکاری الکترو موتور وجود دارد.

حجةالاسلام پیروزمند: در صورتی که برای آزمایش مفید باشد.

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: قید می‌خورد، امّا شما باید به اطلاقش توجه داشته باشید.

حجةالاسلام پیروزمند: اگر غیر از این بگوییم، موضوع زدن بی‌خاصیّت می‌شود. یعنی پیرامون هر چیزی که بخواهیم صحبت کنیم. باید در مورد عقلی همه چیز دیگر نیز صحبت کنیم. اینگونه می‌شود، چون وقتی می‌خواهیم قید موضوع را ازآن برداریم و بگوییم همهٔ موضوعات به بزرگی هم هستند. مثلاً اگر بخواهیم خودکار را وصف کنیم باید همهٔ عالم را وصف کنیم و ارتباط آن را با همهٔ عالم بنگریم و اگر بخواهیم جامعه را وصف کنیم، باز باید ارتباط آن را با همهٔ عالم ببینیم. یعنی تمام مجموعه روابطی که باید در بررسی همه موضوعات مورد توجه قرار دهیم، یک اندازه و یک چیز است.

حجةالاسلام رضایی: یعنی هر وقت هر کاری (نه در یک قضیه، بلکه در موضوعات دیگر) بخواهید انجام دهید، برای آنها هم صدق می‌کند. حالااگر پژوهش یا هر چیز دیگر را که بخواهیم بگوییم این سیر برای آن هم هست، اگر نخواهد قید بخورد... آنگاه می‌گویید عجب‌کاری است.

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: آیا می‌توان هرکاری را می‌خواهیم انجام دهیم می‌تواند با نیّت قربت الهی الله باشد، خدا خیلی بزرگ است و جای مهمی دارد!

حجةالاسلام پیروزمند: این چه ربطی دارد؟ قیاس مع‌الفارق نکنید.

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: بنده نمی‌گویم که ربط دارد شما می‌گویید ربط دارد. اگر شما گفتید احراز نسبت در مسائل جزئی منسک نظام به همان اندازه باید باشد که در مسائل کلی جامعه است... به اشکال شما دو اشکال وارد است.

(س): شما می‌گویید فرقی ندارد که قید موضوع باشد یا نباشد؟

۳/۱۱ ـ عام بودن روش و منطق پژوهش بدلیل عام بودن اصول اختیار و آگاهی و... در فلسفه

(ج): به نظر من، در منطق «وحدت و کثرت» ، «زمان و مکان»، «اختیار و آگاهی» جزء ارکان زیر بنای فلسفی هستند. آگاهی جزء موضوعات زیر بنایی فلسفی شماست که نسبت آن با بقیه می‌تواند حضور داشته باشد و نباید قید شخصی بخورد. به منطق «شدن» که می‌رسید، نباید آن را به صورت یک چیز بریده از بقیه بیاورید و یک دایرهٔ کوچکی را در آن جای بدهید. چون مفروض این است که گفتید؛ نسبت بین اختیار و آگاهی علم را جهت دار می‌کند. گفتم علم به چه چیزی؟ گفتید علم نسبت به «زمان»، «مکان» و «وحدت» و «کثرت». می‌گویم شناخت جزء ارکان فلسفی شما بوده است و نمی‌توان آن رامثل یک تراشکاری درست کرد.

حجةالاسلام رضایی: آیا مطلبی که حضرتعالی می‌فرمایید را هم می‌توان شامل دانست؟ اگر بناست این مفهوم شامل شما جریان پیدا کند...

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: پس در مورد چیزهایی که در ابتدای کار در مورد زمان و مکان شرط کردیم، تراشکاری است و ذوب آهن نیست. عامّ ترین امر که بالشخصه در کنترل کردن ناکارآمدی اصالت رابطه و اصالت تعق حضور داشته است، چه بوده است؟ عدم پاسخگویی به این ۶ موضوع که، نسبت وحدت و کثرت چیست؟ نسبت زمان و مکان چیست؟ و نسبت اختیار و آگاهی چیست؟ این عام‌ترین موضوع شما بوده و

موضوعات دیگر اینگونه نبوده‌اند.

حجةالاسلام پیروزمند: نبوده‌اند، و بزرگی آن هم به اندازهٔ خودش می‌باشد. آیا باز اینرا با همه چیز برابر می‌گیریم؟

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: اشکالی ندارد.

(س): ما می‌خواهیم که قاعدهٔ کار به دستمان بیاید و کاری هم نداریم که پژوهش است یا غیر پژوهش؟

(ج): نه، باید ببینیم که مثلاً روش، روش چیست؟ اگر روش موضوعی است که تا فلسفه حضور دارد و می‌تواند جزء پیش فرضهای فلسفی باشد، نمی‌توانید آن را عام ندانید. چون اگر آن را خاص کردید به هر نسبت که آن را خاص کردید، به همان نسبت پیش فرض فلسفه را کنار گذاشته‌اید.

حجةالاسلام رضایی: آیا در تمامی سطوح علمی اینگونه عام می‌شود؟ یعنی روش شما قدرت خاص شدن ندارد؟ اگر در این سطح عام بود، در یک موضوع جزیی هم باید آن را به شکل عام به کار بگیریم؟ آیا باید در مورد خود روش هم قابلیّت داشته باشد؟ عام بودن آن تا کجاست؟ یعنی آن زمانی تحقق عینی دارد؟ بعنوان مثال اگر بخواهیم در مورد مداد یا مداد تراش تحقیقی بکنیم، نه از نظر هزینه‌ای به صرفه است و نه از نظر عینی تحقق می‌یابد که بخواهیم تمام روابطش را بسنجیم تا جایگاهش را در کل هستی مشخص کنیم. تا ببینیم که آیا تولید آن صرف دارد یا نه؟ یا این که نقص دارد یا نه؟ اگر چنانچه بخواهد تحقق عینی پیدا کند، چقدر فرض تحقق عینی برایش میسر می‌گردد؟ حتی اگر هم بخواهیم تمام این روابط را بسنجیم.

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: چه کسی گفته که باید همه روابط را بسنجیم؟

۴ ـ بیان محدودیت‌ها در روش پژوهش نسبت به مصادیق (مطالعه ۷۲۹پارامتر)

حجةالاسلام رضایی: فرض عام بودن روشها اینرا می‌گوید.

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: نه، اینطور نیست. اگر خواستیم ببینیم که پیدایش مداد چه موقع بوده و تحقیق کردیم دیدیم، مثلاً در صد سال پیش بوده است. دیگر لازم نیست که تحقیق را تا آنجا ادامه بدهم. حتماً هیمنطور است که مداد بیش از صد سال عمر ندارد. ممکن است اگر زوالش را حساب کردید نتیجه بگیرید که در پنجاه سال دیگر اصلاً مدادی وجود نخواهد داشت. این چه ربطی به این مسئله دارد که من بروم کهکشانها را بررسی کنم.

(س): اگر اینطور باشد، که باید تناسبات تاریخی آن را هم بررسی کنیم. اگر نخواهیم ببینیم آن وقت هماهنگی و عدم هماهنگی آن را از کجا پیدا کنیم؟

(ج): شما نگفتید که با کوچکترین دستگاه شامل و مشمول با ۷۲۹ تا جواب می‌دهد. این ۷۲۹ تا را برایش قائل هستید. ولی روش شما هم روی این ۷۲۹ تا می‌آید و هم روی ۷۲۹ تایی که در کیهان شناسی است و هم روی ۷۲۹ تا در جامعه شناسی است و خلاصه یک ۷۲۹ تا برای شما کافی است.

۵ ـ زمانی بودن جدول پژوهش علت جریان واژه«گاه» در عناوین خاستگاه، جایگاه، پایگاه

حجةالاسلام پیروزمند: اگر در مورد قید خاستگاه، جایگاه و پایگاه همان قید «گاه» را توضیحی بفرمایید؟

حجةالاسلام والمسلمین حسینی: مسئله «گاه»، موضوع فلسفهٔ شدن، زمان است. توسعه، متغیر اصلی است. در

اینجا می‌گوییم ساختاری که در فلان زمان است، چیست؟ کارایی که در فلان زمان است، چیست؟ یعنی اصولاً ترکیبات، ترکیبات ثابت ورای زمان یا در امتداد زمان نیستند. ترکیبات، یک سری ترکیبات تابع وضعیّت زمان هستند. یعنی زمان که عوض شد، ساختار و جایگاه موجودات عوض می‌شود. توسعه که پیدا شد، دیگر آن موضوعات و آن روابط وجود ندارد. بنابراین رکنی که باید درهر سه؛ (یعنی هم درخود زمان، هم در ساختار و هم در کارایی بیاید) زمان می‌باشد.البته باید توجه داشته باشید که وقتی «خواست» به «گاه»، «جا» به «گاه»، «پای» به «گاه» اضافه می‌شوند، زمانش تنزل پیدا می‌کند. یعنی آن ترکیبات زمانی که با «گاه» انجام می‌گیرد، در ارتکاز عمومی معنی زمان ندارد. وقتی می‌گویند پایگاه سپاه فلان، به معنی استقرار در زمان است. یعنی جایی نیست که همه چیز آن فوراً عوض شود، یعنی متزلزل نیست، علامت عدم متزلزل است، به لحاظ عدم تزلزل بودن آن، یک وصف منطقی است؛ یعنی روش باید دیرتر از موضوعات تبدیل شود. حتماً روش هم تبدیل می‌شود، اما این تبدیل با فاصله است. مثلاً اگر قرار است موضوعات فرهنگی صدسال طول بکشد تا مسائلش در هر علمی عوض شود، حتماً باید روش مثلاً پانصد سال طول بکشد. موضوعات علمی می‌تواند خیلی زود به زود عوض شود وموضوعات منطقی می‌تواند استقرار زمانی داشته باشد.بنابراین کلمهٔ «خاستگاه» ، «جایگاه»، «پایگاه» برای آن صحیح نمی‌باشد.

حجة‌الاسلام حسینیان: می‌توانیم بگوییم متغیر اصلی اصل «شدن» ، یک متغیر زمانی است.لذا وقتی این متغیر اصلی را به جدول اصلی یعنی «توسعه»، «ساختار»، «کارایی» اضافه کنیم، این وجه تبدیل آن جدول «خاستگاه»،«پایگاه»، «جایگاه» به این جدول است. یعنی در واقع می‌خواهیم بگوییم این جدول چگونه با قید اصل قرارگرفتن «شدن» از درون آن جدول بیرون آمد؟

حجة‌الاسلام والمسلمین حسینی: «شدن» هم در فلسفه شما هست و هم در اینجا. یعنی فلسفه شما هم فلسفه شدن است.

(س): تفاوتش در چیست؟

(ج): اصطلاحات اینجا کلاً باید اصطلاحاتی باشد که فقط «جا» را نشان ندهد. نتیجه آن اصطلاحاتی که در فلسفه است، در واقع نشان کردن قوطی‌های خالی می‌باشد. این قوطی‌ها هر کدام معنایی دارد ولی...

(س): نسبت تأثیری در آنجا ملاحظه می‌کنیم.

(ج): آنجا نباید موادِ اینگونه چیزها حتی مواد روش مشاهده شود. باید خودش روش ساز باشد.

(س): بنابراین اینجا روشی است با لحاظ مواد.

(ج): بله، همینطور است.

«وَالسَّلامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَ بَرَكاتُهُ»